سلسله‌های اسلامی

راهنمای گاهشماری و تبارشناسی

ادموند کلیفورد باسورث

ترجمه: دکتر فریدون بدره‌ای

بسم الله الرحمن الرحيم

سلسله های اسلامی

نوشتهٔ

کلیفورد ادموند بوسورث

ترجمهٔ

فریدون بدره ای

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

تهران: ۱۳۷۱

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

سلسله‌های اسلامی

شماره: ۶۷۹

طرح روی جلد: قباد شیوا

ناظرچاپ: ابوالفضل صحتی

تاریخ انتشار: ۱۳۷۱

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: آرین

لیتوگرافی: پیچاز

بها: ۲۵۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ

باسورث، کلیفورد ادموند.

Bosworth, Clifford Edmond

سلسله‌های اسلامی /

۱. کشورهای اسلامی - شاهان و فرمانروایان - نسبنامه

۲. کشورهای اسلامی - تاریخ. الف. بدره‌ای. فریدون، ۱۳۱۵ -

مترجم. ب. عنوان

۹۰۹ DS

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم	۱ــ۴
مقدمهٔ مؤلف	۵ــ۱۶

فصل اول : خلفاء ۱۷ــ۳۰

خلفای راشدین ۱۸ـ خلفای اموی ۲۰ـ خلفای عباسی ۲۳

فصل دوم : اسپانیا وشمال افریقا ۳۱ــ۷۴

امویان اسپانیا ۳۲ـ ملوك‌الطوایف دراسپانیا قرن‌یازدهم ۳۶ـ نصیریان یا بنوالاحمر ۴۲ ـ ادریسیان و ادریسیه یا ادارسه ۴۵ـ رستمیان ۴۸ ـ بنی‌اغلب یا اغالبه ۵۱ـ بنی‌زیری و بنی‌حماد ۵۳ ـ مرابطون ۵۶ ـ مرینیان و وطاسیان ۵۹ ـ حفصیان یا حفصیون ۶۳ ـ شرفای مراکش ۶۷ ـ سنوسیان یاسنوسیه ۷۲

فصل سوم : هلال خصیب : مصر ، شام و عراق ۷۵ــ۱۱۴

بنی‌طولون ۷۶ ـ اخشیدیه یاآل اخشید ۷۹ـ فاطمیان ۸۱ ـ حمدانیان ۸۵ بنی‌مزید ۸۸ـ مروانیان ۹۱ـ بنی‌عقیل ۹۴ـ آل‌مرداس‌یابنی‌مرداس ۹۷ ـ ایوبیان ۹۹ ممالیك ۱۰۵ـ سلسلهٔ محمدعلی‌پاشا ۱۱۱

فصل چهارم : شبه جزیرهٔ عربستان ۱۱۵ــ۱۳۴

قرامطه یاقرمطیان ۱۱۶ـ امامان‌زیدی‌یمن‌یابنی‌رسی ۱۱۸ـ صلیحیون ۱۲۲ رسولیان یابنی‌رسول ۱۲۴ـ آل‌بوسعید : سلاطین‌مسقط وسپس‌زنگبار ۱۲۷ـ آل‌سعود یا وهابیه ۱۳۱

فصل پنجم : ایران زمین و قفقاز پیش از سلجوقیان ۱۳۵—۱۷۶
باوندیان یا آل باوند ۱۳۶ـ آل مسافر یا سالاریان یا کنگریان ۱۴۰ـ روادیان ۱۴۳ـ شدادیان ۱۴۵ ـ زیاریان ۱۴۸ـ بوئیان یا آل بویه ۱۵۰ـ بنی کاکویه ۱۵۵ـ طاهریان ۱۵۷ ـ سامانیان ۱۵۹ ـ صفاریان ۱۶۲ـ خوارزمشاهیان ۱۶۷ ـ آل افراسیاب یا قراخانیان یا ایلك خانیان ۱۷۱

فصل ششم : سلجوقیان و اتابکان ۱۷۷—۱۹۶
سلجوقیان ۱۷۸ـ امرای ارتقی یا ارتقیه ۱۸۴ ـ زنگیان یا اتابکان زنگی ۱۸۷ـ ایلدگزیان یا اتابکان ایلدگزی یا اتابکان آذربایجان ۱۹۰ـ سلغوریان یا اتابکان سلغری یا اتابکان فارس ۱۹۲ـ اسماعیلیان یا فدائیان یا حشیشیه ۱۹۴

فصل هفتم : آسیای صغیر و ترکان ۱۹۷—۲۱۴
سلجوقیان روم ۱۹۸ ـ دانشمندیه ۲۰۲ـ قرامانیان یا بنوقرامان ۲۰۵ـ سلاطین عثمانی ۲۰۸

فصل هشتم : مغولان یا چنگیزیان ۲۱۵—۲۴۰
مغولان یا چنگیزیان ۲۱۶ ـ خان‌های بزرگ مغول، اعقاب اوگتای و تولوی ۲۲۰ـ جغتائیان : اعقاب جغتای ۲۲۳ـ ایلخانان یا ایلخانیان اعقاب هولاکوخان ۲۲۶ـ خانهای اردوی زرین: اعقاب جوچی ۲۲۹ـ شیبانیان: اعقاب جوچی ۲۳۴ ـ گرای خانهای کریمه : اعقاب جوجی ۲۳۶

فصل نهم : ایران بعد از مغولان ۲۴۱—۲۶۶
آل مظفر یا مظفریان ۲۴۲ـ آل جلایر یا جلایریان ۲۴۴ـ تیموریان ۲۴۶ ترکمانان قراقویونلو ۲۵۰ـ ترکمانان آق‌قویونلو ۲۵۲ـ صفویان ۲۵۵ ـ افشاریه ۲۵۹ـ زندیه ۲۶۲ـ قاجاریه ۲۶۴

فصل دهم : افغانستان و هند ۲۶۷—۳۱۲
غزنویان ۲۶۸ـ غوریان ۲۷۱ـ سلاطین دهلی ۲۷۴ـ سلاطین بنگاله (بنگال) ۲۸۳ـ سلاطین کشمیر ۲۸۷ـ سلاطین گجرات ۲۹۱ـ سلاطین شرقی جونپور ۲۹۴ـ سلاطین مالوا ۲۹۶ـ سلاطین بهمنی و جانشینان آنها ۲۹۸ـ سلاطین فادوقی خاندش ۳۰۲ شاهان مغول هند ۳۰۵ ـ پادشاهان افغانستان ۳۱۰

فهرست ها ۳۱۳

پیشگفتار مترجم

کتاب *The Islamic Dynasties* اثرسی.ای. بوسورث* که‌ترجمهٔ پارسی آن اینك تحت عنوان «سلسله‌های اسلامی» از نظر خوانندگان می‌گذرد ، می‌تواند یك کتـــاب مراجعهٔ کوچك در زمینهٔ تاریخ اسلام به شمار آید ، و مراد من از کتاب مراجعه، آن‌چنان کتابی‌است که فرنگی‌ها بدان کتاب‌رفرانس می‌گویند، وتفاوت‌چنین کتابی‌با کتابهای‌معمولی که دربارهٔ تاریخ‌کشورهای اسلامی نوشته‌شده‌است دراین‌است که‌این‌کتاب، واصولاً همهٔ‌کتابهای‌مراجعه، برای‌آن‌نیست که‌خواننده‌ازآغاز تاانجام آن را یکباره مطالعه‌کند، بلکه برای آن است که برای رفع احتیاجات فوری خود بدان مراجعه‌کند، و جواب پرسش یا مشکل خود را درآن بیابد، و به‌این ترتیب، با صرف مقدار ناچیزی ازوقت به‌آنچه می‌خواهد برسد . مثلاً اگر خواننده‌ای در ضمن مطالعات خویش به‌نام **ادارسه** برمی‌خورد، و تصادفاً نمی‌داند اینان چه‌کسانی بوده‌اند ، با استفاده از فهرست مندرجات یا اعلام این‌کتاب می‌تواند بلافاصله این سلسله را بیابد، و از زمان حکومت، قلمرو حکومت، و نام حکمرانان‌آن اطلاعات مختصری به‌دست‌آورد. یا اگرمحققی درهنگام نوشتن مقاله‌ای یاکتابی درزمینه‌های تاریخی احتیاج دارد که‌مثلا زمان سلطنت فلان‌پادشاه سلجوقی‌را ذکر کند، ومراجعه به‌تواریخ‌آن عهد مدتی وقت اورا می‌گیرد، خیلی‌آسان می‌تواند بدین‌کتاب مراجعه کند ، و مطلوب خویش را بیابد . در حقیقت‌کتاب سلسله‌های اسلامی از زمرهٔ کتب مراجعه‌ای است که فرنگیان بدان *handbook* می‌گویند ، و ظاهراً باید درفارسی ازآن به «کتاب دستی» یا «کتاب دم دستی» تعبیر کرد .

---

* C. E. Bosworth, *The Islamic Dynasties : a Chronological and Genealogical Survey*. Edinburgh, 1967.

متأسفانه درکشور ما قدر و قیمت واهمیت این‌گونه‌کتب مراجعه ، و بلکه انواع دیگرکتب مراجعه ، زیاد دانسته نیست ، و با آنکه در قدیم به‌این‌گونه‌کتب اهمیت فراوان می‌داده‌اند ، و انواع مختلف‌کتب طبقات وکشافها ، وکشفها و فهرستها مبین توجه به‌این مسئله است ، ولی در دوره‌های اخیر چندان توجهی بدین نکته نشده، وباآنکه درکتب فرنگی ازاحصاءالعلوم فارابی‌به‌عنوان یکی‌ازقدیمترین دائرةالمعارفهای جهان نام برده شده ، ما تا چند سال پیش هنوز یك دائرةالمعارف معتبر به‌فارسی نداشتیم، وهنوز هم درقیاس بادائرةالمعارف بریتانیکا، و امریکانا، و بروکهاوس و غیره نداریم .

باری، واقف‌نبودن به‌اهمیت این‌گونه‌کتب درمطالعه وتحقیق سبب شده‌است که نه‌تنها ما خود به تألیفی دراین‌باره نپرداخته‌ایم ، بلکه به ترجمهٔ آثاری هم‌که فرنگیان،که ضرورت این‌کار را تشخیص داده بوده‌اند، نوشته‌اند توجهی نکرده‌ایم، وتازه وقتی هم‌کسی بدین‌کار دست یازیده ، چون قدر وقیمت این‌گونه‌کتب در نزد محققان و دانشمندان و خلاصه طبقهٔ کتابخوان ما معلوم نبوده ، و ازکتاب توقعی دیگر داشته‌اند،کتاب رونقی نگرفته و در بوتهٔ فراموشی افتاده است .کتاب **طبقات سلاطین اسلام** نوشتهٔ استانلی لین‌پول ، ترجمهٔ مرحوم عباس اقبال آشتیانی از این زمره است،که یاد دارم زمانی آن را درکنار خیابانها ریخته بودند و به‌ثمن بخس می‌فروختند وکسی نمی‌خرید. ولی خدای را سپاس،که بالاخره قدرآن شناخته شد، و به‌جلد زرکوب بیاراستندش ، و به‌قیمتهای‌گزاف فروختند . واینك چون ورق زر نایاب وگرانقدر است .

به‌هرتقدیر ، غرض ازآوردن این سخنان آن است‌که خوانندهٔ این‌کتاب نبایدگمان بردکه تاریخ پیوسته‌ای ازسلسله‌های اسلامی را دراین‌کتاب می‌خواند، زیرا غرض‌اصلی‌ازتألیف‌آن هرگز این‌نبوده‌است، بلکه مؤلف دانشمندآن می‌خواسته است یك‌کتاب مراجعهٔ کوچك برای محققان و طلاب تاریخ اسلام فراهم آورد ، و چنانکه در مقدمهٔ فاضلانهٔ خود نیز متذکر شده است ، کار وی در این زمینه بدون پیشاهنگ نیست وکتب معتبر دیگری در این باب نوشته شده‌که اکنون نایاب، و از دسترس همگان بیرون است، وکتاب وی‌گرچه ازلحاظ وسعت، بدون تردید هرگز به‌پای اثر شگرف زامباور به‌نام **معجم‌الانساب** نمی‌رسد، ولی در محدودهٔ خود شاید ازآن دقیق‌تر و صحیح‌تر باشد، خاصه‌که برای هرسلسله شرح موجزی از چگونگی برآمدن و افول آن نوشته شده، ومؤلف‌که خود ازمحققان بنام تاریخ اسلامی، و از استادان دانشگاه منچستر است ، با تحقیقات و آثار جدیدی که توسط دانشمندان کشورهای مختلف نوشته شده‌آشنایی داشته، ونتایج این‌تحقیقات را در روشن‌ساختن

نکات تاریک تاریخ سلسله‌های اسلامی به‌کار گرفته‌است. ازهمین مؤلف آثار بسیار در تاریخ ایران و اسلام به‌چاپ رسیده‌که به‌نظرما یکی ازمعتبرترین آنها **تاریخ غزنویان**[۱] اوست‌که جا دارد هرچه زودتر به زبان فارسی درآید ، و دیگر فصل دویست و سه صفحه‌ای او در جلد پنجم **تاریخ ایران‌کیمبریج**[۲] به نام « تاریخ سیاسی و سلسله‌ای ایرانزمین » است.*

درترجمهٔ کتاب، چنانکه شیوهٔ کار این مترجم است، همه‌جا دقیقاً از مؤلف پیروی شده ودرضبط وثبت‌اسامی شاهان نیز، باآنکه‌گاهی روش مؤلف، برای مترجم ودرنتیجه برای خوانندهٔ ایرانی نیز نامأنوس بوده، اصالت متن حفظ شده، و تنها دریك مورد ازاین قاعده سرباز زده شده است ، وآن نامهای مغولی وترکی است‌که متأسفانه محدودیتهای ناشی ازخط فارسی اجازه‌نداد‌که ضبطهای اصیل مؤلف راکه بازحمت زیاد تلفظ اسمهای ترکی و مغولی‌را، چنانکه دراصل تلفظ می‌شده ، ضبط نموده در فارسی منعکس سازیم ، ولذا ، تاآنجاکه مقدور و مأنوس ذهن بود همان ضبطهای متداول درتواریخ فارسی را آوردیم .

درنقل اسمها از صورت لاتینی به‌فارسی‌کوشش فراوان شدکه ابوحامدی ، ابوحمیدویا حمداللهی، حامدالله‌نشود، اما ازآنجاکه امکان لغزش چشم‌در رؤیت این

1. C. E. Bosworth, *The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran 994–1040.* Edinburgh, 1963.

2. *The Cambridge History of Iran*, vol. v : *The Saljuq and Mongol Periods.* Cambridge, 1968.

* ازآثار دیگرمؤلف‌کتب ومقالات زیر راکه همه درتاریخ ایران است می‌توان ذکرکرد :

1–, Bosworth, C. E. " Ghaznevid military organisation. " *Der Islam,* vol. xxxvi. 1960.

2–, "The early Islamic history of Ghūr" *Central Asiàtic Journal,* vol. VI. 1961.

3–, "The imperial policy of the early Ghaznawids." *Islamic Studies, Journal of the Central Institute of Islamic Research,* vol. 1. no. 3. 1962.

4–, "Early Sources for the history of the first four Ghaznavid Sultans (977–1041). "*Islamic Quarterly,* vol VII. 1963.

5–, "On the Chronology of the Ziyārids in Gurgān and Tabaristān." *Der Islam,* vol XL. 1964.

6–, "Ghazna."and "Ghūrids"*Encyclopaedia of Islam.* 2nd ed. Leiden, London, 1960 –.

همه اسم ، که‌گاه بس نامأنوس هستند ، بسیار است شاید با همهٔ دقتی که کرده‌ام باز خطایی برقلم رفته باشد ، امید است کـه خوانندهٔ فاضل و نکته سنج از تذکر آن دریغ نورزد .

براین کتاب می‌شد حواشی و تعلیقات نسبةً مفصلی نوشت ، اما ازآنجاکه چنین کارهایی دراین‌روزها به‌تظاهروسالوس گرائیده‌است ووسیله‌ای برای فضلفروشی شده ، مترجم روا دانست کـه کتاب بی‌هیچ پیرایه‌ای به حلیهٔ طبع درآید تا نشانی از کوشش خجستهٔ مؤلف دانشمندآن باشد نه مایهٔ فضلفروشی مترجم .

والسلام علی من اتبع‌الهدی

فریدون بدره‌ای

مقدمه

هرمحققی‌که با تاریخ کشورهای اسلامی سروکار داشته باشد محتاج است‌که فهارس قابل اعتمادی ازسلاطین، سلسله‌ها ، حکام، و دیگر مأموران دولت دراختیار داشته باشد . اما درآنجا که مورخان تاریخ بریتانیا و اروپا مدتهاست که منتخبات مختلفی از این‌گونه « ابزارها »[1] در دسترس دارند ، میدان انتخاب برای مستشرقان بسیار محدود می‌باشد .

برای محققان تاریخ‌اسلام‌کتاب **طبقات سلاطین‌اسلام*** تألیف ستانلی لین‌پول اثری پیشگام و تحسین‌آمیز در این زمینه است . این کتاب زادهٔ تمایلات نویسنده به تحقیقات سکه شناسی ، و بخصوص نتیجهٔ کار او دربارهٔ فهرستهای سکه های سلاطین اسلامی وهندی درموزهٔ بریتانیا بود. سودمندی این کتاب سبب شدکه به سرعت به وسیلهٔ ویلهلم بارتلد تحت عنوان Musulmanskuja dynastiy (St. Petersburg 1899) به روسی ترجمه گردد . بارتلد که خود ازمحققان بزرگ تاریخ آسیای مرکزی بود ، صورت ارزشمندی ازاصلاحات و تصحیحات خود به‌کتاب‌ضمیمه نمود. بیستو

* The Mohammadan dynasties : Chronological and genealogical tables with historical introductions.

پنج سال بعد ، خلیل ادهم ، مدیر موزه‌های استانبول، کتاب لین پول را به ترکی ترجمه‌کرد ونام آن‌را **دول اسلامیه** (استانبول ۱۹۲۷/ ۱۳۴۵) گذاشت وی اطلاعات تازهٔ فراوانی دربارهٔ سلسله‌های ترك آناطولیا، منطقه‌ای‌که‌لین‌پول به طور سطحی به بحث ازآن پرداخته بود ، برکتاب افزود . دراین میان ، ایرانشناس آلمانی ، فردیناندیوستی، کتاب **نامنامهٔ ایرانی*** خویش را منتشر کرد (ماربورگ ۱۸۹۵) قسمت اعظم این‌کتاب قاموس الفبایی نامهای‌ایرانی است ، ولی درآخرآن یوستی بخش مفصلی (ازصفحه ۳۹۰تا ۴۷۹) را به شجره‌نامهٔ سلسله های ایرانی اختصاص داده است . دراینجا کلمهٔ ایرانی به معنای وسیع‌آن گرفته شده است‌تاهم دورهٔ پیش‌ازاسلام وهم دورهٔ بعدازاسلام را شامل‌گردد ، وسلسله‌هایی راکه ازلحاظ نژادی غیرایرانی بودند اما تحت تأثیر فرهنگ‌ایرانی قرار داشتند ونامها والقاب ایرانی‌به‌کار می‌بردند (مانند سلسله‌های گرجی وارمنی در ماوراء قفقاز ، وسلسله‌های مختلف ترك درعراق واناطولیا وپایران ، و سلسله‌های مسلمان هند) در برگیرد . شجره نامه‌های یوستی دربسیاری‌از موارد مبتنی بربررسی عمیق متون تاریخی وادبی مربوطه است ، واز این‌بابت مبنای استوارتری از تحقیقات لین‌پول دارد ، و کتاب نامنامهٔ ایرانی به جهت شمول‌بردنیای ایرانی‌ونواحی پیرامون آن ازبسیاری ازجهات برطبقات سلاطین اسلام لین‌پول ترجیح‌دارد . همچنین نوشتهٔ‌ادوارد زاخو تحت عنوان« **فهرستی از سلسله‌های اسلامی**»** در اینجا قابل ذکراست. زاخو دراین نوشته‌نسبنامهٔ سلسله‌های‌کوچك مختلف سلاطین وحکمرانانی‌را

* Iranisches Namenbuch.

** "Ein Verzeichnis Muhammedanische Dynastien", Abhandlungen der Praussischen Akademie der Wissenschaften, Phil. Hist. Kl. (1923), No. 1, PP. 1–39.

که نامشان درکتاب لین‌پول نیامده ، آورده است ، و مأخـذ وی در این کار **صحائف الاخبار**[۲] مورخ عثمانی احمدبن‌لطف‌الله، ملقب به منجم باشی(متوفی در۱۷۰۲/۱۱۱۳) است‌که این‌کتاب خلاصه‌ای به‌زبان ترکی از تألیف اصلی وی به زبان عربی به نام **جامع الدول** می‌باشد. منجم‌باشی درنوشتن‌این‌تاریخ عمومی ازمآخذ وکتبی استفاده‌کرده که‌اینك بهیچ وجه دردست نیست ، ودست کم درمتن‌عربی، شجره‌نامهٔ سلسله‌هایی‌راکه مورد بحث‌قرار داده باکمال دقت آورده است .

باری ، درچهل‌سال گذشته مورخی‌که باختصاص با تاریخ اسلام‌سرو کار داشته **راهنمای انساب و وقایع درتاریخ اسلام*** سکه‌شناس اطریشی ادوارد فن زامباور را کـه در ۱۹۲۷ در هانور بـه چاپ رسیده ، در دسترس داشته است . این‌اثر سترك ، چنانکه مؤلف درمقدمهٔ آن (صفحات ۵ـ۶) بیان‌داشته مبتنی برمدارك سکه‌شناسی وکتیبه‌ای و متون تاریخـی، و بخصـوص بررسی اصولی‌تاریخ عمومی ابن‌اثیر (متوفی در۱۲۳۴/۶۳۰) به‌نام **الکامل فی‌التاریخ**، می‌باشد . کتاب زامباور کاملترین تحقیق موجود در بارهٔ سلسله‌هایی است که در دنیای اسلام ازاسپانیا ومراکش تا هند حکومت‌کرده‌اند ، وعلاوه براین، فهرست هایی از حکام ، خلفا ، و وزرای بسیاری ازسلسله‌های بزرگ را دربر دارد . تألیف چنین اثری به وسیلهٔ یك‌تن موفقیتی شگرف محسوب می‌شود، ودیگرهرگزکسی‌نخواهد توانست به تنهایی‌دست به چنین کاری‌زند. زامباور هم یك‌سکه‌شناس وهم یك‌محقق عربیدان بود، وبا زبانهای فارسی وترکی نیز آشنایی داشت . اما با زبانهای نواحی واقع درحواشی دنیای اسلام، چـون زبان هوسه وسواحلی و اردو وبنگالی ویا مالایایـی‌آشنا نبود ، و درحقیقت

*-Manuel de généalogie et de chronologie pour L'histoire de l'Islam.

هیچکس نمی‌تواند ادعاکند که برمنابع‌ومآخذ اصلی واساسی مربوط به‌تاریخ سنواتی همهٔ سلسله های اسلامی‌احاطه دارد . زامباور صریحا اعتراف می‌کند که‌کتاب وی به‌هیچ وجه‌کامل نیست ، وهرمورخی‌که درقسمتی از تاریخ اسلام تخصص داشته‌باشد، می‌تواند به‌کمبودها ونقائص‌آن اشاره‌کند. مثلاسلسله‌هایی چون مشعشعیان اهواز و لرستان ، سلاطین معبر یا مادورا در جنوب هند ، و خانهای سیبیر یا تیومن درسیبریهٔ غربی ذکرنشده‌اند، وتمام مناطق واقع در حاشیهٔ دنیای اسلامی چون امیر نشینهای عرب وهوسهٔ کنارهٔ جنوبی صحرا ، واندونزی (به استثنای یکی‌دومورد کوچك)کلاً حذف شده است . ترجمهٔ عربی‌کتاب زامباور به حمایت الادارة الثقافیه بجامعة الدول‌العربیه به وسیله زکی محمد حسن‌بك، حسن‌احمد محمود ودیگران تحت‌عنوان **معجم‌الانساب والاسرات‌الحاکمه فی‌التاریخ‌الاسلامی**، (قاهره ۱۹۵۱/ ۱۳۷۰) صورت گرفت ، ولی دراین ترجمه هیچ‌گونه اقدامی‌برای تصحیح وتجدیدنظر درنوشتهٔ اصلی زامباور نشد . به نظرمی‌رسد که‌کار خطیر تجدیدنظر و اصلاح‌کتاب زامباور باید با همکاری‌عده‌ای ازمورخان اسلامی صورت‌گیرد، وهرقسمت ازاین‌کتاب بــه کسی‌که درآن زمینه‌صاحب تخصص است داده شود. امکان داردکه چنین طرحی را بتوان ملحق با تجدید چاپ **دائرة‌المعارف اسلام** کــه اینك در دست عمل‌است* انجام داد.

ازمدتها قبل به نظر من‌می‌رسیدکه در سطحی‌کلی‌تر به نوشتن کتاب راهنمایی برای سلسله‌های اسلامی و تاریخ سنواتی آنها به صورت فشرده و مجمل اما مبتنی برآخرین تحقیقات ، احتیاج است ، واین‌چنین‌کتابی برای شرقشناسانی‌که تفصیل وتطویل‌کتاب زامباور را لازم ندارند، وبرای محصلینی که به مطالعهٔ تاریخ اسلامی‌روی‌آورده‌اند ، مفید خواهد بود . گذشته‌ازاین

چنین کتاب مرجعی برای مورخانی که درزمینه های غیر اسلامی تحقیق می کنند اما حوزهٔ تحقیق آنها گاه‌گاهی بادنیای اسلامی برخورد و تلاقی پیدا می کند (مانند مورخان شبه جزیره ایبریا ، بیزنطه ، افـریقا ، و هند) ، ارزشمند خواهد بود . من‌خود قسمتهایی دربارهٔ تاریخ وسلسله های هندو چین‌درکتاب **راهنمای تاریـخ شرق*** تألیف فیلیپس ،کتابی‌که برحسب تصادف بخش‌خوبی دربارهٔ شرق‌نزدیك و شرق میانه دارد یافته‌ام که فوق‌العاده برای مـراجعات فوری وضروری مفید بوده است .

درسی‌و نه سالی که‌ازانتشارکتاب زامباور وهفتادو سه سالی که‌ازانتشار کتاب لین‌پول گذشته است بردانش ما دربارهٔ بسیاری ازبخشهای تاریخ‌اسلامی وترتیب وقایع آن به نحو بارز افزوده شده است والبـته اگـرجز این‌مـی‌بود بسیار شگفت می‌بود . سلسله‌هایی کـه قبلا به اجمال چیزکی دربـارهٔ آنـها می‌دانستیم (چون قراخانیان ماوراءالنهر) اینك‌کاملا برتاریخ آنان آگاهیم . ازاین‌رو ، درنوشتن این‌کتاب من‌هرجاکه توانسته‌ام کوشیده‌ام تا از تحقیقات جدیدی‌که دربارهٔ سلسله های مختلف صورت‌گرفته بهره برگیرم و اصلاحات وتصحیحاتی‌را که در نتیجهٔ این تحقیقات مسلم شده است در فهرستهای خود وارد سازم . معهذا، دراین‌عصر هیچ‌کس‌نمی‌تواند امیدوارباشدکه برتمام‌تاریخ اسلامی‌احاطه یابد ، وازاین‌رو تقریباً تردیدی نیست‌که بسیاری از تحقیقات مهم جدیدی‌که دربارهٔ تاریخ وسکه شناسی اسلامی صورت گرفته ازنظر این مؤلف بدور مانده است . بنابراین هرگونه اصلاح یا اطلاع تازه‌ای راکه از جانب‌کسانی‌که درزمینهٔ معینی ازتاریخ اسلامی تخصص‌دارند عرضه گردد با اظهار امتنان می‌پذیرم .

---

* C. H. Philips, *Handbook of Oriental history*, London, *Royal* Historical Society 1951.

انتخاب سلسله‌ها برای درج درکتابی چنین‌محدود ومختصر مشکلات آشکاری به پیش می‌آورد . سلسله‌های بزرگ چون بنی‌امیه ، عباسیان ، فاطمیان ، سلجوقیان، ممالیك ، سلاطین‌عثمانی، صفویه و سلاطین دهلی‌البته بدون هیچ بحثی‌باید باشند . اما از اینهاکه بگذریم به جایی می‌رسیم که تعیین اهمیت واعتبار نسبی‌سلسله‌های باقی مانده دشوار ویا غیر ممکن است ، وهرگونه انتخابی صورت‌گیرد ، مبتنی بر ترجیح‌اختیاری است . مثلابه‌خوبی می‌توان‌ایرادکردکه چرا ازمیان‌سلسله‌های‌عربستان جنوبی‌صلیحیان ورسولیان یمن‌ذکرشده ونجاحیان وزریعیان ذکر نشده‌اند. یاچرا سلسله‌های اخیرمسلمان هندچون نوابان‌بنگاله و اوده وارکوت و نظامهای حیدرآباد وسلاطین‌میسور نیامده‌اند . تنها جوابی‌که من در مقابل این‌گونه ایرادات دارم آنست‌که من تقریباً جای مساوی به‌همهٔ نواحی ومناطق جغرافیایی‌مهم دنیای اسلامی‌قدیم، ازشمال افریقاگرفته تا هند اختصاص داده‌ام ، وحال آنکه باکمال تأسف از پرداختن به افریقای سیاه واندونزی‌کلاً خودداری ورزیده‌ام.

لین‌پول درکتاب خود در مقدمهٔ فهرست هرسلسله از سلاطین شرح مختصری دربارهٔ آن‌سلسله آورده است ، واین‌مقدمه چنانکه خودگوید «برای بیان تاریخ داخلی آن سلسله‌نیست بلکه‌فقط برای نشان دادن جای‌آن‌سلسله درارتباط با سلسله‌های دیگر، وروشن ساختن منشأ وخاستگاه آن، فتوحات وپیشرفتهای‌آن ، وبالاخره زوال وانحطاط‌آن‌است . این‌گفتارها برای‌آنست که حدود قلمرو هرسلسله‌را معین‌کند ، ومراحل اساسی عظمت وسقوط‌آن‌را نشان دهد . » (مقدمه، ص۶.) ازآنجاکه یکی از وجوه بسیار سودمند کتاب لین‌پول همین‌مقدمه های توصیفی‌است، من‌نیزاندیشیدم‌که بسیار بجا خواهد بود اگرچنین‌شرحهایی برفهرست سلاطین‌درکتاب خود بیفزایم . بدون‌تردید

اگر کتابی که دربارهٔ سلسله‌های اسلامی نوشته‌شده‌است بخواهد برای دانشجویان ومحققانی که رشتهٔ تخصصی آنان تاریخ اسلام نیست سودمند باشد ، چنین مقدمه های مختصری لازم‌است . درنوشتن این‌مقدمه‌ها هدف من همان هدف لین‌پول بوده است. من نمی‌خواسته‌ام‌که تاریخ مشروح‌آن سلسله‌را بیان‌دارم، زیرا صفحه‌یا صفحاتی‌که‌درمورد سلسله‌های بزرگ به‌این‌کار اختصاص‌داده‌شده، فقط‌اجازهٔ‌یك بررسی سطحی‌ومجمل‌را می‌دهد. منظورمن‌آن بوده‌است‌که‌جای هرسلسله را در زمینهٔ کلی تاریخ اسلام مشخص‌سازم ، وقایع عمدهٔ دوران‌آن را نشان دهم وهرجا مناسب باشد به‌بعضی ازموفقیتهای آن‌سلسله اشاره نمایم. دراینجا باید یادآوری کنم که ارجاعات کتابشناسی که در ذیل هرمقال آمده است تنها مآخذی است که درتدوین فهرست نام سلاطین یعنی روشن ساختن تاریخ و سنوات سلطنت و نام وعنوان آنان ، مورد استفاده قرار گرفته است نه‌مراجع مربوط به‌تاریخ‌کلی آن‌سلسلهٔ خاص. برای اطلاع ازچنین مراجعی باید به‌کتابشناسی‌هایی‌که در مقالات مربوط در **دائرةالمعارف‌اسلام** آمده ، ویا به‌آثاری‌که‌کلودکائن درویرایش‌کتاب معروف ژان‌سواژه به‌نام**مقدمه‌ای بر تاریخ شرق مسلمان: مبانی کتابشناسی**(پاریس۱۹۶۱*) توصیف‌کرده‌است مراجعه‌کرد.

من به پیروی ازلین پول تاریخها را هم براساس تقویم اسلامی‌که هجری قمری است وهم براساس سال مسیحی‌که میلادی شمسی است داده‌ام . محققانی‌که کارشان تحقیق در تاریخ اسلامی نیست باید بدانندکه با آنکه

---

* Jean Sauvaget, Introduction a l'histoire de l'orient Musulman : èlements de bibliographie.

این‌کتاب به انگلیسی نیز ترجمه شده است ، ولی متأسفانه ارجاعات‌کتابشناسی آن سطحی‌تر و اجمالی‌تر است.

Introduction to the history of Muslem East: a bibliographical guide (Berkeley and Los Angeles. 1965).

اعراب پیش از اسلام تقویم شمسی داشتند حضرت محمد سال قمری ۳۵۴روزه راروی‌کارآوردکه ازدوازده ماه تشکیل‌می‌شد، وهرماه بنابراقتضا بیست‌وهشت، بیست‌و نه وسی‌روزداشت. بنابراین، ماههای هجری با فصول چهارگانۀ سال تطبیق نمی‌کنند، بلکه هرسال اندکی زودترشروع می‌شود. به عنوان مثال ماه رمضان سال۱۳۸۷درسوم دسامبر۱۹۶۷ شروع می‌شود. چون سال هجری قمری یازده روز از سال شمسی مسیحی (بنا برتقویم‌گریگوری)کوتاهتراست رمضان سال بعد در۲۲ نوامبر ۱۹۶۸آغـازخواهد شد. به‌این ترتیب تقریباً سی‌و نه سال شمسی (مسیحی) طول می‌کشد تا ماه رمضان دوباره به‌اول‌دسامبر بیفتد. به‌این ترتیب ۹۷ سال شمسی (مسیحی) تقریباً برابر است باصد سال هجری قمری (اسلامی).

تبدیل تاریخ شمسی مسیحی به‌هجری قمری و برعکس ،کاردشواری است، و معمولاً باید به جدولهای تبدیل تاریخ مراجعه‌کرد[۳]. در واقع این نکته مسلم است کـه تقویم متغیرقمری برای تثبیت و تعیین موعـد عملیات کشاورزی، و امورمالی مناسب نیست، واز این‌روتقویم شمسی‌خیلی زود در دنیای اسلامـی برای مقاصد عملی مورد استفاده قرارگرفت. امـروز بیشتر کشورهـای اسلامی تقویم‌گریگوری اروپائیان را به‌کار می برند، ایـران و افغانستان نیزدارای یك تقویم شمسی هستندکه اززمان هجرت حضرت محمد ازمکه به‌مدینه، یعنی سال ۶۲۲ میلادی آغازمی‌شود. اما مدارك اصلی تاریخ اسلامی تا قرن نوزدهم، خواه نوشته و یا سکه و یا کتیبه همه دارای تاریخ هجری قمری هستند، وبنابراین تاریخ جلوس ومرگ پادشاهان به‌این تاریخ داده شده است.

ازآنجا که سالهای تقویم هجری مسلمانان با سالهای تقویم شمسی

مسیحیان خیلی کم با یکدیگر تطبیق می‌کنند ، ازاین‌رو بدون دانستن ماه وروز سال هجری ، غیرممکن است که بتوان تاریخهای معادل را دقیقاً به‌دست‌داد. اما درمآخذ ومنابع اسلامی همیشه روزوماه وقایع ذکر نشده است . ازاین‌رو، در این کتاب من از دو اصل اساسی در تبدیل تاریخ هجری به تاریخ مسیحی پیروی کرده‌ام :

نخست آنکه تاآنجا که ممکن بوده است روز ویا دست کم ماه سالی راکه می‌خواسته‌ام تبدیل کنم یافته‌ام ، ودرموقع تبدیل تاریخ این روزوماه را درنظر گرفته‌ام ، وزامباوردقت کرده است که روزوماه وقایع را هرجاکه این‌دو براومعلوم بوده ذکر کند ، وحال آنکه لین‌پول چنین نکرده است .

دوم آنکه درمواقعی که روزوماه سال مورد نظردانسته نبوده است ، من معمولاً آن سال مسیحی را مأخذ قرارداده‌ام که قسمت بیشترسال هجری درآن قرارمی‌گرفته است . و اگرسال هجری درنیمهٔ سال مسیحی آغازمی‌شده (مثلا درماه ژوئن و ژوئیه) من آن سال مسیحی‌را مأخذ گرفته‌ام که نیمهٔ اول سال‌هجری درآن قرارگرفته است . واضح است که معادلهایی که به‌این ترتیب به‌دست‌آمده است همیشه درست نیست ، ولی به نظرمن این روش ، در متن حاضر، برشیوهٔ مطول نوشتن‌دوتاریخ ترجیح دارد . بنابراین، من‌سال مطابق با ۷۴۱ هجری قمری را ۱۳۴۰ نوشته‌ام نه ۴۱ـ۱۳۴۰ که البته دقیقتر است.

درتدوین کتابی که دربارهٔ وقایع سنواتی وانساب سلسله های اسلامی است مؤلف با مسائل ومشکلاتی روبه‌رومی‌شود که ناشی ازشیوهٔ نامگذاری در زبان عربی است[۴] . شمارهٔ نامهای شخصی عربی نسبةً محدود است ، و از این‌روا بهام وتشویش فراوان پیش می‌آید . همچنین پیچیدگی وبغرنجی شیوهٔ نامگذاری مشکلاتی درفهرست کردن نامها به‌وجود می‌آورد، وانسان‌نمی‌داند

که یك شخص را باید ذیل «اسم» یا «لقب» ویا«کنیه» ویا «نسب»اش بیاورد. در متن‌کتاب ، من برای صرفه‌جوئی درجا، ازآوردن نام‌کامل ولقب اشخاص خودداری ورزیده‌ام ، و خواننده برای اطلاع ازنام‌کامل سلاطین باید به‌کتاب زامباورمراجعه‌کند . اسم یا اسمهایی‌که من ذکرکرده‌ام بیشترآنهاست که حکمران مورد بحث بدان معروف است ، و اغلب بعضی از اجزاء اسم‌کامل‌را هم برای متمایزساختن وی از دیگر افرادآن سلسله در افزوده‌ام . این روش تا حد زیادی اختیاری است ، اما با توجه به‌گنجایش‌کتاب ضروری می‌نموده است. نامهای ترکی ومغولی نیزکه بعدازقرن یازدهم درنتیجهٔ‌گسترش سلسله‌های ترك نژاد در سراسردنیای اسلامی از الجزیره تا یمن و بنگاله ، رواج روزافزون‌گرفت مشکل دیگری به‌وجود می‌آورد . این نامها اغلب در منابع ومآخذ عربی به‌صورت تغییرشکل یافته‌که‌گاهی به‌زحمت قابل تشخیص است آمده است . من هرجاکه یقین داشته‌ام این نامها را به‌صورت صحیح مغولی یا ترکی‌آنها نوشته ام ، اما هرجا که تفاوت میان صورت مغولی وترکی نامی با صورت معرب آن زیاد بوده صورت عربی را نیز در پرانتزآورده‌ام .*

دانشمندان مختلف با دانش اختصاصی خود مرا بهرمور ساخته‌اند ، وبادیدهٔ انتقاد به‌قسمتهایی‌ازاین‌کتاب‌که درقلمروتخصصشان بوده نگریسته‌اند. اینان عبارتند از: پروفسورعزیزاحمد (قسمت هند) ، دکتر ا . د . ه . بیوار (صفاریان) ، پروفسورکلودکائن (مصر، سوریه و عراق) ، دکترج . ف . پ . هاپکینز(شمال افریقا) ، پروفسور ر. م. سیوری(ایران جدید)، وآقای ج. ر. والش (آسیای صغیر یاآناطولیا) . دکترجرج سی . مایلز، موزه‌دارکل انجمن

---

* درداینجا مؤلف شرحی در بارهٔ چگونگی تحریر نامهای ترکی و مغولی به‌الفبای لاتین‌آورده است‌که چون برای خوانندهٔ فارسی زبان بی‌مورد بود حذف شد .

سکـه شناسی امـریکا ، محبت ورزیدند و نسخه‌ای از رسالـهٔ منفرد خـود ، **سکه‌های ملوك‌الطوائف اسپانیا** بـرای مـن فرستادند ، و پروفسور ا . بیرنباوم تذکرات سودمندی در باب این مقدمه دادند . مـن از همهٔ ایـن دانشمندان متشکرم . ودرعین حال اعلام می‌دارم مسئولیت هر نقصان و اشتباهی‌که در این کتاب‌دیده شود تماماً برعهدهٔ من است . بالاخره باید قدردانی وتحسین‌خودرا ازتسهیلات فراوانی‌که‌کتابخانهٔ دانشگاه تورنتوبرای مستشرقان فراهم آورده است اظهاربدارم . این‌کتاب‌درمدت توقف یکساله‌ام ، به‌عنوان استاد میهمان، درآنجا سمت تألیف پذیرفت ونیزازچاپخانهٔ دانشگاه ادینبورگ‌که این‌کتاب را درسلسلهٔ « تحقیقات اسلامی » خود چاپ نموده است سپاسگزارم .

یادداشتهای مربوط به‌مقدمه .

1- *E. g. A. M. H. J. Stockvis, Manuel d'histoire, de genealogie dt de chronologie de tous les etats du globe* (3 vols. Leiden 1888—91); B. Spuler, ed. *Regenten und Regierungen der Welt* (2vols. Wurzburg. Minister—Ploetz 1962) ; F, M. Powicke *et al.* , eds. Handbook of British chronology2 (London, Royal Historical Society 1916).

۲- ظاهراً زاخو نمی‌دانسته است‌که نسخهٔ اصلی عربی این‌کتاب درکتابخانه‌های استانبول وجود دارد (دراین‌باره رجوع‌کنید به:

A. Dietrich , Textkritsche Bemerkungen zu V. Minorsky's Studien Zur Kaukasischen Geschichte, Orientalia, N. S. XXVIII (1958), 262—8).

۳- این جداول‌را درچند جا می‌توان یافت، مثلا درنوشته‌های زیر:

Handbook of oriental history, 33—40 که در بالا مذکور افتاد ، و نیز :

T. W. Harg, *Comparative tables of Muhammadan and Christian dates* (London 1932), .

G. S. P. Freeman-Grenville, *The Muslim and Christian Calenders* (London 1963);

H. G. Cattenoz *Tables de Concordance de eres Chretiennes et hegiriennes* (Rabat 1954), V. V. Tsybulskiy, *Soveemennye Kalendari Stran Blizhnetsa i srednego vostoka. Sinkronististieheskia Talitsy*

i poyas neniya (Moscow 1964).

کاملترین کتاب دراین باره تألیف وستنفلد و ماهلراست که چاپ سوم آن را ج. میر. و. ب. شپولر مورد تجدید نظر قرار داده‌اند.

Wustenfeld–E. Mahler, *Vergleichungs-Tabellen Zur mulimischen und iranischen Zeitrechnung*. 3 rd edn. (Wiesbaden 1961).

۴ـ مفصلترین بررسی را درباب نامهای عربی و اجزای سازای آن ل. کاتانی و گ. گابریلی انجام داده‌اند.

L. Caetane and G. Gabrieili, *Onomasticon arabieum ossia repertorio alfabetico dei nomi di persona e di Luogo contenuti nelle principlli opere storiche, biografiche e geographiche, Stampate e manoscritto, relative all. Islam. I. Fonti-Introduzione* (Rome 1915).

فصل اول

خلفا

۱

خلفای راشدین

۱۱-۴۰/۶۳۲-۶۶۱

۱۱/۶۳۲	ابوبکر
۱۳/۶۳۴	عمر بن الخطاب
۲۳/۶۴۴	عثمان بن عفان
۳۵_۴۰/۶۵۶_۶۶۱	علی بن ابیطالب
	خلفای اموی

چون حضرت محمد (ص) در سال یازدهم هجرت (مطابق ۶۳۲ :دی) رحلت فرمود، چهار تن از صحابهٔ او که همه یا از طریق خون یا از یق ازدواج باوی نسبت داشتند، یکی پس از دیگری جانشین او شدند، مام امور امت مسلمان را در دست‌گرفتند. اینان نام خلیفه برخویشتن نهادند لغةً به معنای «جانشین» است.

ابوبکر پدر عایشه، زن محبوب حضرت محمد، یکی از کهنسالترین طمئن‌ترین پشتیبانان وی بود. وقتی که قبایل بدوی از تبعیت حضرت‌محمد از زدند (جنگ ردّه)، این ابوبکر بودکه سلطهٔ مدینه را بار دیگر بر سایر ۱ شبه جزیرهٔ عربستان مستقر ساخت.

عمر نیز دختری داشت که وی را به حضرت محمد تزویج کرده بود. زمان عمر وتحت راهبری مدبرانهٔ او بودکه نیروهای جنگی اعراب صحرا ن برضد سرزمینهای رومی چون شام، فلسطین، و مصر، و سرزمینهای سانیان چون ایران وعراق به‌کار گرفته شد. عمر سازمان دهندهٔ بزرگی نیز

بود ، نظامات ابتدائی مربوط به کشورداری در ایالات مغلوب را ، و نیـز اختراع دستگاه دیوان برای پرداخت وظیفهٔ جنگجویان عرب‌را به او منسوب می‌دارند . همچنین اوست که لقب امیرالمؤمنین‌را که هم متضمن پیشوایی مذهبی وهم متضمن پیشوائی سیاسی بود ، اختیار کرد .

عثمان داماد پیغمبر بـود ، و بعد از آنکه عمر به قتل رسید به وسیلهٔ شورای کوچکی از بزرگان اسلام ، به خلافت برگـزیده شد ، اما دوران خلافت وی براثر شورشی که عناصر ناراضی برپای ساختند ، و قتل او در سال ۳۵ هجری (مطابق ۶۵۶ میلادی) بـه پایان رسید . قتل عثمان در سال های بعد مایهٔ کشمکش و ستیزه های بسیار شد ، واز این رو بعد ها به عنوان «الباب‌المفتوح» به واقعهٔ قتل او اشاره شده است . واپسین خلفای راشدین ، علی ، علیه‌السلام ، بودکه از سه جانب با پیغمبر نسبت داشت . علی پسر عم ، برادر رضاعی ، وداماد پیغمبر بود ، واز این رو در نظر عده‌ای از مومنان وی شایسته‌ترین فرد برای احراز میراث حضرت محمد محسوب می‌شد . اما علی هرگز نتوانست حکم خود را در سرزمینهای تحت حکمـرانی معاویه ، که حاکم شام بود ، روا کند . مرکز خلافت را به‌کوفه منتقل ساخت و کوشید تا اعراب عراق‌را به طرفداری خود برانگیزد ، وبا معاویه در جنگ صفین واقع برفرات علیا به مقابله پرداخت ، اما پیروزی قطعی به دست نیاورد . پس از آنکه علی در سال چهلم هجری (مطابق ۶۶۱ میلادی) به قتل رسید پسـرش امام حسن با بی‌میلی در عراق به جای او نشست ، ولی دیـری نگذشت‌که به تزویر معاویه از تمام حقوق خود نسبت به خلافت چشم پوشید .

در قرون بعد ، عهد این چهار خلیفه نخستین ، دوران طلائی نهضت اسلامی شمرده شد، دورانی‌که در آن فضایل اسلامی شکوفان شد، واز این‌رو به آنان لقب «راشدین» دادند تا از خلفای ناپاك و دنیا دوست بنی‌امیه که پس از آنها روی‌کار آمدند متمایزباشند .

مآخذ : لین پول ، ص ۳ـ۵ ؛ زامباور ، ص ۳ .

۲

خلفای اموی
۴۱–۱۳۲/۶۶۱–۷۵۰

۴۱/۶۶۱	معاویة بن ابی‌سفیان
۶۰/۶۸۰	یزید اول
۶۴/۶۸۳	معاویهٔ دوم
۶۴/۶۸۴	مروان‌بن‌الحکم
۶۵/۶۸۵	عبدالملك
۸۶/۷۰۵	ولید اول
۹۶/۷۱۵	سلیمان
۹۹/۷۱۷	عمربن عبدالعزیز
۱۰۱/۷۲۰	یزید دوم
۱۰۵/۷۲۴	هشام
۱۲۵/۷۴۳	ولید دوم
۱۲۶/۷۴۴	یزید سوم
۱۲۶/۷۴۴	ابراهیم
۱۲۷–۱۳۲/۷۴۴–۷۵۰	مروان دوم ملقب به‌الحمار
خلفای عباسی	

معاویه که در زمان علی علیه‌السلام ، به عنوان انتقام قتل عثمان ، علیه او علم طغیان افراشته بود ، پس از او به مسند خلافت مسلمین نشست (معاویه

وعثمان هر دو از قبیلهٔ مکی عبد شمس ، ودر نتیجه از اقربای یکدیگر بودند). معاویه مدت بیست سال در شام حکومت کرده ، وبرضد روم شرقی یابیزانس (بیزنطه) جنگها کرده بود . در نتیجه ، سپاهی منظم و تربیت یافته داشت، وبا این سپاه با اعراب بدوی تفرقه‌طلب پیرو علی به نبرد پرداخت .

سه خلیفهٔ بزرگ سلسلهٔ اموی ، یعنی معاویه ، عبدالملك ، و هشام هر سه در دمشق برای بیست سالی برجهان اسلام حکومت راندند ، و از مردان مدبر و سیاست مدار درجهٔ اول امپراطوریی بودند که مسلمانان فتح کرده بودند . آنان بخصوص به اتخاذ و تطبیق روشهای اداری و حکومتی یونانیان و ایرانیان که اینك اعراب جای آنها را گرفته بودند توجه داشتند ، ودر دوره های اخیر حکومت بنی‌امیه بعضی از فنون و آداب مملکتداری ساسانیان در دستگاههای حکمرانی آنان رواج یافت ، واین کاری بود که در دورهٔ عباسیان سرعت بسیار گرفت. فتوحات نظامی مسلمانان هنوز ، بخصوص در دورهٔ خلافت ولید اول ، پیش می‌رفت ، هرچند سپاهیان مسلمان اکنون در مناطق بسیار دور کوهستانی ودر آب وهوای نامساعد می‌جنگیدند وغنائم جنگی‌بدان آسانی که در آغاز فتح اسلام به چنگ می‌آمد به دست نمی‌آمد . تمام منطقهٔ شمال افریقا که در غرب مصرواقع بود تسخیرشد، ودر سال۹۱ هجری (مطابق ۷۱۰ میلادی) سپاه مسلمانان از جبل‌الطارق گذشت و وارد خاك اسپانیا شد ، و بعدها از کوههای پیرنه گذشت ، و فرانسه را در زمان سلسلهٔ‌کارولانژیان مورد حمله قرار داد. در آن طرف قفقازیه ، مسلمانان به خزرهای ترك برخوردند،و مرزهای یونانی درآناطولیای شرقی تاراج‌گشت. در مشرق ایران خوارزم مورد حمله قرار گرفت و ماوراءالنهر علیرغم مقاومتهای مردانهٔ فرمانداران ایرانی و هم پیمانان ترك آنها آهسته آهسته برای اسلام فتح شد . بالاخره یك حکمران عرب از طریق مکران به داخل خاك سند نفوذ یافت ، و برای نخستین بار تخم اسلام‌را در دل خاك هند بکاشت. تمام این فتوحات یك جنبهٔ بسیار مهم داشت و آن این بود که عدهٔ کثیری غلام وبرده وارد دنیای اسلام کرد . استفاده از

نیروی کار اینان اعراب را قادر ساخت تا در سرزمینهای فتح شده به عنوان یك طبقهٔ مالك و برده‌دار زندگی کنند و به بهره برداری از نیروهای اقتصادی سرزمین پربرکت هلال خصیب پردازند.

مع‌هذا این پیشرفتهای اداری و اقتصادی حکومت خلفای بنی امیه را از سقوط باز نداشت.

خلفای بنی‌امیه بامخالفتهای وحشیانهٔ قبایل وطوایف عرب در عراق، ومخالفت عناصر ناراضی که در مدینه متمرکز شده بودند، و بسیاری از آنان از داعیه‌های اعقاب و فرزندان علی، علیه‌السلام، یعنی امامان شیعه، یا شیعهٔ علی، برای حکومت جانبداری می‌کردند، روبرو شدند. از این گذشته، توده‌های کثیری از مسلمانان غیرعرب در سرزمینهای فتح شده، یعنی موالیان، از مقام خود در جامعهٔ اسلامی به عنوان شارمندان طبقهٔ دوم زبان به شکایت گشودند وبه جنبش و مخالفت قد برافراشتند. به این ترتیب خلافت بنی‌امیه در سال ۱۳۲ هجری (مطابق ۷۵۰ میلادی) براثر انقلابی که در خراسان یا مشرق ایران آغاز شد و به وسیلهٔ یك شورشی نابغه به نام ابومسلم خراسانی رهبری گشت، برافتاد. وی از عناصر ناراضی بسیار استفاده کرد، وخلافت را برای عباسیان به چنگ آورد. در قتل عام عمومیی که از افراد خانوادهٔ بنی‌امیه صورت گرفت یکی از چند نفری که از آن خاندان باقی ماند نوهٔ هشام، عبدالرحمان بود که به شمال افریقا گریخت، وبعد ها سلسلهٔ جدیدی از خلفای بنی‌امیه در آن سرزمین بنیاد نهاد (نگاه کنید به شمارهٔ ۴)

مآخذ: لین پول، ص ۴-۲، ۹. زامباور، ۳ وجدول ف. دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالهٔ «امویان» به‌قلم جی. لوی دلاویدا (G. levi della vida).

۳

خلفای عباسی

۱ـ خلفای عباسی در بغداد ۱۳۲ـ۶۵۶/۷۴۹ـ۱۲۵۸

۷۴۹/۱۳۲	سفاح
۷۵۴/۱۳۶	منصور
۷۷۵/۱۵۸	مهدی
۷۸۵/۱۶۹	هادی
۷۸۶/۱۷۰	هارون‌الرشید
۸۰۹/۱۹۳	امین
۸۱۳/۱۹۸	مأمون
۲۰۱ـ۲۰۳/۸۱۷ـ۸۱۹	ابراهیم ابن‌المهدی ، در بغداد
۸۳۳/۲۱۸	مستعصم
۸۴۲/۲۲۷	واثق
۸۴۷/۲۳۲	متوکل
۸۶۱/۲۴۷	منتصر
۸۶۲/۲۴۸	مستعین
۸۶۶/۲۵۲	معتزّ
۸۶۹/۲۵۵	مهتدی
۸۷۰/۲۵۶	معتمد
۸۹۲/۲۷۹	معتضد
۹۰۲/۲۸۹	مکتفی

۲۹۵/ ۹۰۸	مقتدر
۳۲۰/ ۹۳۲	قاهر
۳۲۲/ ۹۳۴	راضی
۳۲۹/ ۹۴۰	متقی
۳۳۳/ ۹۴۴	مستکفی
۳۳۴/ ۹۴۶	مطیع
۳۶۳/ ۹۷۴	طائع
۳۸۱/ ۹۹۱	قادر
۴۲۲/ ۱۰۳۱	قائم
۴۶۷/ ۱۰۷۵	مقتدی
۴۸۷/ ۱۰۹۴	مستظهر
۵۱۲/ ۱۱۱۸	مسترشد
۵۲۹/ ۱۱۳۵	راشد
۵۳۰/ ۱۱۳۶	مقتفی
۵۵۵/ ۱۱۶۰	مستنجد
۵۶۶/ ۱۱۷۰	مستضیيء
۵۷۵/ ۱۱۸۰	ناصر
۶۲۲/ ۱۲۲۵	ظاهر
۶۲۳/ ۱۲۲۶	مستنصر
۶۴۰ـ۶۵۶/ ۱۲۴۲ـ۱۲۵۸	مستعصم

مغولان بغداد را غارت کردند.

۲ـ خلفای عباسی در قاهره ۶۵۹ـ۹۲۳/۱۲۶۱ـ۱۵۱۷

۶۵۹/ ۱۲۶۱	مستنصر

۶۶۰/۱۲۶۱	حاکم اول
۷۰۱/۱۳۰۲	مستکفی اول
۷۴۰/۱۳۴۰	واثق اول
۷۴۱/۱۳۴۱	حاکم دوم
۷۵۳/۱۳۵۲	معتضد اول
۷۶۳/۱۳۶۲	متوکل اول (نخستین دورهٔ خلافت)
۷۷۹/۱۳۷۷	معتصم (نخستین دورهٔ خلافت)
۷۷۹/۱۳۷۷	متوکل اول (دومین دورهٔ خلافت)
۷۸۵/۱۳۸۳	واثق دوم
۷۸۸/۱۳۸۶	معتصم (دومین دورهٔ خلافت)
۷۹۱/۱۳۸۹	متوکل اول (سومین دورهٔ خلافت)
۸۰۸/۱۴۰۶	مستعین
۸۱۶/۱۴۱۴	معتضد دوم
۸۴۵/۱۴۴۱	مستکفی دوم
۸۵۵/۱۴۵۱	قائم
۸۵۹/۱۴۵۵	مستنجد
۸۸۴/۱۴۷۹	متوکل دوم
۹۰۳/۱۴۹۷	مستمسك (برای نخستین بار)
۹۱۴/۱۵۰۸	متوکل سوم (نخستین دورهٔ خلافت)
۹۲۲/۱۵۱۶	مستمسك (دومین دورهٔ خلافت)
۹۲۳/۱۵۱۷	متوکل سوم (برای دومین بار)

غلبهٔ ترکان عثمانی

عباسیان از خاندان عموی پیغمبر ، عباس ، بودند و از خاندان مکی هاشم محسوب می‌شدند ، و به‌علت داشتن چنین نسبی توانستند حقانیت ادعای خود را برخلافت در چشم مؤمنان بیارایند ، وحال آنکه بنی‌امیه از این امتیاز محروم بودند . با وجود این ، خلفای اولیهٔ عباسی ناچار به مقابله با شورشها وطغیانهای علویان، یعنی اعقاب داماد حضرت محمد، علی علیه‌السلام ، بودند که درنظرپیروانشان ، معروف به‌شیعهٔ آل علی ، حقانیت بیشتری برای خلافت داشتند و این حقانیت را براساس نص حضرت محمدکه علی را به جانشینی خود برگزیده بود می‌دانستند .

عباسیان برای دفاع از خود به زودی یك سلسله القاب برای خود اتخاذکردندکه به محض آنکه به‌مسند خلافت می‌نشستند این القاب را برخود می‌نهادند ، و این عملی بودکه خلفای قبل‌ازآنها ، یعنی امویان ، ازآن آگاهی نداشتند . این القاب اتکای خلفای عباسی را به خداوند ، و تأیید خداوندی خلافت آنهارا نشان می‌داد . برالاهی بودن ماهیت خلافت بنی‌عباس از راههای دیگر نیز تأکید نهاده می‌شد ، و دستگاه مذهب سنت تا آنجا که ممکن بود از عباسیان طرفداری می‌کرد . امکان داردکه بسیاری از این گرایشها ناشی از اندیشه‌های کهن دینی و سیاسی ایرانی باشد ، زیرا انقلاب ابومسلم‌که باعث روی کارآمدن وبه‌قدرت رسیدن عباسیان شد ، دراصل یك جنبش ایرانی بود؛ انتقال مرکز خلافت از دمشق به بغداد خود نشانه‌ای از این گرایش جدید خاوری است .

درواقع امپراطوری اسلام در دوران بنی‌امیه و خلفای نخستین عباسی به‌نهایت بسط و توسعهٔ خود رسید ، و مرزهای آن تقریباً ثبات یافت . از میان خلفا ، معدودی عملا سرداران خوبی بودند ـ مأمون و مستعصم ـ با موفقیت علیه روم شرقی به‌آناطولیا لشکرکشیدند، اما در قرن دهم و آغاز قرن یازدهم میلادی (مطابق قرن پنجم هجری) این‌مسلمانان بودندکه درمقابل امپراطوران

نیرومند مقدونی به حالت دفاع درآمدند . در قرن نهم میلادی (سوم هجری) وحدت سیاسی دستگاه خلافت روی به تلاشی نهاد . شاخه‌ای از بنی‌امیه با استقلال تمام در اسپانیا به حکمرانی پرداخت ، و شمال افریقا دورتر از آن بود که بتوان دقیقاً بر آن نظارت داشت . در مصر طولونیان حالتی خودمختار داشتند ، ودرایران بعد از امرای طاهری سلسله‌های‌محلی ایرانی چون سامانیان و صفاریان روی کار آمدند که تنها خراجی به‌خلیفهٔ بغداد می‌پرداختند ، وجز آن ؛ استقلال کامل داشتند . قدرت سیاسی واقعی خلفا با پیروزی سیاسی نهضت شیعه در قسمتی از دنیای اسلام در قرن دهم (قرن چهارم هجری) ، منحصر به عراق شد . فاطمیان نخست شمال افریقا و سپس مصر و شام را گرفتند ، و در قاهره به عنوان خلیفه به حکمروایی نشستند . در ایران و عراق آل بویه که از دیلمیان بودند به قدرت رسیدند و در ۳۳۴/۹۴۵ بغداد را فتح کردند ، و خلفای عباسی به‌صورت عروسکان خیمه شب‌بازی درآمدند چنانکه از قدرت آنان جز نفوذ اخلاقی و روحانیشان باقی نماند . ظهور ترکان سلجوقی در ۴۴۷/۱۰۵۵ خلفای عباسی را از زیر این فشار نجات داد ، ولی سلجوقیان با وجود گرایش شدیدی که به مذهب سنت داشتند بر آن نبودند که بگذارند قدرت سیاسی خلفا از نو زنده گردد . این تنها در قرن دوازدهم (قرن ششم هجری) بود که با ازهم پاشیدن و سست شدن قدرت سلاجقهٔ بزرگ دولت عباسیان که روی به افول نهاده بود دوباره تحت فرمانروایی خلفای مقتدری چون المقتفی و الناصر اعتلا یافت . بدبختانه عمر این دورانرا بلیهٔ مغول کوتاه کرد و در ۱۲۵۸/۶۵۶ ه . هلاکوخان آخرین خلیفهٔ بغداد را مقتول ساخت .

سه قرن نخستین خلافت عباسیان ، یعنی از قرن هشتم تا یازدهم (مطابق قرن دوم تا پنجم هجری) ، اوج شکوفانی تمدن قرون وسطایی اسلام بود . تحت تأثیرات و نفوذهای ثمربخش ایرانی و یونانی ادبیات ، کلام ، فلسفه و علوم طبیعی رونق گرفت . بالاتر از آن ، پیشرفتهای اقتصادی و

بازرگانی در سرزمینهای کهن وازقبل مسکونی‌چون‌ایران، عراق، ومصروسعت یافت ، و ارتباطات بازرگانی با مناطق خارجی چون دشتهای اروپاسیا ، شرق دور ، هند ، و افریقای سیاه برقرار گـردید . با وجود زوال و ناامنی سیاسی در قرن دهم (قرن ششم هجری) این پیشرفت در زمینه های مادی و فرهنگی ادامه‌پیدا کرد،وازاین‌بابت‌کاملا بجاست اگرآدم متز Adam Mez ، شرق‌شناس سویسی ، این دوره را «دورهٔ رنسانس اسلام» بنامد . سلاله های ترکی که در قرن یازدهم (پنجم هجری) وپس‌ازآن روی‌کارآمدند جملگی درنسج فرهنگی اسلام تحلیل رفتند، این تنها مغولان، دشمن سرسخت اسلام وهمهٔ چیزهایی‌که به‌اسلام تعلق داشت ، بودندکه چند ده سال ضربه های شدید برپیکر این نسج فرهنگی وارد ساختند .

به‌این‌ترتیب خلفای بغداد را برافکندند، اما دیری نگذشت‌که بیبرس ، سلطان مملوك مصر ، برآن شدکه خلیفه‌ای به‌روی‌کارآورده ، وعموی واپسین خلیفهٔ عباسی بغداد را ، که یکی از افراد معدود خاندان عباسی بود که از قتل عام مغول جان به‌در برده بود ، به قاهره دعوت کرد (۱۲۶۱/۶۵۹ ﻫ) . خلیفهٔ جدید سپاهی‌گردآورد ، و کوشید تا بغداد را ازنو به تصرف آورد ، اما جان برسر این‌کار نهاد ، و سال بعـد یکی دیگر از افراد خاندان عباسی به خلافت نشست . برداشتن یك خلیفهٔ عبـاسی در قاهره به خلافت ، وسیله‌ای بود برای مشروع جلوه دادن حکومت سلاطین‌مملوك، ونیزسلاحی اخلاقی بود در دست آنها برای جهاد علیه صلیبیان و مغولان . علاوه برآن این خلفا ، مانند خلفای بغداد، پیشوایان و رهبران انجمنهای فتوت (یك نوع فرقهٔ شهسواری) محسوب می‌شدند . جز این ، در دولت ممالیك قدرتی نداشتند ، و یقین است‌که اندیشهٔ تقسیم قدرت با سلاطین مملوك در میان نبود . آخرین خلیفهٔ عبـاسی قاهره ، المتوکل سوم ، را سلطان سلیم ملقب به یاوز (مهیب) در سال ۱۵۱۷/۹۲۳ به‌استانبول برد، واین داستان‌که وی حقوق‌خود را برخلافت به‌سلاطین عثمانی تفویض‌کرد افسانه‌ای بیش نیست‌که درقرن نوزدهم ساخته شده است .

مآخذ : لین‌پول ۸ــ۶ ، ۱۳-۱۲ . زامباور ۵ـ۴ وجدول G. دائرة‌المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «عباسیان» به‌قلم ب. لویس .

فصل دوم

اسپانیا و شمال افریقا

٤

امویان اسپانیا

۱۳۸–۴۲۲/۷۵۶–۱۰۳۱ ه.

۱۳۸/۷۵۶	عبدالرحمان اول ملقب به‌الداخل
۱۷۲/۷۸۸	هشام اول
۱۸۰/۷۹۶	حکم اول
۲۰۶/۸۲۲	عبدالرحمان دوم المتوسط
۲۳۸/۸۵۲	محمد اول
۲۷۳/۸۸۶	منذر
۲۷۵/۸۸۸	عبدالله
۳۰۰/۹۱۲	عبدالرحمان سوم الناصر
۳۵۰/۹۶۱	حکم دوم المستنصر
۳۶۶/۹۷۶	هشام دوم المؤید (دورهٔ اول سلطنتش)
۳۹۹/۱۰۰۹	محمد دوم المهدی (دورهٔ اول سلطنتش)
۴۰۰/۱۰۰۹	سلیمان المستعین (دورهٔ اول سلطنتش)
۴۰۰/۱۰۱۰	محمد دوم (دورهٔ دوم سلطنتش)
۴۰۰/۱۰۱۰	هشام دوم (دورهٔ دوم سلطنتش)
۴۰۳/۱۰۱۳	سلیمان (دورهٔ دوم سلطنتش)
۴۰۷/۱۰۱۶	**علی بن حمود ملقب به‌الناصر**
۴۰۸/۱۰۱۸	عبدالرحمان چهارم، المرتضی
۴۰۸/۱۰۱۸	**قاسم بن حمود، المأمون (بار اول)**

۴۱۲/۱۰۲۱	یحیای حمودی المعتلی (بار دوم)
۴۱۳/۱۰۲۲	قاسم حمودی (بار دوم)
۴۱۴/۱۰۲۳	عبدالرحمان پنجم المستظهر
۴۱۴/۱۰۲۴	محمد سوم، المستکفی
۴۱۶/۱۰۲۵	یحیای حمودی (بار دوم)
۴۱۸ـ۲۲/۱۰۲۷ـ۳۱	هشام سوم المعتد
	ملوك‌الطوایف

لشکریان عرب و بربر در سال ۹۲/۷۱۱ از تنگهٔ جبل‌الطارق گذشتند و با سرعت ویزیگوتها، اشراف نظامی آلمانی، را که براسپانیا حکومت می‌راندند، برافکندند. در دهه‌های بعد، بازماندگان ویزیگوتها را نیز به کوهستانهای کانتابری، واقع در منتهی‌الیه شمال شبه جزیرهٔ ایبریه راندند، و حتی خود از گذرگاههای پیرنه عبور کرده وارد خاك گلها که تحت حکومت فرانکها بود شدند تا اینکه شارل‌مارتل آنها را در پواتیه (یا تور) شکست داد (۱۱۴/۷۳۲). در سالهای نخستین، سلسله‌ای از حکمرانان عرب که از مشرق منصوب می‌شدند براسپانیا فرمان می‌راندند، اما درسال ۱۳۸/۷۵۶ عبدالرحمان اول، که بعدها به الداخل ملقب گشت، ویکی از افراد معدود اموی بود که از قتل‌عام عباسیان جان سلامت بدر برده بود در اسپانیا ظهور کرد، و امارت امویان را در آنجا تأسیس نمود.

در شبه جزیره‌ای که واقعیات جغرافیائی آن علیه هر گونه قدرت و نظارت‌مرکزی وحکومت پابرجا می‌ستیزد، تأسیس حکومت بنی‌امیه موفقیتی واقعی محسوب می‌شد. شالدهٔ امارت امویان در اسپانیا براشبیلیه وقرطبه نهاده شده بود، وتسلط امرای اموی برایالات چندان شدید نبود. با آنکه قسمت اعظم جمعیت رومی واسپانیائی مملکت مسلمان شدند (مولدون) عده‌ای

همچنان بردین مسیحی باقی ماندند (Mozarabs) و برای کمك و پشتیبانی دینی و اخلاقی چشم به مسیحیان مستقل شمال دوختند . بخصوص طلیطله ، پایتخت باستانیویزیگوتها ومرکز روحانیت و کلیسائیاسپانیا ،کانون انقلابات وعصیانها بود. در میان مسلمانان بسیاری از شاهزادگان محلی بودندکه قدرت نظامی آنان به عنوان مرزبانان مملکت، به‌آنها توانایی می‌بخشیدکه در واقع مستقل از قدرت مرکزی قرطبه زندگی کنند . اینان بیشتر از همه‌جا در درهٔ ابرو ، واقع در شمال شرق ، یعنی ناحیه اراگون وکاتالونیای بعدیکارشان رونقگرفت (مانند امرای تجیبی در سرقسطه ، بنوقسی در تطیله) . در اواخر قرن نهم (قرن سوم هجری) دو مرکز وجود داشت که از آنجا انقلابات طولانی علیه حکومت مرکزی به وقوع پیوست . یکی در حوالی بداخوس (بطلیوس) به سرداری مروان گالیسی ، و دیگری در کوههای غرناطه به فرماندهی ابن حفصون .

باوجود این ضعف وفتور، وعلیرغم استقلال دولتهایکوچك مسیحی در شمال ، امویان اسپانیا قرطبه را مرکز تجارتی و صنعتی مهمی ساختند ، واین شهر به عنوان کانون فرهنگ و دانش عربی مقامی بعد از قاهره و بغداد به دست آورد . بزرگترین امیر سلسلهٔ امویان اسپانیا در قرن دهم حکومت می‌کرد ، واو عبدالرحمان سوم ، ملقب به‌الناصر بود که حکومتش مدت پنجاه‌سال (۶۱-۹۱۲/ ۳۵۰-۳۰۰) به‌طول‌کشید . وی قدرت سلطنت‌را به‌اوج خود رسانید؛ مراسم وتشریفات درباری‌را ، ظاهراً با توجه به شیوهٔ بیزانسیان، افزایش داد ؛ و برای مقابله با ادعاهای دشمنان فاطمی خویش عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین برخود نهاد ، و به این طریق برعقیدهٔ شرعی مرسوم که قدرت خلافت‌یکی است وتجزیه‌پذیر نیست خط بطلان کشید . نیروی نظامی خودرا باداخل‌کردن بربرهای افریقا وبردگان مسیحی‌اروپا (صقالبه) در سلك سپاهیان افزون‌ساخت. مسیحیان شمال‌را منکوب کرد، ویك سیاست ضدفاطمی درشمال افریقا به راه انداخت . در واپسین سالهای قرن نهم (قرن سوم هجری) قدرت

واقعی مملکت به دست حاجب یا وزیر اعظم امویان ابن ابی‌عـامر ، ملقب به منصور ، افتاد ، و این او بود که بارسلونا را تسخیر کرد ، و مقبرهٔ قـدیس یعقوب کامپوستلائی را در گالیسیا غارت نمود .

باوجود این ، در قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) ، به دلائلـی که هنوز برما پوشیده مانده است ، شیرازهٔ خلافت امویان اسپانیا از هم‌گسیخت . یك سلسله خلافتهای کوتاه مدت که در بینابین آنها حکمرانان حمودی مالقه وبعداً امرای جزیرةالخضراء به امارت می‌نشستند روی کار آمد ، وعاقبت ، امویان در ۴۲۲/۱۰۳۱ از میان‌رفتند ، واسپانیای اسلامی دستخوش دورانـی از تفرقهٔ سیاسی گشت که در طی آن امرای محلی وگروههای نژادی قـدرت به دست آوردند (دورهٔ ملوك‌الطوائف) .

مآخذ : لین‌پول ۲۲–۱۹ ، زامباور ۴–۳ و جدول F

G. C. Miles, *The Coinage of the Umayyads of Spain* (American Numismatic Society, Hispanic Numismatic Series: Monographs, No. 1 New York 1950).

۵

ملوك‌الطوايف در اسپانيا

قرن يازدهم

دوران بين برافتادن كامل امويان اندلس وروى‌كار آمدن مرابطون ، كه نيم قرن يا در حدود نيم قرن طول كشيد ، دوران تفرق سياسى همراه بـا درخشش و تعالى فرهنگ در اسپانيا بود . در ايـن دوره تعدادى سلسله‌هاى محلى كه ا. ر. نيكل A R. Nykl آنهارا بيست وسه‌شمرده است در نقاط مختلف اندلس (اسپانيا) روى‌كار آمدند . بعضى از اين سلسله‌ها «شهردولت» هايى بيش نبودند، وبرخى چون افطسيان (يا بنى مسلمه) ، در جنوب غربى، برخطهٔ وسيعى حكومت داشتند . اين سلسله‌ها از نژاد هاى مختلف بـودند ، وعدم تجانس طبقات نظامى عهد اموى ، وعصبيتها ورقابتهاى قومى‌ميان اين گروهها را مى‌نمايانند . بعضى چون عباسيان اشبيليه وهوديان سرقسطه صرفاً عرب بـودند ، وعده‌اى مانـند افطسيان مكناسى در بداخوس (بطليـوس) Badajoz وبنى ذوالنون هواره‌اى در طليطله (كه نام اصلى آنها بـربر هاى ذوالنونى بود) بربر بودند . احتمال دارد كه امراى حمودى مالقه ، با آنكه تقريباً درقرن يازدهم «عرب مآب» شده بودند، ونسب خودرا از طريق ادارسهٔ مراكش به حضرت على مى‌رسانيدند ، بربر بوده باشند . بعضى از سلسله‌هاى ملوك‌الطوائف از سپاهيانى كه در اواخر قرن دهـم (قرن چهارم هجرى) در زمان منصور از افريقا وارد اسپانيا شدند ، به‌وجود آمده بودند، مانند زيريان البيرا Elvira كه از بربرهاى صنهاجه بودند . و عده‌اى از بنى‌عامر و پيروان واعقاب منصور ، در بلنسيه روى كارآمدند . در بعضى از نقاط جنوب شرقى مثل طرطوشه ، دانيه ، ومقدم از همه در بلنسيه سركردگان نظامى كه اصلا از صقالبه بودند براى مدتى صاحب قدرت شدند .

دولتهای ملوك الطوائف بزرگ سیاست تهاجمی در قبال همسایگان خود داشتند . عباسیان تقریباً سلطهٔ خودرا تا طلیطله گستردند ، و برای آنکه نقشهٔ خودرا پیش برند در یك مرحله مردی را که ادعا می‌کرد آخرین خلیفهٔ اموی ، هشام سوم ، است تقویت کردند . عده‌ای از سلسله‌ها کاملا راضی بودند که با مسیحیان علیه رقبای مسلمان خود همداستانی کنند ، وحتی آنهارا به کمك بخوانند . آخرین حکمران افطسی ، عمرالمتوکل ، حاضر بود که بیشتر قلمرو خودرادر پرتقال به‌الفونسوی ششم، شاه لئون وکاستیل ، در ازای کمك در برابر مرابطون بدهد .

در اواخر قرن یازدهم ظاهراً ورق علیه مسلمانان در اسپانیا برگشت . طبقات مذهبی‌علیه لذتجویی وبی‌کفایتی‌این‌همه حکمرانان محلی سربرداشتند، و آمادهٔ پذیرفتن حکومت پرهیزگارانهٔ مرابطون شدند . از قضا تسخیر طلیطله در ۱۰۸۵/۴۱۸ به وسیلهٔ مسیحیان ، پادشاه شاعر منش عباسی ، معتمد ، را ناگزیر از توسل به مرابطون نمود .

مهمترین سلسله‌های ملوك الطوائف به شرح زیر است (برای تفصیل کامل بنگرید به زامباور ۷-۵۳ ونقشهٔ ۱):

حمودیان در مالقه والجزیره (۵۷-۱۰۱۰/۴۹-۴۰۰)
عباسیان ، در اشبیلیه (سویل) (۹۱-۱۰۲۳/۸۴-۴۱۴)
زیریان ، در غرناطه (۹۰-۱۰۱۲/۸۳-۴۰۳)
بنویحیی ، در نبله (۵۱-۱۰۲۳/۴۳-۴۱۴)
بنومزین ، در شلب ، الغرب (۵۳-۱۰۲۸/۴۵-۴۱۹)
بنورزین ، در البراسین ، سهله (ح ۱۱۰۷-۱۰۱۱/ ح ۵۰۰-۴۰۲)
بنوقاسم ، درالفنت(البونت یا الفونت) (۹۲-ح ۱۰۲۹/۸۵-ح۴۲۰)
جهوریان ، در قرطبه (۶۹-۱۰۳۱/۶۱-۴۲۲)
افطسیان یا بنومسلمه در بداخوس (بطلیوس) (۹۴-۱۰۲۲/۸۷-۴۱۳)
بنی‌ذوالنون در طلیطله (۸۵ - پیش از۱۰۲۸/۷۸ - پیش از ۴۱۹)

بنوعامر ، در بلنسیه (۹۶-۱۰۲۱/۸۹-۴۱۲)
بنوصمادح ، در المریه (۸۷- ح ۱۰۳۹/۸۰- ح ۴۳۰)
امرای تجیبی و بعد هودی ، در سر قسطه ، لارده ، تطیله ، قلعة ایوب، دانیه ، طرطوشه ، (۱۱۴۲-۱۰۱۹/۵۳۶-۴۱۰)
بنومجاهد و بنو غانیه در میورقه (۱۲۰۵-۱۰۲۲/۶۰۱-۴۱۳)
غلبة مرابطون بر اسپانیای مسلمان ۱۰۹۰/۴۸۳

۱- حمودیان یا بنی حمود در مالقه

۱۰۱۰/۴۰۰	علی النصر
۱۰۱۶/۴۰۷	قاسم اول ملقب به المأمون (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۲۱/۴۱۲	یحیای اول المعتلی (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۲۳/۴۱۳	قاسم اول (دومین دورهٔ سلطنت)
۱۰۲۳/۴۱۴	یحیای اول (دومین دورهٔ سلطنت)
۱۰۳۶/۴۲۷	ادریس اول المتأید
۱۰۳۹/۴۳۰	یحیای دوم
۱۰۳۹/۴۳۰	حسن المستنصر
۱۰۴۳/۴۳۴	ادریس دوم العالی (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۴۶/۴۳۸	محمد اول المهدی
۱۰۴۸/۴۴۰	محمد دوم المعتصم
۱۰۴۸/۴۴۰	قاسم دوم الواثق
۱۰۵۴/۴۴۶	ادریس سوم الموفق
۱۰۵۴/۴۴۶	ادریس دوم (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۰۵۵-۷/۴۴۷-۹	محمد سوم المستعلی

شاخهٔ اصلی حمودیان در مالقه به‌وسیلهٔ بنی‌زیری ، حکمرانان غرناطه،

برافتادند، وشاخهٔ الجزیره را در ۴۵۰/۱۰۵۸ عباسیان منقرض ساختند.

[تبصره. جدول بالامبتنی برتحقیق Prieto y Vives می‌باشد (نگاه کنید به مآخذ) وبا آنچه زامباور (۴–۵۳) آورده است تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارد.]

۲ـ عباسیان اشبیلیه

۴۱۴/۱۰۲۳	محمد اول ابن عباد
۴۳۳/۱۰۴۲	عبادالمعتضد
۴۶۱ـ۸۴/۱۰۶۹ـ۹۱	محمد دوم المعتمد
غلبهٔ مرابطون	

۳ـ جهوریان قرطبه

۴۲۲/۱۰۳۱	جهور
۴۳۵/۱۰۴۳	محمدالرشید
۴۵۰ـ۶۱/۱۰۵۸ـ۶۹	عبدالملك
غلبهٔ عبادیان (بنی عباد)	

۴ـ افطسیان (بنی‌افطس) بداخوس (بطلیوس)

۴۱۳/۱۰۲۲	عبدالله‌المنصور
۴۳۷/۱۰۴۵	محمدالمظفر
۴۶۰ـ۸۷/۱۰۶۸ـ۹۴	عمرالمتوکل
غلبهٔ مرابطون	

۵ـ بنی‌ذوالنون در طلیطله

؟	عبدالرحمان بن ذی‌النون
۴۱۹/۱۰۲۸	اسماعیل‌الظافر
۴۳۵/۱۰۴۳	یحیی‌المأمون

۴۶۷_۷۸ / ۱۰۷۵_۸۵	یحیی القادر

غلبهٔ انفونسوی ششم، شاه لئون و کاستیل

۶ـ بنی‌عامر در بلنسیه

۴۱۲ / ۱۰۲۱	عبدالعزیز المنصور
۴۵۳ / ۱۰۶۱	عبدالملك المظفر
۴۵۷–۶۸/۱۰۶۵–۷۶	**غلبهٔ بنی‌ذوالنون**
۴۶۸ / ۱۰۷۶	ابوبکر
۴۷۸ / ۱۰۸۵	قاضی عثمان
۴۷۸–۸۳/۱۰۸۵–۹۰	**یحیی القادر از بنی‌ذوالنون**
۴۸۳_۹ / ۱۰۹۰_۶	قاضی جعفر

غلبهٔ السید وپس از آن استیلای مرابطون

۷ـ بنی تجیب و بنی‌هود در سرقسطه

۴۱۰ / ۱۰۱۹	منذر اول المنصور
۴۱۴ / ۱۰۲۳	یحیی المظفر
۴۲۰ / ۱۰۲۹	معزالدوله منذر دوم

بنی‌هود

۴۳۰ / ۱۰۳۹	سلیمان المستعین
۴۳۸ / ۱۰۴۶	احمد اول المقتدر
۴۷۴ / ۱۰۸۱	یوسف المؤتمن
۴۷۸ / ۱۰۸۵	احمد دوم المستعین
۵۰۳ / ۱۱۱۰	عمادالدوله عبدالملك } تحت قیمومت
۵۱۳_۳۶ / ۱۱۱۹_۴۲	احمدسوم المستنصر } مرابطون

غلبهٔ آلفونسوی اول و رامیروی دوم آراگون

مآخذ : زامباور ۷–۵۳ ؛ لین‌پول ، ۶–۲۳

A. Prieto y Vives, *Los Reyes de Taifas, estudis histo-rico-numismati-code los Musulmanes españoles en el siglo V de la Hégira* (XI ed J. C.) (Madrid 1926) .

G. C. Miles, *Coins of The Spanish Muluk al-Twā'if* (Am Erican Numismatic Society, Hispanic Nuuismatic Series : Monographs, No. 3, New York 1954).

دائرة‌المعارف اسلام ، چاپ اول، مقالات «سرقسطه» و «بنوتجیب» به قلم ا. لوی‌ـ پروانسال .

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالات « عباسیان » و «افطسیان» به‌قلم ا. لوی‌ـ پروانسال ، «بنی ذوالنون» به‌قلم د. م. دانلوپ ؛ «جهوریان» و «حمودیان» به‌قلم آ. ه. میراندا .

٦

نصیریان یا بنوالاحمر

۶۲۷–۸۹۷/۱۲۳۰–۱۴۹۲

غرناطه

۶۲۹/۱۲۳۰	محمداول الغالب مشهور بهابن‌الاحمر
۶۷۱/۱۲۷۲	محمد دوم‌الفقیه
۷۰۱/۱۳۰۲	محمد سوم‌المخلوع
۷۰۸/۱۳۰۸	نصر
۷۱۳/۱۳۱۳	اسماعیل اول
۷۲۵/۱۳۲۵	محمد چهارم
۷۳۳/۱۳۳۳	یوسف اول
۷۵۵/۱۳۵۴	محمد پنجم الغانی (دورهٔ اول سلطنت)
۷۶۰/۱۳۵۹	اسماعیل دوم
۷۶۱/۱۳۶۰	محمد ششم
۷۶۳/۱۳۶۲	محمد پنجم(دورهٔ دوم سلطنت)
۷۹۳/۱۳۹۱	یوسف دوم
۷۹۷/۱۳۹۵	محمد هفتم المستعین
۸۱۰/۱۴۰۷	یوسف سوم
۸۲۰/۱۴۱۷	محمدهشتم المستمسك(دورهٔاول سلطنت)
۸۳۱/۱۴۲۸	محمد نهم الصغیر
۸۳۳/۱۴۳۰	محمد هشتم(دورهٔ دوم سلطنت)

۱۴۳۲/۸۳۵	یوسف چهارم
۱۴۳۲/۸۳۵	محمد هشتم (دورهٔ سوم سلطنت)
۱۴۴۴/۸۴۸	محمد دهم الاحنف
۱۴۴۵/۸۴۹	سعدالمستعین
۱۴۴۶/۸۵۰	محمد دهم(دورهٔ دوم سلطنت)
۱۴۵۳/۸۵۷	سعد (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۴۶۲/۸۶۶	علی (دورهٔ اول سلطنت)
۱۴۸۲/۸۸۷	محمد یازدهم (دورهٔ اول سلطنت)
۱۴۸۳/۸۸۸	علی (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۴۸۵/۸۹۰	محمد دوازدهم الزغل
۹۲ـ۱۴۸۷/۷ـ۸۹۲	محمد یازدهم (دورهٔ دوم سلطنت)
غلبهٔ اسپانیائیها	

پس از آنکه موحدون اسپانیارا ترك گفتند بیشترشهرهای مسلمانان به سرعت به‌دست مسیحیان افتاد. قرطبه در ۱۲۳۶/۶۳۵ واشبیلیه در ۱۲۴۸/۶۴۶ سقوط کرد . یکی از رؤسای مسلمان به نام محمد الغالب که اصلا عرب بود توانست زمام ایالت کوهستانی و دفاع‌پذیر غرناطه‌را به دست گیرد ، وارگ شهر غرناطه معروف به الحمراء را مرکز خود سازد ، و موافقت کرد که به فردیناند اول ، شاه کاستیل ، وجانشین او آلفونسوی دهم خراج بپردازد . سلاطین بنی نصیر کوشیدند تاسیاستی متعادل بین مسیحیان وامرای مرینی فاس که آرزو داشتند به نام اسلام براسپانیا حکومت برانند ، اتخاذ نمایند ، اما آرزوی دخالت موفقانهٔ مرینیان باشکست سلطان ابوالحسن علی از آلفونسوی یازدهم ، شاه کاستیل ، در ریوسالادو در ۱۳۴۰/۷۴۱ نقش بر آب شد .

غرناطه با وجود موقعیت متزلزل وخطرناکی که داشت مدت دو قرن

ونیم مرکز تمدن اسلامی باقی ماند ، وکانون دانشمندان وادبای سراسر عالم اسلامی مغرب بود. مورخ معروف ابن خلدون مقام سفیر سیاسی محمد ششم‌را داشت. و لسان‌الدین خطیب وزیر که تاریخ غرناطهٔ وی از منابع معتبر تاریخی است ، از شخصیتهای بزرگ ادبی این دوره محسوب می‌شود . اما ازدواج فردیناند پنجم، شاه آراگون ، باایزابلا ، ملکهٔ کاستیل، در ۱۴۶۹ سبب وحدت اسپانیا تحت یك تاج وتخت شد ، وافق روشن غرناطه برای احیا تیره گردید. مسلمانان با امتناع از پرداخت خراج مرسوم ، وبا اشتغال به مشاجرات داخلی بر سرجانشینی، در واقع به سقوط خویش کمك کردند . در سال ۸۹۷/۱۴۹۲ غرناطه به‌دست مسیحیان افتاد ، وآخرین امرای بنی نصیربه مراکش گریختند.

مآخذ : لین پول، ۹ــ۲۸ ؛ زامباور، ۹ــ۵۸

۷

ادریسیان یا ادریسیه یا ادارسه
۱۷۲–۳۱۴/۷۸۹–۹۲۶
مراکش

۱۷۲/۷۸۹	ادریس اول
۱۷۷/۷۹۳	ادریس دوم
۲۱۳/۸۲۸	محمدالمنتصر
۲۲۱/۸۳۶	علی اول
۲۳۴/۸۴۹	یحیای اول
؟	یحیای دوم
؟	علی دوم
؟	یحیای سوم المقدام
۲۹۲/۹۰۵	یحیای چهارم
۳۱۰ـ۱۴/۹۲۲ـ۶	حسن‌الحجام
غلبهٔ فاطمیان	

ادریسیان نخستین سلسله‌ای بودند که سعی کردند عقاید شیعی‌را ، البته به‌صورتی بسیار ضعیف ، درمغرب رواج دهند . تا زمان آنها خوارج مساوات طلب افراطی براین منطقه حکمروایی داشتند .

ادریس اول نوهٔ امام حسن ، فرزند علی‌بن ابیطالب ، بود و از این لحاظ با سلسلهٔ امامان شیعه مرتبط بود . وی در قیام ۱۶۹/۷۸۶ علویان برضد عباسیان شرکت داشت ، و مجبور به فرار به مصر وسپس شمال افریقا گردید .

در آنجا حیثیت و اعتبار او از جهت نسبش سبب شد که عده‌ای از رؤسای بربرهای زناتهٔ شمال مراکش او را به پیشوایی خود برگزینند. گمان می‌رود که این ادریس اول بوده است نه پسرش ادریس دوم که بنای شهر فاس‌را بر جایگاه شهر باستانی رومی، ولوبیلیس Volubilis آغاز نهاده است. این شهر مهاجران اسپانیای مسلمان و افریقیه را جلب کرد و شهری پرجمعیت گشت و پایتخت ادارسه شد. نقش آن به عنوان یك شهر مقدس، موطن شرفاء یا اعقاب ممتاز نواده‌های پیغمبر ــ حسن و حسین ـ از همین زمان آغاز شد، و از این زمان به بعد شرفاء عامل مهمی در تاریخ مراکش شدند. دورهٔ حکمرانی ادریسیان از جهت انتشار فرهنگ اسلامی در میان قبایل تازه مسلمان شدهٔ بربر نیز مهم است.

اما دردورهٔ حکومت محمد المستنصر سلطهٔ ادریسیان از لحاظ سیاسی دستخوش تفرقه واقع شد. شهرهای مختلف آنها میان برادران متعدد محمد به عنوان تیول تقسیم شد. استیلای ادریسیان اساساً برشهرها بود نه برسرزمینهای بیرون از شهرها. به این ترتیب بنی ادریس هدف حملات دشمنان بربر خود واقع شدند. اما در قرن دهم دشمنان مصممتر و خطرناکتری برای آنها پیدا شدند، و آنها خلفای فاطمی بودند. یحیای چهارم به تفوق و فرمانروایی عبیدالله مهدی‌گردن نهاد، و در ۳۰۹/۹۲۱ سپاهیان فاطمی شهر فاس را تسخیر کردند. بعد از این‌زمان حکومت شاخه‌های دیگر ادریسیان در بخشهای پیرامون مراکش، از تمدوله در جنوب تا سرزمین بربرهای غماره در ریف در شمال، ادامه داشت، ولی تاریخ این سلسله‌ها نامعلوم است. ادریسیان ریف وقتی که امویان اسپانیا در مقابل دشمنان فاطمی خود سیاست پیشروی در مغرب‌را اتخاذ کردند وسبته‌را اگرفتند مورد تهدید قرارگرفتند، ودر ۳۶۳/۹۷۴ آخرین افراد خاندان ادریسی به قرطبه برده شدند. در دورهٔ انحطاط وزوال امویان، یعنی چند ده سال بعد، بنی حمود که شعبهٔ دوری از ادارسه بودند زمام امور الجزیره ومالقه‌را به‌دست آوردند، وبه عنوان یکی از ملوك‌الطوائف

اسپانیا ، در آنجا حکومت کردند .

مآخذ : لین‌پول، ۳۵ ؛ زامباور، ۶۵ وجدول A

H. Terrasse, *Histoire du Maroc des Origines á l'établissement du Protectorat français* (Casablanca 1949-50), 1.

۸

رستمیان

۱۶۰–۲۹۶/۷۷۷–۹۰۹

الجزایر غربی

۱۶۰/۷۷۷	عبدالرحمان بن رستم
۱۶۸/۷۸۴	عبدالوهاب (یاعبدالوارث) بن عبدالرحمان
۲۰۸/۸۲۳	ابوسعید افلح
۲۵۸/۸۷۲	ابوبکر بن افلح
؟	ابوالیقظان محمد
۲۸۱/۸۹۴	ابوحاتم یوسف (دورهٔ اول سلطنت)
۲۸۴/۸۹۷	یعقوب بن افلح
۲۸۸/۹۰۱	ابو حاتم یوسف (دورهٔ دوم سلطنت)
۲۹۴–۶/۹۰۷–۹	یقظان بن محمد

فتح تاهرت به‌دست داعی فاطمی ابوعبدالله

رستمیان در تاریخ اسلامی افریقای شمالی دارای اهمیتی هستند که با مدت سلطنت و وسعت قدرت سیاسی آنها به هیچ وجه مناسبت ندارد . در قرن هشتم اکثر بربرهای شمال افریقا، به‌عنوان اعتراض به سلطهٔ اربابان عرب سنی مذهب خویش،مذهب خارجیان مساوات‌طلب افراطی‌را که فرقه‌ای سیاسی ودینی بودند پذیرفتند . در مشرق فرقهٔ خوارج اقلیتی افراطی وفوق العاده متجاوز بودند ، وحال آنکه درمغرب نهضت آنها نهضت تودهٔ مردم ، وبنابراین بسیار معتدل‌تر بود .

اباضیه که یکی فروع خوارج بودند پیروان عبدالله‌بن اباض بودند و مرکز اصلی آنها در شمال افریقا درمیان بربرهای زناتۀ جبل نفوسه ، در تریپولیتنیای جدید قرار داشت . پس از فتح موقتی قیروان ، که مرکز قدرت اعراب و مذهب تسنن در مغرب بود ، گروهی از اباضیه به‌رهبری عبدالله‌بن رستم که نامش می‌تواند دال برایرانی بودن او باشد به الجزایر غربی گریختند و یك دولت خارجی که مرکز آن تاهرت یا تیهرت (تیاره جدید) بود تشکیل دادند (۱۴۴/۷۶۱) . در ۱۶۰/۷۷۷ عبدالله امام اباضیه در شمال افریقا شد . این هسته ، که در اطراف تاهرت به وجود آمد ، با جوامع اباضی اورس (Aures) تونس جنوبی ، وتریپولیتنیا ، ارتباط داشت ، وحتی گروههایی که در جنوب تا واحات فزان پراکنده بودند امامان رستمی را به عنوان پیشوایان روحانی خود قبول داشتند . رستمیان چون از هر طرف در محاصرۀ دشمنان بودند- ادریسیان شیعی درغرب واغالبۀ سنی درشرق- جویای اتحاد با امویان اسپانیا شدند ، ومورد کمك واستعانت آنان قرارگرفتند .[۱] اما برآمدن فاطمیان شیعه مذهب در مراکش ، برای رستمیان و نیز سلسله‌های محلی مغرب خطری هلاکت بخش بود . در سال ۲۹۶/۹۰۹ تاهرت به دست بربرهای کتامه که سپاهیان داعی فاطمی ابوعبدالله‌را تشکیل می‌دادند افتاد ، بسیاری از رستمیان قتل عام شدند ، وبقیه به سمت جنوب به Wargla گریختند .

از زمان رستمیان تاهرت ، که در منتهی الیه شمالی یکی از راههای کاروانرو ماوراء صحرا واقع بود ، رونق مادی بسیار گرفت ، و به «عراق کوچك» معروف شد . از همۀ نقاط جهان جمعیت بدان روی نهاد ، و در آن میان عنصر ایرانی و مسیحی در خور ملاحظه بود . تاهرت مرکز علم وتحقیق بود. نقش بزرگ تاریخیش در آن بود که محل اجتماع ومرکزعصبی جنبش خوارج درسرتاسر شمال افریقا وحتی ماورای آن محسوب می‌شد . با آنکه از نظرسیاسی در مقابل فاطمیان برافتاد، اماعقاید اباضی مدتها در مغرب به قوت خود باقی ماند ، وحتی تا این روزگار در بعضی نقاط چون واحات

مزاب در الجزیره، وجزیره جرباء در تونس، وجبل‌نفوسه زنده مانده است .

مآخذ : زامباور ، ۶۴ . دائرة‌المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « رستمیان » به‌قلم ژ. مارسه G. Marcais نیز رجوع کنید به :

Chikh Bekri, «Le Kharijisme berber : quelque aspects du royaume rustumide», *Annales de l'Institut detudes Orientales*, XV (Algiers 1957), 55-105 .

۹

بنی اغلب یا اغالبه

۱۸۴—۲۹۶/۸۰۰—۹۰۹

افریقیه ، الجزائر ، سیسیل (صقلیه)

۱۸۴/۸۰۰	ابراهیم اول ابن الاغلب
۱۹۷/۸۱۲	عبدالله اول
۲۱۰/۸۱۷	زیادةالله اول
۲۲۳/۸۳۸	ابوعقال الاغلب
۲۲۶/۸۴۱	محمد اول
۲۴۲/۸۵۶	احمد
۲۴۹/۸۶۳	زیادةالله دوم
۲۵۰/۸۶۳	ابوالقرانیق محمد دوم
۲۶۱/۸۷۵	ابراهیم دوم
۲۹۰_۶/۹۰۳_۹	زیادةالله سوم
غلبهٔ فاطمیان	

پدر ابراهیم ، ابن الأغلب ، یك سردار خراسانی بود که در ارتش عباسیان خدمت می‌کرد . در سال ۱۸۴/۸۰۰ هارون‌الرشید حکومت ایالت افریقیه (تونس جدید) را در مقابل خراج سالانه ۴۰/۰۰۰ دینار به ابراهیم واگذارکرد. این واگذاری باخود مختاری بسیار همراه بود ، ودوری فاصلهٔ شمال افریقا از بغداد به بنواغلب اطمینان‌می‌داد که دستگاه خلافت نمی‌تواند زیاد درکار آنان دخالت‌کند. امرای نخست اغلبی شورشهای خوارج بربررا

در قلمرو خود فرو نشاندند ، و آنگاه در زمان زیادةالله‌اول که یکی از مقتدرترین و نیرومندترین امرای اغلبی بود ، به فتح صقلیه (سیسیل) که در تصرف بیزنطیان بود پرداختند (۲۱۷/۸۲۷) . اغالبه ناوگان وسیعی ترتیب دادند که مایهٔ تفوق آنها در مدیترانهٔ مرکزی شد ، وبا آن سواحل جنوبی ایتالیا ، سردانیه ،کورسیکا وحتی‌آلپهای ساحلی Maritime Alps (رشته‌ای از سلسلهٔ الپ که بین ایتالیا وفرانسه قرار دارد) را غارت کردند . مالتا Malta در ۲۵۵/۸۶۸ فتح شد . احتمال داردکه اغالبه از آن جهت به فتح صقلیه پرداخته باشند که نیروی گروههای افراطی و متعصب را به جهاد با کافران معطوف سازند، زیرا امرای اولیهٔ اغلبی بیشتراوقات در افریقیه‌گرفتار مخالفت شدید فقهای‌مالکی قیروان بودند. در ۲۶۴/۸۷۸ سرانجام فتح صقلیه به پایان رسید ، و این جزیره تا زمان غلبهٔ نورمانها در اواخر قرن یازدهم همچنان تحت حکومت مسلمانان ، ابتدا اغالبه و سپس فاطمیان، باقی‌ماند ، ویکی از مراکزمعتبرومهم انتشار فرهنگ اسلامی در اروپای مسیحی‌گشت . امرای اغلبی به عمارت‌کردن و ساختن بنا نیز شور وشوقی داشتند. زیادةالله اول مسجد بزرگ قیروانرا ساخت، واحمد مسجد بزرگ تونس‌را تجدیدبنا نمود ، علاوه براین‌آثار بسیار برای آبیاری وکشاورزی ، خاصه در نواحی جنوب افریقیه‌که چندان حاصلخیز نبود ، ساخته شد.

باری ، موقعیت اغالبه در اواخر قرن نهم رو به زوال گذاشت ، تبلیغات شیعی‌ابوعبدالله، پیشرو ومنادی عبیدالله مهدی‌فاطمی، درمیان بربرهای کتامه سخت مؤثرافتاد . اینان به قیامی نظامی دست یازیدند ، وآخرین امیر اغلبی، زیادةالله سوم ، پس ازکوششهای بی‌نتیجه برای جلب‌کمك عباسیان، به مصرگریخت (۲۹۶/۹۰۹)

مآخذ : لین‌پول ۸-۳۶ ، زامباور ۸-۶۷ ، دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم . مقالهٔ « اغالبه » به‌قلم ز. مارسه.

۱۰

بنی زیری وبنی حماد

۳۶۱-۵۴۷/۹۷۲-۱۱۵۲

افریقیه والجزائر شرقی

۱ـ بنی زیری

۳۶۱/۹۷۲	یوسف بلگین اول ابن‌زیری
۳۷۳/۹۸۴	منصور بن بلگین
۳۸۶/۹۹۶	ناصرالدوله بادیس
۴۰۶/۱۰۱۶	شرف‌الدوله المعز
۴۵۴/۱۰۶۲	تمیم
۵۰۱/۱۱۰۸	یحیی
۵۰۹/۱۱۱۶	علی
۵۱۵ـ۴۳/۱۱۲۱ـ۴۸	حسن

غلبهٔ نورمانها وسپس موحدون

۲ـ بنی حماد

۴۰۵/۱۰۱۵	حمادبن بلگین اول ابن‌زیری
۴۱۹/۱۰۲۸	قائد
۴۴۶/۱۰۵۴	محسن
۴۴۷/۱۰۵۵	بلگین دوم
۴۵۴/۱۰۶۲	ناصر
۴۸۱/۱۰۸۸	منصور

۴۹۸/۱۱۰۵ بادیس

۴۹۸/۱۱۰۵ عزیز

۵۱۵یا۵۱۸-۴۷/۱۱۲۱یا۱۱۲۴-۵۲ یحیی

غلبهٔ موحدون

زیریان یا بنی زیری از بربرهای صنهاجه بودند و در قسمت مرکزی المغرب می‌زیستند . اینان در آغاز خودرا با جنبش فاطمیان منطبق ساختند، و هنگامی که پایتخت فاطمیان المهدیه در ۳۳۴/۹۴۵ در محاصرهٔ ابویزید خارجی قرارگرفته بود بانیروی نظامی خود آنرا از محاصره نجات دادند . از این رو، وقتی که خلیفهٔ فاطمی المعز به‌جانب مصر رفت بلگین‌بن زیری‌را به حکومت افریقیه گماشت. وی دشمنی قدیمی قوم خودرا باقبایل بیابانگرد زناته از سرگرفت وسراسر مغرب‌را تا سبته به زیر استیلای خود در آورد . ولی این مستملکات سنگین‌تر از آن بودکه مردی بتواند بر آنها حکومت کند، واز این‌رو در زمان حکومت نوادهٔ‌بلگین ، بادیس ، تقسیم شد . نواحی غربی به بنی حماد که از شاخه های همین خاندان بودند تعلق گرفت ؛ اینان قلعهٔ بنی‌حماد را پایتخت خود قرار دادند ، ولی افریقیه دردست شاخهٔ اصلی زیریان که پایتخت آنها قیروان بود ، باقی ماند .

ثروت ومنابع فراوان افریقیه شرف‌الدوله معززیری‌را اغواکرد تاسر از فرمان خلیفهٔ فاطمی بپیچد . وی در سال ۴۳۳/۱۰۴۱ خود را تابع خلیفهٔ عباسی خواند (اما بنی‌حماد در این هنگام همچنان به خلفای فاطمی وفادار ماندند). از این‌رو، اندکی‌بعد فاطمیان‌گروههای نامتجانس بدویان بربر قبایل هلال و سلیم را علیه زیریان آزاد ساختند ، وآنان از مصر سفلی به المغرب کوچ‌کردند . اینان به تدریج راه خودرا در روستاها بازکردند ، وشهرها را به وحشت افکندند ، وزیریانرا ناچار ساختند که قیروان را تخلیه کنند وبه مهدیه که در ساحل قرار داشت بروند . حمادیان نیز به بندر بجایه‌که‌کمتر

قابل دسترسی بود عقب نشستند . زیریان چون زمام امور خشکی از دستشان رفت روی به دریا آوردند وناوگانی بساختند . در واقع همین دوره است که آغاز عصر دریازنان بربری است . باوجود این ، زیریان نتوانستند ازافتادن صقلیه به دست نورمانها جلوگیر کنند ، هرچند که بعدها با شاهان نورمان روابط صلح‌آمیز تجارتی پیدا کردند . به هرحال در قرن دوازدهم بنی‌زیری سخت تحت فشار قرار گرفتند ؛ راجر دوم ، شاه سیسیل ، مهدیه و سواحل تونس‌را تسخیر کرد ، وحسن زیری را مجبور به دادن خراج نمود ، و دیری نگذشت که قلمرو زیریان وحمادیان به دست موحدون افتاد .

مآخذ : لین‌پول ، ۴۰–۳۹ ، زامباور ، ۱–۷۰ ، دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول . مقالهٔ « بنی‌زیری » به‌قلم ژ. مارسه . نیز رجوع کنید به :

H. R. Idris, LaBerberie orientale sous les Zirides Xe-XIIe sieele, 2 vols. (Paris 1962).

که دارای جداول تاریخی وشجره نسب مفصل است ، وتصحیحات بسیار بر زامباور دارد .

۱۱

مرابطون

۴۴۸-۵۴۱/۱۰۵۶-۱۱۴۷

افریقای شمالی واسپانیا

؟	یحیی‌بن ابراهیم	رؤسای بربرهای صنهاجه که به‌اقتدار روحانی عبدالله‌بن یاسین گردن نهادند.
؟	یحیی‌بن عمر	
۴۴۸_۸۰ / ۱۰۵۶_۷۳	ابوبکر اللمتونی	
۴۵۳ / ۱۰۶۱	یوسف‌بن تاشفین	
۵۰۰ / ۱۱۰۶	علی	
۵۳۷ / ۱۱۴۲	تاشفین	
۵۴۰ / ۱۱۴۶	ابراهیم	
۵۴۰_۱ / ۱۱۴۶_۷	اسحق	
غلبهٔ موحدان		

مرابطون در یکی از نهضت‌های روحی نشأت یافتند که‌گاه وبیگاه، در تاریخ المغرب، اقوام بربررا فرا می‌گرفت. در قسمت اول قرن یازدهم رئیس بربرهای صنهاجه، یحیی‌بن ابراهیم، برای زیارت به عربستان رفت. در آنجا سخت تحت تأثیر احساسات مذهبی قرار گرفت، وچون بازگشت یکی از علمای نامبردار مراکش‌را به اسم عبدالله‌بن یاسین دعوت کرد تا در میان رعایای او به‌تبلیغ پردازد. رباط یا قلعه‌ای در دهانهٔ رود سنگال ساخته شد، واز آنجا مجاهدان دین وایمان صورت ابتدایی وساده‌ای ازدین اسلام‌را در سودان غربی منتشر ساختند. این مجاهدان راه دین مرابطون خوانده

می‌شدند که لغةً به معنای « کسانی است که در قلاع مرزی ساکن هستند » واز همین واژه است که لفظ اسپانیایی Almoravides و واژهٔ فرانسوی morabout (به معنای عابد وناسك) مشتق شده است . این بربرهای صحرا نقاب برچهره می‌زدند ، همچنانکه طوایف طوارق که از اعقاب آنها هستند اکنون چنین می کنند، واز این‌رو مرابطون‌را گاه متلمثون نیزخوانده‌اند . اینان به رهبری ابوبکر وسردار وی یوسف‌بن تاشفین علیه مراکش به سمت شمال راندند، وشمال افریقارا تاشهر الجزایر فتح کردند (۴۵۴/۱۰۶۲) . مرابطون خلفای عباسی‌را به عنوان پیشوایان روحانی اسلام قبول داشتند ، واز مذهب مالکی که از مذاهب محافظه کارانهٔ اهل تسنن بود ، پیروی می کردند .

دراین هنگام‌اسپانیای مسلمان دوچار تفرقهٔملوك‌الطوائف بود ، وچون فتوحات مسیحیان در اسپانیا از نو آغاز شد ، معلوم گشت که تنها نیروی تازه نفس مرابطون می‌تواند حکومتهای مجزا وکوچك مسلمان‌را که دائم با یك دیگر در نزاع بودند نجات دهد . از این رو یوسف‌بن تاشفین در سال ۴۷۹/۱۰۸۶ از افریقا به اسپانیا وارد شد ، ودر نبرد زلاقه، نزدیك بطلیوس (بداخوس) پیروزی بزرگی برآلفونسوی ششم، شاه لئون وکاستیل ، به دست آورد ولی متأسفانه این پیروزی را دنبال نگرفت، وطلیطله در دست مسیحیان باقی ماند . در طی چند سال بعد ، یوسف تقریباً تمام ملوك‌الطوائف را برانداخت ، و تنها امرای هودی اجازه یافتند که در سرقسطه باقی بمانند . اما درنخستین سالهای قرن دوازدهم‌موقعیت مرابطون در المغرب ، با برآمدن نیروی تازه‌ای که همانا موحدون باشد ، به خطر افتاد ، وبه علت فشاری‌که از پشت سر بر مرابطون وارد می‌شد آنان نتوانستند در ۵۱۲/۱۱۱۸ سرقسطه را از افتادن به چنگ مسیحیان نجات دهند .

در ۵۴۱/۱۱۴۷ آخرین امیر مرابطی مراکش ، اسحق ، کشته شد و موحدون از [جبل‌الطارق گذشته] وارد اسپانیا شدند . هنگامی که یحیی‌بن غانیه ، آخرین حکمران مرابطی در اسپانیا ،که از طریق ازدواج بامرابطون

نسبت یافته بود در ۵۴۳/۱۱۴۸ درگذشت قدرت مرابطون درواقع به‌سررسید. ولی‌شعبه‌ای ازآنان به‌نام‌بنوغانیه که در میورقه اززمان فتح آن در۵۰۹/۱۱۱۵ حکومت داشتند همچنان تا افتادن آن به‌دست شاه آراگون در ۶۲۵/۱۲۲۸ به حکومت خود ادامه دادند ، وپس ازآن نیز تا ۶۸۵/۱۲۸۶ به عنوان امـرای دست نشاندهٔ آراگون در میورقه حکومت کردند .

مآخذ : لین‌پول ، ۴—۴۱ . زامباور ، ۴—۷۳
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «مرابطون» به‌قلم ا. بل (A. Bel)
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «غانیه ، بنو» به‌قلم ژ. مارسه .

۱۲

مرینیان و وطاسیان

۵۹۲-۹۵۶/۱۱۹۶-۱۵۴۹

مراکش

۱ـ شاخهٔ مرینیان (بنی‌مرین)

۵۹۲/۱۱۹۶	ابومحمد عبدالحق اول
۶۱۴/۱۲۱۷	عثمان اول
۶۳۷/۱۲۴۰	محمد اول
۶۴۲/۱۲۴۴	ابویحیی ابوبکر
۶۵۶/۱۲۵۸	ابویوسف یعقوب •
۶۸۵/۱۲۸۶	ابویعقوب یوسف
۷۰۶/۱۳۰۷	ابوثابت عامر
۷۰۸/۱۳۰۸	ابوالربیع سلیمان
۷۱۰/۱۳۱۰	ابوسعید عثمان دوم
۷۳۲/۱۳۳۱	ابوالحسن علی اول
۷۴۹/۱۳۴۸	ابوعنان فارس
۷۵۹/۱۳۵۹	محمد دوم السعید
۷۶۰/۱۳۵۹	ابوسالم علی دوم
۷۶۲/۱۳۶۱	ابوعمر تاشفین
۷۶۳/۱۳۶۱	عبدالحلیم (ابتدا در فاس، سپس در سجلماسه)
۷۶۳/۱۳۶۲ •	ابوزیان محمد سوم

۷۶۸/۱۳۶۶	ابوفارس عبدالعزیز اول
۷۷۴/۱۳۷۲	ابوزیان محمد چهارم
۷۷۶/۱۳۷۴	ابوالعباس احمد(دورهٔ اول سلطنت)
۷۸۶/۱۳۸۴	موسی
۷۸۸/۱۳۸۶	ابوزیان محمد پنجم
۷۸۸/۱۳۸۶	محمد ششم
۷۸۹/۱۳۸۷	ابوالعباس احمد (دورهٔ دوم سلطنت)
۷۹۶/۱۳۹۳	ابوالفارس
۷۹۹/۱۳۹۷	عبدالعزیز دوم
۸۰۰/۱۳۹۸	عبدالله
۸۰۱/۱۳۹۹	ابوسعید عثمان سوم
۸۲۳ـ۳۱/۱۴۲۰ـ۸	**دورهٔ فترت که در نتیجه سلطنت ابوملک‌عبدالوحیدزیانی یاعبدالوادیی پیش آمده است .**
۸۳۱ـ۶۹/۱۴۲۸ـ۶۵	ابومحمد عبدالحق دوم

۲ـ شاخهٔ وطاسیان

۸۳۱/۱۴۲۸	ابوزکریاء یحیی	نایب السلطنه‌های عبدالحق دوم مرینی
۸۵۱/۱۴۴۸	علی	
۸۶۳/۱۴۵۹	محمد اول الشیخ	
۸۷۵/۱۴۷۰	محمد دوم البرتقالی	
۹۳۱/۱۵۲۵	احمد (دورهٔ اول سلطنت)	
۹۵۲/۱۵۴۵	محمد سوم القسری	

۹ـ۱۵۴۷/۶ـ۹۵۴ احمد (دورهٔ دوم سلطنت)

شرفای سعدی

مرینیان وارث ماترك موحدان در مراکش والمغرب‌الاوسط بودند ، و سرزمینهای آنها را با حفصیان تونس قسمت کردند . بنو مرین قبیله ای از بربرهای چادر نشین زناته بودند . سطح فرهنگ آنان بسیار نازل بود ، و آن شور مذهبی که نیرو بخش فتوحات مرابطین و موحدان بود در قدرت طلبی آنها وجود نداشت . این واقعیات ، همراه با ظاهراً کمبود تعداد آنها ، بدون تردید علت طولانی بودن مجادلات ونزاعهای آنها با آخرین امرای موحدی است . آنان نخست در سال ۶۱۳/۱۲۱۶ از صحرا به مراکش حمله بردند ، ولی ابوسعید موحدی جلو آنها را گرفت ، و مرینیان تا سال ۶۶۹/۱۲۶۹ نتوانستند مراکش را تصرف کنند . سجلماسه نیز چهار سال بعد از این به دست آنان افتاد .

مرینیان چون مستقر شدند فاس را پایتخت خود قرار دادند ، واین احساس برایشان پیدا شدکه وارثان امرای موحدی هستند، واز این‌رو کوشیدند تا از نو دولت خود را در المغرب بنیان نهند . نیز روح جهاد در آنها پیدا گشت و رؤیای فتح مجدد اسپانیا را در سرپروراندند دورهٔ مرینیان در حقیقت عهد توسعهٔ دینداری وشور عامیانهٔ مذهبی بود . چند تن از سلاطین مرینی شخصاً در اسپانیا به‌جنگ پرداختند . ابویوسف یعقوب به درخواست نصیریان غرناطه از [جبل‌الطارق گذشت] و در نبرد اسیجه Ecija پیروزی بزرگی به دست آورد (۶۷۴/۱۲۷۵) . بعد از آنکه اسپانیائیها جبل الطارق را در ۷۰۹/۱۳۰۹ تسخیر کردند سپاهیان مرینی بار دیگر در اسپانیا ظاهر شدند ، ولی قوای الفونسوی یازدهم ، شاه‌کاستیل ، وآلفونسوی چهارم، شاه پرتقال ، ابوالحسن علی را در ریوسالادو در ۷۴۱/۱۳۴۰ شکست دادند ، وازآن پس مرینیان درامور اسپانیا دخالت نکردند. درشمال افریقا امرای‌مرینی همسایگان

خود ، امـرای عبدالوادی تلمسان را شکست دادنـد و پایتخت آنـان را در ۷۳۷/۱۳۳۷ ونیز درسال‌های بعد از آن متصرف شدند، اما نتوانستند حفصیان را از تونس بیرون برانند .

در اواخر قرن چهاردهم ، انحطاط دولت مرینیان ظاهـر گشت . در سال ۸۰۳/۱۴۰۱ هانری سـوم ، شاه کاستیل ، به تطوان حمله برد ، ودر ۸۱۸/۱۴۱۵پرتقالیان سبته‌را تسخیر کردند ، واین‌تهاجم مسیحیان موج عظیمی از احساسات مذهبی در المغرب برانگیخت که منجـر به اعلام جهاد علیه کافران شد . این عکس‌العمل ، افتادن قدرت واقعی‌را به دست بنو وطاس ، یکی از شاخه‌های فرعی مرینیان که در زمان سلاطین مرینی‌صاحب مقامات‌عالی شده بودند ، آسان ساخت . ابوزکریاء یحیی در ابتدا به عنوان نایب‌السلطنهٔ سلطان جوان مرینی ، عبدالحق دوم ، به حکومت نشست و با پـرتقالیان به جنگ پرداخت . در ۸۶۲/۱۴۵۸ عبدالحق مرینی سعی کـرد تا مستقیماً به سلطنت پردازد ، اما چهار سال بعد به قتل رسید . محمد اول وطاسی ملقب به الشیخ در سال ۸۷۷/۱۴۷۲ در فـاس سلطان اعلام شد ، وشهررا از شرفاء ادریسی بگرفت. اما بعدها وطاسیان تاب مقاومت دربرابر قدرت رو به‌توسعهٔ شرفاء سعدی‌را نیاوردند ، واینان شهر فاس‌را در ۹۵۶/۱۵۴۹ تصرف کردند . اقدام وطاسیان برای‌آنکه به‌کمك ترکان عثمانی، از شرفاءِ سعدی‌انتقام بستانند با شکست مواجه شد ، وسلسلهٔ وطاسی برای همیشه برافتاد .

مآخذ: لن پول، ۹ـ۵۷ ؛ زامباور، ۷۹
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول، مقالهٔ « مرینیان » به‌قلم (ژ. مارسه) ، ومقالهٔ «وطاسیان»
به قلم ا. لوی‌ـ پروانسال (E . Levi - Provencal) نیز نگاه‌کنید به :
H. de Castries, ed. *Les sources inedites de l'histoire de Maroc de 1530 a 1845,* Series 1, *Dynastie Saadienne* 1530–1660 . Vol . IV, Part 1 (Paris–Madrid 1921).
همراه با جدولهای مشروح انساب د. صفحات ۳ـ۱۶۲ .
H. Terrasse, *Histoiro du Maroc, II*

۱٤

حفصیان یا حفصیون

۱۵۷۴–۹۸۲/۱۲۲۸–۶۲۵

تونس والجزایر شرقی

۶۲۵/۱۲۲۸	ابوزکریاء یحیای اول
۶۴۷/۱۲۴۹	ابوعبدالله محمد اول المنتصر
۶۷۵/۱۲۷۷	ابوزکریاء یحیی دوم الواثق
۶۷۸/۱۲۷۹	ابواسحاق ابراهیم اول
۶۸۱/۱۲۸۲	**غصب امارت به وسیلهٔ احمد بن ابی عماره**
۶۸۳/۱۲۸۴	ابوحفص عمر اول (در تونس)
۶۸۴/۱۲۸۵	ابوزکریاء یحیای سوم المنتخب (در بجایه و قسطنطین تا سال ۱۲۹۹/۶۸۹)
۶۹۴/۱۲۹۵	ابوعبدالله (یا ابوعاصیده) محمد دوم المنتصر
۷۰۹/۱۳۰۹	ابویحیی ابوبکر اول الشهید
۷۰۹/۱۳۰۹	ابوالبقاء خالد اول الناصر
۷۱۱/۱۳۱۱	ابویحیی زکریاء اول اللحیانی (در تونس)
۷۱۷/۱۳۱۷	ابوضربه محمد سوم المستنصر (در تونس)
۷۱۸/۱۳۱۸	ابویحیی ابوبکر دوم المتوکل
۷۴۷/۱۳۴۶	ابوحفص عمر دوم
۷۴۸/۱۳۴۸	**فتح تونس به وسیلهٔ امرای مرینی برای بار اول**

۷۵۰/۱۳۴۹	ابوالعباس احمد اول الفضل المتوکل (در تونس)
۷۵۰/۱۳۵۰	ابواسحاق ابراهیم دوم المستنصر (دورهٔ اول سلطنت)
۷۵۸/۱۳۵۷	**فتح تونس به وسیلهٔ امرای مرینی برای بار دوم**
۷۵۸/۱۳۵۷	ابواسحاق ابراهیم دوم (دورهٔ دوم سلطنت) [در تونس تا ۷۷۰/۱۳۶۹ ؛ دیگر امرای حفصی در بجایه وقسطنطین]
۷۷۰/۱۳۶۹	ابوالبقاء خالد دوم (در تونس)
۷۷۲/۱۳۷۰	ابوالعباس احمد دوم المستنصر (قبلا در بجایه وقسطنطین)
۷۹۶/۱۳۹۴	ابوفارس عبدالعزیز المتوکل
۸۳۴/۱۴۳۴	ابوعبدالله محمد چهارم المنتصر
۸۳۹/۱۴۳۵	ابوعمر عثمان
۸۹۳/۱۴۸۸	ابوزکریاء یحیی چهارم
۸۹۴/۱۴۸۹	عبدالمؤمن
۸۹۵/۱۴۹۰	ابویحیی زکریاء دوم
۸۹۹/۱۴۹۴	ابوعبدالله محمد پنجم المتوکل
۹۳۲/۱۵۲۶	ابوعبدالله محمد الحسن (دورهٔ اول سلطنت)
۹۴۱/۱۵۳۴	**نخستین غلبهٔ ترکان عثمانی بر تونس به سرداری خیرالدین بارباوسا**

۹۴۲/۱۵۳۵	الحسن (دورهٔ دوم سلطنت) (به عنوان دست نشاندهٔ امپراطور شارل پنجم)
۹۵۰/۱۵۴۳	احمد سوم
۹۷۷/۱۵۶۹	دومین غلبهٔ ترکان عثمانی برتونس به سرداری علوج علی
۹۸۱/۱۵۷۳	ابوعبدالله محمد ششم (بـه عنوان دست نشاندهٔ اسپانیا)
۹۸۲/۱۵۷۴	سومین‌غلبهٔ ترکان عثمانی که غلبه قطعی آنهاست برتونس به‌سرداری سنان‌پاشا

حفصیان یا حفصیون یا بنی حفص مهمترین سلسله در تاریخ اواخر قرون وسطای افریقیه هستند. نامشان مأخوذ از نام شیخ ابوحفص عمر (متوفی ۵۷۱/۱۱۷۶) یکی از شاگردان ابن تومرت ، مؤسس نهضت موحدان و یکی از سرداران عبدالمؤمن موحدی می‌باشد . اولاد شیخ ابـو حفص در دستگاه مـوحدان مقامات مهمی ، از جمله حکومت افـریقیه ، داشتند . یکـی از این حکمرانان حفصی ، یعنی ابوزکریاء یحیای اول، درسال ۶۳۴/۱۲۳۷ بدعتهای خلاف دین خلیفهٔ موحدی ، عبدالوحید ، را دستاویز قرار داد وسر از اطاعت او باز زد ، وقدرت خودرا در جانب مغرب ، در المغرب الأوسط ، بسط داد وقسطنطین ، بجایه ، والجزیره را گرفت ، وامرای عبدالوادی تلمسان‌را خراج گزار خود ساخت ، ومرینیان را مجبور کرد که فرمانروایی اورا تصدیق کنند، واز مسلمانان جنوب اسپانیا که در محاصره افتاده بودند تقاضای کمك دریافت داشت. قدرت حفصیان در زمان پسر وی، المنتصر ، نیز همچنان در اوج خود باقی بود ؛ وی حملهٔ لوئی نهم ، شاه فرانسه ، وشارل دو آنژو را دفع کـرد (۶۶۸/۱۲۷۰)، وعنوان امیرالمؤمنین وخلیفه از شریف مکه دریافت داشت،

وادعا کرد که وارث عباسیان بغداد است . در صد وپنجاه سالهٔ بعد از مرگ المنتصر قدرت حفصیان دستخوش نوسانات شدید بود ، و در دوره‌های ضعف حکومت‌حفصی شهرهای المغرب‌الاوسط، وافریقیهٔ جنوبی وناحیهٔ جرید برآن بودندکه سراز ربقهٔ آنان بازکشند .گاهی برای تصرف تاج و تخت حفصیان چندین منازع ، با مدعیانی که در شهرهای مختلف حکومت داشتند وجود داشت . درقرن شانزدهم سلسلهٔ حفصی آشکارا رو به‌انحطاط داشت، وقدرت آنان اغلب فقط محدود به منطقهٔ خود تونس بود . استقرار ترکان عثمانی در الجزایر ودیگر بنادر ، و ناتوانی حفصیان در جلوگیری از غارت و چپاول این دریازنان سبب حملات و انتقامجوئیهای مسیحیان‌گشت . امپراطور شارل پنجم در۹۴۱/۱۵۳۵ سپاهی ازمحافظان اسپانیائی برتونس بگماشت . آخرین امرای حفصی باکمك اسپانیائیها قدرت ناپایدار ومتزلزلی در مقابل ترکان عثمانی به دست آوردند ، اما در ۹۸۱/۱۵۷۴ سنان پاشا تونس را تصرف کرد ، وآخرین امیر حفصی به اسارت به استانبول برده شد .

تونس در زمان حفصیان از رونق و آبادانی برخورداری یافت . قبل از آنکه فعالیتهای زیان‌آور دریازنان بربر مایهٔ از هم‌گسیختن ارتباط شود حفصیان با شهرهای ایتالیائی وفرانسوی وبا مملکت‌آراگون معاهدات تجارتی وسیعی داشتند. سرزمین‌تونس ازموج‌مهاجران مسلمان اسپانیایی نیزبهره‌مندی یافت ؛ در میان این مهاجران اجداد مورخ معروف ابن‌خلدون را باید نام برد . تونس یکی از مراکز هنری وفکری گردید ، واین حفصیان بودندکه در قرن سیزدهم مدرسه را که از قبل در سرزمینهای شرقی اسلامی سابقه داشت ، وارد جریان تعلیم وتربیت تونس کردند .

مآخذ : لین پول ، ۵۰–۴۹ ، ۳–۵۲ ؛ زامباور، ۶–۷۴.
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «حفصیان» (به قلم ه . ر . ادریس) .
نیز نگاه‌کنید به :
R. Brunschvig, *La Berbérie orientale sous les Ḥafṣides de origines à la fin du XVe siècle*, 2 vols. (Paris 1940 – 7).

۱۵

شرفای مراکش

۹۱۷/۱۵۱۱ –

۱ – شرفای سعدی (حسنی)

۹۱۷/۱۵۱۱	محمد المهدی القائم بامرالله (در سوس)	
۹۲۳/۱۵۱۷	احمد الأعرج (تا ۹۴۷/۱۵۴۰ در مراکش)	
۹۲۳/۱۵۱۷	محمد الشیخ المهدی بن محمد المهدی (نخست در سوس، سپس در فـاس)	
۹۶۴/۱۵۵۷	عبدالله الغالب	
۹۸۱/۱۵۷۴	محمد المتوکل المسلوخ	
۹۸۳/۱۵۷۶	عبدالملک بن محمد الشیخ المهدی	
۹۸۶/۱۵۷۸	احمد المنصور	
۱۰۱۲–۱۷/۱۶۰۳–۸	محمد الشیخ المأمون	پسران احمد که بر سر جانشینی پدر با یکدیگر در نزاع بودند.
۱۰۱۲–۱۷/۱۶۰۳–۸	عبدالله الـواثق (در مراکش)	
۱۰۱۲–۳۹/۱۶۰۳–۲۸	زیـدان الناصـر (نخست فقط در فاس)	
۱۰۳۴/۱۶۲۳	عبدالملک بن زیدان	
۱۰۴۲/۱۶۳۱	ولید	فقط در مراکش
۱۰۴۵/۱۶۳۶	محمد الاصغر	
۱۰۶۴–۹/۱۶۵۴–۹	احمد العباس	

۲ـ شرفای فلالی

۱۰۴۱/۱۶۳۱	محمد اول الشریف (در تافلالت)
۱۰۴۵/۱۶۳۵	محمد دوم ابن محمد
۱۰۷۵/۱۶۶۴	رشید
۱۰۸۲/۱۶۷۲	اسماعیل السمین
۱۱۳۹/۱۷۲۷	احمد الذهبی
۱۱۴۱/۱۷۲۹	عبدالله
۱۱۴۷-۵۸/۱۷۳۵-۴۵	**غاصبان و مدعیان متعدد به مبارزه با قدرت عبدالله برخاستند .**
۱۱۷۱/۱۷۵۷	محمد سوم ابن عبدالله
۱۲۰۴/۱۷۹۰	یزید
۱۲۰۶/۱۷۹۲	هشام
۱۲۰۷/۱۷۹۳	سلیمان
۱۲۳۸/۱۸۲۲	عبدالرحمان
۱۲۷۶/۱۸۵۹	محمد چهارم ابن عبدالرحمان
۱۲۹۰/۱۸۷۳	حسن اول ابن محمد
۱۳۱۲/۱۸۹۵	عبدالعزیز
۱۳۲۵/۱۹۰۷	حافظ
۱۳۳۰/۱۹۱۲	یوسف
۱۳۴۵/۱۹۲۷	محمد پنجم ابن یوسف (دورهٔ اول سلطنت)
۱۳۷۲/۱۹۵۳	محمد بن عرفه
۱۳۷۵/۱۹۵۵	محمد پنجم (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۳۸۱ـ/۱۹۶۲ـ	حسن دوم ابن محمد

از قرون وسطی به‌این طرف ، شرفای مراکش نقش مهمی در تاریخ این کشور داشته‌اند. سرزمین مغرب (المغرب) همیشه نسبت به پیشوایان نهضت های مهدوی، و کسانی که خودرا مؤید من‌عندالله می‌دانستند احساس پذیرندگی داشته است ، و یکی از مشخص ترین صور دین اسلام به گونهٔ عامیانه‌اش در آنجا آئین و اسطورهٔ مردان مقدس و اولیاء الله ومرابطان ، وتشکیل انجمن‌های مذهبی در اطراف مراکز دینی ونظامی ، یعنی زوایا (جمع زاویه) ، بوده است . شدت تقوی ودینداری ، وتفوق اجتماعی یافتن شرفاء از مشخصات ویژهٔ دین اسلام در آن سرزمین است ، زیرا مراکش براثر آنکه قسمتی از آن درکرانهٔ دریای اتلانتیك قرار دارد، ونیز به علت نزدیکیش به اسپانیا وپرتقال دائم در زیر ضربات حملهٔ مسیحیان قرار داشته ، وعکس‌العمل مسلمانان نیز به همان نسبت شدید بوده است .

شرفاء به طور کلی از اعقاب پیغمبراند ، اما در مراکش بیشتر سلالهٔ شریفان نسب خود را به نوهٔ پیغمبر ، حسن‌بن علی ، می‌رسانند ، و بخصوص شریفان سعدی و فلالی از طریق نوهٔ آن حضرت محمدالنفس‌الزکیه (متوفی در ۱۴۵/۷۶۲) این نسبت را به ثبوت می‌رسانند . ادریسیان نخستین سلسله از شریفان بودند که در مراکش به قدرت رسیدند ، ولی در قرنهای بعد قدرت‌در دست سلسله هایی از اقوام بربر بود . باری در قرن شانزدهم ، هنگامی که قدرت وطاسیان در فاس آشکارا رو به زوال داشت اقبال به شرفاء روی آورد . شرفای‌سعدی از پایگاهی در ناحیهٔ سوس، واقع در جنوب مراکش، به تدریج استیلای خودرا برنواحی شمالی‌گستردند ، و وطاسیان را در سال ۹۵۶/۱۵۴۹ از فاس بیرون کردند . نام کامل والقاب مؤسس سلسله ، یعنی محمدالمهدی‌ـ القائم بامرالله نشان می‌دهد که چگونه سعدیان در ابتدا از انتظارات مردم برای ظهور مهدی موعود و احساسات آنها در اعتلای مذهب و جهاد علیه مسیحیان سود جسته‌اند . اینك قدرت آنها ، تقریباً برتمام مراکش ساری بود ، وبلاد المخزن ، ناحیه‌ای که فرمان دولت در آن نافذ بود و از آنجا مالیات وسپاه

گرد آوری می‌شد به نهایت بسط خود رسید . ترکان از الجزایر وپرتقالیان از سرزمینهای ساحلی دفع شدند ، و احمد المنصور ، تیمبوکتو Timbuctu را تصرف کرد ومملکت افریقائی گائو Gao (واقع بررود نایگر ، در جمهوری جدید مالی) را منقرض ساخت ، و بنابراین اقتدار او برای مدتی از سنگال تا بورنو امتداد داشت . اکنون امتیازات مادی واجتماعی شـرفاء با روی کار آمدن هر سلطان جدیدی استحکام وثبات بیشتری می‌یافت .

مع‌هذا، وحدت سلطنت در قرن هفدهم ،که نهضت‌های استقلال‌طلب در گوشه و کنار مراکش پیدا شد ، رو به ضعف نهاد ، وآخرین امیر شرفای سعدی با وجود کمکهای انگلیسیها وهلندیها در ۱۶۵۹/۱۰۶۹ از میان رفت . اما شرفایِ فلالیِ تافلالت، درشرق مراکش، ازتجزیۀکامل مراکش‌جلوگیری کردند . رؤسای این دسته از شریفان ، مولای الرشید و مـولای اسماعیل بار دیگر قدرت شرفاء را برتمام سرزمین مراکش جاری ساختند ، و لشکر ثابت و معظمی به وجود آوردندکه سپاهی از غلامان سیاه پوست که آنهارا عبید البخارا یا بواخر می‌نامیدند در آن خدمت می‌کردند . اینان در قرن هیجدهم آخرین متصرفات پرتقالیان‌را از دست آنها بیرون‌آوردند، وبا قدرتهای اروپای شمالی معاهدات بـازرگانی بستند . اما در قرن نـوزدهم جلو تمام نفوذهای خارجی را به مراکش سد کردند . مع هذا در این دوره اغتشاشات داخلـی افزونی‌گرفت ، ومراکش دو جنگ مصیبت بار با فرانسه (در ۱۸۴۴/۱۲۶۰) و اسپانیا (در ۶۰-۱۸۵۹/۱۲۷۷) کرد . در ۱۹۱۲/۱۳۳۰ مـراکش تحت الحمایه فرانسه شد، وبه این طریق از بروز هرج‌ومرج در آن‌کشور وتجزیه آن به وسیله قدرتهای اروپایی جلوگیری به عمل آمد . هر چند که تصرف کشور به وسیلۀ فرانسه که به تقاضای سلطان وقت مراکش صورت گـرفت حدود بیست سال طول‌کشید ولی سرانجام در ۱۹۵۶/۱۳۷۵ مراکش خودرا از تحت‌الحمایگی فرانسه‌آزاد ساخت‌وبار دیگرکشوری مستقل شد، وشرفای فلالی همچنان سلطان آن باقی ماندند .

مآخذ : لین‌پول، ۱ــ۶۰ ؛ زامباور ، ۸۱ وجدول C .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « مراکش » به قلم G. Yver ؛ « شریفان سعدی »
به قلم آ. کور A. Cour ، و « شرفاء » به قلم ا. لوی پروانسال .

H. Terrasse, *Histoire du Maroc*, II.

H. de Castries ed., *Les sources inédite de l'histoire du Maroc de 1530 á 1845*, Series 1, *Dynastie Suadienne* 1530 – 1660, vol.1، Part 1 (Paris 1905)

به اضافهٔ نسبنامهٔ مشروحی در بین صفحات ۳ــ۲۸۲

۱۶

سنوسیان یا سنوسیه

۱۲۵۳ – /۱۸۳۷–

لیبی

۱۲۵۳/۱۸۳۷	سید محمدبن علی‌السنوسی الکبیر، مؤسس‌فرقه سنوسیه
۱۲۷۶/۱۸۵۹	سیدالمهدی
۱۳۲۰/۱۹۰۲	سید احمدالشریف (در ۱۹۱۸/۱۳۳۶ سیادت نظامی وسیاسی خود را از دست داد، ولی سیادت روحانی خود را تا ۱۹۳۳/۱۳۵۱ حفظ کرد)
–۱۹۱۸/۱۳۳۶	سید محمد ادریس (در آغاز پیشوای سیاسی‌ونظامی بود، در۱۹۵۱/۱۳۷۱ به‌مقام سلطنت رسید وپادشاه لیبی‌شد)

محمد بن علی معروف به «سنوسی کبیر» در اواخر قرن هیجدهم در الجزایر متولد شد. هنگامی‌که در فاس به تحصیل اشتغال داشت تحت تأثیر درویشان یا صوفیان مراکشی، بخصوص صوفیان طریقهٔ تیجانیه قرار گرفت وبعداً هنگامیکه در حجاز در پی‌مطالعات و تحصیلات بیشتری بود به چند طریقه از طرایق صوفیه پیوست. محمدبن علی علاوه برتمایلات صوفیانه، اندیشه های اصلاح طلبانه و بدعت آمیز نیز در سر می‌پرورانید، و در سال ۱۲۵۳/۱۸۳۷ در مکه خود طریقه‌ای بنام طریقه سنوسیه به وجود آورد. در

این زمان ، فرانسویان دست اندر کار گرفتن موطن وی الجزایر بودند . از این رو ، محمدبن علی خودرا در سیرنائیك مستقر ساخت . در آنجا چند زاویه (زاویه مرکز دینی و تربیتی سنوسیان محسوب می‌شد) تأسیس کرد ، واز آن جمله در سال ۱۸۵۶/۱۲۷۲ زاویه‌ای در جغبوب ، واقع در مرز مصر، ایجاد نمود . این زاویه تاسال ۱۸۹۵/۱۳۱۳ پایگاه ومرکزفرقهٔ سنوسی بود، ودر این سال مرکز آنان به واحهٔ صعب‌الحصولتر کفره ، در جنوب ، منتقل شد. رسالت سنوسیان‌برای صحرانشینان شمال افریقا وسودان گیرندگی فراوان داشت . احترام وبزرگداشتی که مردم این نواحی برای شخص محمدبن علی سنوسی قائل بودند متناسب بود با تقوی ودینداری آنان و درجهٔ اعتقادشان به اولیاءالله، اما سازمان منظم واستوار فرقهٔ سنوسی به‌این شور واحساسات‌هدف و اثر پابرجائی بخشید . بعلاوه ، مردم در این نواحی در انتظار آمدن مهدی موعودی بودندکه دین اسلام‌را مانند زمانهای قدیمترپیروزی وچیرگی بخشد، واین امر از حوادثی که در دونگولا به هنگام نهضت مهدیه ، در اواخر قرن هیجدهم ، روی داد بخوبی مستفاد می‌شود . سنوسیان خواهان آن بودند که تمام مسلمانان را باز در زیر یك لوا متحد سازند ، و سلطان عبدالحمید دوم ، سلطان عثمانی امیدوار بودکه بتواند پشتیبانی آنهارا به طرفداری از یك جهاد اسلامی جلب کند . سنوسیان در واقع مبلغان پرشوری برای نشر اندیشه‌های خویش بودند ، وزاویه های آنها در حجاز ، مصر ، فزان ، ودر ناحیهٔ جنوب تا وادی Wadai ودریاچهٔ چاد دایر بود .

سنوسیان جلودار مخالفت مسلمانان با پیشرفت فرانسویان در سودان مرکزی بودند ، و نزدیك به‌سی‌سال ، نیروی محرك نظامی و روحانی لازم را برای مقاومت در برابر ایتالیای مهاجم ، در لیبی ، بخصوص در سیرنائیك ، تدارك می‌دیدند . داخل شدن ایتالیا در سال ۱۹۱۵ در جنگ جهانی اول به طرفداری از قوای متفقین خواه و ناخواه سنوسیان را متمایل به دولت عثمانی کرد ، و رئیس فرقه سنوسی ، سید احمد ، تا سال ۱۹۱۸ در سیرنائیك

ماند و سپس به استانبول رفت . رهبری نظامی نهضت مسلمانان در سیرنائیك از این پس بدست رهبران محلی سنوسی افتاد . در طی جنگ جهانی دوم ، دولت بریتانیا محمد ادریس را که مدت بیست سال در مصر به‌حال تبعید به‌سر برده بود ، نه تنها پیشوای روحانی بلکه رهبر سیاسی و نظامی ، یعنی امیر سنوسیان سیرنائیك شناخت . در ۱۳۷۱/۱۹۵۱ محمد ادریس پادشاه کشور متحد لیبی ، که سیرنائیك و تریپولیتانیا وفزان را شامل می‌شد ، شد . در ۱۳۸۲/۱۹۶۳ لیبی به صورت مملکت واحدی در آمد . باین ترتیب پیشرفت وترقی خاندان‌سنوسی از پیشوائی یك نهضت دینی به‌ریاست یك‌مملکت عربی جدید تا حدی یاد آور ترقیات وهابیه و آل سعود در عربستان می‌باشد .

مآخذ : زامباور ، ۸۹ ؛ دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « السنوسی ».

E. Graefe, «Der Aufruf des Scheichs der Senūsīja zum Heiligen Kriege,» *Der Islam*, III (1912), 141 – 50, 312 – 13.

E. E. Evans – Pritchare, *The Sanusi of Cyrnaica* (Oxford 1949).

N. A. Ziadeh, *Sanusiyah, a study of revivalist movement in Islam* (Leiden 1958).

فصل سوّم

هلال خصیب: مصر، شام و عراق

۱۷

بنی طولون
۲۵۴–۹۲/۸۶۸–۹۰۵
مصر وشام (سوریه)

۲۵۴/۸۶۸	احمدبن طولون
۲۷۰/۸۸۴	خمارویه
۲۸۲/۸۹۶	جیش
۲۸۳/۸۹۶	هارون
۲۹۲/۹۰۵	شیبان

به‌دست سردار خلیفهٔ عباسی، محمدبن سلیمان، برافتادند

بنی طولون اولین سلسلهٔ محلی در مصر وشام هستند که از جانب خلیفه بغداد خود مختاری و استقلال داشتند. احمدبن طولون (طولون از واژهٔ ترکی dolun به معنای «ماه تمام» یا «بدر» گرفته شده است) سرباز ترکی بود که پدرش را همراه خراج در آغاز قرن نهم از بخارا به دربار خلافت فرستاده بودند. احمد نخست به عنوان نایب‌الحکومه به مصر آمد، وسپس خود مقام‌حکمرانی یافت وسلطهٔ خویش‌را برفلسطین وشام نیزبگسترد. اشتغال موفق، برادر خلیفه، که حکمران واقعی دستگاه‌خلافت به‌شمار می‌رفت، به سرکوبی شورشیان زنج که در عراق سفلی طغیان‌کرده بودند؛ راه‌را برای جاه طلبیهای احمد بازگذاشته بود، زیرا احمد می‌دانست که در چنین اوضاع واحوالی نمی‌توانند اورا از مغرب برانند. در زمان حکومت پسر احمد، خمارویه، دولت طولونی همچنان راه ترقی‌را می‌پیمود. معتضد خلیفهٔ جدید

عباسی، درهنگام نشستن‌برمسند خلافت درسال ۸۹۲/۲۷۹ ناچار شد حکومت مصر وشام را تاکوههای طوروس والجزیره (بین‌النهرین شمالی) به استثنای موصل بـرای مدت سی سال در مقابل ۳۰۰,۰۰۰ دینار خـراج به خمارویه و وارثان او واگذارد . این پیمان بار دیگر ، به صورتی که زیاد به منفعت بنـی طولون نبود ، تجدید شد ، اما تا زمان مرگ خمارویه در ۸۹۶/۲۸۲ ، دولت طولونی همچنان استوار ماند . پس از مرگ خمارویه ، دولت طولونی که به علت زیاده رویهای بی‌باکانهٔ خمارویه دوچار ضعف شده بود ، از هـم پاشیدن گرفت . ناتوانی آخرین فرمانروایان طولونی در سر کوبی و مهار کردن شورشیان قرمطی صحاری شام سبب شد که خلیفه لشکری بدانجا بفـرستد . سپاهیان خلیفه شام را متصرف شدند ، وسپس ، فسطاط پایتخت طولونیان را گرفتند ، وباقی ماندهٔ اعضای خاندان طولونی را به بغداد بردند .

از نظر مورخان مصری دورهٔ طولونیان یکی از اعصار طلایی تاریخ مصر محسوب می‌شود . احمد قدرت وتسلط خود را به وسیلهٔ سپاهی گران از غلامان که در آن سربازان ترك ویونانی وسیاهان نوبی اکثریت داشتند ، حفظ می کرد ، وباری را که از نظر مالی به خاطر نگهداری این سپاه برمردم مصر تحمیل می‌شد، باجلوگیری ازاجحافات‌عمال دولتی‌تخفیف می‌داد. تنها درزمان خمارویه اغتشاش و نافرمانی در ادارهٔ امور و در سپاه ظاهر گشت . از آنجا که از راه دریا بهتر می‌شد از مصر بـرامور شام نظارت کرد ، احمد نیـروی دریایی نیرومندی تشکیل داد . علاوه براین ، وی به آبادانی و عمارت علاقه داشت ، ودر پایتخت خود فسطاط عمارات بسیار ساخت که از آن جمله است القطائع که جایگاه قشون بود ، ومسجد معروف وی که برای جا وپناه دادن به سپاهیانی که در مسجد عمروبن عاص جا نمی‌یافتند ، ساخته شد .

مآخذ: لین پول ، ۶۸ ؛ زامباور ، ۹۳

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « بنی‌طولون » به قلم ه . آ. ر. گیب .

Z. M. Hassan, *Les Tulunids: étude de l' Égypte Musulmane à*

la fin du XVe siècle (Paris 1933).
O. Graber, *The Coinage of the Ṭulunids* (American Numismatic society, Numismatic Notes and Monographs, No. 139, New York 1957).

۱۸

اخشیدیه یا آل اخشید
۳۲۳–۵۸/۹۳۵–۶۹
در مصر وشام

۳۲۳/۹۳۵	محمدبن طغج اخشید
۳۳۴/۹۴۶	اونوجور (؟ ان اویغور)
۳۴۹/۹۶۱	علی
۳۵۵/۹۶۶	کافور ، در اصل نایب‌السلطنهٔ علی
۳۵۷–۸/۹۶۸–۹	احمد

فتح مصر به دست جوهر ، سردار فاطمیان

محمدبن طغج از خاندانی ترك بود که مدت دو قرن در خدمت‌خلفای عباسی بودند. وی‌در سال۳۲۳/۹۳۵ به حکومت مصرمنصوب شد ، والراضی بالله ، خلیفهٔ عباسی ، بدو لقب اخشید داد . در مآخذ عربی توضیح روشنی دربارهٔ معنای این‌کلمه داده نشده است. ولی این نکته آشکار است‌که محمدبن طغج آن را لقبی افتخارآمیز می‌دانسته است که اجداد وی در موطن خود ، آسیای مرکزی ، آنرا داشته‌اند (در واقع این یك لقب ایرانی است به‌معنای « شاه و فرمانروا »ودر اصل عنوان فرمانروایان ایرانی سغد وفرغانه بوده است). محمدبن طغج از حکومت خود در برابرمحمدبن‌الرائق ، امیرالامرای خلیفه ، وحمدانیان شام‌دفاع می‌کرد ، وتا دمشق‌را تحت سلطهٔ خویش داشت. اما دو پسر او حکمرانان اسمی بیش نبودند ، و لذا قدرت واقعی به دست کافور، غلام سیاهی از مردم نوبی افتاد‌که وی قبل از مرگ او را نایب‌السلطنهٔ پسران خویش ساخته بود . وقتی که علی در سال ۳۵۵/۹۶۶ در گذشت‌کافور

حکمران مطلق‌العنان شد . کافور جلو پیشرفت فاطمیان را در شمال افریقا گرفت ، ونیز مانع پیشرفت حمدانیان در شام شمالی شد ، اما پس از مرگ او در ۳۵۷/۹۶۸ ، که سلطنت به دست نوهٔ ناتوان و سپنجی محمد بن طغج افتاد ، دولت اخشیدی بلافاصله در مقابل حملهٔ فاطمیان سقوط کرد . کافور به حمایت از ادبیات و هنر شهرت داشت ، ومتنبی ، شاعر معروف ، مدتی در دربار او به سرمی‌برد .

مآخذ : لین پول ، ۶۹ ؛ زامباور ، ۹۳
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « اخشیدیه » به‌قلم سی. اچ. بکر(C. H. Becker)

۱۹

فاطمیان

۲۹۷–۵۶۷/۹۰۹–۱۱۷۱

افریقای شمالی، و سپس مصر وشام

داعی ابوعبدالله شیعی در ۲۹۸/۹۱۰ اقدامات مقدماتی خود را برای استقرار خلافت فاطمیان به انجام رسانید.

۲۹۷/۹۰۹	عبیدالله مهدی
۳۲۲/۹۳۴	قائم
۳۳۴/۹۴۶	منصور
۳۴۱/۹۵۳	معز
۳۶۵/۹۷۵	عزیز
۳۸۶/۹۹۶	حاکم
۴۱۱/۱۰۲۱	ظاهر
۴۲۷/۱۰۳۶	مستنصر
۴۸۷/۱۰۹۴	مستعلی
۴۹۵/۱۱۰۱	آمر
۵۲۴/۱۱۳۰	**دورهٔ فترت**: در این دوره حافظ نیابت **خلافت داشت**.
۵۲۵/۱۱۳۱	حافظ
۵۴۴/۱۱۴۹	ظافر
۵۴۹/۱۱۵۴	فائز

۷۱ـ۱۱۶۰/۶۷ـ۵۵۵ عاضد
غلبهٔ ایوبیان

فاطمیان مدعی بودند که از اعقاب علی ، علیه السلام ، هستند ، ونام خود را از نام حضرت فاطمه ، دختر پیغمبر وهمسر خلیفه چهارم علی (ع) ، گرفتند ، اما رقبای سنی آنها معمولاً آنان را عبیدیون، یعنی از اعقاب‌عبیدالله مهدی ، می‌نامیدند ونسبت علوی آنها را انکار می‌کردند . حتی بعضی از دشمنان معاصرشان‌آنهارا ازاصل‌یهودی می‌دانستند(دادن نسبت‌یهودی به‌افراد، یکی از تهمتهای شایع در قرون وسطای اسلام بود) . نسبت وارتباط آنان با اسماعیل ، پسر امام جعفر صادق ، کاملا روشن نیست ، اما این نکته واضح است‌که خلافت فاطمیان موفقترین وبادوامترین پیروزی سیاسی نهضت‌افراطی شیعی اسماعیلی بوده است .

نخستین خلیفهٔ فاطمی ، عبیدالله ، از شام به شمال افریقا که انتشار تبلیغات شیعی اوضاع را برای ورود او مساعد ساخته بود آمد . عبیدالله با پشتیبانی قبایل بربر کتامه، حکمرانان اغلبی افریقیه و رستمیان تاهرت راکه از خوارج بودند ، برافکند ، وبنوادریس را که در فاس حکومت داشتند خراج گزار خود نمود. سیسیل فتح شد، وفاطمیان از راه دریا وارد مبارزه با دولت بیزانس شدند . فاطمیان از المهدیه ، پایگاه خود در افریقیه ، تجهیزات لازم را برای پیشروی به سوی مشرق تدارك دیدند ، و در سال ۳۵۸/۹۶۹ سردار آنان جوهر وارد فسطاط (قاهرهٔ قدیم) شد ، و آخرین امیر اخشیدی را برافکند . آنان همچنانکه در افریقیه شهر المهدیه را ساختند و پایتخت خود قرار دادند ، در مصر نیز شروع به ساختن پایتخت جدیدی کردند و آن را قاهره نامیدند .

فاطمیان از مصراستیلای خودرا برفلسطین وشام بگستردند، وحفاظت وپاسداری اماکن مقدس را در حجاز در دست گرفتند . در دوران خلافت

طولانی مستنصر (۹۴-۱۰۳۶/۸۷-۴۲۷) ، قدرت آنان به اوج خود رسید . خلفای فاطمی در ابتدا برسرشام با بیزانسیان از در ستیز در آمدند ، اما بعدها عموماً بادولت بیزانس روابط دوستانه داشتند . در قرن یازدهم که خطر ترکان سلجوقی وماجراجویان ترکمان شام و آسیای صغیررا تهدید می کرد، دولتهای فاطمی وبیزانس به یکدیگر نزدیکتر شدند .

داعیان فاطمی تا یمن وسند به کار دعوت اشتغال داشتند ، و در ۱۰۵۹/۴۵۱ بغداد موقتاً به دست فاطمیان افتاد. شروع نخستین جنگ صلیبی در آخر این قرن بیش ازآنکه فاطمیان را مورد تهدید قرار دهد ، موقعیت امرای ترك را به مخاطره انداخت ، زیرا فاطمیان در این زمان در فلسطین چیزی از سرزمینهای واقع در شمال عسقلون در اختیار نداشتند . بعضی از مورخان مسلمان فاطمیان‌را مسبب پیاده شدن فرنگان بدان سرزمین دانسته‌اند، ولی چنین چیزی احتمال ندارد .

وزرای فاطمی نیمهٔ قرن دوازدهم با نورالدین زنگی ، فرمانروای حلب، برضد صلیبیان همکاری داشتند ، مع هذا عسقلون را در مقابل آنان از دست دادند (۱۱۵۳/۵۴۸) . اندکی بعد دولت فاطمی در داخل از هم پاشیدن‌گرفت . اینك خلفا مقدار زیادی از قدرت خودرا از دست داده بودند، ووزیران آنها زمام امور اجرایی ونظامی‌را به دست‌گرفته بودند . از این‌رو ، صلاح‌الدین ایوبی به آسانی دولت فاطمیان را در ۱۱۷۱/۵۶۷ هنگامی که آخرین خلیفه فاطمی در بستر مرگ افتاده بود ، برانداخت .

فاطمیان به رقابت با عباسیان خویش را خلفای حقیقی و واقعی می‌دانستند ، با وجود این اکثر رعایای آنها همچنان برمذهب تسنن باقی ماندند ، و آزادی دینی خود را حفظ کردند . بسیاری از داعیانی که در مدرسهٔ جدیدالتأسیس الازهر تعلیم وتربیت می‌یافتند برای‌تبلیغ دعوت فاطمی به بیرون از قلمرو فاطمیان اعزام می‌شدند . جزدر قسمت اول دوران خلافت نامتوازن حاکم ، با یهودیان ومسیحیان نسبتاً به خوبی رفتار می‌شد ، وبعضی

از آنان مقامات رفیع در مملکت داشتند . در دورهٔ حکمرانی حاکم فرقهٔ دروز ،که یکی از شاخه‌های افراطی نهضت شیعه محسوب می‌شد ، در جنوب سوریه و لبنان نضج گرفت . از آنجا که حاکم مشوق الدرازی مؤسس این فرقه بود، دروزیه حاکم را مظهر خداوند می‌دانستند و اورا پرستش می کردند. در هنگام مرگ مستنصر نفاق وشقاق بزرگی در نهضت اسماعیلی پیدا شد ، و دو دسته پدیدار آمدندکه هر یك از یکی از پسران مستنصر ، نزار ومستعلی ، جانبداری می کردند . از این دوگروه پیروان نزار که فعالتر وافراطی‌تر بودند حشیشیه یا اسماعیلیان شام و ایران را تشکیل دادند ، و پیروان مستعلی که معتدلتر ومیانه‌رو تربودند ، اسلاف روحانی اسماعیلیان بهرهٔ (بحرهٔ) بمبئی محسوب می‌شوند . باری ، بعد از مستنصر خلافت به مستعلی رسید . ولی بنیان‌روحانی‌نهضت‌فاطمی، خاصه بعد از بحران‌سیاسی‌ودینی‌سال ۵۲۵/۱۱۳۰ که به هنگام مرگ آمر در گرفت ، تا حدی از هم پاشید .

در دورهٔ خلافت فاطمیان ، مصر وقاهره پیشرفت اقتصادی وفرهنگی بسیار یافتند ، چنانکه عراق وبغداد را تحت الشعاع قرار دادند . فاطمیان با کشور های غیر اسلامی ، از جمله هند وکشورهای مسیحی اطراف مدیترانه ، روابط تجارتی برقرار ساختند ، وبه نظر می‌رسد که یهودیان در این فعالیت تجارتی نقش عمده‌ای داشتند . نیز از کارگاههای این روزگار مصر است که بعضی از نفیس ترین آثار هنری اسلامی بیرون آمده است .

مآخذ : لین پول ، ۳—۷۰ ؛ زامباور ، ۵—۹۴
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ « فاطمیان » به قلم م . کانارد (M. Canard)
حسین فیض‌الله الهمدانی وحسن سلیمان محمود الجهانی : الصلیحیون‌والحرکةالفاطمیه فی‌الیمن (من سنة ۲۶۸ الی سنة ۶۲۶ھ) (قاهره ۱۹۵۵)، با جدول مفصل در صفحهٔ ۳۴۳ .

۲۰

حمدانیان

۲۹۳–۳۹۴/۹۰۵–۱۰۰۴
در الجزیره و شام

۱ ـ شاخهٔ موصل

۲۹۳/۹۰۵	ابوالهیجاء عبدالله (حکمران موصل از طرف خلیفه)
۳۱۷/۹۲۹	ناصرالدوله حسن
۳۵۸/۹۶۹	عدةالدوله ابو تغلب
۳۶۹/۹۷۹	**غلبهٔ آل بویه**
۳۷۹–۸۹/۹۸۱–۹۱	ابراهیم، حسین } بوئیان هردو را مشترکاً حکمرانی دادند .

فتح موصل به‌دست بنی‌عقیل، وتسخیر دیاربکر به‌دست‌مروانیان

۲ـ شاخهٔ حلب

۳۳۳/۹۴۵	سیف‌الدوله علی اول
۳۵۶/۹۶۷	سعدالدوله شریف اول
۳۸۱/۹۹۱	سعیدالدوله سعید
۳۹۲/۱۰۰۲	علی دوم
۳۹۴/۱۰۰۴	شریف دوم

قدرت به‌دست لؤلؤ ، که سرداری از غلامان بود افتاد ، سپس فاطمیان حلب را تسخیر کردند .

حمدانیان از اعراب قبیلهٔ تغلب بودند که از مدتها پیش در الجزیره مستقر شده بودند (عده‌ای از مؤلفان مدعی هستند که آنها از موالـی قبیلهٔ تغلب بودند) . مؤسس دولت این خاندان ، حمدان‌بن حمدون ، در سالهای آخر قرن نهم ازمتحدان خوارج‌الجزیره درشورش آنان علیه دستگاه خلافت بود . بعد ها حمدانیان به دین شیعه که مذهب اکثریت قبایل عرب ساکن‌در حاشیهٔ صحرای شام بود گرویدند . باری پسر حمدان ، حسین ، در خدمت خلفای عباسی به مقام سرداری رسید ، ودر جنگ با قرمطیان صحرای شام از خویشتن رشادت ولیاقت نشان داد . پسر دیگر حمدان ، ابـوالهیجاء عبدالله در سال ۲۹۳/۹۰۵ به حکمرانی موصل منصوب شد ، و پس از وی پسرش حسن با عنوان ناصرالدوله به حکومت نشست ، و به استقلال به فرمانروایی پرداخت وقدرت خود را از دیار ربیعه که مرکز اصلی حمدانیان بود به‌جانب مغرب به داخل شام بسط داد . پسر او، ابو تغلب ، ملقب به الغضنفر (شیر) ، از راه نادانی به مقابله با امیر بزرگ بویی ، عضدالدوله ، که در این هنگام در اوج قدرت بود ، وبه تازگی (۳۶۷/۹۷۸) عراق را از عزالدوله گـرفته بود برخاست . عضدالدوله به سوی شمال راند ، وابو تغلب را هزیمت داد ، و وی به امید واهی گرفتن کمك به نزد فاطمیان گریخت . بعداً بوئیان دو برادر دیگر ابو تغلب را در موصل به حکـومت نشاندند ، وآنان در آنجا به فرمانروایی پرداختند تا اینکه سلسلهٔ دیگری از امرای عرب ، یعنی بنی‌عقیل، آن شهر را متصرف شدند .

با وجـود این ، حمدانیان هنوز قلمرو خود را در شام حفظ کـرده بودند ، وسیف‌الدولهٔ معروف ، عموی ابوتغلب ، برآنجا حکمرانی می‌کرد. سیف‌الدوله حلب، حمص، وشهرهای دیگررا از اخشیدیان‌گرفته بود. استقرار حمدانیان در شام مقارن بود با احیای دولت بیزانس تحت حکومت پادشاهان مقتدر مقدونی ، و بیشتر دوران حکومت سیف‌الدوله به دفاع از سرزمینهای خوددر مقابل بیزانسیان‌گذشت. پسرش سعدالدوله نتوانست جلوحملات متعدد

بیزانسیان را به شام بگیرد ، و آنان حلب و حمص را به طور موقت تصرف کردند ، هر چند حکومت آنجا را در مقابل خراج به خود حمدانیان واگذاشتند . گذشته از این ، خطر جدیدی از جنوب شام حمدانیان را مورد تهدید قرار داد، و آن توسعه طلبی خلفای فاطمی بود. سرانجام پسرسعدالدوله، سعیدالدوله، احتمالاً به تحریك لؤلؤ، سردار مملوك حمدانیان ، به‌قتل رسید، ولؤلؤ ابتدا به‌عنوان نایب‌السلطنهٔ دو پسروی ــ علی و شریف ــ حکومت کرد ، وسپس مستقلاً قدرت‌را به‌دست‌گرفت ، و به‌دست نشاندگی فاطمیان حکمرانی کرد .

حمدانیان به عنوان حامیان سخی و بخشندهٔ ادبیات عرب ، بخصوص به خاطر تشویق و حمایت سیف‌الدوله از متنبی شاعر ، شهرت داشتند . آنان با وجود آنکه برمنطقهٔ پربرکتی که دارای مراکزبسیار برای تجارت وفعالیت بود حکومت یافتند ، همچنان لاقیدی و ویرانگری خاص اعراب بدوی را حفظ کردند . شام والجزیره براثر جنگهای متعدد آنها ویرانی وصدمهٔ بسیار دید، اما چنانکه جغرافیدان معروف مسلمان ، ابن حوقل ، نوشته است حرص و آز و درنده‌خوئی امرای حمدانی صدمات سنگینتری بر آنجا وارد آورد .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۳ــ۱۱۱ ؛ زامباور ، ۴ــ۱۳۳ .
دائرة‌المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ « حمدانیان » به قلم م . کانارد (M. Canard)
M. Canard, *Histoire de la dynastie des H'amdânides de Jazîra et de Syrie*, I (Paris 1953)

۲۱

بنی مزید
۳۵۰ح–۵۴۵/۹۶۱ح–۱۱۵۰
در حله و عراق مرکزی

ح۹۶۱/ح۳۵۰	سناءالدوله علی اول ابن مزید*
۱۰۱۸/۴۰۸	نورالدوله دبیس اول
۱۰۸۱/۴۷۴	بهاءالدوله منصور
۱۰۸۶/۴۷۹	سیفالدوله صدقه اول
۱۱۰۸/۵۰۱	نورالدوله دبیس دوم
۱۱۳۵/۵۲۹	سیفالدوله صدقه دوم
۱۱۳۸/۵۳۲	محمد
۵۴۰ـ۵/۱۱۴۵ـ۵۰	علی دوم

غلبهٔ سپاهیان سلجوقی

بنی مزید از قبیلهٔ اسد، از قبایل عرب، بودند وشدیداً تمایلات شیعی داشتند . این خانواده در ناحیهٔبین هیت و کوفه پایگاهی به دست آوردند، تا اینکه در زمان حکومت امیر معزالدوله دیلمی ، در زمانی بین ۳۴۵/۹۵۶ و ۳۵۲/۹۶۳، زمینهای آنجا بهتصرف آنان داده شد. بنابراین ، آغاز حکومت علیبن مزید را باید بنابرقول مقدسی مدتها پیش از آغاز قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) دانست که معمولاً در مآخذ غربی به عنوان آغاز حکمرانیاو

* در زامباور سندالدوله علی الاول بن مزید ، ایضاً در دائرةالمعارف فارسی ، به سرپرستی غلامحسین مصاحب ، جلد اول ، ص۴۵۶ ، ذیل « بنیمزید ».

ذکر می‌شود ** . نیز به نظر می‌رسد که حلّه پایتخت مزیدیان در آغاز قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) یك ماندگاه دائمی بوده است نه یك اردوگاه ، و به تدریج با آبادی جامعین یکی شده و جانشین آن گشته است . در زمان حکومت صدقةبن منصور ، امیر بزرگ مزیدی ، برگرد شهر حصار محکمی کشیدند ، وبه این ترتیب حله مرکز قدرت بنی مزید در عراق شد .

بنی مزید با آنکه در اصل از اعراب بدوی بودند ، اما نشان دادند که مدیران وسیاستمداران ماهری هستند ، و در اتحاد واتفاقهای متغیر عراق دورهٔ سلجوقیان به صورت قدرت مهمی در آمدند . نخستین رقبای آنها بنی‌عقیل، حکمرانان‌موصل والجزیره، بودند که در دوران حکومت دبیس اول‌بن علی به پشتیبانی از برادر وی ، مقلد ، که برای به دست آوردن تاج و تخت حکومت مزیدی می کوشید ، برخاستند. هنگامی که طغرل وسلجوقیان به‌عراق در آمدند ، دبیس از ترس مهاجمان ترك، ارسلان بساسیری‌را که از سرداران شیعی طرفدار فاطمیان بود ، در بغداد پشتیبانی کرد . در دوران سلطنت پر‌اغتشاش سلطان برکیارق سلجوقی ، صدقهٔ اول که « پادشاه عرب » خوانده می‌شد ، نفوذ بسیار به هم زد ، اما سلطان محمدبن ملکشاه همینکه برتخت فرمانروایی استقرار یافت ، به جنگ با دست نشاندهٔ نیرومند خود برخاست ، ودر سال ۵۰۱/۱۱۰۸ صدقه را شکست داد وکشت . امرای بعدی بنی مزید با امرای‌مختلف ترك برضد سلطان مسعودبن محمد سلجوقی همداستان شدند، وحله چند بار به وسیلهٔ سلجوقیان ولشکریان خلیفه اشغال شد . پسر صدقه ، دبیس دوم ، در میان صلیبیان ودیگران شهرت بسیار یافت ، ویکی از حامیان بزرگ شعر عربی در زمان خود بود . وی به دست یکی ازفدائیان اسماعیلی، درهمان زمان که فدائیان مسترشد خلیفه عباسی‌را به‌قتل رسانیدند،کشته‌شد. پس ازآنکه آخرین امیر مزیدی ، علی دوم‌بن دبیس ، در ۵۴۵/۱۱۵۰ درگذشت

** زامباور آغاز حکومت علی‌بن مزید را سال ۴۰۳ ه ، می‌نویسد . ایضاً دائرة المعارف فارسی ، همان مقاله .

سلطان‌مسعود حله‌را به‌یکی‌از سرداران خود واگذاشت ، وچندسال بعدسپاهیان و طرفداران مزیدیان در حله سرانجام با آمدن لشکرخلیفه بدان شهر پراکنده شدند .

مآخذ : لین پول ، ۲۰–۱۱۹ ؛ زامباور ، ۱۳۷ .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « بنی مزید » یا « مزیدیان » به قلم
(K. V. Zettersteén)
G. Makdisi, «Notes on Ḥilla and the Mazyadids in mediaeval Islam,» *JAOS.*, LXXIV (1954), 249 – 62.

۲۲

مروانیان

۳۷۲–۴۷۸/۹۸۳–۱۰۸۵

دیاربکر

؟	باذ
۳۸۰/۹۹۰	حسن بن مروان
۳۸۷/۹۹۷	ممهدالدوله سعید
۴۰۱/۱۰۱۱	نصرالدوله احمد یا محمدبن مروان
۴۵۳/۱۰۶۱	نظام‌الدوله نصر (نیز در میافارقین و بعد از سال ۴۵۵/۱۰۶۳ در آمد حکومت داشت)
۴۵۳/۱۰۶۱	سعید (در آمد تا سال ۴۵۵/۱۰۶۳)
۴۷۲–۸/۱۰۷۹–۸۵	منصور
غلبهٔ سلاجقه	

مروانیان دیار بکر، خلاط، و ملازگرد اصلاً از طوایف کرد بودند. باذ، مؤسس این سلسله، یکی از رؤسای طوایف کرد بود که در مرزهای ارمنستان و کردستان قلاعی چند به دست آورده بود. وی از زوال قدرت آل بویه در این منطقه، که بعد از مرگ عضدالدوله (۳۷۲/۹۸۳) پیش آمد، سود جست و دیاربکر را متصرف شد، و موصل را برای مدتی به چنگ آورد، وحتی بغداد را در سال ۳۷۳/۹۸۳ موردتهدید قرار داد. برادر زادهٔ او ابن‌مروان (ملقب به نصرالدوله) بیش از پنجاه سال حکومت کرد،

ودولت مروانیان را به مدارج عالی از قدرت ونفوذ رسانید . موقعیت سوق الجیشی دیاربکر که حاکم برراههای ارتباطی عراق و مشرق به شام و آسیای صغیر بود ، ایجاب می‌کرد کـه ابن‌مروان خطمشی سیاسی ماهرانه‌ای اتخاذ کند تا بتواند بین همسایگان قدرتمند که همه می‌خواستند در این منطقه نفوذ به هم رسانند ، زنده بماند . وی درآغاز به فرمان خلیفهٔ عباسی گردن نهاد ، اما خلفای فاطمی نیز در شمال شام با وی همسایگی داشتند ، ونفوذ فرهنگی آنان در دیاربکر شدید بود . ابن مروان ناچار برای مدتـی به بنوعقیل ، حکمرانان موصل ، خراج مـی‌پرداخت و در ۴۲۱/۱۰۳۰ نصیبین را به آنها واگذاشت. وی با دولت بیزانس روابط دوستانه داشت ، وامپراتور قسطنطین دهم به وساطت‌وبراثرمساعی‌ابن‌مروان توانست لیپاریت، شاهزادهٔ گرجستان‌را که به وسیلهٔ سلطان طغرل سلجوقی اسیـر شده بود ، آزاد گرداند . در سال ۴۳۳/۱۰۴۱-۲ حملهٔ قبایل بیابانگرد غز به دیاربکر دفع شد ، و طغزل خود تا سال ۴۴۸/۱۰۵۶ به دیاربکر قدم نگذاشت ، و در آن سال ابن مروان فرمانروایی او را گردن گذاشت . از نظر داخلی شهرهای آمِد ، میافارقین و حصن‌کیفا دراین دوره پیشرفت مادی بسیار یافتند ، و حیات فرهنگی در آنجا نیرومند بـود . ابن‌الازرق ، مـورخ محلی میافارقین ، می‌گوید که ابن‌مروان مالیاتها راکم‌کرد و کارهای خیر بسیار انجام داد .

وقتی‌که ابن مروان در ۴۵۳/۱۰۶۱ درگذشت قلمرو او میان پسرانش نصر وسعید تقسیم‌گردید ، ولی اینك دیگرقدرت مروانیان رو به زوال داشت. با آنکه مروانیان آزاری به سلاجقه نرسانده بودند ، اما حرص و آز وزیر خلیفه ، فخرالدوله بن جهیر (که قبلا در خدمت ابن‌مروان بود) ، علیه آنان انگیخته‌شده بود. وی وپسرش عمیدالدوله ازملکشاه اجازه گرفتندکه با لشکر سلجوقیان‌به سرزمینهای مروانیان بتازند، ودر ۴۷۸/۱۰۸۵پس از نبردی شدید برآن نواحی غلبه یافتند و آنها را ضمیمه مملکت سلاجقه ساختند . آخـرین امیر مروانی، منصور ، درجزیرهٔ ابن عمر تاسال ۴۸۹/۱۰۹۶ زندگی می‌کرد،

ولی در تمام قرون بعد دیار بکرعمدةً تحت استیلای سلاله‌های ترکمان بود .

مآخذ . لین پول ، ۱۱۸ ؛ زامباور ، ۱۳۶ .
دائرة‌المعارف اسلام، چاپ‌اول، مقالهٔ «مروانیان» به قلم ک. و. زترستین (Zettersteen) ،
ومقالهٔ « نصرالدوله » به قلم ه . باون (H. Bowen)
H. F. Amedroz, « The Marwānid dynasty at Mayyāfāriqīn in the tenth and eleventh centuries A. D. » *JRAS* (1903), 123–54

۲۳

بنی عقیل

۳۸۰ح-۹۹۰ح/۴۸۹-۱۰۹۶

جزیره ، عراق وشمال شام

۱ـ شاخه‌ای که در جزیرهٔ ابن‌عمر ، نصیبین و بلد حکومت کردند

۳۸۰ح/۹۹۰ح	محمد
۳۸۶/۹۹۶	جناح‌الدوله علی
۳۹۰/۱۰۰۰	سنان‌الدوله حسن
۳۹۳/۱۰۰۳	نورالدوله مصعب

۲ـ شاخه‌ای که در موصل وسپس در جزیرهٔ ابن عمر ، نصیبین و بلد حکومت کردند

۳۸۲ح/۹۹۲ح	محمد
۳۸۶/۹۹۶	حسام‌الدوله مقلد
۳۹۱/۱۰۰۱	معتمدالدوله قرواش
۴۴۲/۱۰۵۰	زعیم‌الدوله برکه
۴۴۳/۱۰۵۲	علم‌الدین قریش
۴۵۳/۱۰۶۱	شرف‌الدوله مسلم
۴۷۸/۱۰۸۵	ابراهیم
۴۸۶ـ۹/۱۰۹۳ـ۶	علی
	غلبهٔ تتش سلجوقی

۳ـ شاخهٔ معن‌بن‌المقلد در تکریت

؟	رافع
۴۲۷/۱۰۳۶	خمیس
۴۳۵/۱۰۴۴	ابوغشّام
۴۴۴/۱۰۵۲	عیسی
۴۴۸/۱۰۵۶	نصر
؟ ـ ۱۰۵۷/ ؟ ـ ۴۴۹	ابوالغنائم که به‌نیابت ازجانب زن بیوهٔ عیسی حکمرانی کرد .

۴ـ شاخه‌های کوچکتری از این سلسله درعانه وحدیثه ، قلعةالجعبر، عکبرا وهیت حکومت می‌کردند .

(برای تفصیل بنگرید به لین‌پول و زامباور .)

بنی عقیل از قبیلهٔ بزرگ اعراب بدوی عامربن صعصعه بودند که طوایف خفاجه‌ومنتفق قسمت سفلای عراق نیز از زمرهٔ آن محسوب می‌شدند . با انقراض آخرین امرای حمدانی موصل ، این شهر به دست محمد عقیلی افتاد ، ووی‌تحت فرمانبرداری اسمی از بهاءالدولهٔ دیلمی بر آن حکومت کرد. بعد از وفات محمد بین پسران او برسر فرمانروایی جنگ وجدال و کشت و کشتار افتاد ، ولی سر انجام زمام امور موصل و دیگر شهرها وقلاع بنی‌عقیل در الجزیره به دست قرواش‌بن مقلد افتاد . مشکل عمده‌ای که قرواش با آن مواجه بود حفظ قلمرو خویش در مقابل حملات ترکان غُز بودکه از جانب مغرب ایران وعراق در طی دههٔسوم وچهارم قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) براین ناحیه تاخت و تاز می‌آوردند ، واین‌کار اتحاد واتفاق با دولت مزیدیان حله را در عراق ، که آنان نیز مورد تهدید قرارگرفته بودند ، لازم می‌ساخت .

در دورهٔ حکومت مسلم‌بن قریش ، استیلای بنی عقیل تقریباً از بغداد تا حلب گسترش یافت. مسلم از آنجاکه شیعی مذهب بود ، بیشتر تمایل داشت

که از فاطمیان در مقابل سلاجقه پشتیبانی کند ، ولی برای آنکه سرزمینهای آل مرداس‌را در شمال شام به دست آورد باسلطان الب‌ارسلان وسلطان ملکشاه سلجوقی از در اتحاد در آمد . ولی بعداً به فاطمیان پیوست ، واین امر سبب شد که سپاهیان سلجوقی به موصل درآیند . مسلم به آمد و حلب گـریخت ، ودر آنجا عاقبةالامر در جنگ با امیر شورشی سلجوقی ، سلیمان‌بن قتلمش ، به قتل رسید (۴۷۸/۱۰۸۵) . بنی عقیل در موصل به عنوان حکمرانان دست نشاندۀ سلاجقه باقی ماندند تا آنکه تتش آنان را از میان برداشت . اما دیگر امرای بنی‌عقیل در الجزیره در مقام حکمرانان محلی دوام آوردند ، وشاخه‌ای از آنان که در رقه وقلعةالجعبر حکومت داشتند تا ۵۶۴/۱۱۶۹ باقی بودند ، ودر این زمان نورالدین زنگی حکومت را از دست آنان بگرفت .

به نظر می‌رسد که بنی عقیل یك سلسلۀ کاملا بدوی غارتگر نبودند ، بلکه دست‌کم بعضی از مشخصات و الگوهای نظام مملکتداری عباسیان را در قلمرو حکومت خود رواج دادند . گویند مسلم‌بن قریش در هر آبادیی یك نفر « صاحب‌الخبر » داشت که اوضاع واحوال را به او گزارش می‌داد . برـ افتادن بنی‌عقیل، واندکی پس از آن بنی‌مزید پایان دوره‌ای‌را مشخص می‌سازد که در آن امرای عرب برناحیۀ وسیعی از عراق وشام قدرت یافته بودند ، ودر میان‌قدرتهای‌بزرگ فاطمی، سلجوقی، دیلمی از خود دفاع‌می‌کردند . تمایلات شیعی، وموقعیتهای نظامی این امرا، که برراههایی‌که به‌سمت مغرب به دیاربکر و آناطولیا می‌رفت نظارت داشتند ، آنـان را مواجه با سلجوقیان سنی‌مذهب توسعه طلب ساخت . ازاین زمان به‌بعد رهبری نظامی وسیاسی عراق، الجزیره وشام منحصراً به دست امرای ترك افتاد .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۷ - ۱۱۶ ؛ زامباور ، ۱۳۵.

۲٤

آل مرداس یا بنی مرداس

۷۹-۱۰۲۳/۷۲-۴۱۴

حلب‌وشام شمالی

۴۱۴/۱۰۲۳	اسدالدوله صالح‌بن مرداس
۴۲۰/۱۰۲۹	شبل‌الدوله نصراول
۴۲۹/۱۰۳۸	غلبهٔ فاطمیان
۴۳۳/۱۰۴۱	معزالدوله ثمال (دورهٔ اول سلطنت)
۴۴۹/۱۰۵۷	**غلبهٔ فاطمیان**
۴۵۲/۱۰۶۰	رشیدالدوله محمود (دورهٔاول سلطنت)
۴۵۳/۱۰۶۱	ثمال (دورهٔ دوم سلطنت)
۴۵۴/۱۰۶۲	عطیه (تا سال ۴۶۳/۱۰۷۱ در رقه)
۴۵۷/۱۰۶۵	محمود (دورهٔ دوم سلطنت)
۴۶۶/۱۰۷۴	جلال‌الدوله نصردوم
۹ـ۱۰۷۶/۷۲ـ۴۶۸	سابق

استیلای بنی عقیل

بنی‌مرداس از قبیلهٔ کلاب ، از اعراب شمالی، بودندکه در اوایل‌قرن یازدهم از ناحیهٔ حله در عراق به‌حلب‌کوچیدند ، ورهبر آنان صالح‌بن مرداس آن شهررا در ۴۱۴/۱۰۲۳ بگرفت . به این ترتیب مهاجرت آل مرداس جزیی از جنبش اعراب بدوی ـ که اکثرشان شیعی مذهب بودند ـ به سوی حواشی مسکون عراق وشام در طی قرن دهم و اوایل قرن یازدهم بود . ممکـن است

اوضاع و احوال ناشی از قیامهای قرمطیان درصحرای‌شام انگیزهٔ چنین جنبشی را فراهم آورده باشد .

صالح و پسرانش نصر و ثمال همینکه در حلب مستقــر شدند ، مجبور گشتند که از یك طرف در برابر فاطمیان که فرمانروایان واجب‌الاطاعهٔ شمال شام‌محسوب می‌شدند، و از طرف دیگردر برابرقدرت از نو برخاستهٔ بیزانسیان تحت فرمانروایی بازیل دوم بلگاروکتونوس وروmanوس سوم آرگیروس ، به دفاع برخیزند. مدت‌چهارسال حلب‌به‌دست‌انوشتکین (۴۱-۱۰۳۸/۳۳-۴۲۹)، حکمران فاطمی‌دمشق ، افتاد . در سال ۱۰۵۷/۴۴۹ ثمال برای بار دوم ، براثر فشاری‌که از جانب افراد لجام‌گسیختهٔ قبیلهٔ کلاب به او وارد می‌آمد، حلب‌را از دست داد ، و آن را باعکا ، بیروت، وجبیل معاوضه‌کرد. پیشرفت سلجوقیان به سمت مغرب ، وپیدا شدن ترکمانهای بیابانگرد وغارتگران نظامی در شمال شام ، وزوال نفوذ فاطمیان در آنجا آل مرداس را با موقعیت جدیدی روبه‌رو ساخت. محمدبن نصر مصلحت در آن دیدکه بیعت خویش از فاطمیان برگیرد و به تبعیت از خلفای سنی عباسی پردازد ، وبا سلطان الب‌ارسلان سلجوقی از در تسلیم درآید . بعداً قدرت بنی مرداس در نتیجهٔ مناقشات ومنازعات میان سربازان مزدور ترك آنها و اعراب کلابی سستی‌گرفت ، ودر سال ۱۰۷۶/۴۶۸ میان‌سابق ووثاب آتش جنگ داخلی شعله‌ور شد. در این هنگام تتش سلجوقی برآن بود که در شام برای خویشتن یك دولت سلجوقی به وجود آورد،وفشار وی برحلب سبب شدکه سابق در سال ۱۰۷۹/۴۷۲ شهر را به تصرف مسلم‌بن قریش عقیلی بدهد . به پاداش این کار شهرهائی به بازماندگان خاندان مرداس واگذار شد .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۵-۱۱۴ . زامباور ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « صالح‌بن مرداس » و «حلب» به‌قلم م . سوبرنهایم (M. Sobernheim) .

ایوبیان

تا آخر قرن پانزدهم - ۱۱۶۹/ تا آخرقرن‌نهم- ۵۶۴
مصر ، شام ، دیار بکر ، یمن

۱- در مصر

۱۱۶۹/۵۶۴	الملک‌الناصر اول صلاح‌الدین
۱۱۹۳/۵۸۹	الملک‌العزیز عمادالدین
۱۱۹۸/۵۹۵	الملک‌المنصور ناصرالدین
۱۲۰۰/۵۹۶	الملک‌العادل اول سیف‌الدین
۱۲۱۸/۶۱۵	الملک‌الکامل اول ناصرالدین
۱۲۳۸/۶۳۵	الملک‌العادل دوم سیف‌الدین
۱۲۴۰/۶۳۷	الملک‌الصالح نجم‌الدین ایوب
۱۲۴۹/۶۴۷	الملک‌المعظم تورانشاه
۱۲۵۰-۲/۵۰-۶۴۸	الملک‌الاشرف دوم مظفرالدین
ممالیک بحری	

۲ - در دمشق

۱۱۸۶/۵۸۲	الملک‌الافضل نورالدین علی
۱۱۹۶/۵۹۲	الملک‌العادل اول سیف‌الدین
۱۲۱۸/۶۱۵	الملک‌المعظم شرف‌الدین
۱۲۲۷/۶۲۴	الملک‌الناصر صلاح‌الدین داود
۱۲۲۹/۶۲۶	الملک الاشرف اول مظفرالدین
۱۲۳۷/۶۳۴	الملک‌الصالح‌عمادالدین(دورهٔ‌اول‌سلطنت)

۶۳۵/۱۲۳۸	الملك الكامل اول ناصر الدين
۶۳۵/۱۲۳۸	الملك العادل دوم سيف الدين
۶۳۶/۱۲۳۹	الملك الصالح نجم الدين ايوب (دورهٔ اول سلطنت)
۶۳۷/۱۲۳۹	الملك الصالح عماد الدين (دورهٔ دوم سلطنت)
۶۴۳/۱۲۴۵	الملك الصالح نجم الدين ايوب (دورهٔ دوم سلطنت)
۶۴۷/۱۲۴۹	الملك المعظم تورانشاه (متفقاً با حكومت مصر)
۶۴۸ـ۵۸/۱۲۵۰ـ۶۰ غلبهٔ مغولان	الملك الناصر دوم صلاح الدين

۳ ـ در حلب

۵۷۹/۱۱۸۳	الملك العادل اول سيف الدين
۵۸۲/۱۱۸۶	الملك الظاهر غياث الدين
۶۱۳/۱۲۱۶	الملك العزيز غياث الدين
۶۳۴ـ۵۸/۱۲۳۷ـ۶۰ غلبهٔ مغولان	الملك الناصر دوم صلاح الدين

۴ ـ در ديار بكر (ميافارقين وجبل سنجار)

۵۸۱/۱۱۸۵	الملك الناصر اول صلاح الدين
۵۹۱/۱۱۹۵	الملك العادل اول سيف الدين
۵۹۶/۱۲۰۰	الملك الاوحد نجم الدين ايوب
۶۰۷/۱۲۱۰	الملك الاشرف اول مظفر الدين

۱۲۲۰/۶۱۷	الملك المظفر شهاب الدين
۱۲۴۴ـ۶۰/۶۴۲ـ۵۸	الملك الكامل دوم ناصر الدين

غلبهٔ مغولان

۵ ـ در دیار بکر (حصن کیفا و آمد)

۱۲۳۲/۶۲۹	الملك الصالح نجم الدين ايوب
۱۲۳۹/۶۳۶	الملك المعظم تورانشاه
۱۲۴۹/۶۴۷	الملك الموحد تقی الدين
۱۲۸۳/۶۸۲	الملك الكامل سوم محمد
؟	الملك العادل مجير الدين
؟	الملك العادل شهاب الدين
؟	الملك الصالح ابوبكر
۱۳۷۸/۷۸۰	الملك العادل فخر الدين
؟	الملك الاشرف شرف الدين
۱۴۳۳/۸۳۶	الملك الصالح صلاح الدين
۱۴۵۲/۸۵۶	الملك الكامل چهارم احمد
	الملك العادل خلف
۱۴۶۲/۸۶۶	خليل (؟)
؟	سليمان
؟	حسين

غلبهٔ آق‌قوینلو

۶ ـ یمن

۱۱۷۴/۵۶۹	الملك المعظم شمس الدين تورانشاه

۵۷۷/ ۱۱۸۱	الملك العزيز ظهير الدين طغتكين (تغتكن)
۵۹۳/ ۱۱۹۷	معز الدين اسماعيل
۵۹۸/ ۱۲۰۲	الملك الناصر ایوب
۶۱۱ ۱۲۱۴	الملك المظفر سلیمان
۶۱۲-۲۶/ ۱۲۱۵-۲۹	الملك المسعود صلاح الدين

امرای آل رسول قدرت را به دست می‌گیرند.

۷ ـ شاخه‌های کوچکی از ایوبیان در بلعبك ، حمص ، کرك ، حما، بانیاس، شبیبه و بسرا حکومت کرده‌اند.

برای تفصیل نگاه کنید به زامباور ، ۹-۹۸

ایوب مؤسس این سلسله ازقبیلهٔ کردان هذبانی بود ، هرچند که خاندان ایوبی درنتیجهٔ خدمت در کنار سربازان ترك سخت ترکمآب شده بودند . زنگی بن آق سنقر ، فرمانروای ترك حلب و موصل عدهٔ کثیری از کردان جنگجو و سلحشور را به خدمت خود درآورد ، و درسال ۵۳۲/۱۱۳۸ ایوب ، و اندکی پس از آن برادرش شیرکوه به خدمت نورالدین زنگی داخل شدند . در ۵۶۴/۱۱۶۹شیرکوه زمام امور مصر را بدست گرفت، اما تقریباً بلافاصله درگذشت. سپاهیان او برادرزاده‌اش صلاح الدین را به جانشینی وی برگزیدند . بنابراین صلاح الدین مؤسس واقعی سلسلهٔ ایوبی محسوب می‌شود . وی آخرین آثار حکومت فاطمیان را درمصر محو کرد، ودرقلمرو پیشین حکومت آنان خطمشی تعلیماتی ودینی مبتنی برمذهب اهل تسنن را در پیش گرفت . به‌این‌ترتیب غلبهٔ ایوبیان بر سرزمینهای تحت حکومت فاطمیان سیر عکس‌العمل اهل تسنن را ، که دردورهٔ سلجوقیان سبب‌برافتادن شیعیگری درقلمروپیشین دیلمیان شده بود، کامل کرد . یکی دیگر ازوجوه سیاست صلاح الدین پی‌گیری مجدانهٔ جهاد علیه صلیبیان بود ، و این سیاست احساسات مسلمانان را به پشتیبانی از وی وحدت بخشید ، و اورا قادر ساخت که سپاهیان ترك و کرد و عرب را به خاطر مقصد

مشترکی باهم متحد سازد . باپیروزی حطین در ۵۸۳/۱۱۸۷ شهرمقدس اورشلیم (بیت‌المقدس) پس از هشتاد سال باردیگر به دست مسلمانان افتاد ، و فرنگان ، البته به طور موقت ، از تمام مستملکات خود به‌استثنای چند شهر ساحلی رانده شدند .

صلاح‌الدین قبل از مرگش ، که در ۵۸۹/۱۱۹۳ اتفاق افتاد ، بخشهای مختلف مملکت ایوبی ، از جمله شهرهای شام، الجزیره و یمن ، را میان افراد مختلف خانوادهٔ خود تقسیم کرد ، وهر کدام را درناحیه‌ای به‌حکومت گماشت. معهذا در دورهٔ حکومت‌العادل و الکامل وحدت و مرکزیت دولت ایوبی حفظ شد . در زمان این دوسلطان سیاست پرجنب‌وجوش و سلحشورانهٔ صلاح‌الدین جای خود را به سیاست « کج‌دار و مریز » و روابط دوستانه با فرنگان داد . به‌خصوص که شاخهٔ شمالی ایوبیان در دیاربکر والجزیره ازجانب سلاجقهٔ روم و خوارزمشاهیان سخت تحت فشار قرار داشتند . اوج این سیاست جدید وقتی بود که الکامل بیت‌المقدس را به امپراطور فردریك دوم باز گردانید . دوران صلح و آشتی فواید اقتصادی بسیار برای مصر و شام داشت ، و از آنجمله بود احیای تجارت و داد وستد با قدرتهای مسیحی مدیترانه .

الکامل در ۶۳۵/۱۲۳۸ درگذشت ، و پس از مرگ وی سلسلهٔ ایوبیان براثر نزاعهای داخلی از هم گسیخت . ایوبیان درجنگ صلیبی ششم پیروزی یافتند ، و سن‌لویی ، شاه فرانسه ، اسیرشد ، اما اندکی بعد از مرگ الصالح سپاهیان ترك ممالیك بحری درمصرقدرت یافتند ، ورئیس خود ایبك را نخست به اتابکی و سپس در ۶۴۸/۱۲۵۰ به سلطنت برداشتند . الملك‌العادل در سال ۶۱۲/۱۲۱۵ نوادهٔ جوان خود المسعود صلاح‌الدین را همراه یك اتابك به فرمانروایی یمن فرستاد ، اما ایوبیان نتوانستند در آنجا قدرت خود را حفظ کنند ، و آن ناحیه به دست خدمتگزاران پیشین آنها، رسولیان افتاد .

بیشتر امرای ایوبی شمال را مغولان ازمیان برداشتند ، تنها شاخهٔ حما به علت گمنامی و اطاعت‌پذیری آن ، تا سال ۷۴۲/۱۳۴۲ باقی ماند . باری ،

در دیاربکر هم یك دولت محلی کرد در اطراف حصن کیفا وجود داشت که از حملات تیموریان جـان سالـم به در برد ، تا آنکه سرانجام به دست امرای آق‌قوینلو برافتاد .

مآخذ : لین‌پول ، ۹—۷۴ ؛ یوستی ، ۴۶۳ .
زاخو ، ۱۹ (شاخه‌های بعلبك ، کرك ، وحصن‌کیفا) .
زامباور ، ۱۰۱—۹۷ و جدول II ؛ دائرةالمعارف، اسلام ، چاپ دوم . مقالهٔ «ایوبیان» به‌قلم ك . کاهن (Cl . Cahen) .
H . A . R . Gibb , «The Aiyūbids , » in K . M . Setton *et al* ., eds., *A history of the Crusades. II The later Crusades 1189 - 1311.* (Philadelphia 1962) , 693 - 714) .
الهمدانی والجهانی، الصلیحیون والحرکة الفاطمیة فی‌الیمن، باجدولی ازایوبیان یمن درص۳۴۷

۲۶

ممالیك

۱۵۱۷—۱۲۵۰/۹۲۲—۶۴۸

مصر وشام

۱ـ ممالیك بحری ۱۳۹۰ـ۱۲۵۰/۷۹۲ـ۶۴۸

۱۲۵۰/۶۴۸	شجر الدر
۱۲۵۰/۶۴۸	المعز عزالدین ایبك
۱۲۵۷/۶۵۵	المنصور نورالدین علی
۱۲۵۹/۶۵۷	المظفرسیفالدین قتز
۱۲۶۰/۶۵۸	الظاهر رکنالدین بیبرس اول البندقداری
۱۲۷۷/۶۷۶	السعید ناصرالدین برکه خان
۱۲۸۰/۶۷۸	العادل بدرالدین سلامیش
۱۲۸۰/۶۷۸	المنصور سیفالدین قلاؤن الالفی
۱۲۹۰/۶۸۹	الاشرف صلاحالدین خلیل
۱۲۹۴/۶۹۳	الناصر ناصرالدین محمد (دورهٔ اول سلطنت)
۱۲۹۵/۶۹۴	العادل زینالدین کتبغا
۱۲۹۷/۶۹۶	المنصور حسامالدین لاجین
۱۲۹۹/۶۹۸	الناصر ناصرالدین محمد (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۳۰۹/۷۰۸	المظفر رکن الدین بیبرس دوم الجاشنکیر
۱۳۰۹/۷۰۹	الناصر ناصرالدین محمد (دورهٔ سوم سلطنت)
۱۳۴۰/۷۴۱	المنصور سیفالدین ابوبکر

۱۳۴۱/۷۴۲	الاشرف علاء الدین کوجوك
۱۳۴۲/۷۴۳	الناصر شهاب‌الدین احمد
۱۳۴۲/۷۴۳	الصالح عمادالدین اسماعیل
۱۳۴۵/۷۴۶	الکامل سیف‌الدین شعبان اول
۱۳۴۶/۷۴۷	المظفر سیف‌الدین حاجی اول
۱۳۴۷/۷۴۸	الناصر ناصرالدین‌حسن(دورۀاول‌سلطنت)
۱۳۵۱/۷۵۲	الصالح صلاح‌الدین صالح
۱۳۵۴/۷۵۵	الناصر ناصرالدین‌حسن(دورۀدوم‌سلطنت)
۱۳۶۱/۷۶۲	المنصور صلاح‌الدین محمد
۱۳۶۳/۷۶۴	الاشرف ناصرالدین شعبان دوم
۱۳۷۶/۷۷۸	المنصور علاءالدین علی
۱۳۸۲/۷۸۳	الصالح صلاح‌الدین‌حاجی دوم(دورۀاول سلطنت)
۱۳۸۲/۷۸۴	الظاهر سیف‌الدین برقوق [برجی]
۱۳۸۹/۷۹۱	حاجی‌دوم(دورۀدوم‌سلطنت باالقب‌المظفر)

۲ـ ممالیك برجی ۷۸۴-۹۲۲/۱۳۸۲-۱۵۱۷

۱۳۸۲/۷۸۴	الظاهر سیف‌الدین برقوق (دورۀ اول سلطنت)
۱۳۸۹/۷۹۱	حاجی‌دوم(دورۀ دوم‌سلطنت ، ازممالیك بحری)
۱۳۹۰/۷۹۲	الظاهر سیف‌الدین برقوق (دورۀ دوم سلطنت)

۱۳۹۹/۸۰۱	الناصر ناصرالدین فرج (دورهٔ اول سلطنت)
۱۴۰۵/۸۰۸	المنصور عزالدین عبدالعزیز
۱۴۰۵/۸۰۸	الناصر ناصرالدین فرج (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۴۱۲/۸۱۵	العادل المستعین (خلیفهٔ عباسی که به سلطنت اعلام شد)
۱۴۱۲/۸۱۵	المؤید سیف‌الدین شیخ
۱۴۲۱/۸۲۴	المظفر احمد
۱۴۲۱/۸۲۴	الظاهر سیف‌الدین ططار
۱۴۲۱/۸۲۴	الصالح ناصرالدین محمد
۱۴۲۲/۸۲۵	الاشرف سیف‌الدین برس بیگ
۱۴۳۷/۸۴۱	العزیز جمال‌الدین یوسف
۱۴۳۸/۸۴۲	الظاهر سیف‌الدین جقمق
۱۴۵۳/۸۵۷	المنصور فخرالدین عثمان
۱۴۵۳/۸۵۷	الاشرف سیف‌الدین اینال
۱۴۶۱/۸۶۵	المؤید شهاب‌الدین احمد
۱۴۶۱/۸۶۵	الظاهر سیف‌الدین خوشقدم
۱۴۶۷/۸۷۲	الظاهر سیف‌الدین بل‌بیگ
۱۴۶۸/۸۷۲	الظاهر تمربغا
۱۴۶۸/۸۷۲	الاشرف سیف‌الدین قائت بیگ
۱۴۹۶/۹۰۱	الناصر محمد
۱۴۹۸/۹۰۳	الظاهر قانصوح
۱۵۰۰/۹۰۵	الاشرف جانبلات

۹۰۶/۱۵۰۱	العادل سیف‌الدین تومان بیگ
۹۰۶/۱۵۰۱	الاشرف قانصوح الغوری
۹۲۲/۱۵۱۷	الاشرف تومان بیگ

غلبهٔ دولت عثمانی

ممالیك‌وارثان ماترك‌پربرکت ایوبیان درمصروشام‌بودند. ایوبیان مانند بیشتر سلسله‌های اسلامی معاصر خــود برای پشتیبانی و حفاظت خویش لازم دیدند که‌عده‌ای ازغلامان‌را به‌خدمت خود درآورند، وممالیك‌ازمیان محافظان ترك‌الملك‌الصالح نجم الدین ایوب برخاستند. در طی دوقرن و نیم حکومت مستقل مملوکان، دوسلسله از سلاطین‌که تا حدی به طور ساختگی از یکدیگر تمایز نهاده شده‌اند، به‌فرمانروایی نشستند. یکی سلاطین ممــلوك بحری که‌به خاطر آنکه اردوگاه این محافظان دراصل در جزیرهٔ رضوه درنیل (البحر) بود. چنین نامیده شده‌اند، ودیگر سلاطین مملوك بُرجی‌که به‌مناسبت آنکه سلطان قلاؤن محافظان خود را دربرج قاهره جای داده بود، چنین خوانده شده‌اند.

سلطنت درمیان ممالیك بحری عموماً ارثی بود، اما ترتیب جانشینی درمیان سلاطین برجی ارثی نبود، votوروشی چون روش قدیمی شیخوخیت و ارشدیت درمیان ترکان میان آنها شایع بود. از نظر نــژادی ممالیك بحری عمدةً ازقبایل قبچاق جنوب روسیه بودند‌که بامغولان و کردان اختلاط پیدا کرده‌بودند، اماممالیك برجی بیشتر ازچرکسهای قفقاز بودند. وچرکستان تا پایان کاردولت ممالیك درآغاز قرن نوزدهم ،بیشتر قدرت نظامی آنهارا تأمین می‌کرد. برخلاف گفتار بعضی از محققان‌که ممالیك نتوانستند بیش از دو سه نسل خویشتن‌را برسر پا نگهدارند، به‌نظر میرسد که‌سلسلهٔ ممالیك به‌خوبی بسط وتکثیر یافته‌اند، اما نسلهای‌بعدی‌دیگر دنبال‌اشتغالات نظامی نمی‌رفته‌اند، وناچار به‌تأمین قوا ازجائی دیگرمی‌پرداخته‌اند.

ممالیك سلسله مراتب بسیار پیچیده‌ای داشتند ، و مملوکان شخص سلطان در رأس این‌مراتب قرار داشتند . غلام (مملوك) بودن شرط اساسی احرازقدرت در دستگاه بود ، زیرا عناصر آزاد ، ازجمله فرزندان مملوکان پیشین ، مقامات پستتری درقشون داشتند (مشابه این وضع درتشکیلات غلامان ترك دولت عثمانی وجود داشت که‌در آن قاپی قللری امکانات وفرصتهای بیشتری برای‌ترقی وپیشرفت داشت) .

قدرت مطلقه سلطان را امرای بزرگ و سلسله مراتب اداری محدود می‌ساخت ، وتزلزل سلطنت را در برافتادن سریع حکمرانان وسه‌بار سلطنت کردن سلطانی‌چون محمدبن‌قلاؤن ملقب به‌الناصر می‌توان دید.ممالیك‌همچنان سیاست سنی مآبانهٔ ایوبیان را به‌شدت دنبال کردند، واینکه سلسلهٔ ناتوانی از خلفای عباسی را درقاهره نگهداشته بودند مبین همین سیاست است.

قدرت‌وپیروزیهای دولت‌ممالیك چشم‌گیر بود. قتزسپاهیان‌هلاکوخان را درعین جالوت درسال ۶۳۸/۱۲۶۰ شکست داد ، و جانشین او بیبرس این پیروزی‌را استواری بخشید وپایه‌های حکومت را ، باوجودآنکه تهدید مغولان تاچند ده سال دیگر ادامه داشت ، مستقر ساخت. درآخر قرن‌سیزدهم شهرهای صلیبی منطقهٔ ساحلی شام وفلسطین از وجود دشمن پاك‌گشت ، و درقرن بعد به سلطنت روپنیان در ارمنستان‌کوچك ، یاکیلیکیا، خاتمه داده شد . به‌این ترتیب ممالیك به‌عنوان‌کوبندگان مغولان کافر و مسیحیان ، حیثیت و اعتبار فراوان یافتند. قلمروآنان ازمغرب تاسیرنائیك ، ازجنوب تا نوبی ومسوه واز شمال تا کوههای توروس‌ادامه داشت وشهرهای مقدس‌عربستان‌را تحت‌حفاظت داشتند. درقرن پانزدهم سلاطین عثمانی به‌عنوان دشمنان عمدهٔ ممالیك شناخته شدند . ممالیك مملکت ترکمانان ذوالقدر (دلغدیر اغللری) رابه‌عنوان سدی بین خود ودولت‌عثمانی‌درمغرب دیاربکر حفظ‌کردند، وازدولت‌قرامانی‌پشتیبانی‌نمودند. اماقدرت‌ونیروی‌بیشتر سلاطین‌عثمانی، واستفادهٔ‌کامل وآزمودهٔ آنان ازتوپخانه و سلاحهای‌آتشین به‌نفع‌آنان‌کارگر افتاد. آخرین‌سلطان مملوك‌که واقعاً اهمیت

واعتباری داشت قانصوح الغوری بود که درجنگی که درمرج دابق، نزدیك حلب درسال ۹۲۲/۱۵۱۶ رخ داد کشته شد ،وبعدازاین حادثه سلطان سلیم یاوزشام و مصررا متصرف شد . اینك این دوسرزمین جزء پاشانشینهای دولت عثمانی درآمدند،هرچند طبقهٔ نظامی مملوکان همچنان تا زمانی که محمدعلی پاشا آنها را در ۱۲۲۶/۱۸۱۱ نابود ساخت ،عملا مصررا تحت اقتدارخویش داشتند.

مصروشام دردورهٔ حکومت ممالیك رونق مادی وشکفتگی فرهنگی و هنری بسیار داشت ،وبخصوص در بعضی زمینه‌ها چون معماری و سفالگری و فلزکاری به‌موفقیتهایی نائل آمد .

به‌نظر می‌آید که‌سرمنشاء علم « علائم نسب » ازدوره ممالیك است. مملوکان باقدرتهای مسیحی مدیترانه روابط نزدیك بازرگانی داشتند ، ومثلا بیبرس باوجود سیاست نظامی ضدمسیحی شدیدی که‌داشت ،پیمانهای تجارتی باجیمز اول شاه‌آراگون وشارل دوآنژو پادشاه سیسیل (صقلیه) بست .تنها در اواخر حکومت ممالیك بود که‌براثر آنکه پرتقالیان ازراه دریا افریقا را دور زدند راه‌تجارتیی که‌درخاور نزدیك ازقلمرو ممالیك می‌گذشت منحرف شد ، ورونق بازار اقتصادی ممالیك‌را به‌خطر افکند.ودر نتیجهٔ ترس ازاین خطربود که‌قانصوح درنقاط ساحلی عربستان پایگاههای نظامی مستقر ساخت ، وکشتی هایی دراقیانوس هند به‌آب افکند تاجلو پرتقالیان‌را درآبهای هند سدکند.

مآخذ: لین پول ، ۳-۸۰ ؛ زامباور ، ۶-۱۰۳
G. Wiet, L'Égypte arabe de la Conquête arabe à la conquête ottomane . 642–1517 , in G. Hanotaux , ed· *Histoire de la nation égyptienne* (Paris 1931–40), IV.; J. Sauvaget, " Noms et surnoms de Mamlouks » , *JA* , CCXXXVIII (1950) , 31–38.

۲۷

سلسلهٔ محمد علی پاشا

۱۲۲۰–۱۳۷۲/۱۸۰۵–۱۹۵۳

مصر

۱۸۰۵/۱۲۲۰	محمدعلی پاشا
۱۸۴۸/۱۲۶۴	ابراهیم پاشا
۱۸۴۸/۱۲۶۴	عباس پاشای اول
۱۸۵۴/۱۲۷۰	سعید پاشا
۱۸۶۳/۱۲۸۰	اسماعیل (وی‌در ۱۸۶۷/۱۲۸۴ عنوان خدیو برخود نهاد)
۱۸۷۹/۱۲۹۶	توفیق
۱۸۹۲/۱۳۰۹	عباس دوم حلمی
۱۹۱۴/۱۳۳۳	حسین‌کامل (عنوان سلطان اتخاذکرد)
۱۹۱۷/۱۳۳۵	احمد فؤاد اول (در ۱۹۲۲/۱۳۴۰ عنوان شاه برخود نهاد)
۱۹۳۶/۱۳۵۵	فاروق
۱۹۵۲–۳/۱۳۷۱–۲	فؤاد دوم

حکومت جمهوری برقرارشد

محمدعلی (۱۱۸۲–۱۲۶۵/۱۷۶۹–۱۸۴۹) سربازی آلبانیائی بودکه درقشون عثمانی‌خدمت میکرد . وی نخست جزءِ قوای عثمانی که برای بیرون کردن فرانسویان اشغالگر به‌مصر گسیل‌شدند بدان سرزمین رفت ، ودر آنجا

عملازمام اموررا به‌دست‌گرفت ، و سلطان عثمانـی را برآن داشت تا وی را والی یاپاشای مصر بشناسد ، وخویشتن‌را از شرطبقهٔ نظامی مملوکان چرکسی رهاساخت .علت واقعی شهرت و معروفیت محمدعلی دردرك این واقعیت بود که‌ایالت تحت فرمان اویعنی مصر فقط درصورتی ترقی و پیشرفت می یابدکه کشفیات فنی ، تمرینات نظامی ، ونظامهـای تربیتی کـه‌در مغرب‌زمین تحول یافته است ، درآنجا نیز وارد شود.

بنابراین، وی‌را باید در ردیف بعضی ازمعاصرانش چون‌سلطان سلیم سوم وسلطان محمود دوم ، سلاطین عثمانی ، گذاشت واز پیشقدمان ترویج تمدن وفرهنگ غربی درشرق میانه محسوب داشت . اینك محمد علی پاشا از قشون جدیدی‌که از طریق نظام‌وظیفه گردآوری شده بود ، به مطیع ساختن سودان که‌منبع گرانقدر غلام وبرده بود ، پرداخت ؛ مؤسسات تعلیمات عالیه بامدرسین و مشاورین اروپائی بنیاد نهاده شد ؛ سیاست مالی‌اصلاح‌گردید ، و به‌صورتی بیرون‌آمد که با احتیاجات مملکت به ازدیاد درآمدها تناسب داشته باشد . در سیاست خارجی محمدعلی پـاشا وپسر مقتدر او ابـراهیم درجنگ استقلال یونان دخالت‌کردند، وخود مختاری واستقلال خود را دربرابر سلطان عثمانی حفظ‌نمودند ، ویك‌سلسله جنگهای تقریباً بی‌نتیجه با حکمرانان وهابی عربستان مرکزی کردند .

در آخر حکومت محمد علی پاشا ، مصر مقدار زیادی بدهکاری پیدا کرد وبار این بدهکاریها بازیاده‌رویها ومیل به‌تقلید از دربارهای سلطنتی اروپا به‌وسیلهٔ حکمرانانی چون اسماعیل پسر ابراهیم ، بیشتر شد . اسماعیل اولین کسی ازخاندان محمدعلی‌پاشا بود که‌ازسلطان عثمانی‌لقب خدیو، که اصلایك لقب باستانی ایرانی است ،گرفت ، وحکومت را در خانوادهٔ خود ارثی‌کرد، واین هردو نشانهٔ استقلال واقعی سلسلهٔ محمدعلی‌پاشا است. درزمان اسماعیل کارحفر کانـال سوئـز پـایان یـافت ، اما اقدامات امپریالیستی مصر در حبشه (اتیوپی) وسودان ثبات مالی‌مصررابهم زد .اینك مصر نیز ماننددولت عثمانی

زیر نفوذ واستیلای دول بستانکار اروپائی‌قرارگرفت . درنتیجه دولت بریتانیا زمام امور مالی مصررا دردست گرفت ،وقشون ثابتی درآنجا مستقر ساخت. دورهٔ قیمومیت بریتانیا تاسال ۱۹۲۲/۱۳۴۰ پایان نیافت.

در دورهٔ سلطنت فؤاد اول و فاروق ، دوتا ازحکمرانان مهم این سلسله ، مصر ازنظرداخلی گرفتار منازعات و کشمکش‌های حزب اکثریت وفد بادولت، وازنظر خارجی درپی‌زایل ساختن و ازمیان برداشتن آخرین اثرات استیلای بریتانیا بود.

درست قبل از پایان حکومت پادشاهی ، نحاس پاشا معاهدهٔ حق حکومت مشترك برسودان را ملغی ساخت، وفاروق‌را (پادشاه مصر و سودان) اعلام‌کرد . اما آتش‌نارضایتی ، بخصوص بعد از فاجعهٔ عرب و اسرائیل در ۱۹۴۸ بالاگرفت . حکومت پادشاهی درمصر هرگز به صورت یك سلطنت عربی واقعی پذیرفته‌نشده‌بود ، وفاروق ناچار شد که‌در۱۹۵۲ ازسلطنت‌استعفا بدهد . در سال بعد ، حکومت پادشاهی (سلطنتی) در مصر ملغی شد .

مآخذ : لین پول ، ص۸۴ ؛ زامباور ، ۱۰۷
دائرة‌المعارف اسلام ، چاپ‌اول ، مقالهٔ «خدیو » (بقلم‌ج. ه .کرامرز (J. H. Kramers

فصل چهارم

شبه جزیره عربستان

۲۸

قرامطه یا قرمطیان

آخر قرن یازدهم - ۸۹۴ / آخر قرن پنجم - ۲۸۱
عربستان شرقی ومرکزی ، مرکز آنها در بحرین

۲۸۱/۸۹۴	ابوسعید حسن جنابی
۳۰۰/۹۱۳	ابوالقاسم سعید
۳۱۱/۹۲۳	ابوطاهر سلیمان
۳۲۲/۹۴۴	ابومنصور احمد
۳۶۱-۶/۹۷۲-۷	ابو یعقوب یوسف

حکومت عقدانیه (مجمع شیوخ)

جنبش قرامطه از اندیشه‌هایی مهدوی (مسیحایی) شیعیان افراطی سرچشمه‌گرفت ، واحتمالا در ابتدا ملهم ازانتشار تبلیغات اسماعیلیان در میان قبایل بدوی شام و صحاری عربستان بود .

درآغاز قرن دهم (قرن چهارم هجری) زکرویهٔ قرمطی شورشی در صحرای شام برپا کردکه در **۲۹۳/۹۰۶** سرکوبی شد . اما بزرگترین مرکز فعالیت قرمطیان دربحرین ، منطقه ساحلی عربستان شرقی تاجنوب‌عراق بود. آنان ازنارضائیهای اجتماعی محلی ، واغتشاشی که در نتیجهٔ شورش غلامان سیاه زنج در قسمت سفلای عراق ایجاد شده بود سود جستند ودولتی قوی ، پابرجا ، وازنظر اقتصادی مرفه تشکیل دادند . ابوسعید ،که داعی و نمایندهٔ مؤسس جنبش قرمطی ، یعنی‌حمدان قرمط (که تقریباً شخصیتی موهوم است)، بود به‌وجود آورندهٔ این دولت است ، و یك قرن و اندی بعد قرامطهٔ بحرین

هنوز عموماً به‌نام وی بازخوانده می‌شوند .

سازمان دولت قرمطیان هرچند بربنیان کار بردگان سیاه پوست نهاده شده بود ، تقریباً جنبهٔ اشتراکی داشت ومالیاتی که‌جمع می‌شد در میان افراد جامعه به‌نسبت احتیاجشان تقسیم می‌گشت . ازآنجا که قرمطیان تحت تأثیر کیش اسماعیلی قرار داشتند ، وکیش اسماعیلی به مفاهیم باطنی احکام دینی توجه داشت و تشریفات ظاهری دین‌را نکوهش می کرد ، آداب واعمال‌دینی قرمطیان مطابق مرسوم اهل سنت نبود . سلسلهٔ ابوسعیدی رهبران جنگی و سیاسی محسوب می‌شدند ، وامور جامعه به‌دست مجمعی از شیوخ که بدان عقدانیه می‌گفتند اداره‌می‌شد .

روابط قرمطیان بااسماعیلیان فاطمی شمال افریقا مبهم است. درحال حاضر تمایل برآنست‌که احتمال اقدامات مجزای دو نهضت را درابتدای قرن دهم ، ناچیز انگارند . قرامطه ازبحرین کوفه را غارت کردند ، وکاروانهای زائران‌را مورد حمله قراردادند، عمان‌را متصرف‌شدند، ودر۳۱۷/۹۲۹ مکه‌را غارت نمودند وحجرالأسود را به عنوان شیئی که مورد ستایش وبزرگداشت خرافه‌پرستان است ازخانهٔ‌کعبه به‌غنیمت بردند، ولی بیست سال‌بعد به‌تقاضای خلیفهٔ فاطمی، منصور ،آن‌را به‌جای خود بازگردانیدند .

دولت قرمطی کم‌کم به‌صورت جمهوری‌گونه‌ای تحول پذیرفت و تا پایان قرن‌یازدهم رونق‌خودرا حفظ کرد،حتی‌دردویا سه‌قرن بعد ، عقایدقرمطیان هنوز شایع بود.

مآخذ : زامباور ، ۱۱۶

M. J. de Coeje, *Mémoire sur les Carmathes du Bahraïn et les Fatimides* (Leiden 1886).

W. Madelung, "Fatimiden und Baḥrainqarmaṭen", *Der Islam*, XXXIV (1959), 34–88.

۲۹

امامان زیدی یمن یا بنی رسی

ــ اوایل قرن نهم /ــ اوایل قرن سوم

مقر آنان درصعده یا صنعا

۱ـ دورهٔ قدیم (بنی رسی)

؟	ترجمان الدین قاسم الرسی متوفی در ۸۶۰/۲۴۶
۸۶۰/۲۴۶	حسین
۸۹۳/۲۸۰	یحیی الهادی الی الحق اول
۹۱۱/۲۹۸	محمد المرتضی
۹۱۴/۳۰۱	احمد النصر
؟	حسین المنتخب
۹۳۶/۳۲۴	قاسم المختار
؟	یوسف المنصور الداعی
؟	قاسم المنصور
۱۰۰۳/۳۹۴	حسین المهدی
؟	جعفر
۱۰۳۵/۴۲۶	حسن
۱۰۳۹/۴۳۰	ابوالفتح الناصر الدیلمی
۱۰۶۲/۴۵۴	فتح صنعا به‌دست صلیحیون
۱۰۸۷/۴۸۰	حکمرانان صلیحی

۴۹۲/۱۰۹۹	**حکمرانی سلسلهٔ همدانی حاتم‌بن الغشیم**
۵۴۵/۱۱۵۰	احمد المتوکل
۵۵۶/۱۱۶۱	**حکومت همدانیان از نو**
۵۶۹/۱۱۷۴	**فتح یمن به دست ایوبیان**
۵۹۴/۱۱۹۸	عبدالله‌المنصور
۶۱۴/۱۲۱۷	یحیی الهادی الی‌الحق دوم (درصعده)
۶۱۴/۱۲۱۷	محمدالناصر (تاسال۱۲۲۶/ ۶۲۳ در نواحی جنوبی)
۶۴۶/۱۲۴۸	احمدالمهدی‌المطیع
۶۵۶/۱۲۵۸	شمس‌الدین احمدالمتوکل
ح۶۸۰/ ح۱۲۸۱	داودالمنتصر

۲ـ دورهٔ جدید (بنی‌قاسم)

ح۱۰۰۰/ ح۱۵۹۲	قاسم المنصور
۱۰۲۹/۱۶۲۰	محمدالمؤیداول
۱۰۵۴/۱۶۵۴	اسماعیل المتوکل
۱۰۸۷/۱۶۷۶	محمد المؤیددوم
۱۰۹۲/۱۶۸۱	محمدالهادی
۱۰۹۷/۱۶۸۶	محمد المهدی
۱۱۲۸/۱۷۱۶	قاسم المتوکل
۱۱۳۹/۱۷۲۶	حسین‌المنصور (دورهٔ اول سلطنت)
۱۱۳۹/۱۷۲۶	محمدالهادی المجید (؟)
۱۱۴۰/۱۷۲۸	حسین المنصور (دورهٔدوم‌سلطنت)

۱۱۶۰/۱۷۴۷	عباس المهدی (؟)
ح۱۱۹۰/ح۱۷۷۶	علی المنصور
۱۲۲۱/۱۸۰۶	احمد المهدی(؟)
؟	علی المنصور(دورهٔدوم سلطنت) ؟
۱۲۵۷/۱۸۴۱	قاسم المهدی
۱۲۶۱/۱۸۴۵	محمد یحیی
۱۲۸۹/۱۸۷۲	فتح صنعا بدست ترکان عثمانی
۱۳۰۸/۱۸۹۰	حمیدالدین یحیی
۱۳۲۲/۱۹۰۴	یحیی محمود المتوکل
۱۳۶۷/۱۹۴۸	سیف‌الاسلام احمد
۱۳۸۲/۱۹۶۲	محمد بدر

زیدیان ازفرق معتدل شیعه بودند که اعتقاد داشتند علی علیه‌السلام را حضرت محمد به‌مناسبت فضایل شخصی او به امامت برگزید ، نه به‌مناسبت حکم الهی یانص؛ همچنین به‌عقیدهٔ آنان امام پنجم شیعه‌حقاً می‌بایست زید ، برادر محمدالباقر ، که‌درزمان حکومت هشام خلیفهٔ اموی به‌شهادت رسیدباشد نه‌وی . اعقاب‌وجانبداران زید بعداً درنتیجهٔ تبلیغ‌ودعوت مردم دیلم و نواحی ساحلی جنوب غربی دریای‌خزررا که منطقه‌ای تقریباً غیرقابل حصول و برای دعوت‌آنان بدون مانع ومحظور بود ، به‌کیش خود درآوردند. ناحیهٔ یمن‌در گوشهٔ جنوب غربی شبه‌جزیرهٔ عربستان نیز همین خصوصیت‌را داشت واززیر نفوذ خلفای عباسی به‌دوربود، وازاین‌رو ترجمان‌الدین قاسم‌بن ابراهیم طباطبا، ازاعقاب حسن‌بن‌علی (ع) درعهد خلافت‌مأمون خودرا درآنجامستقر ساخت. عنوان بنی‌رسی که‌براین سلسله نهاده‌شده است ظاهراً منشاء جغرافیائی داشته، وازنام‌ایالتی درحجاز به‌نام‌الرّس که قاسم‌برآن‌حکومت داشته،گرفته‌شده‌است.

به‌این ترتیب بنی‌رسی درصعده، واقع درشمال یمن، مستقر شدند، و توانستند دربرابر خوارج محلی ،قرمطیان و دیگر کسانی که مخالف حکومت آنان بودند ، قدرت خویش را حفظ کنند . بنی‌رسی عـلاوه بر صعده اغلب صنعارا نیز در تصرف داشتند . در سراسر قرن بعد یمن‌همچنان مرکز دعوت زیدیان بود، وداعیان زیدی به‌ایالات اطراف دریای خزر ودیگر جاهای دنیای اسلام روانه می‌شدند . صنعا را صلیحیون درنیمهٔ دوم قرن یازدهم (قرن‌پنجم هجری)گرفتند، و درقرن بعد مدت پنجاه سال به‌دست امرای عرب بنو همدان افتاد . در دورهٔ حکومت احمدالمتوکل ،که یکی از اعقاب امـام زیدی قرن دهم ، امام احمدالناصر بود ، دولت زیدیان برای مدت‌کوتاهی رونق از سر گرفت . غلبهٔ ایوبیان بریمن در سال ۵۶۹/۱۱۷۴ قدرت امامان زیدی‌را بسیار محدود ساخت، اما در دورهٔ حکومت نخستین امرای رسولی دیگربار تا حدی قدرت یافتند تا اینکه مشاجرات وکشمکش‌های داخلـی دولت آنهارا در یمن به‌پایان آورد .

ازاین زمان به‌بعد نام‌امامان مختلفی برما معلوم استامابه نظرمی‌رسد که در نتیجهٔ سربرآوردن امامانی از سلسله‌های دیگر حسنی ومدعیان مختلف امامت فترات ووقفه‌هایی درجانشینی امامان رخ‌داده است. ترکان عثمانی یمن را از۹۲۳/۱۵۱۷تا ۱۰۴۵/۱۶۳۵ درتصرف داشتند، ودرقرن شانزدهم امرای ترك عده‌ای از امامان را به استانبول بردند.

اما پس‌ازآنکه ترکان عثمانی یمن‌را ترك‌گفتند ، زیدیان صنعا را ازنو متصرف شدند ، وسلسلهٔ جدیدی از امامان ازنسل امام یوسف‌المنصورالداعی روی کار آمد. این‌سلسله ، با وجود اشغال مجدد صنعا به‌وسیلهٔ ترکان عثمانی از۱۲۸۹/۱۸۷۲تا ۱۳۰۸/۱۸۹۰ ، دوام آوردوتا امروز باقی است.

مآخذ : زاخو ، ۲۲ ، زامباور ۱۲۲۴ وجدول B.
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالات « زیدیه » و « صنعا » به قلم. ر. ستروتمان . (R. Strothmann)

۳۰

صُلَیحیون

۴۳۹-۵۳۲/۱۰۴۷-۱۱۳۸

یمن

۴۳۹/۱۰۴۷	علی بن محمد	
۴۵۹/۱۰۶۷	المکرم احمد بن علی	
۴۷۷/۱۰۸۴	المکرم الاصغر علی بن احمد	تحت فرمانروایی السیدة اروی
ح ۴۸۴/ح ۱۰۹۱	المنصور سبا بن احمد بن المظفر	
۴۹۲-۵۳۲/۱۰۹۹-۱۱۳۸	السیدة اروی	

قدرت به‌دست زُرَیعیان یا بنو کرم ، حکمرانان عدن ، می‌افتد .

پس‌ازفتوحات اولیهٔ اعراب ، شبه جزیره عربستان از نظر سیاسی و فرهنگی راکد ماند. درصفحات پیش این کتاب گفتیم که‌ناحیهٔ یمن به‌علت بُعد مسافت آن ازمقر خلافت درعراق ، مرکز بدعتهای شیعی ، بخصوص پایگاه زیدیه‌گشت . یمن همچنین منطقهٔ مساعد وباروری برای قبول دعوت فرقه‌های افراطی‌تر شیعی، چون فرقه اسمعیلیه یا سبعیه بود، وهمینکه فاطمیان در اواخر قرن دهم درمصر استقرار یافتند و اماکن مقدسهٔ حجاز اطاعت خلفای فاطمی‌را گردن نهادند ، بین مصر ویمن روابط نزدیکی برقرارگشت .

صلیحیون به‌عنوان پیروان دعوت اسماعیلی ودست نشاندگان اسمی خلفای فاطمی دریمن حکومت کردند . علی‌بن محمد ،که‌یکی ازافـراد قبیله همدان ،ازاعراب جنوب ، وفرزند یکی ازقضات محلی‌بود ، بـه نیابت داعی فاطمی ، سلیمان‌الزواحی ، رسید و توانست امیرنشینی در نواحی‌کوهستانی یمن ایجادکند. وی‌سلسلهٔ حبشی‌نجاحیان تهامه‌را در۱۰۶۳/۴۵۵ شکست داد،

وصنعا را ازدست امامان زیدی گرفت، وبه‌حجاز حمله برد، ودرسال بعد عدن را ازتصرف بنومَعْن خارج ساخت. در زمان حکمرانی پسرش المکرم احمد ، اقتدار صلیحیون به‌نهایت وسعت خود رسید ، ولی آنان‌نتوانستند سرزمینهای مفتوحه را بعدازقرن یازدهم نگهدارند . امرای نجاحی ازنوقدرت یافتند،عدن کماکان استقلال پیدا کرد ،وامامان زیدی درصعده واقع در شمال صنعا باقی ماندند . دردورهٔ اخیر حکومت احمد قدرت واقعی دردست همسر مقتدر وی السیدة اروی بود،ووی تازمانمرگش (۵۳۲/۱۱۳۸) بااقتدارتمام حکومت‌راند و پایتخت صلیحیان را از صنعا به ذوجبله منتقل ساخت .درآخرقدرت به‌دست بنی زریع یازریعیان افتاد ، وآنان‌تا زمانی که‌تورانشاه ایوبی در ۵۶۹/۱۱۷۴ به‌یمن قدم گذاشت ، همچنان برسر قدرت بودند . ازاین‌پس نیز تا اواخر قرن دوازدهم بعضی ازشاهزادگان صلیحی قلاعی دریمن درتصرف‌داشتند.

مآخذ : لین پول ، ۹۴ ؛ زامباور ۱۹–۱۱۸ (مطالب هردو مأخذ به‌کلی نادرست است).
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «صلیحیون» به قلم ف.کرنکوف (F.Krenkov)
نجم الدین عمارة الیمنی ، تاریخ الیمن ، درکتاب
H. C. Kay, Yaman,its early mediaeval history (London 1892)، 19–64.
الهمدانی والجهانی ، الصلیحیون والحرکة الفاطمیه فی‌الیمن ، باجدول مفصل درصفحه۳۳۵.

۳۱

رسولیان یا بنی رسول

۶۲۶-۸۵۸/۱۲۲۹-۱۴۵۴

یمن

۶۲۶/۱۲۲۹	الملك المنصور نورالدین عمر اول
۶۴۷/۱۲۵۰	الملك المظفر شمس الدین یوسف اول
۶۹۴/۱۲۹۵	الملك الاشرف ممهدالدین عمر دوم
۶۹۶/۱۲۹۶	الملك المؤید هزبرالدین داود
۷۲۱/۱۳۲۲	الملك المجاهد سیف الدین علی
۷۶۴/۱۳۶۳	الملك الافضل ضرغام الدین عباس
۷۷۸/۱۳۷۷	الملك الاشرف ممهدالدین اسماعیل اول
۸۰۳/۱۴۰۰	الملك الناصر صلاح الدین احمد
۸۲۷/۱۴۲۴	الملك المنصور عبدالله
۸۳۰/۱۴۲۷	الملك الاشرف اسماعیل دوم
۸۳۱/۱۴۲۸	الملك الظاهر یحیی
۸۴۲/۱۴۳۹	الملك الاشرف اسماعیل سوم
۸۴۵/۱۴۴۲	الملك المظفر یوسف دوم
۸۴۶-۵۸/۱۴۴۲-۵۴	**دورهٔ اغتشاش . دراین دوره چهار تن مدعی حکومت بودند تا آنکه درسال ۸۵۸/۱۴۵۴ قدرت به‌دست طاهریان یا بنی طاهر افتاد.**

تورانشاه‌ایوبی ، برادرصلاح الدین‌ایوبی ،یمن‌را درسال۵۶۹/۱۱۷۴ فتح کرد ، و از آن‌زمان تاسال ۶۲۶/۱۲۲۹ یمن‌تحت فرمانروایی امیران ایوبی بود ،ودر این سال پسر الملك الکامل ، صلاح‌الدین یوسف ، مجبور به‌ترك آن شد . با وجود این جانشینان آنها ، یعنی رسولیان سیاست‌ایوبیان را در یمن ادامه دادند، و به‌توسعه و پیشرفت مذهب تسنن در این منطقه که دست‌کم در قسمتهای‌کوهستانی آن ازمدتها قبل فرق شیعی مستقر شده بودند ،کوشیدند. با آنکه مورخ آل‌رسول،الخزرجی، نسب‌رسول، مؤسس این‌سلسله‌را به‌قحطان، جد اعراب جنوب ،می‌رساند،ولی درواقع وی از نسل ترکمانان غز بود که به‌عنوان رسول دردستگاه خلفای عباسی خدمت می‌کرد، و درتاریخ این‌سلسله به‌مشخصاتی که‌ترك‌بودن آنهارا مدلل می‌دارد برمی خوریم.

نوهٔ رسول، الملك‌المنصور عمر، زبیدرا که در نواحی ساحلی واقع است پایتخت خود قرار داد ، اما استیلای‌خودرا به‌نواحی‌کوهستانی بسط داد وتعزوصنعا را از امامان زیدی بگرفت ، ورسولیان مدت یك‌قرن‌ونیم صنعارا در تصرف داشتند . عمر مکـه را نیز بدست‌آورد ، و مملکت وی از حجاز تا حضرموت بگسترد ، و به این طریق قدرت رسولیان در دنیای اسلام اهمیت بین‌المللی‌یافت. نوشته‌اندکه دراین‌هنگام سفیرانی ازچین به‌یمن‌آمدند، وتردید نیست‌که محرك این عمل روابط تجارتی حضرموت با خاور دور بوده است . روابط فرهنگی‌وسیاسی رسولیان‌باایوبیان وممالیك مصر نیز قوی بود . بعدها رسولیان نتوانستند استیلای‌خودرا برمناطق‌کوهستانی حفظ‌کنند،وپس‌ازمرگ الملك‌الناصراحمد در ۸۲۷/۱۴۲۴ کشمکش‌های داخلی وپراکندگی در دولت رسولیان ظاهر شد ،وشورش سپاهیان مملوك رسولیان وشیوع طاعون وضع‌را بدتر ساخت. سرانجام الملك‌المسعود ، آخرین امیر رسولی ، در برابر قدرت روبه ترقی بنی‌طاهر، امرای لحج‌وعدن، ازسلطنت‌کناره‌گیری کرد ، وبنی‌طاهر تا آغاز قرن شانزدهم‌که یمن به تصرف سلاطین عثمانی درآمد بیشتر یمن را در دست داشتند .

مآخذ : لین‌پول، ۱۰۰-۹۹ ؛ زامباور ، ۱۲۰.
دائرة‌المعارف اسلام ، چاپ اول، مقالهٔ «رسولیان» به‌قلم آ. س. تریتون (A. S. Tritton)
الخزرجی ، العقود لؤلؤیه فی‌اخبار الدولة الرسولیه . به‌تصحیح شیخ محمد عسل ، و به‌ترجمهٔ
سر. ج. و. ردهاوس تحت عنوان :
The pearl-strings, a history of the Resúliyy dynasty of Yemen,
Gibb Memorial Series 111/1–5 (London 1906–13)

۳۲

آل بوسعید : سلاطین مسقط و سپس زنگبار

– ۱۷۴۱/ –۱۱۵۴

عمان و زنگبار

۱ـ سلطنت واحد

۱۷۴۱/۱۱۵۴	احمد بن سعید
۱۷۸۳/۱۱۹۸	سعیدبن احمد
۱۷۸۶؟/۱۲۰۰؟	حامد بن‌سعید
۱۷۹۲/۱۲۰۶	سلطان بن احمد
۱۸۰۶/۱۲۲۰	سالم بن سلطان
۱۸۰۶/۱۲۲۰	سعید بن سلطان

تقسیم سلطنت بعدازمرگ سعید

۲ـ در عمان

۱۸۵۶/۱۲۷۳	ثوینی بن‌سعید
۱۸۶۶/۱۲۸۲	سالم‌بن ثوینی
۱۸۶۸/۱۲۸۵	عزان بن قیس
۱۸۷۰/۱۲۸۷	ترکی‌بن سعید
۱۸۸۸/۱۳۰۵	فیصل‌بن ترکی
۱۹۱۳/۱۳۳۱	تیمور بن فیصل
۱۹۳۲ـ/ ۱۳۵۰ـ	سعید بن تیمور

۳ـ در زنگبار

۱۸۵۶/۱۲۷۳	مجید بن سعید
۱۸۷۰/۱۲۸۷	برغش بن‌سعید
۱۸۸۸/۱۳۰۵	خلیفه‌بن برغش
۱۸۹۰/۱۳۰۷	علی بن‌سعید
۱۸۹۳/۱۳۱۰	حامد
۱۸۹۶/۱۳۱۴	حمود
۱۹۰۲/۱۳۲۰	علی بن حمود
۱۹۱۱/۱۳۲۹	خلیفه
۱۹۶۰ـ۴/۱۳۸۰ـ۴	عبدالله بن خلیفه

انقلاب،والحاق به‌جمهوری تانزانیا

آل‌بوسعید میراث خوار سلسلهٔ امامان یعربی در عمان وسواحل افریقای شرقی بودند. احمدبن‌سعید درابتدا حکمران صحار بود ، وبعد خود را مالك‌الرقاب تمام‌آن ناحیه ساخت .

وی احتمالاً در۱۷۴۹/۱۱۶۳ عنوان امام برخود نهاد (به‌عنوان امام اباضیه‌که سه‌چهارم جمعیت عمان‌را تشکیل می‌دادند، دربارهٔ اباضیه به‌صفحات قبل این‌کتاب مراجعه فرمائید) ، اما پسرش سعید آخرین کسی بود که این عنوان‌را داشت،وحکمرانان بعدی‌آل‌بوسعیدخودرا سیدویاسلطان می‌خواندند. مسقط که‌بعداً پایتخت آل‌بوسعید شد ، ازمدتها قبل یکی از بنادر مهم بین ـ المللی بشمار می‌رفت ، و در نزاعهای پرتقالیان وسپس هلندیها برسر نظارت بازرگانی بر خلیج فارس ، نقش پراهمیتی داشت . سید سلطان (۱۸۰۶ ـ ۱۷۹۲/۱۲۰۶) سیاستی توسعه طلبانه درپیش‌گرفت و به‌جزیرهٔ بحرین و بندر عباس وهرمز وقشم درسواحل جنوبی ایران دست اندازی کرد. باری موقعیت

آل بوسعید در آغاز قرن نوزدهم بر اثر مهاجمات وهابیهٔ نجد به خطر افتاد ، و آنان برای مقابله با این خطر با دولت بریتانیا که می‌خواست بندر مسقط ، به علت نزدیکی آن به راه دریایی هند، در دست دول دوست باشد، از در اتحاد در آمدند. در سال ۱۲۱۲/۱۷۹۸ اولین معاهده با شرکت هند شرقی بسته شد ، و عمال شرکت بعداً مسقط را پایگاه خود ساختند. در دهه‌های بعد قرن نوزدهم بریتانیا از مسقط نفوذ خود را برای پایان دادن به تجارت برده در خلیج فارس به کار انداخت .

امرای یعربی در منازعاتی که در اواخر قرن هیجدهم با ایران کردند ، بیشتر مستملکات خود را در سواحل شرقی افریقا از دست دادند، و از این رو تنها زنگبار ، پمبا و کلوه Kilwa برای آل بوسعید باقی ماند . اما سعید بن سلطان در دوران حکومت طولانی خویش استیلای خود را بر تمام مستعمره نشینهای عرب و سواحلی، از مگادیشو در شمال تا دماغهٔ دلگادو در جنوب، بگسترد . پس از مرگ وی (۱۲۷۳/۱۸۵۶) قلمرو آل بوسعید به دو قسمت که مراکز آنها به ترتیب مسقط و زنگبار بود تقسیم شد . در ۱۳۰۷/۱۸۹۰ جزایر زنگبار و پمبا تحت الحمایهٔ بریتانیا شدند. با آنکه در دسامبر سال ۱۹۶۳ قدرت سلطنت یکبار دیگر روی کار آمد ، ولی در ژانویهٔ ۱۹۶۴ در نتیجهٔ یك کودتا حکومت سلطان آنجا به پایان رسید ، و در اوایل همان سال زنگبار با تانگانیکا به صورت جمهوری تانزانیا در آمد .

اما عمان . این منطقه از حدود ۱۳۱۹/۱۹۰۱ به بعد در نتیجهٔ ظهور یك نهضت تجزیه طلب در منطقه آنسوی جبل الأخضر ، گرفتار اغتشاشات سیاسی شده است . غالب، امام فعلی این تجزیه‌طلبان ، از لحاظ مالی به‌وسیلهٔ مصر پشتیبانی می‌شود. وی در ۱۹۵۷ علیه سلطان مسقط که هنوز از نظر سیاسی با بریتانیا ارتباط نزدیك دارد مسلحانه قیام کرد .

مآخذ : زامباور ، ۱۲۹ وجدول M .

دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالات «مسقط» . «زنگبار» بقلم ا.گروهمان.

دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم، مقالهٔ «بوسعید» به‌قلم بکینگهام (C. F. Beckinghan)

با شجره‌نامه‌ای که اشتباهات زامباور را درچند مورد اصلاح می‌کند.

R. Said – Ruete, " Die Al - Bu - Said Dynastie in Arabien und Ostafrika " *Der Islam*, **xx**(1932), 237–46.

با یك نسبنامه بین‌صفحات ۲۱۶ و۲۱۷ .

۳۳

آل سعود یا وهابیه

۱۱۵۹-/۱۷۴۶-

عربستان شمالی ومرکزی

۱۱۵۹/۱۷۴۶	محمدبن سعود
۱۱۷۹/۱۷۶۵	عبدالعزیز اول
۱۲۱۸/۱۸۰۳	سعودبن عبدالعزیز
۱۲۲۹/۱۸۱۴	عبدالله اول بن‌سعود
۱۲۳۳-۸/۱۸۱۸-۲۲	**غلبهٔ ترکان عثمانی**
۱۲۳۸/۱۸۲۳	ترکی
۱۲۴۹/۱۸۳۴	فیصل اول (دورهٔ اول سلطنت)
۱۲۵۳/۱۸۳۷	خالدبن‌سعود
۱۲۵۷/۱۸۴۱	عبدالله دوم‌بن ثنیّان (دست‌نشاندهٔ محمد علی‌پاشا، حکمران مصر)
۱۲۵۹/۱۸۴۳	فیصل‌اول (دورهٔ دوم‌سلطنت)
۱۲۸۲/۱۸۶۵	عبدالله‌سوم‌ابن‌فیصل (دورهٔ اول‌سلطنت)
۱۲۸۷/۱۸۷۱	سعودبن فیصل
۱۲۹۱/۱۸۷۴	عبدالله سوم (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۳۰۵/۱۸۸۷	استیلای محمدبن رشید، امیرحائل. عبدالله تا ۱۳۰۷/۱۸۸۹ در حکمرانی ریاض باقی ماند.

۱۳۰۲ ۱۸۸۹	عبدالرحمن بن فیصل، به‌عنوان حکمران ریاض
۱۳۰۸ ۱۸۹۱	محمدبن فیصل المطوع دست نشانده آل رشید
۱۳۱۹ ۱۹۰۲	عبدالعزیز دوم
۱۳۷۳ ۱۹۵۳	سعود
۱۳۸۴ ۱۹۶۴	فیصل دوم

نهضت وهابیه بصورت یك نهضت اصلاح طلبانهٔ دینی و روحانی در نجد(عربستان مرکزی) شروع شد. پایه‌گذار آن محمدبن‌عبدالوهاب (متوفی‌در ۱۷۹۱/۱۲۰۶) بود که عقیدهٔ او (که در تاریخ محلی نجد به نام عنوان‌المجد فی‌تاریخ نجد، تألیف عثمان‌بن‌عبدالله‌بن بشر محفوظ مانده است) نشان‌می‌دهد که پیرو محافظه‌کار وقشری اندیشه‌ها وعقایدکلامی وفقهی احمدبن حنبل و ابن‌تیمیه بوده‌است. وهابیان بر وحدت وتنزیه خداوند تأکید فراوان‌می‌نهادند، ودشمن هرنوع‌بدعت،بخصوص پرستش‌اولیاء وائمهٔ‌دین،واحترام‌وبزرگداشت اماکن واشیاء مقدسه بودند، وآنها را ازسنن ماقبل اسلام می‌دانستند. ازاین‌رو چون درعربستان قدرت نظامی وسیاسی بدست آوردند ، به‌طور اصولی تمام مقابر ائمه وعتبات عالیات را ویران ساختند .

محمدبن عبدالوهاب موردحمایت محمدبن‌سعود، امیرنجدی درعیه ، قرارگرفت، وشور وحمیت اصلاح‌طلبانهٔ اونیروی محرك توسعه‌طلبی سیاسی خاندان سعودی‌گردید. درآخر قرن هیجدهم تمام نجدفتح شده بود، ووهابیان عراق را مورد تاخت‌وتاز قرار دادند، واین تاخت وتاز با غارت کربلا درسال ۱۸۰۳/۱۲۱۸ به عنوان مرکز خرافات شیعی به اوج خود رسید. شهرهای مقدس حجاز تسخیر وغارت شد . دولت عثمانی طبیعتاً ناچار به عکس‌العمل

شد ، و سلطان عثمانی به محمدعلی پاشا ، حکمران مصر ، اختیار داد که علیه وهابیان وارد عملیات شود . از این‌رو ، ابـراهیم ، پسر محمد علی پاشا ، در ۱۲۳۳/۱۸۱۸ درعیه را گرفت . و آن را با خاك یکسان کرد ، و امیر سعودی آنجارا اسیر کرد و برای سیاست به استانبول فرستاد ، وحجاز را متصرف‌شد. سعودیان در دورهٔ حکومت تـرکی و مخصوصاً در دورهٔ حکومت فیصل اول تاحدی ازنو قدرت یافتند ، ولی بعد از آن خاصه‌از آن جهت که نجد در آخرین سالهای قرن نوزدهم تحت استیلای آل رشید ، امرای حائل ، درآمد ، سخت تحت فشار قرارگرفتند ، چنانکه ناچار به‌کویت پناهنده شدند. روی‌کارآمدن مجدد آل‌سعود درقرن بیستم براثرمساعی عبدالعزیز بن‌سعود صورت پذیرفت. وی‌آل‌رشیدرا (که درجنگ‌جهانی اول‌طرفدار دولت‌عثمانی بودند)برانداخت. و از استقرار شریف حسین بعنوان خلیفه در مکه جلوگیری کرد ، و در ۱۹۳۰ خود در مکه به‌عنوان پادشاه حجاز و نجد تاجگذاری کرد ، و به این ترتیب دولت جدید عربستان سعودی راکه بیشتر شبه جزیرهٔ عربستان را تحت اقتدار دارد ، به وجود آورد .

مآخذ : زامباور ، ۱۲۴ و جدول ا .
دائرة المعارف‌اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «ابن‌سعود» به قلم ج. هـ . مرتمان ، ومقالهٔ «وهابیه» به قلم د. س. مارگلیوت .
R.Hartmann , «Die Wahhabiten,» *ZDMG*, LXXVII (1924), 176–213 .
H. St. John Philly, *Arabian Jubilee* (London 1952) .
با شجره نامه‌های مفصل در صفحات ۵۷۱ — ۲۵۰
R. B. Winder *Saudi Arabia in the ninteenth century* (London 1965) ,

فصل پنجم

ایران زمین و قفقاز پیش از سلجوقیان

٣٤

باوندیان یا آل باوند

۱۳۴۹ – ۶۶۵/ ۷۵۰ – ۴۵

سواحل دریای خزر

۱ـ شاخهٔ کاؤسیه * (طبرستان)

۴۵ ، ۶۶۵	باو
۶۰/۶۸۰	.... ولاش
۶۸/۶۸۸	سرخاب اول
۹۸/۷۱۷	مهرمردان
۱۳۸/۷۵۵	سرخاب دوم
۱۵۵/۷۷۲	شروین اول
۱۸۱/۷۹۷	شهریار اول
۲۱۰/۸۲۵	شاپور یاجعفر
۲۲۲/۸۳۷	قارن اول
۲۵۳/۸۶۷	رستم اول
۲۸۲/۸۹۵	شروین دوم
۳۱۸/۹۳۰	شهریار دوم
?	رستم دوم
۳۵۵/۹۶۶	دارا

* این شاخه راکیوسیه نیز نوشته‌اند ، رجوع شود به دائرةالمعارف فارسی ، ذیل « آل باوند » .

۳۵۸/۹۶۹	شهریار سوم
۳۹۶/۱۰۰۶	رستم سوم
۴۴۹_۶۶/۱۰۵۷_۷۴	قارن دوم

۲ـ شاخهٔ اصفهبدان

۴۶۶/۱۰۷۴	حسام‌الدوله شهریار
۵۰۳/۱۱۱۰	نجم‌الدوله قارن
۵۱۱/۱۱۱۷	شمس‌الملوك رستم
۵۱۱/۱۱۱۸	علاءالدوله علی
۵۳۴/۱۱۴۰	شاه غازی رستم اول
۵۵۸/۱۱۶۳	علاءالدوله یا شرف‌الملوك حسن
۵۶۷/۱۱۷۲	حسام‌الدوله اردشیر
۶۰۲_۶/۱۲۰۶_۱۰	ناصرالدوله‌یا شمس‌الملوك‌شاه‌غازی‌رستم‌دوم

۳ـ شاخهٔ کینخواریه (اینان دست نشاندگان مغول بودند)

۶۳۵/۱۲۳۸	حسام‌الدوله اردشیر
۶۴۷/۱۲۴۹	شمس‌الملوك محمد
۶۶۵/۱۲۶۷	علاءالدوله علی
۶۷۵/۱۲۷۶	تاج‌الدوله یزدگرد
۶۹۸/۱۲۹۹	ناصرالدوله شهریار
۷۱۴/۱۳۱۴	رکن‌الدوله کیخسرو
۷۲۸/۱۳۲۸	شرف‌الملوك
۷۳۴_۵۰/۱۳۳۴_۴۹	فخرالدوله حسن

در مازندران قدرت به‌دست آل افراسیاب افتاد

نواحی ساحلی دریای خزر، گیلان و طبرستان و ارتفاعات داخلی را سلسله جبال شامخ البرز،چون‌سدی سترگ درپناه‌گرفته است،وبه‌همین مناسبت این ناحیه همیشه پناهگاهی برای اقوام واندیشه‌ها بوده است.گروههای‌نژادی، معتقدات ظالهٔ مذهبی، زبانها و خطهای باستانی و رسوم اجتماعی اغلب مدتها بعد ازآنکه در همه‌جای ایران از میان رفته است دراین ناحیه باقی‌مانده است. قرنهای بسیار بعد ازآمدن اسلام به ایران، هنوز سلسله‌های کوچکی که اصل و نسبشان به‌عهد ساسانی می‌رسید، در این مناطق حکومت داشتند. یکی از این سلسله‌ها بادوسپانان بودندکه تا زمان شاه‌عباس دوم صفوی (یعنی انتهای قرن شانزدهم) دوام‌آوردند، وتنها دراین زمان برافتادند و ایالات‌کنارهٔ دریای خزر کاملا ضمیمهٔ بقیهٔ ایران شد .

شایدمهمترین این سلسله‌های محلی‌ایرانی باوندیان یاآل‌باوندطبرستان (این منطقه از اواخر قرن یازدهم عموماً مازندران خوانده شده است) باشند ، که‌در قرن دوازدهم به مقتضای اوضاع واحوال در امور بیرون از منطقهٔ دریای خزر نقش مهمی بازی‌کردند. دوام وبقای این سلسله برای مدت هفتصد سال ، یعنی تا زمان ایلخانان بخوبی نشان می‌دهدکه چگونه انفصال و در امان بودن این منطقه ادامهٔ فرمانروایی یك خاندان را در زمانی بدین طویلی‌که در دنیای اسلامی‌آن عهدسابقه نداشته میسرمی‌ساخته‌است. حکمرانان باوندی‌لقب‌ایرانی اسپهبد داشتند، وگاهی نیز ملوك‌الجبال خوانده می‌شدند، و این بدان مناسبت است‌که‌گاهی باآنکه استیلای‌خود را در دشتها از دست می‌دادند، ولی قدرت خود را درنواحی‌کوهستانی حفظ می‌کردند.

اولین شاخهٔ این خاندان یعنی‌کاووسیه درقرن دهم، از راه ازدواج ، با آل‌بویه وزیاریان همبستگی یافتند، ودر اواخر همین قرن تحت نفوذ قابوس‌بن وشمگیر زیاری درآمدند، اما در قرن بعدکه سلجوقیان بر ایالات ساحلی خزر تاختند دوباره درنواحی‌کوهستانی قدرت یافتند. درسالهای بعد، شاخهٔ‌دوم‌این خاندان یعنی شاخهٔ اصفهبدان (اسپهبدان) باموفقیت تمام‌جلو بسط‌قدرت‌مستقیم

سلاجقهٔ بزرگ را درطبرستان گرفتند. اینان شاهزادگان مختلف سلجوقی را که مدعی تاج وتخت بودند پناه می‌دادند، و چندین وصلت بزرگ بـا سلجوقیان کردند. زوال قدرت سلجوقی به شاه غازی رستم اول ، فرمانروای قدرتمند و جاه‌طلب این سلسله، فرصت داد که در دنیای سیاسی شمال ایران مقام وموقعیت چشمگیری برای‌خود بدست آورد. وی سیاستی‌مستقل درپیش گرفت‌وقصدداشت که قلمروخود را در جنوب کوههای البرز بسط دهد. اما فشار اسماعیلیان‌ناحیهٔ البرز، وسپس خوارزمشاهیان خاندان او را در ۶۰۶/۱۲۱۰ به پایان آورد ، و مازندران تحت استیلای خوارزمشاهیان قرارگرفت. باوجود این، سی‌سال‌بعد سومین سلسلهٔ باوندیان، یعنی شاخهٔ کینخواریه دوباره روی‌کار آمد. اینان دست نشاندهٔ فرمانروایان مغول بودند، وتا سال ۷۵۰/۱۳۴۹ که یك خانوادهٔ محلی دیگر، یعنی‌آل افراسیاب، آنها را برانداختند درمازندران‌حکومت کردند.

مآخذ . یوستی ، ۲-۴۳۱ ؛ زاخو ۷-۵ زامباور ۹ - ۱۸۷

M. Rabino, «Les dynasties du Mazandaran de l'an 50 avant L'Hegire à'L'an 1006 de l'Hegire (572 a 1597–1598) d'après les chroniques locales,» JA. CCXXVIII (1936) , 409 – 37

با شجره‌نامه‌ای در صفحه ۴۱۶

۳۵

آل مسافر یا سالاریان یا کنگریان

۳۰۴ه‍ـ–۴۸۳/ه‍ـ۹۱۶ه‍ـ–۱۰۹۰ه‍ـ

۹۱۶/پیش‌ازسال۳۰۴	محمدبن مسافر، خداوند طارم ، در دیلم
۳۳۰/۹۴۱	مرزبان‌اول‌ابن‌محمد(درآذربائیجان‌واران)
۳۳۰/۹۴۱	وهسودان‌بن‌محمد (درطارم)
۳۴۶/۹۵۷	جستان اول ابن‌مرزبان (درآذربائیجان تا سال‌وفاتش در۳۷۳/۹۸۳)
۳۵۵/۹۶۶	مرزبان‌دوم ابن اسماعیل‌بن وهسودان (در طارم تا سال ۳۷۴/۹۸۴)
۳۸۷/۹۹۷	ابراهیم‌دوم ابن مرزبان دوم (ازنو درطارم استقرار یافت ، و در ۱۰۲۹، ۴۲۰ هنوز زنده بود)
؟	جستان دوم ابن ابراهیم (در ۱۰۴۵، ۴۳۷ فرمانروائی می‌کرده است)
؟	مسافربن‌ابراهیم (در۱۰۶۲/۲۵۴حکومت داشته است)

؟ این سلسله را اسماعیلیان الموت برانداختند .

تاریخ ناحیهٔ شمال غربی ایران را در دورهٔ بین حکمرانی سلسله‌های عرب نژادی چون ساجیان آذربائیجان ویزیدیان دربند (که بعداً شروانشاهان خوانده‌شدند) وروی‌کار آمدن‌سلجوقیان ، قیام اقوام ایرانی درآن‌منطقه پر کرده

است. زیاریان و بوئیان مساعی خود را متوجه سرزمینهای پربرکت مغرب و جنوب ایران وعراق کرده بودند ، و حال آنکه آل‌مسافر به سمت شمال به آذربائیجان که براثر برافتادن‌ساجیان زمینه فراهم بود ، پیش‌راندند. آل مسافر را به نام سالاریان هم‌خوانده‌اند ، ودانشمند ایرانی احمدکسروی به‌حق‌مدعی است که نام اصلی این خانواده کنگریان بوده است .

محمدبن‌مسافر(مسافر احتمالاً از واژهٔ فارسی‌اسفار = اسوار گرفته شده است) صاحب قلعه‌های طارم وسمیران در دیلم بود، و از آنجا قدرت خود را توسعه داد ، وسلسلهٔ دیلمی جستانیان را برانداخت . پس از مرگ محمد در ۳۳۰/۹۴۱ خاندان آل مسافر برای مدتی به دو شاخه منشعب شد. یك شاخه تحت فرمانروایی وهسودان در دیلم باقی ماند، وشاخهٔ دیگرتحت فرمانروایی برادرش ، مرزبان، متوجه شمال ومغرب شد وبر آذربائیجان وارانوحتی‌دربند در ساحل خزر استیلایافت. اما این شاخه در برابر قدرت روبه‌توسعهٔ روادیان تبریز قادر به مقاومت و دفاع از خود نبود ، واز این‌رو، قلمرو آل‌مسافر در آذربائیجان در سال۳۷۴/۹۸۴ از دست‌آنها رفت. شاخهٔ طارم نیز سخت‌تحت فشار فخرالدولهٔ دیلمی قرارگرفت، وبرای مدتی سمیران را از دست داد. اما پس از مرگ فخرالدوله از نو قدرت یافت، وزنجان وبعضی دیگرازشهرهای جنوب دیلم را تسخیر کرد. اما از این زمان به بعد تاریخ این سلسله مغشوش‌و گسیخته است. در زمان ابراهیم دوم ابن مرزبان طارم موقتاً به دست غزنویان افتاد(۱۰۲۹/۴۲۰) بعداً امرای آل‌مسافردست‌نشاندهٔ سلطان سلجوقی طغرل‌بیك شدند. از این‌پس، از این سلسله چیزی نمی‌دانیم، ولی احتمال داردکه آخرین امرای مسافری درمقابل تهاجمات اسماعیلیان الموت برافتاده باشد .

مآخذ : یوستی ۴۴۱ (وی آل مسافروروادیان را یکجا تحت نام و هسودانیان آورده است) : زاخو ، ۱۴ ؛ زامباور ، ۱۸۰
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «آل‌مسافر» به قلم و . مینورسکی
R. Vasmer, «Zur Chronodogie der Gastaniden und Sallariden , »

Islamica . , III (1927) , 165—89 , 482—5 ,
با شجره‌نامه‌ای بین صفحات ۱۸۴ و ۱۸۵ که اشتباهات زامباور را تصحیح می‌کند .
V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953) .
سیداحمدکسروی ، شهریاران گمنام ، (تهران ۱۹۵۷/۱۳۳۵) جلد اول ۱۲۰—۵۲

۳۶

روادیان

۱۰۷۱ - آغاز قرن دهم / ۴۶۳ - آغاز قرن چهارم

آذربائیجان

	محمدبن حسین الروادی
ح ۹۵۱/ح ۳۴۰	حسین‌اول ابن‌محمد
?	ابوالهیجاء مملان اول یا محمد
۱۰۰۰/۳۹۱	ابونصرحسین دوم ابن علان
۱۰۲۵/۴۱۶	وهسودان‌بن مملان
۱۰۵۹/۴۵۱	مملان دوم بن‌وهسودان
۴۶۳/۱۰۷۱	**اشغال آذربائیجان به‌وسیلهٔ سلاجقه**
?	احمدیل‌بن ابراهیم وهسودان (متوفی‌در ۱۱۱۶/۵۱۰ در مراغه)

اتابکان احمدیلی مراغه

با آنکه در میان اقوام ایرانی‌که در قرن دهم در شمال ایران بر پـای خاستند دیلمیان از همه مهمتربودند، ولی نقش اقوام‌ونژادهای دیگررانمی‌توان ندیده‌گرفت. شدادیان اران محتملا از نژادکرد بودند ، ولـی روادیان تبریز و آذربائیجان در قرن دهم با آنکه‌کرد محسوب می‌شدند ، ولی در واقع به‌نظر می‌رسدکه این خانواده اصلاً عرب و ازقبیلهٔ یمنی ازد بودند . درآغاز دورهٔ خلافت‌عباسی افراد خانوادهٔ روادی حکمرانان تبریز بودند، ولی درقرن بعد ، یا درآن حدود ، این‌خاندان بکلی«کرد مآب» شدند، ونامهای چون «احمد یل»

و « مملان » که صورت کردی نامهای عربی احمد و محمد می‌باشد خود مبین این معناست .

روادیان مانند آل‌مسافر ، که همسایگان آنها بودند ، از اوضاع آشفتهٔ آذربائیجان پس از بر افتادن ساجیان استفاده کردند . آن دسته از آل مسافر که خود را در آذربائیجان مستقر ساخته بودند ، باوجود کمکهای دیلمیان به‌تدریج در مقابل ابوالهیجاء مملان روادی جا خالی کردند ، ولـذا در ۳۷۴/۹۸۴ تمام این‌منطقه در دست روادیان بود. درقرن یازدهم برجسته‌ترین فرد سلسلهٔ روادی، وهسودان‌بن‌مملان، حکومت‌داشت. وی‌به کمك امرای کردهمسایهٔ خودنخستین تاخت وتاز ترکمانهای غزرا دفع کرد، امـا در سال ۴۴۶/۱۰۵۴ تسلیم طغرل سلجوقی گشت. از آن پس روادیان به عنوان دست نشاندگان سلاجقه حکومت کردند تا اینکه در ۴۶۳/۱۰۷۱ الب‌ارسلان ازلشکر کشی آسیای‌صغیر بازگشت، ومملان بن‌وهسودان را عزل کرد . باری ، دست‌کم یکی دیگر از افراد خاندان روادی معروف‌است ، وآن احمدیل مراغی است که‌نامش را سلسله‌ای‌ازغلامان ترك که به‌نام وی «احمدیلی» خوانده شده‌اند وبه‌عنوان‌اتابك تا آغازقرن‌سیزدهم در مراغه حکومت داشتند ، مخلدگردانیدند .

مآخذ: یوستی ، ۴۴۱؛ زامباور ، ۱۸۰ (مانند یوستی روادیان را شاخه‌ای از آل مسافر پنداشته است) ؛دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالات «مراغه» ، «تبریز» به‌قلم و. مینورسکی ؛ احمد کسروی شهریاران‌گمنام ، جلد دوم ۴۵—۱۳۰ .
V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953) .

۳۷

شدادیان

ح ۳۴۰-۵۷۱/ح ۹۵۱-۱۱۷۴

اران و ارمنستان شرقی

۱ـ شاخهٔ اصلی در گنجه و دوین

ح ۳۴۰/ح ۹۵۱	محمد بن شداد (در دوین)
۳۶۰/۹۷۱	علی لشکری اول بن محمد (در گنجه)
۳۶۸/۹۷۸	مرزبان بن محمد
۳۷۵/۹۸۵	فضل اول بن محمد
۴۲۲/۱۰۳۱	ابوالفتح موسی
۴۲۵/۱۰۳۴	علی لشکری دوم
۴۴۰/۱۰۴۹	انوشیروان بن لشکری
۴۴۱/۱۰۴۹	ابوالاسوار شاوور اول بن فضل (از ۴۱۳/۱۰۲۲ در دوین، از ۴۴۱/۱۰۴۹ در گنجه)
۴۵۹/۱۰۶۷	فضل دوم ابن شاوور
۴۶۶-۸/۱۰۷۳-۵	فضل سوم (فضلون) ابن فضل

فتح اران به‌دست سردار سلجوقی سوتکین

۲ـ شاخهٔ آنی

ح ۴۶۵/ح ۱۰۷۲	منوچهر بن شاوور اول
ح ۵۱۲/ح ۱۱۱۸	ابوالاسوار شاوور دوم
۵۱۸/۱۱۲۴	**غلبهٔ گرجیان**

ح ۱۱۲۵/ح ۵۱۹	فضل‌چهارم (فضلون) بن‌شاوور دوم
؟	محمود
ح ۱۱۳۱/ح ۵۲۵	خوشچهر
؟	شداد
۱۱۵۵/۵۵۰	فضل پنجم
۱۱۶۱/۵۵۶	غلبهٔ گرجیان
۷۴-۱۱۶۴/۷۱-۵۵۹	شاهنشاه
غلبهٔ گرجیان	

شدادیان یکی دیگر از سلسله‌هائی بودند که در دورهٔ دیلمیان از شمال ایران برخاستند، واحتمالاً اصل‌ونسبشان کرد بود. گوشهٔ شمال غربی ایرانزمین و ناحیه‌ای از قفقاز که مجاور آنست در قسمت اعظم تاریخ مکتوب خود از لحاظ نژادی وزبانی یك‌منطقهٔ درهم وبرهم و آشفته‌بوده‌است. احتیاج شدادیان به اینکه برای خود ، بین دیلمیان آذربائیجان از یك طرف، وارمنیان وگرجیان مسیحی از طرف دیگر جایی بدست‌آورند ، بدون‌تردید روشنگر این‌امراست که چرا در نسبنامهٔ شدادیان به نامهای دیلمی چون لشکری و نامهای ارمنی چون آشوط (آشوت) برمی‌خوریم .

در سالهای میانهٔ‌قرن دهم محمدبن شداد که از ماجراجویان‌کرد بود خویشتن را در دوین (نزدیك ایروان ، درگرجستان شوروی) که در آن زمان‌در تصرف آل‌مسافر بود مستقر ساخت. محمد با وجود اینکه‌کوشید تا امرای بیزانس را به‌کمك خود بخواند ، نتوانست از افتادن مجدد دوین به دست دیلمیان جلوگیری‌کند ، ولی در سال ۹۷۱/۳۶۰ پسران وی پیروزمندانه مسافریان‌دیلمی را ازگنجه، واقع در اران ، بیرون راندند ، واز آن زمان‌گنجه بمدت یك قرن پایتخت شاخهٔ‌اصلی شدادیان بود. اکنون شدادیان دفاع ازاسلام

را با حدت‌وشدت در این‌ناحیه به عهده‌گرفتند، و با امرای باگراتیسی گرجستان وشاهزادگان‌مختلف ارمنی، وبیزانسیان والانها یا اُستها و روسهای‌قفقاز جنگها کردند. بخصوص ابوالاسوار شاوور اول، نام‌آورترین امیرشدادی، به‌عنوان حامی دین شهرت ومعروفیت فراوان در زمان خود به دست‌آورد .

هنگامی که طغرل وسلجوقیان در ناحیهٔ قفقاز پدیدار شدند ، شدادیان با آنها از در تسلیم درآمدند ، ولی در سال ۴۶۸/۱۰۷۵ سردار سلجوقی ، سوتگین ، به اران تاخت وفضل یا فضلون سوم را مجبور کرد که قلمرو نیاکان خود را تسلیم نماید . اما هنگامی که الب‌ارسلان در سال ۴۶۵/۱۰۷۲ آنی پایتخت امرای ارمنی باگراتیسی را فتح کرد ، شاخهٔ دیگری از شدادیان رادر آنجا منصوب ساخت ، و این شاخه با وجود انقلابات و دگرگونیهای بسیاری که رخ داد تا نیمهٔدوم قرن دوازدهم دوام‌آورد. حتی درسال ۵۹۵/۱۱۹۹هنوز یکی از اعقاب امرای شدادی برسرکار بوده است .

مآخذ : یوستی ، ۴۴۳ ؛ زاخو ، ۱۴ ؛ زامباور ، ۵ - ۱۸۴ (همگی ناقص هستند) .
دائرة‌المعارف اسلام چاپ اول ، «بنوشداد» به قلم ا. د. راس.
احمدکسروی ، شهریاران‌گمنام ، جلد سوم، ۳۳۲ — ۲۷۰ با جدولی در صفحات ۳۲۹ — ۳۲۸.
V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953).

۳۸

زیاریان

حـ ۱۰۹۰ - ۹۲۷/حـ ۴۸۳ - ۳۱۵

طبرستان و گرگان

۳۱۵/۹۲۷	مرداویج بن زیار
۳۲۳/۹۳۵	ظهیرالدوله وشمگیر
۳۵۶/۹۶۷	ظهیرالدوله بیستون
۳۶۷/۹۷۸	شمس المعالی قابوس
۴۰۲/۱۰۱۲	فلك المعالی منوچهر
۴۲۰/۱۰۲۹	انوشیروان
۴۴۱/۱۰۴۹	عنصر المعالی کیکاوس
حـ ۱۰۹۰_ ؟/حـ ۴۸۳_؟	گیلانشاه

درنخستین سالهای قرن دهم از ناحیه دور افتاده و کوهستانی دیلم، درگوشهٔ جنوب غربی دریای خزر، عده‌ای مردمان ماجراجو در لشکرخلیفه و امرای دیگر به سپاهیگری درآمدند. زیاریان از اعقاب یکی از جنگاورترین این گردنکشان دیلمی، یعنی مرداویج بن زیار، بودند. وی در شورش اسفار [بن‌شیرویه]، سردار سامانیان، فرصت را غنیمت شمرد و تقریباً تمام ناحیهٔ شمال ایران را متصرف شد. دیری نگذشت که قدرت وی گسترش بسیار یافت ودر ناحیهٔ جنوب تا اصفهان وهمدان رسید. اما وی درسال **۳۲۳/۹۳۵** به‌دست سپاهیان ترك خودکشته شد، ودولت سپنجی او از هم پاشید. تنها در ایالات ناحیهٔ خزر برادر او وشمگیر، با قبول تفوق وفرمانبرداری سامانیان، تا حدی

قدرت خود را حفظ کرد . در نیمهٔ اخیر قرن دهم، زیاریان در منازعهٔ میان بوئیان و سامانیان برسر قدرت درشمال‌ایران ، نقشی‌داشتند، و در قالب‌شخصیت قابوس‌بن وشمگیر حکمرانی‌ادیب و دانشمند به‌جهانیان عرضه نمودند. نکته‌ای که‌زیاریان را از بقیهٔ سلسله‌های‌دیلمی‌جدا می‌سازد پیروی آنان، لااقل درسالهای اخیر است از مذهب سنت نه مذهب شیعه .

زیاریان در آغاز قرن یازدهم به اقتدار غزنویان‌گردن نهادند، و با آنان مواصلت کردند ، ولی تاریخ آل‌زیار از سال ۴۲۱/۱۰۳۰ بـه بعد فوق‌العاده مبهم و نامعلوم است. سلجوقیان نواحی ساحلی‌خزر ، یعنی‌گرگان وطبرستان ، راگرفتند، ولی به‌نظر می‌رسدکه امرای سلسلهٔ زیاری درنقاط کوهستانی صعب الوصولتر باقی ماندند . یکی از آخرین امرای این‌سلسله عنصرالمعالی کیکاوس است که به خاطر نوشتن کتاب قابوسنامه‌شهرت دارد. پسر وی گیلانشاه آخرین امیر شناخته شدهٔ این سلسله است . او را ظاهـراً اسماعیلیان البـرز از میان برداشتند، و بعد از وی سلسلهٔ زیاری از صحنهٔ تاریخ ناپدید شد .

مآخذ : لین‌پول ، ۷–۱۳۶ ؛ یوستی ، ۴۴۱
زامباور ، ۱۱–۲۱۰ : دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «زیاریان» به قلم‌کلمان هوارت
(این هرچهار منبع آشفته است ، وبخصوص در موردآخرین امرای زیاری بدانها اعتمادی‌نیست).
C. E. Bosworth , «On the chronology of the later Ziyarids in Gurgan and Ṭabaristan, » *Der Islam* . XL (1964) , 25 – 34 .

۳۹

بوئیان یا آل‌بویه
۳۲۰ — ۴۵۴/۹۳۲—۱۰۶۲
ایـران و عـراق

۱ـ شاخهٔ فارس و خوزستان

۳۲۲/۹۳۴	عمادالدوله علی
۳۳۸/۹۴۹	عضدالدوله فناخسرو
۳۷۲/۹۸۳	شرف‌الدوله شیرزیل
۳۸۰/۹۹۰	شمس‌الدوله مرزبان
۳۸۸/۹۹۸	بهاءالدوله فیروز
۴۰۳/۱۰۱۲	سلطان‌الدوله
۴۱۲/۱۰۲۱	مشرف‌الدوله حسن
۴۱۵/۱۰۲۴	عمادالدین مرزبان
۴۴۰/۱۰۴۸	الملک‌الرحیم خسرو فیروز
۴۴۷ـ۵۴/۱۰۵۵ـ۶۲	فولادستون (فقط درفارس)

قدرت درفارس به‌دست فضلویه، رئیس کردان شبانکاره‌ای افتاد.

۲ـ شاخه کرمان

۳۲۴/۹۳۶	معزالدوله احمد
۳۳۸/۹۴۹	عضدالدوله فناخسرو
۳۷۲/۹۸۳	صمصام‌الدوله مرزبان

۳۸۸/۹۹۸	بهاءالدوله فیروز
۴۰۳/۱۰۱۲	قوام‌الدوله
۴۱۹ـ۴۰/۱۰۲۸ـ۴۸	عمادالدین مرزبان

سلجوقیان آل‌قاورد

۳ـ شاخهٔ جبال

۳۲۰/۹۳۲	عمادالدوله علی
۳۳۵ـ۶۶/۹۴۷ـ۷۷	رکن‌الدوله حسن

الف ـ شاخهٔ همدان و اصفهان

۳۶۶/۹۷۷	مؤیدالدوله بویه
۳۷۳/۹۸۳	فخرالدوله علی
۳۸۷/۹۹۷	شمس‌الدوله
ح۱۰۲۸ـ۱۰۲۱/ح۴۱۹ـ۴۱۲	سماءالدوله (تحت‌اقتدار بنی‌کاکویه)

بـ شاخهٔ ری

۳۶۶/۹۷۷	فخرالدوله علی
۳۸۷ـ۴۲۰/۹۹۷ـ۱۰۲۹	مجدالدوله رستم

غلبهٔ غزنویان

۴ـ شاخـهٔ عـراق

۳۳۴/۹۴۵	معزالدوله احمد
۳۵۶/۹۶۷	عزالدوله بختیار
۳۶۷/۹۷۸	عضدالدوله فناخسرو
۳۷۲/۹۸۳	صمصام‌الدوله مرزبان
۳۷۶/۹۸۷	شرف‌الدوله شیرزیل

۳۷۹/۹۸۹	بهاءالدوله فیروز
۴۰۳/۱۰۱۲	سلطان‌الدوله
۴۱۲/۱۰۲۱	مشرف‌الدوله حسن
۴۱۶/۱۰۲۵	جلال‌الدوله شیرزیل
۴۳۵/۱۰۴۴	عمادالدین مرزبان
۴۴۰-۷/۱۰۴۸-۵۵	الملک‌الرحیم خسروفیروز

استیلای سلاجقه بر بغداد

بوئیان یا آل‌بویه ازلحاظ نیرو و وسعت قلمرو حکومت قوی ترین سلسله‌ای بودندکه در طی دورانی که ولادیمیرمینورسکی آنرا «دورهٔ دیلمی» در تاریخ ایران می‌نامد، یعنی قرن دهم و اوایل قرن یازدهم ، پیش از ظهور سلاجقه، روی‌کار آمدند. به دلایلی که بر ما پوشیده است، ولی به‌احتمال‌قوی دلایلی که جنبهٔ اجتماعی ومذهبی داشته است نه سیاسی، اولین سالهای قرن‌دهم شاهدآغاز، ویا شایدفقط تشدید مهاجرت دیلمیان ازسرزمینهای خود بود. یکی از سرداران نظامی‌آنها، مرداویج‌بن زیار ، سلسلهٔ زیاریان را تأسیس کـرد ، و فرزندان بویه نخست در سپاه او به شهرت واعتبار رسیدند.

برادران‌بویه سه‌تن بودندکه بزرگترین آنها علی، در زمانی که‌مرداویج به قتل رسید اصفهان را داشت. اندکی بعد وی تمام فارس را به‌دست آورد. درهمان حال‌حسن ناحیهٔ‌جبال، واحمدکرمان وخوزستانرا متصرف‌شد. درسال ۳۳۴/۹۴۵ احمد واردبغداد شد، واز این زمان تامدت ۱۱۰ سال‌خلفای عباسی زیراقتدار وتحت قیمومیت امرای بویی (که معمولا عنوان امیرالامراء داشتند) بودند. در ربع سوم قرن‌دهم پسراحمد، عضدالدوله ، تمام مستملکات آل‌بویه را در عراق تا جنوب ایران ، وحتی عمان متحد ساخت ، و در زمان حکومت اوسلسلهٔ آل‌بویه بالاترین درجهٔ وحدت وقدرترا داشت. عضدالدوله باجدیت

سیاستی توسعه طلبانه را درغرب علیه امرای‌حمدانی الجزیره و در شرق علیه زیاریان درطبرستان‌وسامانیان درخراسان‌دنبال کرد. امافکر موروثی‌بودن‌قدرت، که بدون تردید ازگذشته ایلی مردم‌دیلم‌سرچشمه می‌گرفت، درمیان بوئیان‌شایع بود، وهمین فکرسبب‌تجزیه سیاسی دولت‌آنان‌گردید. تا هنگامی که‌حکمروای توانایی چون عضدالدوله برسرکار بود ، یك نوع احساس‌وحدت وهمبستگی در میان بوئیان وجود داشت ، ولی همینکه او درگذشت منازعات داخلی میان اعضای سلسله درگرفت. تفرقه قدرت‌آل‌بویه در درجهٔ اول‌کار محمود غزنوی را آسان ساخت، واو درسال ۱۰۵۵/۴۲۰ ری وجبال‌را ازآنان‌گرفت، و ثانیاً بوئیان را دربرابر یورش طغرل سلجوقی،که از غرب با استفاده از احساسات اهل‌سنت و به نام‌آزاد ساختن‌عراق وایالات غربی ایران از زیرنفوذاهل بدعت پیش می‌تاخت، ناتوان ساخت. طغرل‌بغداد را درسال ۱۰۵۵/۴۴۷گرفت. ولی امیربویی‌فارس تا چند سال دیگر همچنان برسر قدرت بود تاآنکه عاقبت‌قلمرو او به‌دست‌کردان شبانگاره افتاد ، و اندکی بعد، از تصرف‌آنان نیز درآمد و به چنگ سلجوقیان افتاد .

آل‌بویه مانند بیشتر دیلمیان، شیعی دوازده امامی بودند. اعیاد سنتی شیعه را در سرزمینهای تحت قلمرو خود رواج دادند ، و در دوران آنها کلام شیعه، که تاآن زمان تاحدی مبهم وازلحاظ محتوی بیشتر جنبهٔ عاطفی داشت ، صورت تعقلی واصولی پیداکرد. مع‌هذا شیعیگری آنهااحتمالا تجلی‌احساسات ملی وضدعربی نیز بود. در این باب ، اقداماتی راکه برای رسانیدن‌نسب‌آنها به ساسانیان صورت گرفت ، و نیز اتخاذ عنوان شاهنشاه را بـه‌وسیلهٔ آنـان می‌توان ذکر کرد. آنهاقدرت سیاسی ومادی خلافت را محدود ساختند، ولی برای ازبین بـردن آن اقدامی نکردند ، و با رقبای سیاسی خود ، اسماعیلیان شیعی مذهب فاطمی، از در مخالفت ودشمنی درآمدند. از نظرفرهنگی بوئیان از نسل دوم به بعد مشوق ادبیات فارسی وعربی بودند، و بعضی از بزرگترین

دانشمندان وادبای عصر، از جمله متنبی شاعر وابوالفرج اصفهانی، ازحمایت آنان برخوردار بودند .

مآخذ : لین‌پول ، ۴۴ — ۱۴۹؛ یوستی ۴۴۲؛ زامباور ، ۱۳—۲۱۲ و جدول Q .
H. Bowen, « The last Buwahids». *JARS* (1929) , 229 — 45.
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «بوئیان» به قلم کائن (Cl. Cahen)

٤٥

بنی کاکویه

از ۵۱ - ۴۴۳/۱۰۰۸ - ۳۹۸ حکمرانان مستقل بودند ،
و ازآن‌پس تابع سلاطین سلجوقی گشتند.

نواحی مرکزی و غربی ایران

۳۹۸/۱۰۰۸	علاءالدوله محمدبن دشمنزیار
۴۳۳-۴۳/۱۰۴۱-۵۱	ابومنصور فرامرز (دراصفهان)
ح ۴۳۳-۴۴۰/ح ۱۰۴۱-۱۰۴۸	ابوکالیجار گرشاسب اول (در همدان و نهاوند)
۴۸۸-؟/۱۰۹۵-؟	ابومنصورعلی (در یزد)
ح ۴۸۸-۵۱۳/ح ۱۰۹۵-۱۱۱۹	ابوکالیجارگرشاسب دوم (دریزد)

بنی‌کاکویه‌سلسله‌ای از امرای دیلمی‌بودندکه در دورهٔ زوال‌وانحطاط بوئیان در مغرب ایران روی کار آمدند ، و در برابر قدرت سلجوقی استقلال خویش را از دست دادند ، و به صورت امرای تابع آنها بیرون آمدند.

دشمنزیار از جملهٔ امرای دیلمی بودکه سلاطین بویی ری وجبال حکومت شهریار را به وی واگذاشتند. پسرش علاءالدوله محمد ، به نام ابن کاکویه معروف بود (کاکو چنانکه مورخان نوشته‌اند در زبان دیلمی به معنای «دایی» یا «خالو» است) ، واین‌بدان سبب‌بودکه وی‌دایی یا خالوی‌مجدالدوله دیلمی بود. محمد درسال ۳۹۸/۱۰۰۸ حکومت‌اصفهان یافت وديری نگذشت که همدان و دیگر شهرهای مغرب ایران راگرفت. با درآمد وعایدی کلانی‌که از این مناطق به دست آورد لشکری از سپاهیان وسربازان مزدور تشکیل داد ، وبرای مدتی قدرت بنی‌کاکویه را به صورت قدرتی مهم بیرون آورد. دربار

وی مشوق امرا وفضلا بود ، وفیلسوف معروف ایرانی، ابن‌سینا تاهنگام مرگ وزارت او را داشت. هنگامی کـه سلطان محمود غزنوی در ۱۰۲۹/۴۲۰ ری را فتح کرد ، ابن‌کاکویه ناچار با وی از در تسلیم درآمد ، اما نگهداشتن این مستملکات دور دست برای غزنویان دشوار بود ، وابن‌کاکویه خود یك‌بار ری را به‌تصرف درآورد. حملات ترکان‌غز وضع‌سیاسی ایران را به‌کلی‌دیگرگون ساخت، وبنی‌کاکویه را مانندیگر قدرتهای دیلمی به‌حالت دفاع بیرون آورد. هنگامی‌که ابن‌کاکویه در ۱۰۴۱/۴۳۳ مرد ، پسرش فرامرزدر اصفهان به‌جای او نشست ، اما ناچار شدکـه تفوق سلاجقه را بـه رسمیت بشناسد. در سال ۱۰۵۱/۴۴۳ طغرل اصفهان راگرفت ، و در ازای‌آن ابرقو ویزد را به فرامرز واگذاشت. گرشاسب ، برادرفرامرز ، در همدان ونهاوند به‌جای پدر نشست، اما نتوانست در مقابل حملات ترکان غز مقاومت‌کند ، و به نزد بوئیان فارس گریخت . بـه نظر می‌رسدکه آخرین امـرای بنی‌کاکویه خود را به‌خوبی با حکومت سلجوقیان منطبق ساخته‌اند. علی‌بن‌فرامرز در یزد به جای‌پدرنشست، وبا دخترچغری‌بیك ازدواج‌نمود. آخرین فرد این خاندان‌که درتواریخ‌نامش آمده است‌گرشاسب‌بن علی‌است‌که او نیزباخواهر سلطان‌محمد وسلطان‌سنجر وصلت کرد .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۴۵ ؛ یوستی ، ۴۴۵ .
زامباور ، ۱۷–۲۱۶ ؛ دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول ، مقالهٔ «بنی‌کاکویه» به‌قلم کلمان‌هوارت
G. C. Miles, «The coinage of Kākwayhid dynasty,» *Iraq,* V (1938), 89 – 104
idem, «Notes on Kākwayhid coins,» *American Numismatic Society, Museum Notes,* IX (1960), 231 – 6.

٤١

طاهریان

۷۳ – ۵۹/۸۲۱ – ۲۰۵

خـراسان

۲۰۵/۸۲۱	طاهر اول ابن الحسین معروف به‌ذوالیمینین
۲۰۷/۸۲۲	طلحه
۲۱۳/۸۲۸	عبدالله
۲۳۰/۸۴۵	طاهر دوم
۲۴۸ـ۵۹/۸۶۲ـ۷۳	محمد
	برآمدن صفاریان و سامانیان

طاهربن‌حسین از نسل موالی ایرانی بود. در زمان مأمون موردتوجه قرارگرفت و درجنگی که درسال ۱۹۴/۸۱۰ میان‌مأمون وبرادرش‌امین‌درگرفت، سپهسالاری لشکر مأمون را عهده‌دارگشت. پس از سقوط بغداد حاکم آن‌شهر والجزیره شد. سرانجام به‌حکومت ایران ومشرق منصوب‌گشت. طاهردرست قبل از مرگش نام مأمون را از خطبه حذف‌کرد، واین‌کار به‌معنای شورش و اعلام استقلال بود. خلیفه چون نتوانست‌کسی راکه بیشتر قابل اعتماد باشد بیابد حکومت را به پسر طاهر، طلحه، سپرد. از این‌پس، طاهریان درنیشابور به استقلال‌حکومت راندند، ولی درعین‌حال منظماً به‌بغدادخراج می‌فرستادند. تمایلات شدیدآنها به مذهب تسنن، والتفات وتوجه آنان به استقرار طبقات نظامی وصاحب‌زمین ایرانی و عرب‌آنان را از پشتیبانی طبقات بالا مطمئن می‌ساخت، هرچندکه به‌حمایت ازمنافع‌عوام‌الناس‌وترویج زراعت‌وآبادانی،

وتشویق شعرا وفضلا نیز شهرت داشتند. در همان‌حال‌که شاخهٔ اصلی‌طاهریان درخراسان حکومت می‌کرد ، دیگر اعضای این‌خاندان همچنان تا اوایل قرن دهم در بغداد مقام «صاحب شرطه» داشتند .

تلاش نظامی وسیاسی‌عمدهٔ طاهریان درخراسان معطوف به‌جلوگیری از دعوت شیعی درایالات پیرامون دریای خزر، و مبارزه با قدرت روزافزون صفاریان در سیستان بودکه از لحاظ اداری ازتوابع خراسان محسوب می‌شد. اما متأسفانه طاهریان در این مورد اخیر توفیق نیافتند. آخرین امیرطاهری‌که در خراسان حکومت‌کرد محمدبن‌طاهر دوم بود ، و وی توانائی امرای سلف خود را نداشت ، و در ۲۵۹/۸۷۳ نیشابور را درمقابل یعقوب‌بن‌لیث از دست داد. در ۲۷۱/۸۸۵ دیگر بار او را به حکمرانی منصوب‌کردند، اما او هرگز نتوانست چنانکه باید وشاید فرمانروایی‌کند ، ودرآغاز قرن دهم درگذشت .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۲۸؛ یوستی ، ۴۳۶ ؛ زاخو، ۲۰—۱۹ .
زامباور ، ۸—۱۹۷ (تبصره . طاهرسوم ابن‌محمدکه زامباور ذکرکرده است بنابرآنچه ر. واسمر درمقالهٔ «Über die Münzen der Ṣaffāriden und ihrer Gegner in Fars und Ḫurāsān ,» *Numismatische Zeitschrift* LXIII (1930) , 147–52 نوشته است منسوب به صفاریان است) .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «طاهریان» بـه قلم و. بارتلد . سعید نفیسی . تاریخ خاندان طاهری : ۱- طاهر بن حسین (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۶) با نسبنامهٔ مفصلی درآخرکتاب .

۴۲

سامانیان

۲۰۴–۳۹۵/۸۱۹–۱۰۰۵

خراسان و ماوراءالنهر

۲۰۴/۸۱۹	احمداول ابن اسدبن سامان، حکمران فرغانه
۲۵۰/۸۶۴	نصراول ابن احمد، دراصل حکمران سمرقند
۲۷۹/۸۹۲	اسماعیل اول ابن احمد
۲۹۵/۹۰۷	احمد دوم ابن اسماعیل
۳۰۱/۹۱۴	امیرسعید نصر دوم
۳۳۱/۹۴۳	امیرحمید نوح اول
۳۴۳/۹۵۴	امیرمؤید عبدالملك اول
۳۵۰/۹۶۱	امیرسدید منصور اول
۳۶۵/۹۷۶	امیررضی نوح دوم
۳۸۷/۹۹۷	منصور دوم
۳۸۹/۹۹۹	عبدالملك دوم
۳۹۰-۵/۱۰۰۰-۵	اسماعیل دوم المنتصر

تقسیم قلمرو سامانیان بین قراخانیان (ماوراءالنهر) و غزنویان (خراسان)

مؤسس سلسلهٔ سامانی، سامانخدا نامی بود از دهقانهای بلخ، واقع در شمال افغانستان، ولی سامانیان بعدهاخود را از اعقاب شاهنشاهان‌ساسانی شمردند. سامانخدا به دین اسلام درآمد وچهار نوادهٔ او درخراسان به‌مأمون،

خلیفهٔ عباسی، خدمت می‌کردند. به علت خدمت صادقانهٔ آنان مأمون نوح را به حکومت سمرقند، احمد را به حکومت فرغانه، یحیی را به‌حکومت شاش، و الیاس را به‌حکومت هرات منصوب کرد. به این ترتیب آنان جای‌پای‌مناسبی در ماوراءالنهر یافتند، و درنتیجه درسال ۲۶۳/۸۷۵ معتمد، خلیفه‌عباسی، حکومت سراسر آن ایالت را به نصربن‌احمد واگذاشت. این‌منطقهٔ حاصلخیز وغنی‌قلب ومرکز دولت سامانی شد، و آنان از وحدت سیاسی ومنافع بازرگانی آن در مقابل حملات ترکان غیر مسلمان دشتهای آسیای‌مرکزی دفاع کردند. حواشی شمالی ماوراءالنهر وفرغانه به‌طور قاطع درضبط وربط اسلام‌آمد، و در سال ۲۸۰/۸۹۳ اسماعیل‌بن احمد ترکان قرلق را دردشتهای آن سوی سیر دریا مورد حمله قرارداد، ومرکز آنان تلس را غارت‌کرد. سامانیان ترس ازقدرت نظامی‌خویش را به دل مردمان دشتها افکندند، وراههای کاروان رو آسیای مرکزی را مفتوح ساختند، وبا این‌کارها ثبات اقتصادی قلمرو خودرا مطمئن گردانیدند. بیشتر غلامان ترکی‌که از قرن نهم به بعد، تقریباً به طور عمومی به‌استخدام‌امرای‌مسلمان‌برای‌خدمات‌لشکری بیرون‌می‌آمدند، ازمیان سرزمینهای سامانیان صادر می‌شدند. به علت همین وضع مطلوب و رونق مادی بودکه امرای سامانی دربار خویش را در بخارا نه تنها مرکز دانشهای سنتی عربی بلکه کانون احیای زبان فارسی‌جدید وادبیات‌آن‌ساختند. این درزمان سامانیان بودکه فردوسی نظم‌کردن حماسه ملی ایرانیان، شاهنامه، را آغازکرد.

در ۲۸۷/۹۰۰ اسماعیل بر اثر شکست دادن و اسیر ساختن عمروبن لیث صفاری، مورد نوازش خلیفه قرارگرفت، وخلیفه به پاس این خدمت به جای صفاریان و طاهریان، حکومت خراسان را به او داد. اینك سامانیان بزرگترین قدرت مشرق ایران بودند، وبرنواحی اطراف چون خوارزم، وبر صفاریان سیستان اعمال قدرت می‌کردند، و سلسله‌های محلی افغانستان را تا مرزهای هند تحت اقتدار خویش داشتند. سامانیان درشمال ایران نیزبا آل‌بویه از در ستیز درآمدند، در اینجا پشتیبانی دستگاه خلافت واهل تسنن به منفعت

آنان تمام شد، زیرا سامانیان سنیان متعصبی بودند، ودرخراسان و ماوراءالنهر برمناطقی حکومت می‌کردندکه پایگاه مذهب سنت بود.

درسالهای میانهٔ قرن دهم آثار شوم زوال وانحطاط در دولت‌سامانی پیدا شد. شورشهائی که در میان کاخهای سلطنتی در می‌گرفت، نشان می‌دادکه طبقات نظامی و امرای صاحب‌زمین‌که مخالف سیاست‌امیر در متمرکزساختن امور بودند، قدرت یافته‌اند. انقلابات خراسان آن ایالت را از زیر قدرت بخارا بیرون برد. بنابراین، برای قراخانیان و غزنویان‌گرفتن قلمرو سامانیان در دههٔ‌آخر قرن دهم مشکل نبود، وآخرین امیر فراری سامانی، اسماعیل المنتصر در سال ۳۹۵/۱۰۰۵ به قتل رسید.

مآخذ: لین‌پول، ۳–۱۳۱؛ یوستی، ۴۴۰؛ زامباور، ۳–۲۰۲
W. Bartold, *Turkestan down to the Mongol invasion* (London 1928).

٤٣

صفاریان

حـ ۱۴۹۵–۸۶۷/حـ ۹۰۰–۲۵۳

سیستان

۲۵۳/۸۶۷	یعقوب بن لیث صفاری
۲۶۵/۸۷۹	عمرو بن لیث
۲۸۸/۹۰۱	طاهر بن محمد بن عمرو
۲۹۶/۹۰۸	لیث بن علی
۲۹۸/۹۱۰	محمد بن علی
۲۹۸/۹۱۱	**نخستین استیلای سامانیان، و غصب امارت به‌وسیلهٔ کثیر بن احمد و احمد بن قدام**
۲۹۹/۹۱۲	عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو
۳۰۰/۹۱۳	**دومین استیلای سامانیان**
۳۱۰/۹۲۲	احمد بن محمد بن خلف بن لیث بن علی (در اصل حکمران دست‌نشاندهٔ سامانیان بود)
۳۵۲/۹۶۳	ولی‌الدوله خلف بن احمد
۳۹۳/۱۰۰۳	**استیلای غزنویان**
؟	طاهر بن خلف، حکمران دست‌نشاندهٔ غزنویان دراوایل سلطنت سلطان محمود غزنوی
۴۲۰/۱۰۲۹	نصر بن احمد، در دورهٔ سلطنت مسعود و مودود با فرمانبرداری از غزنویان، و از

	۴۴۰/۱۰۴۸ به بعد با فرمانبرداری از سلاجقه حکومت کرد.
۴۶۵/۱۰۷۳	بهاءالدوله طاهر بن نصر
۴۸۲/۱۰۹۰	بهاءالدوله خلف بن نصر
۴۹۶/۱۱۰۳	تاج‌الدین نصر بن؟ خلف
۵۵۹/۱۱۶۴	شمس‌الدین احمد یامحمد
۵۶۲/۱۱۶۷	تاج‌الدین حرب
۶۱۲/۱۲۱۵	شمس‌الدین بهرامشاه
۶۱۸/۱۲۲۱	تاج‌الدین نصر
۶۱۸/۱۲۲۱	**حملهٔ مغول : حکومت صفاریان تحت حکومت مغولان**
۶۱۸/۱۲۲۱	رکن الدین ابو منصور
۶۱۹/۱۲۲۲	شهاب الدین محمود
۶۲۲/۱۲۲۵	علی
۶۲۶/۱۲۲۹	شمس‌الدین علی
۶۵۲/۱۲۵۴	نصرالدین
۷۲۸/۱۳۲۸	نصرةالدین
۷۳۱/۱۳۳۱	قطب‌الدین محمد
۷۴۷/۱۳۴۶	تاج‌الدین اول
۷۵۱/۱۳۵۰	محمود
۷۶۳/۱۳۶۲	عزالدین
۷۸۴/۱۳۸۲	قطب الدین اول

۷۸۸/۱۳۸۶	تاج‌الدین دوم
۸۰۵/۱۴۰۳	قطب‌الدین دوم
۸۲۲/۱۴۱۹	شمس‌الدین
۸۴۲/۱۴۳۸	نظام‌الدین یحیی
؟ـ۸۸۵/؟ـ۱۴۸۰	شمس‌الدین محمد

صفاریان نام خویش را ازشغل مؤسس سلسله ، یعقوب ، گرفتند که به رویگری یاصفاری اشتغال داشت . موطن آنها، سیستان ، در دورهٔ حکومت یعقوب‌وعمرو مرکز دولتی وسیع و ولی‌سپنجی شدکه تقریباً تمام ایران را به‌جز ناحیهٔ غربی شامل می‌گشت . سیستان درقرن نهم دراثر مجادلات فرق مختلف ونارضایتیهای اجتماعی وضعی آشفته داشت . مردمان ناراضی و شورش طلب وتجزیه خواه که‌از سراسر ایران می گریختند ، بخصوص خوارج که امرای بنی امیه آنهارا منهزم و متفرق ساخته بودند ، به مشرق پناه می آوردند . بعید نیست که یعقوب لیث نیز در اصل از جملهٔ خوارج بوده باشد . هستهٔ سپاه یعقوب را دسته‌های عیاران محلی تشکیل می‌دادند ، که مداح مذهب سنت در سیستان بودند ، ولی خارجیان نیز درآن کم نبودند .یعقوب چون‌این سپاه را گردآورد به‌جانب مشرق پیش رفت، وتاکابل‌که درآن زمان ناحیهٔ غیرمسلمانی درمرز هندبود جلو راند وحکمرانان محلی‌آنجارا برانداخت . درمغرب وی‌با طاهریان در افتاد وسرزمینهای آنهارادرخراسان متصرف شد ، ودر۲۵۹/۸۷۳ پایتختشان نیشابور را گرفت . طاهریان و سامانیان مدافع وضع موجود اجتماعی ومنافع مذهب تسنن بودند . امرای صفاری در اصل از طبقهٔ عوام بودند ومانند راهزنان رفتار می‌کردند ، و درسپاه آنان عناصر افراطی و بدعتگذار فراوان بود. وقتی که طاهریان که چون یك سد دفاعی در برابر دستگاه خلافت بودند ، از میان برداشته شدند ، خلیفهٔ عباسی چاره‌ای نداشت

جز آنکه عمرولیث‌را به‌حکمرانی سیستان ، خراسان ، وفارس بشناسد . عمرو که‌با چنین قلمرو وسیعی هنوز هم ناراضی بود چشم طمع به ماوراءالنهر که اسماً تحت نظر طاهریان بود دوخت . اما صاحبان‌واقعی قدرت درماوراءالنهر سامانیان بودند که‌توانائی وقدرتشان بیش از صفاریان بود . امیر اسماعیل بن احمد سامانی عمرولیث را شکست داد و اسیر ساخت . از آنجا که دولت صفاریان ساختهٔ فاتحان نظامی بود ، با شکست و اسارت عمرو از هم پاشید ، ودرسالهای آغاز قرن دهم سیستان تحت استیلای سامانیان در آمد.

باوجود این شکست ، خاندان صفاری نزدیك به‌ششصد سال دیگر در سیستان دوام آورد ، واین نشان می‌دهد که آنان نمایندهٔ منافع ملی و آرمانهای مردم سیستان بودند که خود از همان طبقه برخاسته بودند . در غیر این‌صورت مشکل است به‌توان دوام وبقای‌آنهارا در برابر تغلبات پیاپی مهاجران خارجی برسیستان توجیه کرد . یوغ دولت سامانی زیاد سنگین نبود ، ودیری نگذشت که‌صفاریان به عنوان حکمرانان و امرای محلی دو باره برسر کار آمدند ، و خلف‌بن احمد که یکی از امرای صفاری قرن دهم بود در حمایت از شعرا و دانشمندان به‌سخاوت مشهور شد. درسال ۳۹۳/۱۰۰۳ سلطان محمود غزنوی برسیستان تاخت وآنجارا ضمیمهٔ امپراطوری خویش ساخت ، واین حادثه‌ای است که‌نویسندهٔ وطندوست تاریخ سیستان به‌عنوان فاجعه و بلیه‌ای از آن یاد کرده است . باوجود این ، صفاریان بازبه‌روی کار آمدند، ودر جنگهائی که‌در سالهای میانهٔ قرن یازدهم بین غزنویان و سلجوقیان درگرفت ، به استحکام موقعیت خویش پرداختند ، وابتدا به‌عنوان دست نشاندگان سلاجقه ، و سپس سلاطین غوری به‌حکومت خویش ادامه دادند حتی بعد ازحملهٔ مغول ویورش امیر تیمور ، دوحادثه‌ای که‌برای ممالك شرقی اسلامی بسیار مصیبت بار بود، صفاریان باقی ماندند وتا اواخر قرن پانزدهم به‌حکومت خود ادامه دادند .

زامباور درفهرستی که از خاندان صفاری داده است آنها را به چهار شاخه تقسیم کرده است ، ووجه تقسیم را برمبنای استیلای سامانیان ، غزنویان

ومغولان قرار داده است ، اما این تقسیم بندی امری اختیاری است ، زیرا در تمام این دورانها فقط اعضاء و افراد آن خاندان حکومت داشته‌اند . فهرستی که‌ما در اینجا آورده‌ایم درچند مورد بافهرست‌زامباور تفاوت دارد،و اصلاحات سکه‌شناسی‌و الکر و نیز اطلاعات‌تاریخی‌مندرج درتاریخ محلی مجهول‌المؤلف تاریخ سیستان در آن ملحوظ شده است . (کتاب اخیر در دسترس نویسندگان پیشین نبوده است) در مورد امرای صفاری بعد از مغول ، اساس‌کار زامباور فهرستی است‌که دریك تاریخ محلی دیگر از سیستان به نام احیاءالملوك تالیف شاه حسین‌بن‌ملك غیاث‌الدین محمدآمده است.(این فهرست باشواهد سکه‌ای موجود نیز تطبیق می‌کند) فهرست اخیر را کـادرینگتن نیز در مقالهٔ خویش آورده است .

مآخذ: لین پول ، ۳۰–۱۲۹ (که جز امرای اولیهٔ صفاری بقیه را ذکرنکرده است)؛ یوستی ، ۴۳۹؛ زاخو ، ۱۲–۱۱ ؛ زامباور ۲۰۱–۱۹۹ .

O. Codrington. " Further note on Musulman coins collected by Mr. G. P. Tate in Sistan " *JRAS* (1905) , 547 – 53.

تاریخ سیستان ، به‌اهتمام ملك‌الشعرای بهار (تهران ۱۹۳۵/۱۳۱۴)

J. Walker , *The coinage of the second Saffarid dynasty in Sistan* . (American Numismatic Society , Numismatic Notes and Monographs , No. 72, New York 1936).

٤٤

خوارزمشاهیان

۱ـ افریغیان کاث (۹۹۵/۳۸۵ـ۳۰۵)

۹۹۵ـ؟/۳۸۵ـ؟	ابو عبدالله محمد
	غلبهٔ مأمونیان

۲ـ مأمونیان گرگانج (۱۰۱۷ ـ ۴۰۸/۹۹۵ ـ ۳۸۵)

ح ۹۹۲/ح ۳۸۲	ابوعلی مأمون اول
۳۸۷،۹۹۷	ابوالحسن علی
۱۰۰۹/۳۹۹	ابوالعباس مأمون دوم
۱۰۱۷/۸ـ۴۰۷	ابوالحارث محمد
	غلبهٔ غزنویان

۳ـ حکمرانان غزنوی (۳۴ـ۱۰۱۷/۲۵ـ۴۰۸)

۱۰۱۷/۴۰۸	التونتاش
۱۰۳۲/۴۲۳	هارون‌بن التونتاش (سرکردهٔ خوارزمشاه اسمی ، سعیدبن مسعود غزنوی، بعداً رئیس غزنه)
۱۰۳۴/۴۲۵	اسماعیل خاندان‌بن التونتاش (رئیس‌غزنه)
۱۰۴۱/۴۳۲	**فتح خوارزم به‌وسیلهٔ یبغو شاه ملک‌جند**

۴ـ شاخهٔ انوشتکین (۱۲۳۱ ـح ۶۲۸/۱۰۷۷ ـح ۴۷۰)

در اصل دست‌نشاندهٔ سلاجقه بودند ، بعداً درآسیای مرکزی وایران به‌استقلال به‌حکمرانی پرداختند .

ح ۱۰۷۷/ح ۴۷۰	انوشتکین غرچدای

۴۹۰/۱۰۹۷	**حکمران ترك اکینچی قچقر**
۴۹۰/۱۰۹۷	قطب‌الدین محمد
۵۲۱/۱۱۲۷	علاءالدین اتسز
۵۵۱/۱۱۵۶	ایل ارسلان
۵۶۷/۱۱۷۲	علاءالدین تکش
۵۶۷-۸۹/۱۱۷۲-۹۳	سلطانشاه بن ایل ارسلان ، به رقابت در شمال خراسان
۵۹۶/۱۲۰۰	علاءالدین محمد
۶۱۷-۲۸/۱۲۲۰-۳۱	جلال الدین منکبرنی (Mingburnu) (؟ هجی درست این نام ترکی ، بخصوص جزء آخر آن دانسته نیست)

خوارزم ناحیه‌ای پر آب و حاصلخیز برقسمت سفلای رود جیحون بود، همان جایی که بعدها خانات خیوه در آن تشکیل‌شد .چون‌تمام اطراف این ناحیه‌را دشتها وبیابانها فراگرفته بود، ازنظر جغرافیائی منطقه‌ای‌مجزا ومنزوی محسوب می‌شد ، واین جدایی وانزوا سبب شده بودکه خوارزم مدتهای دراز استقلال سیاسی و فرهنگ خاص ایرانی خود را حفظ کند . نیز تواند بود که خوارزم موطن اصلی هند وایرانیان بوده باشد . ابوریحان بیرونی ، مورخ و باستانشناس بزرگ خوارزم ، آغاز حیات سیاسی را درآنجا از پیش از هزارهٔ اول قبل از میلاد مسیح دانسته است . وی ابتدای حکومت ایرانـی سلسلهٔ افریغیان را درحدود ۳۰۵ بعداز میلاد قرار داده ، ونام بیستو دو پادشاه ازآن سلسله‌را تازمان نابودی آن در ۳۸۵/۹۹۵ ذکر کرده است . خوارزم نخست در سال ۹۳/۷۱۲ درصحنهٔ تاریخ اسلام ظاهر شد.دراین سال فرمانروای‌عرب خراسان قتیبةبن‌مسلم بـه خوارزم حمله کرد ، و بر تمدن بومی آنجا خـرابی

بسیار وارد ساخت .

به این ترتیب خوارزم تحت استیلای اسلام‌درآمد ، ولی این درآخر قرن هشتم یا آغاز قرن نهم بود که‌یکی ازشاهان خوارزم برای اولین‌بار به‌دین اسلام درآمد ، ونام مرسوم نوکیشان ، یعنی عبدالله را برخود نهاد.

در طی قرن دهم براهمیت سیاسی و اقتصادی شهر گرگانج واقع بر ساحل چپ جیحون افزوده شد، و این بیشتر به خاطر موقعیت آن بودکه در انتهای راه تجارتی کاروانروی که از دشتهـای آسیای مرکزی به سیبریه و جنوب روسیه می‌رفت واقع بود . مأمونیان که‌یك خاندان محلی بودند در ۳۸۵/۹۹۵ افریغیان‌کاث (واقع برساحل راست رود جیحون) را برانداختند، وخود عنوان قدیمی خوارزمشاه برخویشتن نهادند . دوران حکومت مأمونیان کوتاه بود ، اما ازموفقیت وشکوهمندی خالی نبود . دانشمندان بزرگی چون ابوعلی‌سینا ، وادیبانی چون ثعالبی تحت حمایت آنها ظهورکردند . خوارزم اسماً تحت حکومت سامانیان بود ، ولی عملا استقلال داشت . اما در سال ۴۰۸/۱۰۱۷ سلطان محمود غزنوی‌که وارث قدرت سامانیان در خراسان بود مصمم شدکه خوارزم‌را ضمیمهٔ قلمرو خود سازد ، وحکومت مأمونیان را در آنجا پایان دهد . بیست سالی ایالت خوارزم به‌وسیلهٔ غلامان ترك دستگاه حکومت غزنوی اداره می‌شد ، و سپس به دست شاه ملك بن علی یا یبغو ، ازترکان غز ، فرمانروای جند (واقع بردهانهٔ سیر دریا) افتاد . اما شاه‌ملك‌را تقریباً بلافاصله، سلجوقیان برانداختند (۴۳۲/۱۰۴۱) وخوارزم تحت‌استیلای سلاجقه قرار گرفت .

سلجوقیان از جانب خود حکمرانانی به آنجا گماشتند ، و در دورهٔ سلطنت ملکشاه حکمران آنجا غلام ترکی بود به نام انوشتکین غرچه [ای] که قبلا طشت داری سلجوقیان کرده بود . جانشینان انوشتکین حکمرانی‌خوارزم را به‌توارث یافتند، وبرخود عنوان خوارزمشاه نهادند. نوهٔ انوشتکین ، اتسز ، با آنکه اسماً اطاعت سلجوقیان می کرد ، برآن بود که

خویشتن‌را از آنان مستقل سازد ، ورسیدن بدین‌آرزو، بخصوص بعدازشکست مصیبت بـار سنجر در ۵۳۵/۱۱۴۱ از قـراختائیان ، کارمشکلی نبود . امـا خوارزمشاهیان اینك مجبور بودند به‌قدرت این مهاجمان نو آمده از شرق‌دور گردن نهند . در عمل قراختائیان تا حد زیادی شاهان خوارزم را به حال خود گذاشته بودند ، ودهه‌های‌آخر قرن دوازدهم سراسر به‌جنگ‌وستیز برسر کسب قـدرت و تفوق در خراسان و تمام قسمت شرقی ایران بین خـوارزمشاهـان و غوریان فیروزکوه وغزنه گذشت .درسالهای‌آغاز قرن سیزدهم‌خوارزمشاهیان پیروزی یافتند ، و بـابرچیدن آخرین بـازمانده بساط حکومت سلجوقی در مغرب ایران وغلبه بر خلیفهٔ عباسی دربغداد، فرمانروایان امپراطورئی‌گشتند که ازسواحل هند تاکناره‌های آسیای صغیر گسترده بود . باری پیروزی شگرف خوارزمشاهیان زودگذر بود ، و در ۶۱۷/۱۲۲۰ سپاهیان چنگیز خان مغول ماوراءالنهررا تسخیر کردند، وسلطنت‌آخرین‌سلطان خوارزمشاهی، جلال‌الدین منکبرنی به‌اقدامات وتلاشهای قهرمانی ولی بی‌فایده برای جلوگیری ازیورش مغولان به‌شرق میانه گذشت .

در قرنهای بعـد خوارزم تحت فرمانروائی اقـوام مختلفی از مـردم دشتهای آسیای مرکزی قرار گرفت ، وفرهنگ و تمدن آن‌بکلی جنبهٔ ایرانی خودرا از دست داد ، هرچند عنوان خوارزمشاه هنوز تاقرن پانزدهم به وسیله حکمرانان تیموری آنجا به‌کار می‌رفت .

مآخذ : لین پول ، ۸ـ۱۷۶ (فقط شاهان شاخهٔ انوشتکین راذکر می‌کند) ؛ یوستی ، ۴۲۸ ؛ زاخو ، ۱۲ (دربارهٔ ماموفیان) ؛ زامباور ، ۹ـ۲۰۸ ،

E. Sachau, "Zur Geschichte und Chronologie von khwarazm", SBWAW, Phil. Hist. cl. LXXIII (1873), 471–506, LXXIV (1873), 285–330

در این مقاله فهرست شاهان افریغی چنانکه درکتاب بیرونی آمده آورده شده است .

W. Barthold, *Turkestan down to the Mongol invasion.*

M. Nazem, *The life and times of Sultan Mahmud of Ghazna,* (Cambridge 1931).

۴۵

آل افراسیاب یاقراخانیان یا ایلک‌خانیان
۳۸۲–۶۰۷/۹۹۲–۱۲۱۱
ماوراءالنهر و ترکستان شرقی

۱ـ خاقانهای بزرگ

؟	علی‌بن موسی
۳۸۸/۹۹۸	احمد اول ارسلان قراخان یاطغان خان
۴۰۶/۱۰۱۵	منصور ارسلان خان
۴۱۵/۱۰۲۴	احمددوم طغان‌خان
۴۱۷ـ۲۴/۱۰۲۶ـ۳۲	یوسف اول قادر خان .

۲ـ خاقانهای بزرگ مملکت غربی
(ماوراءالنهر شامل بخارا و سمرقند وفرغانۀ غربی)

۴۳۳/۱۰۴۱	محمد عین‌الدوله
۴۴۴/۱۰۵۲	ابراهیم اول بوری تگین تمغاج خان
۴۶۰/۱۰۶۸	نصر اول
۴۷۲/۱۰۸۰	خضر
۴۷۳?/۱۰۸۱?	احمد اول
۴۸۲/۱۰۸۹	یعقوب
۴۸۸/۱۰۹۵	مسعوداول
۴۹۰/۱۰۹۷	سلیمان
۴۹۰/۱۰۹۷	محمود اول

۴۹۲/۱۰۹۹	جبرائیل
۴۹۵/۱۱۰۲	محمددوم
۵۲۳?/۱۱۲۹?	نصر دوم
۵۲۳?/۱۱۲۹?	احمد دوم
۵۲۴/۱۱۳۰	حسن
۵۲۶?/۱۱۳۲?	ابراهیم‌دوم
۵۲۶/۱۱۳۲	محمود دوم (بعداً ، پس از سلطان سنجر سلجوقی حکمران خراسان شد)
۵۳۶/۱۱۴۱	ابراهیم‌سوم
۵۵۱/۱۱۵۶	علی
۵۵۶/۱۱۶۱	مسعود دوم
۵۷۴/۱۱۷۸	ابراهیم چهارم (پیش‌از۱۱۷۸/۵۷۴ فقط در فرغانه ، وپس‌از آن درسمرقند هم حکومت داشته است)
۶۰۰-۷/۱۲۰۴-۱۱	عثمان

فتح ماوراءالنهر به وسیله خوارزمشاهیان

۳ـ خاقانهای مملکت شرقی
(تلس ، اسفیجاب ، شاش ، سمیرچای ،کاشغر ومعمولا فرغانهٔ شرقی)

۴۲۳/۱۰۳۲	سلیمان
۴۴۸/۱۰۵۶	محمد اول
۴۴۹/۱۰۵۷	ابراهیم اول
۴۵۱/۱۰۵۹	محمود

۴۶۷/۱۰۷۴	عمر
۴۶۷/۱۰۷۵	حسن یاهارون
۴۹۶/۱۱۰۳	احمد یاهارون
۵۲۲/۱۱۲۸	ابراهیم دوم
۵۵۳/۱۱۵۸	محمد دوم
؟	یوسف دوم
۶۰۷/۱۲۱۱	محمد سوم

غلبهٔ کوچلوك

قراخانیان را مستشرقان اروپایی از آن جهت بدین نام خوانده‌اند که اغلب درجزء لقب آنها لفظ قره=قرا به‌معنای «سیاه و نیرومند» وجود دارد ، وگرنه آنها را ایلك خانیان، ونیز به علت انتساب خیالیشان به شهریار توران زمین، افراسیاب ،که وصفش در شاهنامهٔ فردوسی آمده است ، آل افراسیاب خوانده‌اند . معتبرترین منبع اطلاع ما در بارهٔ این سلسله اوملیان پریتساك Omelian Pritsak است ، و وی معتقد است که قراخانیان از طبقات‌حاکمهٔ ترکان قرلق برخاسته‌اند ، و اینان گروهی بودند که در تاریخ قدیم دشتهای ترکستان شرقی نقش عمده‌ای داشتند . انتساب قراخانیان به‌ترکان قرلق با آنکه صددرصد به‌اثبات نرسیده است ،ولی خالی ازاحتمال نیست.

قراخانیان در سالهای میانه قرن دهم به‌دین‌اسلام درآمدند ، وسرکردهٔ آنان ستق بغراخان نام اسلامی عبدالکریم برخویشتن نهاد . نوهٔ او هارون‌یا حسن بغراخان ، به‌مناسبت خالی ماندن صحنهٔ جنوب ازقدرت ، که در نتیجهٔ زوال سلطهٔ سامانیان در ماوراءالنهر به وجود آمده بود ، بدان جانب کشیده شد ، ودرسال ۳۸۲/۹۹۲ بخارا را گرفت ، و چند سال بعد به معیت سلطان محمود غزنوی‌قدرت سامانیانرا برای همیشه نابود ساخت. اینك رود جیحون

مرز میان دو دولت غزنوی و قراخانی بود ، و در دوقرن بعد قلمرو قراخانیان ازبخارا وقسمت سفلای سیر دریا در مغرب تاسمیرچای وکاشغرستان درمشرق بسط یافت . بنابر اطلاعی که داریم درسال ۴۰۷/۱۰۱۶ میان اعضای خاندان قراخانی کشمکش و کشت وکشتار در گرفت ، و پس از حدود ۴۳۳/۱۰۴۱ خانات متحد قراخانی به دوقسمت شد : یکی خانات غربی که‌مرکز آن‌بخارا بود وماوراءالنهر وفرغانهٔ غربی را تا حوالی خجند شامل می‌شد ، و دیگری خانات شرقی که مشتمل برتلس، اسفیجاب ، شاش ، فرغانهٔ شرقی ، سمیرچای وکاشغرستان بود . مرکز سیاسی و نظامی خانات اخیر بلاصاغون و مرکز فرهنگی ومذهبی آن کاشغر بود . به طورکلی اعقاب و اخلاف خاقان بزرگ علی بن‌موسی ، یابه‌گفتهٔ پریتساك شاخهٔ علوی ، درمغرب حکومت داشتند ، و اعقاب واخلاف هارون یا حسن بغراخان (شاخهٔ حسنی) در مشرق حکومت می‌کردند . در اواخر قرن یازدهم ،که خاقان احمد اول ابن خضر به‌مذهب اسماعیلی درآمد ، بحران عظیمی در بخارا درگرفت . سلجوقیان که قبلا نیز در زمان ملکشاه درکار قراخانیان دخالت می کردند ، اینك بیکباره آنها را دست نشاندهٔ خویش ساختند . اما پس از شکست مفتضحانهٔ سنجر در قطوان (۵۳۶/۱۱۴۱) ، زمام امور ترکستان درشمال رود جیحون به دست امرای غیر مسلمان قراختایی یاسلسلهٔ لیائوی غربی از حکمرانان چین شمالی افتاد . آخرین امرای قراخانی ، یوغ سلطهٔ قراختائیان را ازگردن فرو افکندند ، اما آخرین خاقان شاخهٔ غربی، عثمان، که‌خاقان سمرقند بود ، درسال ۶۰۷/۱۲۱۱ به‌دست علاء الدین محمد خوارزمشاه کشته شد ، و خانات شرقی برای مدت کوتاهی به دست کوچلوك خان مغول افتاد .

باآنکه غزنویان ترك نژاد دولت متمرکز مقتدری بر الگوی دولتهای ایرانی و اسلامی بنیاد نهادند ، قراخانیان بیشتر به گذشتهٔ قبیله‌ای خود تأسی جستند ، وحکومت متمرکزی به‌وجود نیاوردند . از دورهٔ قراخانی دو تا از قدیمیترین آثار مکتوب ترکی به‌دست ما رسیده است ، واز آن دو یکی

قوتدغوبیلیگ Qutadghu bilig تألیف یوسف خاص حاجب، ودیگردیوان لغات‌الترك تألیف‌محمودکاشغری است. قلمرو قراخانیان به‌صورت یك اتحادیهٔ قبیله‌ای ازهم‌گسسته‌ای‌اداره می‌شد، که‌در آن‌بیشتر طوایف‌قرلق‌به‌حال‌چادرنشینی می‌زیستند . طبقهٔ فرمانروا کاملا متفرق بود ، زیرا در میان قراخانیان مانند بیشتر اقوام آلتایی درکنار دستگاه حکومت خاقانها ، حکمرانان دیگری قرار داشتند (Co-Qaghan) ، ودر پائین این دستگاه نیز حکمرانان کوچکتر دیگری (Under - Qaghan) . ازآنجا که اعضای طبقهٔ فرمانروا مدام در سلسله مراتبی که داشتند به‌مدارج ومراتب بالاتر می‌رفتند ، و در نتیجه نام و لقب‌وعناوین تازه‌ای می‌یافتند ، کار تنظیم و اصلاح شجره نسب و تاریخ سلطنت امرای قراخانی کار بسیار دشواری است . زامباور متذکر شده است که « این تنها سلسلهٔ بزرگ اسلامی است که تا به حال شجرهٔ آن نامعلوم و مبهم مانده است » واعتراف می‌کند که‌شجره‌ای که‌خود وی‌درصفحات‌۷-۲۰۶ کتاب خود ازآنها به دست داده است طرحی‌مقدماتی بیش نیست . جدولی‌که در این گفتار آورده شده بیشتر متکی بر تحقیقات وسیع پریتساك در باب این سلسله است .

مآخذ :

O. Pritsak, " Karachanidische Streitfragen 1–4 ", *Oriens,* III (1950) 209–28 .

idem, " Die Karachaniden, " *Der Islam* , XXXI (1954), 17-68–IA, Art. " Karahnlïlar. "

فصل ششم

سلجوقیان و اتابکان

٤٦

سلجوقیان

۴۲۹ـ۵۹۰/۱۰۳۸ـ۱۱۹۴

۱ـ سلاجقهٔ بزرگ (عراق و ایران) ۴۲۹ـ۵۹۰/۱۰۳۸ـ۱۱۹۴

۴۲۹/۱۰۳۸	رکن‌الدنیا والدین طغرل اول
۴۵۵/۱۰۶۳	عضدالدوله الب‌ارسلان
۴۶۵/۱۰۷۲	جلال‌الدوله ملکشاه اول
۴۸۵/۱۰۹۲	ناصرالدین محمود اول
۴۸۷/۱۰۹۴	رکن‌الدین برکیارق
۴۹۸/۱۱۰۵	معزالدین ملکشاه دوم
۴۹۸/۱۱۰۵	غیاث‌الدین محمد اول
۵۱۱ـ۵۲/۱۱۱۸ـ۵۷	معزالدین سنجر (در مشرق ایران از ۴۹۰/۱۰۹۷ تا ۵۵۲/۱۱۵۷ سلطنت کرد و پس از ۵۱۱/۱۱۱۸ سلطان السلاطین سلجوقی بود).

فقط در عراق و مغرب ایران

۵۱۱/۱۱۱۸	مغیث‌الدین محمود دوم
۵۲۵/۱۱۳۱	غیاث‌الدین داود
۵۲۶/۱۱۳۲	رکن‌الدین طغرل دوم
۵۲۹/۱۱۳۴	غیاث‌الدین مسعود
۵۴۷/۱۱۵۲	معین‌الدین ملکشاه سوم

۵۴۸/۱۱۵۳	رکن‌الدین محمد دوم
۵۵۵/۱۱۶۰	غیاث‌الدین سلیمانشاه
۵۵۶/۱۱۶۱	معزالدین ارسلان
۵۷۱–۹۰/۱۱۷۶–۹۴	رکن‌الدین طغرل سوم
	خوارزمشاهیان

۲ ـ سلاجقهٔ شام ۴۷۱–۵۱۱/۱۰۷۸–۱۱۱۷

۴۷۱/۱۰۷۸	تاج‌الدوله تتش
۴۸۸–۵۰۷/۱۰۹۵–۱۱۱۳	رضوان (در حلب)
۴۸۸–۴۹۷/۱۰۹۵–۱۱۰۴	دقاق(در دمشق) اتابك وی به‌نام طغتکین جانشین او شد.
۵۰۷/۱۱۱۳	البارسلان اخرس } در حلب
۵۰۸–۱۱/۱۱۱۴–۱۷	سلطانشاه } در حلب

خانواده طغتکین و بوری در دمشق ، و ایلغازی از امرای ارتقی درحلب‌زمام اموررا در دست‌گرفتند.

۳ـ سلاجقهٔ کرمان ۴۳۳–۵۸۲/۱۰۴۱–۱۱۸۶

۴۳۳/۱۰۴۱	عمادالدین قاورد
۴۶۵/۱۰۷۳	کرمان شاه
۴۶۷/۱۰۷۴	حسین
۴۶۷/۱۰۷۴	رکن‌الدوله سلطانشاه
۴۷۷/۱۰۸۵	محیی‌الدین تورانشاه‌اول
۴۹۰/۱۰۹۷	بهاءالدین ایرانشاه
۴۹۵/۱۱۰۱	محیی‌الدین ارسلانشاه اول

۵۳۷ ۱۱۴۲	مغیث‌الدین محمد اول
۵۵۱ ۱۱۵۶	محیی‌الدین طغرل شاه
۵۶۵/۱۱۷۰	بهرامشاه
۵۷۰ ۱۱۷۵	ارسلانشاه دوم
۵۷۲ ۱۱۷۶	تورانشاه دوم
۵۷۹-۸۳ ۱۱۸۳-۶	محمد دوم
غلبهٔ غزان	

سلجوقیان در اصل خاندانی از رؤسای قبیلهٔ قنق Qïnïq از اقوام غز بودند که موطن و سرزمین اصلی آنان دشتهای شمال دریای خزر و دریاچهٔ آرال بود . اینان در حوالی آخر قرن یازدهم به دین اسلام در آمدنـد ، و از طریق خوارزم وماوراءالنهر، مانند بیشتراقوام بربر، به عنوان سپاه مزدور وارد خدمت قدرتهای نظامی شدند ، وقدم در دنیای اسلام گذاشتند . سلجوقیان و دسته های چادرنشین پیرو آنان بعداً رو به سوی خراسان نهادند، و آن ایالت‌را از غزنویان‌گرفتند ، در سال ۴۲۹/۱۰۳۸ طغرل در نیشابور خویشتن‌را سلطان خواند . طغرل از روی عمد قدرت سیاسی خود را با جنبش مذهب سنت در آمیخت : وخلفای عباسی را از زیر حمایت بوئیان شیعی مذهب بیرون آورد، ودر نتیجهٔ این سیاست ، طرفداری اهل تسنن را نسبت به اقدامات خـود علیه قدرت دیلمیان در مغرب ایران جلب کـرد . در سال ۱۰۵۵/ ۴۴۷ طغرل وارد بغداد شد ، وسلطنت وی از طرف خلیفهٔ عباسی مورد تأیید قرار گرفت . چند سالی پس از این ، آل بویه سرانجام برافتادند .

اینك‌دولت سلجوقیان با سرعت به‌صورت دولتی باتشکیلات مبتنی بر سلسله مراتب ـ مطابق الگوی دولتهای ایرانی ـ اسلامی بیرون‌آمدکه در رأس‌آن سلطانی قرار داشت‌که به‌وسیلهٔ دستگاهی اداری از ایرانیان ، وسپاهی متشکل

از اقوام مختلف تحت سرکردگی غلامان ترك ، پشتیبانی می‌شد . این هستهٔ مرکزی سپاه سلجوقی‌را ، سربازانی از قبایل ترك که سرکردگی آنان بابیگها یا رؤسای ترك بود ،کامل می‌کرد . در زمان حکومت الب ارسلان و پسرش ملکشاه ،که هر دو تاحد زیادی متکی به‌وزیر ایرانی قدرتمند وتوانای‌خویش، خواجه نظام‌الملك، بودند ، دولت سلاجقهٔ بزرگ به اوج خود رسید. درمشرق خوارزم‌وافغانستان‌غربی از تصرف غزنویان خارج شد وضمیمهٔ‌دولت سلجوقی گشت ، وملکشاه در اواخر سلطنت خود به ماوراء النهر تاخت وقراخانیان را مطیع ساخت، ودر اوزکند مورد بزرگداشت واطاعت‌خان کاشغرقرارگرفت . در مغرب سلجوقیان علیه گرجیان عیسوی مذهب قفقاز دست به حمله وتهاجم زدند ، جلو نفوذ فاطمیان شام والجزیره را گرفتند ، وسلسله‌های کوچکی را که تمایلات شیعی داشتند ، چون بنی عقیل ، از میان برداشتند ، و حکمرانان ترك قابل اعتماد در شام منصوب کردند . در اناطولیا شکست بیزانسیان در ملازگرد در سال ۴۶۳/۱۰۷۱ دروازه‌های آسیای صغیر را به روی تهاجمات ویورشهای ترکان گشود ، واین مهاجمان بنیان واساس دولتهای مختلف ترك‌را در آن دیار گذاشتند . برادر ملکشاه ، تتش ، وپسران ونوه‌های تتش سلسلهٔ کوچك وکوتاه زندگانیی در حلب ودمشق تأسیس کردند . سپاهیان سلجوقی حتی به داخل شبه جزیرهٔ عربستان نفوذ کردند وتا یمن وبحرین پیش رفتند . در کرمان قاورد ، سلسله‌ای محلی بنیان نهادکه یك قرن و نیم دوام آورد ، و سرانجام به دست ترکان غز که از خراسان به کرمان تاختند و آنجا را در ۵۸۲/۱۱۸۶گرفتند برافتاد . ازجنبهٔ فکری نیزکوششهای خواجه‌نظام‌الملك و دانشمندان و علمایی چون امام محمد غزالی شکست مذهب شیعه را در سطح سیاسی‌کامل‌کرد ، و به تقویت عکس‌العمل مذهب سنت‌کمك نمود .

در چنین دولتی‌که اندیشه‌های قدیمی پدر شاهی هنوز شایع بود ، و درتقسیم قلمرو حکومت میان اعضای‌مختلف سلسله تأثیر داشت ، هرگاه سلطهٔ قدرت مرکزی اندکی سستی می‌گرفت تمایلات تفرقه طلبی و گریز از مرکز

پدیدار می‌گشت. پس از مرگ ملکشاه سلجوقیان عراق و ایران بر اثر اختلافات ونفاقهای داخلی متزلزل گشتند ، هر چند در خراسان آنجا که سلطان سنجر ، پسر ملکشاه ، ابتدا به عنوان حکمران و سپس سلطان مدت شصت سال زمام امور را در دست داشت ، هنوز دولت سلجوقی از ثبات و وحدت برخوردار بود . سنجر پس از مرگ برادرش سلطان محمد که در ۵۱۱/۱۱۱۸ اتفاق افتاد سلطان بزرگ ، و ارشد خاندان سلجوقی شناخته شد . در عراق به‌عکس ، قدرت سلجوقیان تحت نفوذ احیا شدهٔ خلفای عباسی قرار گرفت ، ودر ایران، الجزیره، وشام بر آمدن اتابکان محلی‌دایرهٔ نفوذ وعملیات سلجوقیان‌را محدود ساخت . این اتابکان در تاریخ شرق نزدیك اسلامی در این دوره نقش مهمی ایفا کردند . اینان غلامان ترکی بودند که نخست به لله‌گری ومحافظت‌شاه‌زادگان سلجوقی که‌به حکمرانی ایالتی منصوب می‌گردیدند ، گماشته‌می‌شدند. اما دیری نگذشت که در بسیاری از موارد قدرت زیادی برای خود به دست آوردند (بنگرید به اتابکان زنگی ، اتابکان سلغری ، اتابکان ایلدگزی) . مشکل هماهنگ ساختن ترکان کم فرهنگ وچادر نشین با دولت ومملکت مستقر و متمکن سلجوقی هرگز کاملا حل نشد ، و هنگامیکه سلطنت سنجر در نتیجه شورش ترکان غز که منافع آنها مورد غفلت دستگاه مرکزی حکومت قرار گرفته بود ، پایان مشئومی یافت ، خراسان از دست سلجوقیان بیرون رفت . آخرین سلطان سلجوقی درمغرب طغرل‌بن ارسلان بود که سعی کردخویشتن‌را از زیر سلطهٔ اتابکان ایلدگزی بدر آورد ، اما از راه نادانی داخل در جنگ با تکش خوارزمشاه شد ، ودر ۵۹۰/۱۱۹۴ به قتل رسید . تنها در آسیای صغیر سلسلهٔ سلجوقی مدت یك قرن دیگر دوام آورد . (نگاه کنید به سلجوقیان روم) .

مآخذ : لین پول ، ۵۴–۱۴۹ ؛ یوستی ، ۳–۴۵۲ .
زامباور ، ۲–۲۲۱ و جدول R
دائرةالمعارف اسلام، چاپ‌اول، مقالهٔ «سلجوقیان» به قلم م. ت. هوتسما .

Cahen, «The Turkish invasion: The Selchükids», in *A History of the Crusades,* ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, I *The first hundred years* (Philadelphia 1955), 135–76.
Basworth, in *Cambridge history of Iran,* v.

٤٧

امرای ارتقی یا ارتقیه
۱۴۰/۱–۱۱۰۲/۸۱۱–۴۹۵
دیار بکر

۱– شاخهٔ حصن کیفا و آمد ۱۰۹۸–۱۲۳۲/۶۲۹–۴۹۱

۴۹۱/۱۰۹۸	معین‌الدین سقمان اول
۴۹۸/۱۱۰۵	ابراهیم
ح ۵۰۲/ح ۱۱۰۹	رکن‌الدوله داود
۵۳۹/۱۱۴۴	فخرالدین قراارسلان
۵۶۲/۱۱۶۷	نورالدین محمد
۵۸۱/۱۱۸۵	قطب‌الدین سقمان دوم
۵۹۷/۱۲۰۱	ناصرالدین محمود
۶۱۹/۱۲۲۲	رکن‌الدین مودود
۶۲۹/۱۲۳۲	الملك المسعود
	غلبهٔ ایوبیان

۲– شاخهٔ ماردین و میافارقین ۱۱۰۴–۱۴۰۸/۸۱۱–۴۹۷

۴۹۷/۱۱۰۴	نجم‌الدین ایلغازی اول
۵۱۶/۱۱۲۲	حسام‌الدین تیمورتاش
۵۴۷/۱۱۵۲	نجم‌الدین آلپی
۵۷۲/۱۱۷۶	قطب‌الدین ایلغازی دوم
۵۸۰/۱۱۸۴	حسام‌الدین یولق ارسلان

ح ۱۲۰۱/ح ۵۹۷	ناصرالدین ارتق ارسلان
۶۳۷/۱۲۳۹	نجم‌الدین غازی اول
۶۵۸/۱۲۶۰	قراارسلان‌المظفر
۶۹۱/۱۲۹۲	شمس‌الدین داود
۶۹۳/۱۲۹۴	نجم‌الدین غازی دوم
۷۱۲/۱۳۱۲	عمادالدین علی آلپی
۷۱۲/۱۳۱۲	شمس‌الدین صالح
۷۶۵/۱۳۶۴	احمدالمنصور
۷۶۹/۱۳۶۸	محمودالصالح
۷۶۹/۱۳۶۸	داود المظفر
۷۷۸/۱۳۷۶	مجدالدین عیسی‌الظاهر
۸-۱۴۰۶/۱۱-۸۰۹	صالح
	غلبهٔ ترکمانان قراقویونلو

ارتقیهٔ دیاربکر از اعقاب ارتق بن اکسب بودند ، و وی یکی از رؤسای طایفهٔ دوگر Döger از ترکان غز بود . نخستین اطلاعی که از وی داریم جنگ وی علیه بیزانسیان در آسیای صغیر است ، وپس از آن می‌بینیم که سلطان سلجوقی ، ملکشاه ، اورا مانند دیگر بیگهای ترکمان به جنگ در مرزهای دولت سلجوقی چون بحرین ، شام وخراسان می‌فرستد . آخرین مقام وی حکمرانی فلسطین بود . اما پسرانش نتوانستند در برابر فاطمیان وصلیبیان پایداری ورزند ، و لذا در دیار بکر ، اطراف ماردین و حصن‌کیفا سکونت گزیدند . ایلغازی‌بن ارتق به تدریج قلمرو سلجوقیان را در آن منطقه تسخیر کرد. وی از رقبای‌نیرومند فرنگان در ادسا (رها) بود ، ودر سال ۵۱۵/۱۱۲۱ میافارقین‌را نیز تصرف نمود . از این زمان ببعد دو شاخهٔ مهم از این خاندان

به وجود آمد ، یکی اعقاب ایلغازی که در ماردین ومیافارقین حکومت داشتند، ودیگری اعقاب برادرش سقمان که در حصن کیفا و بعداً آمدحکومت‌می کردند، و شاخه‌ای نیز در خرتپرت یا خرپوت حکمرانی داشت که تابع شاخهٔ حصن کیفا بود .

سلسلهٔ ارتقیه به مناسبت آنکه سلسله‌ای ترکمان بودند ودر منطقه‌ای که بیشترساکنانش ترك بودندحکومت داشتند ، دولتشان بسیاری از مشخصات ترکی را حفظ کرد ، از آن جمله است عنوان الپ یا آلپی به معنای جنگجو وقهرمان در لقب آنان . اما ارتقیه علاوه برعناصر ترکمان به نظر می‌رسد که پشتیبانی ساکنان مسیحی دیاربکر را نیز به خود جلب کرده بودند . برآمدن زنگیان جلو بسط نفوذ امرای ارتقی را گرفت، وبزودی اینان دست نشاندگان نورالدین زنگی شدند. آنگاه ایوبیان روی‌کار آمدند ، وقدرت دولت‌ارتقی‌را مضمحل ساختند ، وحصن کیفا ،آمد ، ومیافارقین‌را از آنان گرفتند . درقرن سیزدهم امرای ارتقی برای مدتی فرمانبردار و دست نشاندهٔ سلجوقیان روم و جلاالدین منکبرنی‌خوارزمشاه بودند . سرانجام فقط شاخه ماردین باقی‌ماند ، وقراارسلان‌المظفر به هلاکوخان مغول تسلیم شد . پایان کار سلسلهٔ ارتقی‌یك قرن‌ونیم بعد فرا رسید و آن هنگامی‌بود که‌موج تازه‌ای از ترکمانان بیابانگرد به‌دنبال یورشهای‌تیموریان وارد سرزمین‌های اسلامی‌شد. آخرین‌امرای‌ارتقی‌را ترکمانان قراقویونلو از میان برداشتند ، ودر سال ۸۱۱/۱۴۰۸ صالح مجبور شد که ماردین‌را به سرکردهٔ ترکمانان قراقویونلو ، قرایوسف ، واگذارد .

مآخذ : لین‌پول ، ۹–۱۶۶ ؛ زامباور ، ۳۰–۲۲۸
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم مقالهٔ «ارتقیه» به قلم کاهن .
IA, ‹Artuk Oğullarï› (M.F.Köprülü)

زنگیان یا اتابکان زنگی

۱۲۲۲–۱۱۲۷/۶۱۹-۵۲۱

الجزیره وشام

۱ـ شاخهٔ اصلی در موصل وحلب

۵۲۱/۱۱۲۷	عمادالدین زنگی بن آق سنقر
۵۴۱/۱۱۴۶	سیف‌الدین غازی اول
۵۴۴/۱۱۴۹	قطب‌الدین مودود
۵۶۴/۱۱۶۹	سیف‌الدین غازی دوم
۵۷۲/۱۱۷۶	عزالدین مسعود اول
۵۸۹/۱۱۹۳	نورالدین ارسلانشاه اول
۶۰۷/۱۲۱۱	عزالدین مسعود دوم
۶۱۵/۱۲۱۸	نورالدین ارسلانشاه دوم
۶۱۶ـ۱۹/۱۲۱۹ـ۲۲	ناصرالدین محمود

قدرت به دست وزیر اتابکان بدرالدین لؤلؤ افتاد

۲ـ شاخه دمشق وسپس حلب

۵۴۱/۱۱۴۶	نورالدین محمودبن زنگی
۵۶۹ـ۷۷/۱۱۷۴ـ۸۱	نورالدین اسماعیل

این اتابکان دوباره با اتابکان موصل یکی شدند ، وسپس به‌دست صلاح‌الدین ایوبی برافتادند .

زنگی پسر آق سنقر بود ، وآق سنقر یکی از امرای ممالیک‌ملکشاه

سلجوقی بود که از ۱۰۸۶/۴۷۹ تا ۱۰۹۴/۴۸۷ حکمرانی حلب را داشت. (ریشهٔ نام زنگی نامعلوم است: یکی از معانی آشکار آن «سیاه افریقایی» است که ظاهراً به مناسبت سیمای تیره وسبزه‌گون زنگی به‌او داده شده است، ولی احتمال دارد که یك کلمهٔ ترکی باشد). در سال ۱۱۲۷/۵۲۱ سلطان محمود سلجوقی زنگی‌را به حکومت موصل واتابکی یا محافظت وللگی دو پسرخود برگماشت. وضع داخلی نابسامان سلطنت سلاجقه در مغرب، و برآمدن سلسله‌های نیمه مستقل اتابکان دیگر، راه را برای قدرت یافتن زنگیان هموار ساخته بود. اتابك زنگی از پایگاه خود در موصل موقعیت مناسبی برای بسط به طرف مغرب از طریق الجزیره به داخل شام، و از طرف شمال به داخل کردستان داشت. وی گاه وبیگاه با سلطان سلجوقی به مخالفت برمی‌خاست، وبا امرای عرب‌وترکمان منازعات‌داشت. نیز با بیزانسیان وفرنگان‌می‌جنگید، و در سال ۱۱۴۴/۵۳۹ ادسا را ازکنت جوسلین دوم بگرفت، واین پیروزی اورا در دنیای تسنن همچون قهرمانی‌جلوه‌گرساخت.

هنگامی که زنگی مرد، قلمرو حکومت او میان پسرانش نورالدین محمود وسیف‌الدین غازی اول تقسیم گشت: نورالدین مستملکات زنگی‌رادر شام متصرف شد، و سیف‌الدین الجزیره‌را. بعدها، شاخهٔ سومی از اتابکان زنگی به‌طور مجزا در سنجار مدت پنجاه سال به حکومت پرداخت. سیاست نورالدین در شام وفلسطین‌علیه فرنگان، وانحطاط وزوال قدرت فاطمیان راه‌را برای عملیات صلاح‌الدین‌ایوبی، وتأسیس دولت ایوبی هموار ساخت. شاخهٔ اتابکان زنگی در شام بعدها در شاخهٔ اتابکان موصل تحلیل رفت، وپس ازآن زنگیان ناچار با ایوبیان‌که سیاست توسعه‌طلبی در دیاربکر و الجزیره درپیش گرفته بودند تصادم پیداکردند. صلاح‌الدین دوبار یکی در ۱۱۸۲/۵۷۸ و دیگری در ۱۱۸۵/۵۸۱ برای‌گرفتن موصل اقدام‌کرد ولی توفیقی نیافت، اما مسعوداول‌بن مودود مجبور به مصالحه و شناختن ایوبیان به عنوان سلاطین مافوق خود شد.

پایان کار اتابکان زنگی با استیلای بدرالدین لؤلؤ ، غـلام پیشین ارسلانشاه اول، فرا رسید که پس ازمرگ سلطان نایب‌السلطنهٔ مملکت‌شده بود. هنگامی که آخرین اتابك زنگی، ناصرالدین‌محمود، وفات‌یافت لؤلؤ با عنوان الملك الرحیم به اتابکی موصل رسید ، و تا زمان مرگش در ۶۵۷/۱۲۵۹ که اندك زمانی پیش از غلبهٔ مغول بود ، حکومت راند .

مآخذ : لین‌پول ، ۴–۱۶۲ ؛ یوستی ۴۶۱ .
زامباور ۷–۲۲۶ .
H.A.R. Gibb, « Zengi and The fall of Edessa , » and «The career of Nūr–ad–Dīn,» in *A History of the Crusades*, ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, *1 the first hundred years*, 449–62, 513–27.

٤٩

ایلدگزیان یا اتابکان ایلدگزی یا اتابکان آذربایجان

۵۳۱-۶۲۲/۱۱۳۷-۱۲۲۵

آذربایجان

۵۳۱/۱۱۳۷	شمس‌الدین ایلدگز
۵۷۰/۱۱۷۵	نصرة‌الدین پهلوان محمد
۵۸۱/۱۱۸۶	مظفرالدین قزل ارسلان عثمان
۵۸۷/۱۱۹۱	قتلغ اینانج
۵۹۱/۱۱۹۵	نصرة‌الدین ابوبکر (از ۱۱۸۶/۵۸۱ در آذربایجان به عنوان حکمرانِ تابع فرمانروایی داشته است).
۶۰۷-۲۲/۱۲۱۰-۲۵	ازبك

غلبهٔ خوارزمشاهیان

ایلدگزیان سلسله‌ای از اتابکان بودند که بر شمال غربی ایران، از جمله آذربایجان و ارانوشمال ناحیهٔ جبال، در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم‌حکومت داشتند، واین هنگامی بود که سلطنت سلجوقیان در مغرب ایران وعراق رو به زوال داشت، ودر نتیجه سلجوقیان‌نمی‌توانستند از روی‌کار آمدن قدرتهای محلی مستقل جلوگیری کنند.

ایلدگز در اصل غلام ترك وزیر سلجوقیان سمیرمی بود، و پس از آن به خدمت سلطان مسعودبن محمد در آمد، و وی او را به حکومت اران گماشت. ازدواج مدبرانهٔ وی با بیوهٔ سلطان طغرل دوم ابن محمد، به او

قدرت داد که در ۵۵۶/۱۱۶۱ از جانشینی پسـرش ارسلان دفاع کند ، و در دورهٔ سلطنت او قدرت واقعی حکومت در دست خاندان ایلدگز بود . قلمـرو اتابکان ایلدگزی در این دوره در جنوب تا به اصفهان امتداد داشت ، و در شمال تا به مرزهای شروان و گرجستان می‌رسید . سلطان طغرل سوم ، پسـر ارسلان ، سالهای بسیار تحت حمایت وقیمومیت ایلدگزیان بود ، وآنها حتی یك بار برای خویش ادعا سلطنت نمودند . اما طغرل در سال ۵۸۷/۱۱۹۱ دست قتلغ اینانج‌بن پهلوان محمدرا از کار های حکومت کوتاه کردودرسه سال آخر سلطنتش به استقلال به فرمانروایی پرداخت .

دوران اتابکان ایلدگزی از ربع اول قرن سیزدهم تجاوز نکرد . آنها مدتی به حکومت خود در آذربایجان ادامه دادند، ورقبای قدیمی خوداتابکان احمدیلی مراغه را برافکندند ، ولی در ۶۲۲/۱۲۲۵ جلال‌الـدین خوارزمشاه اوزبك‌بن پهلوان محمد را خلع کرد . اهمیت تاریخی ایـن سلسله در استیلای آنان است در دهه‌های آخرسلطنت سلاجقهٔ بزرگ برشمال غربی ایران ، ونیز در نقشی که بهٔ عنوان قهرمانان‌مسلمان‌در برابرحکمرانان ازنوخاستهٔ باگراتیدی گرجستان ایفا کردند .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۷ ؛ یوستی ، ۴۶۱ .
زامباور ، ۲۳۱ .

Bosworth, in *Cabridge history of Iran*, V.

۵۰

سلغریان یا اتابکان سلغری یا اتابکان فارس

۵۴۳-۶۶۸/۱۱۴۸-۱۲۷۰

فارس

۵۴۳/۱۱۴۸	مظفرالدین سنقر
۵۵۶/۱۱۶۱	مظفرالدین زنگی
۵۷۰/۱۱۷۵	تکله(دگله‌یا دکلا) (Degele, Daklä)
۵۹۰/۱۱۹۴	طغرل
۶۰۱/۱۲۰۳	عزالدین سعد اول
۶۲۸/۱۲۳۱	ابوبکر قتلغ خان
۶۵۸/۱۲۶۰	سعد دوم
۶۵۸/۱۲۶۰	محمد
۶۶۰/۱۲۶۲	محمد شاد
۶۶۱/۱۲۶۳	سلجوق شاد
۶۶۳ـ۸/۱۲۶۵ـ۷۰	آبش خاتون
	حکومت مستقیم مغولان

سلسلهٔ اتابکان سلغری درفارس حدود ۱۲۰ سال، نخست به‌عنوان حکمران باجگزار سلجوقیان، و سپس در قرن سیزدهم به عنوان امرای خراجگزار خوارزمشاهیان ومغولان، حکومت کردند. آنان اصلاً از ترکمانان بودند، و طایفهٔ سلغریا سلر(سالور) ظاهراً درزمان‌هجوم‌سلجوقیان، به‌سوی‌مغرب آمدند، و در استقرار سلطنت سلاجقه در آسیای صغیر نقش مهمی داشتند. مؤسس

سلسله‌اتابکان فارس، سنقر، ازجنگ ومشاجراتی که دورهٔسلطنت‌سلطان مسعود بن‌محمد سلجوقی‌را آشفته ساخته بود استفاده کرد ، وموقعیت خودرا درجنوب ایران استحکام بخشید . در این هنگام فارس مدتها بود که تحت ادارهٔ یکی دیگر ازاتابکان‌ترك، بنام‌بوزابه بود.بازوال قدرت سلجوقی سلغریان‌حکمرانان بلامعارض فارس‌شدند، وبه‌لشکرکشی علیه امرای‌کرد شبانکاره اقدام نمودند، وبه‌دخالت درمشاجرات مربوط به‌جانشینی درمیان سلجوقیان‌کرمان پرداختند.

فارس در زمان حکومت عزالدین سعدبن زنگی از آبادانی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود ، هر چند که وی بعداً باجگزار خوارزمشاه‌گردید ، واز راه وصلت‌خاندان‌خودرا باسلسلهٔ خوارزمشاهی پیوند داد. شاعرونویسندهٔ معروف ایران ، سعدی ، بمناسبت آنکه پدرش در خدمت سعد بوده تخلص خودرا از نام این پادشاه گرفته است . در دوران حکومت ابوبکر ، پسر و جانشین سعد، فارس خراجگزار ایلخانهای مغول اکتای وسپس هولاکوگردید، واین مغولان بودند که به ابوبکر لقب قتلغ خان دادند . سر انجام آخرین فرمانروای سلغری ، آبش خاتون ، نوادهٔ قتلغ خان ؛ با پسر هلاکوخان ، منگو تیمور ازدواج کرد ، ومنگو قلمرو سلغریان‌را متصرف شد .

مآخذ : لین‌پول ، ۳–۱۷۲ ، یوستی، ۴۶۰
زامباور ، ۲۳۲ .
Bosworth, in *Cambridge history of Iran*, V.

۵۱

اسماعیلیان یا فدائیان یا حشیشیه

شام ۱۲۷۳ - ح ۱۱۰۰/۶۷۱ - ح ۴۹۳ ، ایران ۱۲۵۶ - ۱۰۹۰/۶۵۳-۴۸۳
شعبه اصلی در الموت واقع درکوههای البرز در ایران ،
و شعبهٔ فرعی درشام

خداوندان بزرگ الموت

۱۰۹۰/۴۸۳	حسن صباح
۱۱۲۴/۵۱۸	کیا بزرگ امید
۱۱۳۸/۵۳۲	محمد اول
۱۱۶۲/۵۵۷	حسن دوم علی ذکره السلام
۱۱۶۶/۵۶۱	نورالدین محمد دوم
۱۲۱۰/۶۰۷	جلال‌الدین حسن سوم
۱۲۲۱/۶۱۸	علاءالدین محمد سوم
۶ ـ ۱۲۵۵/۵۴ ـ ۶۵۳	رکن‌الدین خورشاه
	تسخیر الموت بوسیلهٔ مغولان

در دورهٔ قرون وسطای اسلامی اهل تسنن با ترس و بیم به اسماعیلیان که ازشیعیان افراطی بودند می‌نگریستند. زیرا اسماعیلیان عقول ورقبتهای عده کثیری را به‌خود جلب‌کرده بودند، و دستشان دربسیاری از شورشهای ناشی‌از نارضایتیهای اجتماعی و سیاسی درکار بود. فرقهٔ نزاری ، از فرق اسماعیلی ، در ایران وشام ازسلاح آدمکشی دینی (عملی که در مشرق از قدیم‌الایام سابقه داشته است) برای ایجاد وحشت در دل مخالفـان سود می‌جستند ، و از قلاع

خود که در دل کوهها قرار داشت بردشمنان و مخالفان خویش می‌تاختند. آنان با این کارها محیطی وحشت‌زا آفریده بودند، و لذا در تخیل عوام، بی‌شمار و همه وقت در همه جا حاضر جلوه‌گر شده بودند.

مؤسس دسته‌های اسماعیلیان درشام وشمال ایران مردی‌بود به‌نام‌حسن صباح. وی یکی ازداعیان ایرانی بود که برای بسط دعوت اسماعیلی درکشور خویش تلاش می‌کرد. هنگامی که نهضت فاطمیان در موقع مرگ مستنصر در ۴۸۷/۱۰۹۴ ازنظرعقیدتی‌منشعب شد، اسماعیلیان شرقی، پسر بزرگترمستنصر، نزار را به امامت شناختند که در زمان حیات مستنصر به ولایت عهدی برگزیده شده بود، هرچند وزیر مستنصر بدرالجمالی توانست مستعلی، پسر کوچکتر مستنصر را، برمسند خلافت بنشاند. حسن صباح در۴۸۳/۱۰۹۰ قلعهٔ الموت را در البرزکوه بدست‌آورد، و این قلعه درناحیه‌ای ملحق به آذربایجان و دیلم قرار داشت که هردومهد عقاید بدعت‌آمیز بود. از این مرکز، قیام اسماعیلیان در نقاط مختلف امپراطوری سلجوقی اداره می‌شد. عدهٔ دیگر از نزاریان در قسمتهای کوهستانی شام به رهبری داعیانی که از الموت‌گسیل می‌شدند به نشر دعوت مشغول بودند. اینان در مجادلهٔ سه جانبه‌ای که بین آنها، فرنگان و مسلمانان سنی‌مذهب درگیربود نقش مهمی‌داشتند. ازآنجا که تعداد اسماعیلیان نسبتاً کم بود، اغلب به عوض اقدامات مستقیم نظامی به کشتن رجال بزرگ می‌پرداختند، و از جملهٔ قربانیان آنها خواجه نظام‌الملك طوسی، مسترشد خلیفهٔ عباسی، وکنراد مونتفراتی از امرای صلیبی را می‌توان نام برد. داستانی که به وسیلهٔ مارکوپولو و دیگران در بارهٔ استعمال داروهای اغفال‌کننده برای برانگیختن فدائیان به اقدامات متهورانه نقل شده است، به هیچ وجه به وسیلهٔ منابع اسماعیلی اصیل‌تایید نمی‌شود (لفظ اساسین وآساسن در زبانهای‌اروپائی تصحیف شدهٔ کلمهٔ حشیشیین وحشاشین به‌معنای «خورندگان حشیش» است، و از همین داستان نشأت گرفته است).

بنا بر روایات اسماعیلی نزار و پسرش در مصر به قتل رسیدند، اما

نوادهٔ نزار که کودکی خردسال بود دزدانه به ایران برده شد . با آنکه حسن صباح و دوجانشین نخست او مدعی بودندکه تنها نایب و داعی امـام هستند ، چهارمین خداوند الموت ، حسن دوم ، علی ذکره‌السلام ، خویشتن را از نظر معنوی امام خواند .

درقرن سیزدهم تا حدی افراطکاری و آدمکشی‌اسماعیلیان تعدیل‌یافت. ناصر، خلیفهٔ عباسی، با ترغیب حسن سوم به بازگشت به مذهب تسنن موفقیت تبلیغی بزرگی بدست آورد .

اسماعیلیان ایران بـا ادامهٔ سیاست جانبداری از دستگاه خلافت بـا نقشه‌های خوارزمشاهیان برای ایجاد یك امپراطوری به مخالفت برخـاستند ، اما آخرین خداوند الموت ، خورشاه ، نتوانست در مقـابل سپاهیـان مغول هولاکوخان مقاومت ورزد . الموت در ۱۲۵۶/۶۵۴ تسخیرشد، و در سال بعد خورشاه به‌دست فاتحان بقتل رسید . اسماعیلیان شام که اینك جزیی از دنیـای سیاسی‌این منطقه‌بودند در۱۲۲۷/۶۲۴خراجگزار شهسواران مسیحی‌مهمان‌نواز گشتند ، اما بعدها سلطان بیبرس نتوانست وجود آنهـا را تحمل کند ، و در ۱۲۷۳/۶۷۱آخرین قلعهٔ فدائیان که الکهف باشد، به‌دست سلاطین‌مملوك افتاد.

مآخذ: یوستی ، ۴۵۷ ؛ زاخو ، ۱۵ ؛ زامباور ۱۸ - ۲۱۷ .

B. Lewis, «The Ismailites and the Assassins,» in *A History of the Crusades*, ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, 1 the *first hundred years*, 99 - 132 .

M. G. S. Hodgson, *The Order of Assassins, The struggle of the early Nizari Ismailis against the Islamic World* (The Hauge 1955) .

فصل هفتم

آسیای صغیر و ترکان

۵۲

سلجوقیان روم

۴۷۰ - ۷۰۷/۱۰۷۷ - ۱۳۰۷

آسیای صغیر (آناطولیا)

۱۰۷۷/۴۷۰	سلیمان بن قتلمش
۱۰۸۶/۴۷۹	**دورهٔ فترت**
۱۰۹۲/۴۸۵	قلج ارسلان اول
۱۱۰۷/۵۰۰	ملکشاه
۱۱۱۶/۵۱۰	رکن‌الدین مسعود اول
۱۱۵۶/۵۵۱	عزالدین قلج ارسلان دوم (تقسیم قلمرو سلطنت در بین‌پسران وی در دوران‌اخیر سلطنتش)
۱۱۹۲/۵۸۸	غیاث‌الدین کیخسرو اول(دورهٔ‌اول‌سلطنت)
۱۱۹۶/۵۹۲	رکن‌الدین سلیمان دوم
۱۲۰۴/۶۰۰	عزالدین قلج‌ارسلان سوم
۱۲۰۴/۶۰۱	غیاث‌الدین کیخسرو اول(دورهٔ‌دوم‌سلطنت)
۱۲۱۰/۶۰۷	عزالدین کیکاوس اول
۱۲۱۹/۶۱۶	علاءالدین کیقباد اول
۱۲۳۷/۶۳۴	غیاث‌الدین کیخسرو دوم
۱۲۴۶/۶۴۴	عزالدین کیکاوس دوم

۱۲۴۸/۶۴۶	کیکاوس دوم و برادرش رکن الدین قلج ارسلان چهارم باهم
۱۲۴۹/۶۴۷	کیکاوس‌دوم،قلج‌ارسلان‌چهارم،وعلاءالدین کیقباد دوم باهم
۱۲۵۷/۶۵۵	قلج‌ارسلان چهارم
۱۲۶۵/۶۶۳	غیاث‌الدین کیخسرو سوم
۱۲۸۲/۶۸۱	غیاث‌الدین‌مسعود دوم (دورهٔ اول‌سلطنت)
۱۲۸۴/۶۸۳	علاءالدین کیقباد سوم (دورهٔ اول‌سلطنت)
۱۲۸۴/۶۸۳	مسعود دوم (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۲۹۳/۶۹۲	کیقباد سوم (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۲۹۴/۶۹۳	مسعود دوم (دورهٔ سوم سلطنت)
۱۳۰۱/۷۰۰	کیقباد سوم (دورهٔ سوم سلطنت)
۱۳۰۳/۷۰۲	مسعود دوم (دورهٔ چهارم سلطنت)
۱۳۰۵/۷۰۴	کیقباد سوم (دورهٔ چهارم سلطنت)
۱۳۰۷/۷۰۷	غیاث‌الدین مسعود سوم

غلبهٔ مغولان

پس از آنکه قتلمش امیر سلجوقی در ۱۰۶۴/۴۵۶ علیه سلطان الب ارسلان‌شورید وشکست‌خورد، پسرش‌سلیمان و ترکمانان‌پیرو او ازسرزمین‌های ایران وعراق روی برتافتند ، و به‌جانب آناطولیا(آسیای صغیر) روان‌گشتند که فرصت برای جنگ و جدال با بیزانسیان فراوان بود .

در حدود سال ۱۰۷۷/۴۷۰ سلیمان صاحب ازنیك (نیقیه) گشت ، اما سلسلهٔ تازه برآمدهٔ کومننی Comneni به‌کمك جنگجویان اول صلیبی ، موقعیت

خود را در مغرب آسیای صغیر از نو مستحکم ساخت، و سلیمان ناچار روی به جانب مشرق آورد. وی تلاش بسیار کرد که جای پایی برای خود در ناحیهٔ حلب ـ انطاکیه به چنگ آورد، ولی در سال ۴۷۹/۱۰۸۶ به دست سپاهیان سلطان ملکشاه کشته شد. چندسالی بعد، برکیارق قلج‌ارسلان اول، پسرسلیمان را آزاد ساخت و به وی اجازه داد به‌آسیای صغیر بازگردد. قلج‌ارسلان برای دیار بکر والجزیره خیالها درسرمی‌پخت، ولی درجنگی که درآنجا اتفاق‌افتاد کشته شد، و پس ازاین حادثه جانشینان اوقدرت خویش را در قسمت مرکزی اناطولیا متمرکز ساختند. از اینجا آنان برامرای دانشمندیه و شهریاران ارمنی کیلیکیا، وفرنگان ادسا تاختند. قلج‌ارسلان دوم‌امرای‌دانشمندی‌را برانداخت،و شکستی که‌در۱۱۷۶/۵۷۲درمیریوسفالونMyriocephalonبرمانوئل کومننوس وارد ساخت امیدهای بیزانسیان را برای تلافی و تجدید قدرت در مشرق نابود ساخت. اما در دوران پیری اقتدار و سلطهٔ وی برپسرانش زائل شد، و قلمرو او میان آنان تقسیم گشت، و در۱۱۹۰/۵۸۶ امپراطور فردریك بـاربـاروسا و جنگجویان جنگ صلیبی سوم همزمان باهم پایتخت وی قونیه‌را متصرف‌شدند.

فتح قسطنطنیه‌در۱۲۰۴ به سلاطین سلجوقی رم فرصت داد که باردیگر به استقرار قوای خویش بپردازند. انتالیاAntalya و سینوپ به‌تصرف آنـان درآمد، و بندرالانیا یا علائیه (که به مناسبت نام سلطان علاءالدین کیقباد چنین خوانده شده است) ساخته شد. به علت استیلای برسواحل، جریان بازرگانی از راه دریای سیاه قوت‌گرفت، و روابط بازرگانی‌بین سلجوقیان روم ودولت شهرهای ایتالیایی برقرار گردید. شکوهمندیهای هنری و معمـاری قونیهٔ عهد سلاجقه متعلق به این دوره است. باری، قیـام درویشهای بابا اسحقی در سال ۶۳۸/۱۲۴۰ علامت نارضایتی‌های داخلی یود، وهنگامی که مغولان به اناطولیا تاختند، سلاجقهٔ روم درکوسه داغ ازآنها شکست یافتند (۶۴۱/۱۲۴۳)، و با حفظ استقلال خراجگزار مغولان شدند، وهرساله خراج وباج کلانی به‌مغولان می‌پرداختند. نزاع و کشمکش‌میان پسران کیخسرو دوم به تقسیم وپاره پارەشدن

مملکت منجر شد. نظارت و سلطهٔ مغولان، خاصه بعد از لشکرکشی سلطان‌بیبرس در سال ۱۲۷۶/۶۷۵ به آناطولیای مرکزی که پای‌خان بزرگ، آباقاآن، را بدانجا کشود، بر آسیای صغیر شدیدتر شد. نام سلاطین سلجوقی تا ۱۳۰۲/۷۰۲ بر سکه‌ها باقی‌مانده است، ولی آنان قدرتی نداشتند. به‌نظر می‌رسد که آخرین سلاطین این‌سلسله در سینوپ و شاید علائیه حکومت داشتند، زیرا وقایع‌نگاران عثمانی هنوز در قرن پانزدهم از یکی از اعقاب امرای سلجوقی نام می‌برند (رجوع کنید به زاخو، ۱۶).

مآخذ: لین‌پول، ۱۵۵؛ یوستی، ۳۰-۴۵۲؛ زامباور، ۴ — ۱۴۳؛ خلیل ادهم، ۱۷ - ۲۱۶، ۲۱۹. دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقالهٔ «سلجوقیان» به قلم ج. ه. کرامرز.

۵۳

دانشمندیه

۱۱۷۷ - ح ۵۷۳/۱۰۷۱ - ح ۴۶۴

مرکز و مشرق آسیای صغیر

۱- شاخهٔ سیواس ۱۱۷۴ - ح ۵۷۰/۱۰۷۱ - ح ۴۶۴

ح ۱۰۷۱/ ح ۴۶۴	ملك دانشمند غازی
۴۷۷/۱۰۸۴	امیرغازی گمشتکین
۵۲۹/۱۱۳۴	ملك‌محمد
۵۳۶/۱۱۴۲	ملك عمادالدین ذوالنون (دورهٔ اول سلطنت در قیساریه)
۵۳۷/۱۱۴۲	ملك نظام‌الدین یاغی یا یغی - بسان*
۵۶۰/۱۱۶۴	ملك مجاهد جمال‌الدین غازی**
۵۶۲/۱۱۶۶	ملك شمس‌الدین ابراهیم
۵۶۲/۱۱۶۶	ملك شمس‌الدین اسماعیل
۷۴ - ۱۱۶۸/ ۷۰ - ۵۶۴	ملك ذوالنون (دورهٔ دوم‌سلطنت واین‌بار با لقب افتخاری ناصرالدین)
	سلاجقهٔ روم

۲ - شاخهٔ ملطیه ۷۸ - ح ۵۷۳/۱۱۴۲ - ح ۵۳۷

ح ۱۱۴۲/ ح ۵۳۷	عین‌الدین بن‌گمشتکین

* ــ اقبال در ترجمه لین‌پول یغی آورده است .

** ــ خلیل ادهم، به نقل مترجم‌کتاب زامباور ، نام او را ابوالمحامد نوشته‌است (معجم‌الانساب ، جلد دوم ، ص ۲۲۱) .

۱۱۵۲/۵۴۷	ذوالقرنین
۱۱۶۲/۵۵۷	ناصرالدین محمد (دورهٔ اول سلطنت)
۱۱۷۰/۵۶۵	فخرالدین قاسم
۱۱۷۲/۵۶۷	افریدون
۸ - ۱۱۷۵/۳ - ۵۷۰	ناصرالدین محمد (دورهٔ دوم سلطنت)

سلاجقهٔ روم

مرکز قدرت این سلسله از ترکمانان در اصل شمال آسیای صغیر در اطراف توقات ، اماسیا و سیواس بود . امیر دانشمند مؤسس این سلسله در اغتشاشاتی که بعدازمرگ سلیمان بن قتلمش ، امیرسلجوقی، روی داد به عنوان یکی از مجاهدین و غازیان دین دراناطولیا ظاهرشد ، و دیری نگذشت که میان دانشمندیه و نخستین جنگجویان صلیبی منازعه درگرفت . امیر دانشمند کانون یك روایت افسانه‌ای حماسی است که تقریباً دوقرن بعداز او نوشته شده است ، و دراین حماسه وی با نخستین جنگجویان مرزی اسلام چون سیدبطال‌ارتباط می‌یابد . از این رو ، در روشن‌ساختن اصل و منشأ دانشمندیـان ، جداساختن حقیقت‌ازافسانه‌کاربسیار دشواری‌است. درآغازقرن‌دوازدهم امیرغازی‌گمشتکین درمنازعات مربوط به جانشینی‌سلجوقیاذ روم مداخله‌کرد ؛ درکیلیکیابا‌ارامنه، و درکنت نشین ادسا با فرنگان جنگید ، و در **۱۱۲۷/۵۲۱** قیساریه و آنکارا را فتح نمود. منازعات وی بامسیحیان سبب‌شدکه خلیفهٔ عباسی مسترشد به‌امرای دانشمندی لقب «ملك» بدهد .

اما هنگامی‌که ملك‌محمد در**۱۱۴۲/۵۳۶** مرد میان پسران وبرادرانش خلاف افتاد . یاغی بسان درسیواس خودرا امیرخواند ، برادرش عین‌الدین در البستان وملطیه به جای پدرنشست ، و ذوالنون قیساریه راگرفت . به این‌ترتیب برای مدتی سه شاخه از امرای دانشمندی باهم حکومت و رقابت داشتند . اما

بعد از مرگ یاغی بسان قلج‌ارسلان دوم ، سلطان سلجوقی، چندین‌بار در امور شاخهٔ سیواس دخالت کرد ، وسرانجام ملك ذوالنون را در۱۱۷۴/ ۵۷۰ کشت و سرزمینهای او را متصرف شد . درملطیه نفاق بین سه پسرملك ذوالقرنین‌افتاد ، وآخرین‌امیراین منطقه ناصرالدین‌محمد به عنوان حکمران دست‌نشانده ومطیع قلج‌ارسلان دوم تا سال ۱۱۷۸/۵۷۳حکومت کرد ، و دراین تاریخ‌امیرسلجوقی ملطیه را نیزتصرف کرد . بنابرآنچه ابن بی‌بی ، مورخ معروف ، نوشته است باقیماندهٔ امرای دانشمندی وارد خدمت سلجوقیان شدند .

مآخذ : لین پول ، ۱۵۶ (خیلی مختصر و متفرق) ؛ یوستی ، ۴۵۵ ؛ زاخو، ۱۵ ؛ زامباور ، ۷ ــ ۱۴۶ ؛ خلیل ادهم ، ۳ ــ ۲۲۰ ؛ دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ « دانشمندیه » به قلم ملیکوف (I. Melikoff) (جدولی‌که ما ارائه داده‌ایم مبتنی بر دو مأخذ اخیراست). IA ‹Dânis, mendliler› (M. H. Yïnanc,) که شجره‌نامه‌ای نیز به همراه دارد .

۵۴

قرامانیان یا بنوقرامان

۱۴۸۳–ح ۱۲۵۶/۸۸۸–ح ۶۵۴

آناطولیای مرکزی

ح ۱۲۵۶/ ح ۶۵۴	قرامان بن نوره صوفی
۱۲۶۱/ ۶۶۰	محمد اول
۱۲۷۸/ ۶۷۷	بدرالدین محمود
؟	برهان‌الدین موسی
؟	فخرالدین احمد
۱۳۴۹/ ۷۵۰	شمس‌الدین
۱۳۵۲/ ۷۵۳	علاءالدین خلیل
۱۳۸۱/ ۷۸۳	علاءالدین بن خلیل
۱۴۰۳–۱۳۹۰/۸۰۵–۷۹۲	**غلبهٔ سلاطین عثمانی**
۱۴۰۳/ ۸۰۵	محمد دوم
۲۱–۱۴۱۹/۴–۸۲۲	**غلبهٔ ممالیک**
۱۴۲۱–۸۲۴	محمد دوم (از نو به‌حکومت می‌نشیند)
۱۴۲۴/ ۸۲۷	علاءالدین علی
۱۴۲۴/ ۸۲۷	تاج‌الدین ابراهیم
۱۴۶۳/ ۸۶۸	اسحاق
۱۴۶۴/ ۸۶۹	پیراحمد
۱۴۷۹/ ۸۷۴	پیراحمد وقاسم باهم

۸۳ـ۱۴۷۴/ ۸۸ـ۸۷۹ قاسم

غلبهٔ سلاطین عثمانی

قرامانیان قوی‌ترین و با دوامترین سلسله‌های ترك آسیای صغیر بودند که دوش به‌دوش دولت عثمانی رشد یافتند، اما سرانجام در آن دولت تحلیل رفتند. به‌نظر می‌رسد که آنان از طایفهٔ افشار، از طوایف ترکمان برخاستند، وپدر قرامان نوره یکی از مشایخ معروف صوفیه بوده است. بنابراین سلسلهٔ قرامانی مانند دیگر سلسله‌های آسیای صغیر از میان درویشان برخاسته است. مرکز اصلی آنها ارمناك Ermenek واقع در شمال غربی جبال تائوروس (توروس) بود، وآنان در آنجا دست‌نشاندهٔ سلطان سلجوقی‌قونیه، رکن‌الدین قلج‌ارسلان چهارم، بودند. دراین‌هنگام، قرامانیان با مغولان وممالیك نیز که زمانی به تفوق آنها گردن‌نهاده‌بودند، میانهٔ‌خوشی نداشتند، امادرقرن چهاردهم دولت‌کاملا مستقلی تشکیل دادند، وبیشتر مرکز وجنوب آناطولیا را زیرنفوذ خود آوردند. پایتخت آنان قرامان یا لارنده مرکز مهمی برای فعالیتهای‌هنری وفرهنگی‌گردید، ودست‌کم‌قرامانیان به‌خاطر تشویق زبان ترکی به‌عنوان‌زبان اداری ورسمی به عوض زبان فارسی درنزد ترکان شهرتی بدست آوردند.

قرامانیان ناگزیر با عثمانیان که مشغول بسط قدرت‌خود بودند، تصادم پیدا کردند، ودر ۷۹۲/۱۳۹۰ علاءالدین‌خلیل درناحیهٔ آق‌چای ازبایزید، سلطان عثمانی، شکست‌خورد، وقلمرو قرامانیان ضمیمهٔ‌مملکت عثمانی‌شد. اماتیمور، هنگامی که بایزید را در ۷۰۵/۱۴۰۲ در آنکارا شکست داد، به بسیاری از دولتهای آسیای صغیر که به وسیلهٔ عثمانیان برافتاده بودند، از جمله قرامانیان جان‌بخشید. نزاع‌بین قرامانیان وعثمانیان‌ادامه پیدا کرد، زیرا پس‌از اضمحلال اسفندیار اغللری امیرسینوپ وقسطمونی Kastamonu در سال ۸۶۶/۱۴۶۲، آنان آخرین‌رقیبان‌بزرگ سلاطین‌عثمانی بودند. اینك قرامانیان به‌حلقهٔ‌قدرتهای مدیترانه که به مخالفت با سیاست توسعه‌طلبی‌عثمانیان برخاسته بودنددرآمدند.

و نیز، امپراطوری پاپ، و همسایهٔ شرقی قرامانیان یعنی اوزن حسن امیر آق‌قویونلو اتحاد «قرامان بزرگ» را خواستار شدند، و قاسم واپسین حکمروای قرامانی از یکی از مدعیان سلطنت عثمانی به‌نام جم پشتیبانی کرد. اما منازعات داخلی قرامانیان برسرجانشینی، مداخلهٔ سلاطین عثمانی را آسان ساخت، و دیری نگذشت که سلسلهٔ قرامانی برافتاد.

مآخذ: لین پول، ۱۸۴؛ زامباور، ۱۶۰، ۱۵۸؛ خلیل ادهم، ۳۰۲–۲۹۶ (جدول فوق بیشتر بر این مأخذ مبتنی است).
دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالهٔ «قرامان ـــ اغلو» به قلم ج. هـ. کرامرز (به انضمام شجره نسبی که از بعضی جهات با آنچه خلیل ادهم آورده است تفاوت دارد)
IA " Karamanlilar " (M. C. Sihâbeddin Tekindağ).

۵۵

سلاطین عثمانی

۶۸۰—۱۳۴۲/۱۲۸۱—۱۹۲۴

اناطولیا ، بالکان ، سرزمینهای عربی

۱۲۸۱/۶۸۰	عثمان اول ابن ارطغرل
ح ۱۳۲۴/ح ۷۲۴	اورخان
۱۳۶۰/۷۶۱	مراد اول
۱۳۸۹/۷۹۱	بایزیداول یلدیرم (ایلدرم)
۱۴۰۲/۸۰۴	**یورش تیمور**
۱۴۰۳/۸۰۵	محمداول چلبی (نخستفقط درآناطولیا، پس از۱۴۱۳/۸۱۶ در روملیاهم سلطنت داشت)
۱۴۰۳/۸۰۶	سلیماناول(تا۱۴۱۰/۸۱۳فقطدرروملیا)
۱۴۲۱/۸۲۴	مراد دوم(دورهٔ اولسلطنت)
۱۴۴۴/۸۴۸	محمد دوم فاتح (دورهٔ اول سلطنت)
۱۴۴۶/۸۵۰	مراد دوم (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۴۵۱/۸۵۵	محمددوم (دورهٔ دومسلطنت)
۱۴۸۱/۸۸۶	بایزید دوم
۱۵۱۲/۹۱۸	سلیم اول ملقب به یاوز
۱۵۲۰/۹۲۶	سلیمان دوم قانونی (مورخانغربی او را سلیمانکبیرهم خواندهاند)

۹۷۴/۱۵۶۶	سلیم دوم
۹۸۲/۱۵۷۴	مرادسوم
۱۰۰۳/۱۵۹۵	محمد سوم
۱۰۱۲/۱۶۰۳	احمداول
۱۰۲۶/۱۶۱۷	مصطفی‌اول (دورهٔ اول‌سلطنت)
۱۰۲۷/۱۶۱۸	عثمان دوم
۱۰۳۱/۱۶۲۲	مصطفی‌اول (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۰۳۲/۱۶۲۳	مرادچهارم
۱۰۴۹/۱۶۴۰	ابراهیم
۱۰۵۸/۱۶۴۸	محمدچهارم
۱۰۹۹/۱۶۸۷	سلیمان سوم
۱۱۰۲/۱۶۹۱	احمددوم
۱۱۰۶/۱۶۹۵	مصطفی دوم
۱۱۱۵/۱۷۰۳	احمد سوم
۱۱۴۳/۱۷۳۰	محمود اول
۱۱۶۸/۱۷۵۴	عثمان سوم
۱۱۷۱/۱۷۵۷	مصطفی سوم
۱۱۸۷/۱۷۷۴	عبدالحمید اول
۱۲۰۳/۱۷۸۹	سلیم‌سوم
۱۲۲۲/۱۸۰۷	مصطفی چهارم
۱۲۲۳/۱۸۰۸	محمود دوم
۱۲۵۵/۱۸۳۹	عبدالمجید اول

۱۲۷۷/۱۸۶۱	عبدالعزیز
۱۲۹۳/۱۸۷۶	مراد پنجم
۱۲۹۳/۱۸۷۶	عبدالحمید دوم
۱۳۲۷/۱۹۰۹	محمد پنجم ملقب به رشاد
۱۳۳۶/۱۹۱۸	محمد ششم وحیدالدین
۱۳۴۱-۲/۱۹۲۲-۴	عبدالمجید دوم (فقط به‌عنوان خلیفه)

حکومت جمهوری کمال آتاترك

آغازکار عثمانیان درمه افسانه و داستان پوشیده شده‌است، وقبل‌ازسال ۱۳۰۰ اطلاعات تاریخی استوار درباب‌آنها معدود است. گمان می‌رودکه‌آنان اصلا ازطایفۀ قاییغ ازترکمانان غز بوده‌اند، وعده‌ای ازمردمان چادرنشین بیابانگرد را به‌آسیای صغیر راهبر شده‌اند. بنابراین جزیی از موج بزرگ ترکمانانی محسوب می‌شوند که از مشرق فرا رسیدند، و بیزانسیان را عقب راندند. عثمانیان تا حدی وابسته به‌سلاجقۀ روم بودند، اما ظهور مغولان وزوال دولت سلجوقی درطی قرن سیزدهم آنها را مجبور ساخت که به‌گوشۀ شمال غربی آناطولیا یعنی ولایت قدیم بیثونیا و ولایت بعدی خداوندگار رخت بربندند. درهمان زمان‌که‌دولتهای ترك دیگری درقسمتهای دیگرآناطولیا، چون دولتهای قرامانی، منتشا اغللری، وگرمیان اغللری تأسیس می‌شد، عثمانیان ناچار به‌مجادله و نزاع بادولت بیزانس بودند. بنابراین نیروی‌آنان دمبدم به‌وسیلۀ ترکمانان تازه نفسی‌که از مشرق فرا می‌رسیدند و مشتاق بودند که به عنوان غازی یا مجاهدان دین بامسیحیان دست و پنجه نرم‌کنند تقویت می‌شد. ازاین غازیان و جنگجویان است که عثمانیان سنت و پیشینه‌ای نظامی و قدرتی پیدا کردند که ترقی و توسعۀ آنان را میسور ساخت، و سرانجام نیز سبب شدکه همۀ دولتهای ترك دیگر را درخویشتن مستحیل سازند.

در ۱۳۵۷/۷۵۸ سپاهیان عثمانی ازگالی‌پولی به داخل اروپا ریختند، و

با استفاده از نفاقی که میان اسلاوهای بالکان وجود داشت، و دشمنانگی دینی فیمابین ارتودوکسها و کاتولیکها به‌سرعت قسمت وسیعی از بالکان را متصرف شدند. این نواحی مفتوحه بعداً تشکیل ایالت روملیا را داد. اینك عثمانیان توجه خود را بیش‌ازآسیا به اروپا معطوف ساختند، و نشانهٔ این توجه انتقال پایتخت‌آنان از بورسه به‌ادرنه (آدریا نوپل) در سال ۷۶۷/۱۳۶۶ بود. ازنظر نظامی نیز اینك سلاطین عثمانی هرروزکمتر براتباع ترکمان خود، که اغلب عقاید مذهبی‌بدعت‌آمیز داشتند، اتکاء می‌ورزیدند. درنتیجه، طبقهٔ سواره نظام فئودالی روی‌کارآمد، و بدانها املاکی برای ارتزاق و معیشت داده شد. اما مهمترین چیزی‌که درآفرینش تصویرسبعیت وشکست‌ناپذیری عثمانیان درذهن مسیحیان اروپا تأثیرداشت سپاه‌ینی‌چری بودکه افرادآن ازمیان فرزندان اتباع مسیحی بالکان انتخاب می‌شدند، وپس‌از درآوردن آنان بدین اسلام به‌عنوان یك قوهٔ نظامی نخبه تعلیم وتربیت می‌یافتند. درسال ۷۹۶/۱۳۹۴ بایزید اول از متوکل اول، خلیفهٔ پوشالی عباسی در قاهره، لقب سلطان روم یافت، اما بخش‌آسیائی امپراطوری او به‌ناگاه در نتیجهٔ یورش تیمور از هم گسیخت. تیمور سلطان بایزید را درسال ۸۰۵/۱۴۰۲ درآنکارا (انقره) شکست داد. در دهه‌های بعد، امپراطوری عثمانی درآسیای صغیر به‌تدریج ازنو التیام ووحدت یافت، وقرامانیان‌آخرین دستهٔ بزرگی بودندکه در دولت عثمانی تحلیل رفتند، ودرسال ۸۵۷/۱۴۵۳ سلطان محمد فاتح سرانجام قسطنطنیه را فتح‌کرد.

قرن شانزدهم عصرطلائی امپراطوری عثمانی‌بود. در ۹۲۳/۱۵۱۷ سلطان سلیم یاوز (مهیب) مصر و شام را از دولت رو به اضمحلال ممالیك گرفت. پس‌ازپیروزی موهاج (ناحیه‌ای در مجارستان) در ۹۳۲/۱۵۲۶ سلیمان قانونی باسلیمان‌کبیر برای یك قرن ونیم بیشترمجارستان را بزیرسلطهٔ حکومت عثمانی درآورد. از ایتالیای جنوبی نقاطی به تصرف عثمانیان در آمد، و کشتی‌های عثمانی سلطهٔ آن دولت را تا به‌الجزایر و تونس‌کشاندند. در مرزهای شرقی سلاطین‌صفوی که‌شیعی‌مذهب وسرسخت‌ترین دشمنان عثمانیان بودند درجنگ

چالدران در ۱۵۱۴/۹۲۰ شکست خوردند ، و آذربایجـان مورد تاخت و تاز سپاهیان عثمانی قرارگرفت. در دریای هند ناوگان عثمانی ازپایگاههای عربی علیه پرتقالیان وارد عملیات شد .

سلاطین عثمانی دراین موقع که اوج قدرت آنها بود سیاست تساهل و اغماض نسبت به اقلیتهای مذهبی و نژادی در داخل امپراطوری خود داشتند ، ومثلا یهودیان که دراروپای مسیحی مورد تعقیب وآزار بودند ، درامپراطوری آنان سکنی گرفتند . اما در اواخر قرن هفدهم ورق برضد عثمانیان در اروپای شرقی برگشت. آنان نتوانستند ازاشتغال قدرتهای اروپایی درجنگهای سی‌ساله استفاده برند ، و تنها موفقیت آنها در این دوره گرفتن کرت از ونیزیها بود . باوجوداینکه سپاهیان عثمانی در۱۶۸۳/۱۰۹۴ از وین رانده شدند ومجارستان و ترانسیلوانیا را از دست دادند ، اما هنوز برقسمت های اسلاو ، یونانی ، و رومانیایی بالکان تسلط داشتند. تقسیم اروپا وحسادتها و رقابتهای دول اروپایی امپراطوری عثمانی را دوقرن دیگر زنده نگه داشت . اما اینك مهارتهای فنی اروپائیان بدانها به‌طور واضح تفوق نظامـی و دریایی داده بود ، و حال آنکه سپاه نامنظم ینی‌چری مدتها بودکه سدی در راه نوگری قشون عثمانی به‌شمار می‌رفت ، و تا سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ کـه سلطان محمد دوم قدرت آنها را درهم شکست ، مجال این نوسازی بدست نیامد . از نظر اقتصادی نیـز سرزمین‌های عثمانیان و اعراب درمقابل رقابت‌کالای ساختگی وکارخانه‌ای اروپایی و فنون کارآمدتر اقتصادی‌آنان زیان بسیار دیدند ، وتولیدات محلی‌آنان رو به‌کاهش نهاد ، و منـابع داخلی درآمد نقصان پذیرفت ، چنانکه دولت عثمانی در قرن نوزدهم بارها تا لب پرتگاه ورشکستگی کشیده شد .

توسعه‌طلبی روسیه خطرویژه‌ای‌بودکه دولت عثمانی‌را تهدید می‌کرد، زیرا روسها اینك متحدان عثمانی یعنی تاتارهای‌کریمه را منقاد ساخته بودند ، و برآن بودند کـه براستانبول و بوسفور نیـز استیلا یابند ، تا بدین تـرتیب برمدیترانه دست‌رسی پیداکنند . درسالهای آغازین قرن نوزدهم ، محمد علی

سردار آلبانیایی، حکمران مصر و بعداً فرمانروای خود مختارمصرشد؛ یونانیان سر به‌شورش برداشتند ودر ۱۸۲۹ استقلال خودرا به‌دست‌آوردند ؛ و الجزایر به‌چنگ فرانسویان افتاد. رشد احساسات ملی و میهنی که درنتیجهٔ انقلاب کبیر فرانسه تخم آن درهمه جا افشانده شده‌بود ، ملل بالکان را برآن داشت که علیه حکومت عثمانی بشورند ، و در پایان دومین جنگ بالکان (۱۹۱۲–۱۹۱۳) ، قلمرو دولت عثمانی در اروپا محدود به تراکیای شرقی شد . شرکت دولت عثمانی در جنگ جهانی اول به طرفداری از قوای محور سبب از دست رفتن ایالات عربی آن شد ، و دولتهای اروپایی را برانگیخت تا سرزمینهائی را هم که دراصل متعلق به‌خود دولت عثمانی‌بود ادعا کنند. اما حرص و آز این‌دولتها باعث برانگیخته‌شدن احساسات ملی ترکان‌گردید، که یکی‌ازوجوه‌آن بیزاری از خود سلسلهٔ سلاطین عثمانی بود که مانع ترقی ترکان و ناگزیر مصدر ادبار و بدبختیهای دو قرن گذشته محسوب می‌شد . براثر اقدامات مصطفی‌کمال (آتاتورك) رهبرملیون ، نخست سلطنت عثمانیان در۱۹۲۲ ملغی‌گردید، وسپس در ۱۹۲۴ دستگاه خلافت آنان نیز برچیده شد ، و آخرین فرد خاندان عثمانی سلطان عبدالمجید دوم خلع شد.

مآخذ : لین‌پول ، ۹۷–۱۸۶ ؛ زامباور ، ۱–۱۶۰ و جدول () ؛ خلیل ادهم ، ۳۰–۳۲۰
A. D. Alderson. *The Structure of Ottoman dynasty* (Oxford 1956) .

فصل هشتم

مغولان یا چنگیزیان

مغولان یا چنگیزیان

تاریخ مکتوب مغولان از اواخر قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم شروع می‌شود ، زیرا این تنها از طریق تاریخ سری مغولان ، مکتوب در قرن سیزدهم و بعضی منابع فارسی‌وچینی آن عهد است که اطلاعات تاریخی درباب مغولان در دسترس قرار می‌گیرد . باری گمان می‌رود که مغولان دراصل مردمی جنگل‌نشین‌بوده‌اند که درجنگلهای سیبری و مغولستان خارجی درحوالی دریاچهٔ بایکال می‌زیسته‌اند، نه مردم چادرنشین‌استپها، هرچند مانند فاتحان و جنگجویان استپها و سواران چابك دشتهاست که نخست درتاریخ ظاهر می‌شوند .

یسوی‌کای پدر چنگیز ، خان قبیلهٔ مغول بود . خود چنگیز در اصل نام تموچین (=«آهنگر») داشت، ودرمغولستان درنتیجهٔ حمایت رئیس طایفهٔ قرائیت *Kereyt* ،طغرل‌خان یا اُنگ‌خان(درسفرنامهٔ مارکوپولو *Prester John*) قدرت و اهمیت یافت . بعداً تموچین با اُنگ خان از در ستیز درآمد ، وابتدا وی وسپس یکی از رقیبان مغول خود، جاموقا، را شکست داد . دراین هنگام وی لقب چنگیز (؟ مأخوذ از واژهٔ ترکی تنگیز*tengiz* به‌معنای «دریا» ومجازاً به معنای خان جهان و بزرگ) یافت ، و در ۱۲۰۶ در قوریلتا یا مجلس عالی سران مغول‌خانِ اعظم تمام طوایف مغول شناخته شد. اینك وی لشکربه‌جنگ تنگوتهای تبتی‌ِناحیهٔ‌کانسو و اردس واقع درشمال غربی‌چین برد، ودر ۱۲۱۳ چین‌خاص‌را مورد حمله قرار داد، و پکینگ (خان بالغ) را در ۱۲۱۵ غارت کرد ، وبدین‌طریق پایه‌های حکومت امپراطوران سلسلهٔ چین *Chin* را متزلزل ساخت . در ۱۲۱۸ به‌سمیرچای ، واقع در شمال ترکستان ، حمله برد ، و در نتیجهٔ این‌حمله باقلمرو خوارزمشاهیان هم‌مرز وهمسایه شد . بین چنگیزخان و خوارزمشاهیان ابتدا روابط سیاسی صلح‌آمیزی وجود داشت ، اما هنگامی که درسال ۶۱۵/۱۲۱۸ حکمران اترار، فرستادگان چنگیز وتمام بازرگانانی راکه

همراه آنها بودند قتل عام کرد ، حملهٔ مغولان را به‌سرزمینهای اسلامی تسجیل نمود. در ۲۰-۱۲۱۹/۱۷-۶۱۶ ماوراءالنهر به‌تصرف مغولان درآمد، تولوی، پسر چنگیز به خراسان گسیل شد ، و وی پس از یك شکست موقتی در ناحیهٔ پروان افغانستان ، آخرین پادشاه خوارزمشاهی ، سلطان جلال‌الدین را به‌هندوستان تاراند (۱۲۲۱/۶۱۸) . دراین میان، دو پسر دیگر چنگیز ، جوچی وجغتای‌در ناحیهٔ‌سیردریاوخوارزم‌مشغول‌عملیات بودند، وموطن خوارزمشاهیان را ویران ساختند، وسلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در آخرین سالهای زندگیش دائم درحال فرار ازایالتی به‌ایالتی بود وازجلو سپاهیان مغول به‌سوی مغرب می‌گریخت .

رسم رؤسای مغول آن بود که قلمرو خود را بین اعضای خانوادهٔ خویش قسمت می کردند ، وچنگیز نیز قبل‌ازمرگش‌که در ۱۲۲۷/۶۲۴ واقع شد ، همین‌کار را کرد، وبه‌هریك ازپسران خود یورت یا سرزمینی برای اتباع وگله و احشام‌آنان واگذارکرد . سرزمینهایی که به‌تضرف مغولان درآمده بود وسیعتر از آن بود‌که بتوان بایك دولت مرکزی آن را اداره‌کرد ، و مغولان خود از نظر سیاسی و اداری مردم آگاهی نبودند . زبان مغولی تا این زمان به‌کتابت درنیامده بود، ازاین‌روناگزیرمی‌بایست طبقهٔ اداریی برای سرزمینهای مفتوحه ، حتی اگر برای جمع‌آوری مالیات وخراج برای خانها هم می‌بود، تدارك دید . بنابراین طبقات اداری این سرزمینها ، یعنی اویغورها ، ایرانیان ، و چینیها به‌کارگرفته شدند، و به‌خصوص‌کاتبان بودایی اویغوری‌که «بخشی» خوانده می‌شدند ، مورد توجه قرارگرفتند. این ازنوشته‌های دو تن ازمورخان ایرانی یعنی عطاملك جوینی و رشیدالدین فضل‌الله است که ما بیشتر اطلاعات خود را در باب نخستین مغولان و تاریخ آنان به‌دست آورده‌ایم . بنابراین ، سرزمینهای چنگیز به‌ترتیب زیر میان پسرانش تقسیم شد :

۱ - بزرگترین پسر چنگیز جوچی پیش از مرگ پدر وفات یافت ، اما میراث اوِ به پسرش باتو رسید . سهم او سیبریهٔ غربی و دشت قبچاق تا

روسیهٔ جنوبی‌بود، وخوارزم‌را نیز که‌همیشه از لحاظ بازرگانی جزءِ سرزمینهای جنوب ولگا محسوب می‌شد شــامل می‌گشت . باتو اردوی ازرق را در خود روسیهٔ جنوبی تأسیس کرد ،که هسته و نطفهٔ اردوی زرین بعدی شد ، و پسر دیگر جوچی ، اوردا، اردوی سفید را درسیبریهٔ غربی بنیان‌گذاشت . درقرن چهاردهم این دو گروه به یکدیگر پیوستند . بعــدها ، خانات متعدد روسیه ، سیبریه ، و ترکستان ازبطن این اردوها زاده شدند که ازآن جمله است: خانات کریمه ، آستراخان ، قازان ، کازیموف ، تیومن ، بخـارا ، و خیوه . در قرن پانزدهم وشانزدهم اعقاب پسردیگر جوچی ، شیبان ، که به‌شیبانیان یا اوزبکان معروفند برخوارزم و ماوراءالنهر استیلا یافتند .

۲ ـ دومین پسر چنگیز جغتای بود ، و سرزمین‌هــای واقع در شرق ماوراءالنهر تا ترکستان شرقی یا ترکستان چین نصیب اوشد . دیری نگذشت که شاخهٔ غربی اعقاب جغتای در ماوراءالنهر تحت نفوذ اسلام قرارگرفتند ، اما تیمورآنان را برافکند . شاخهٔ شرقی که قلمرو آن سمیرچای وحوضهٔ رود الی *Ili* ، وحوضهٔ تاریم بود ، درمقابل نفوذ اسلامی مقاومت نشان داد . باری، اعقاب شرقی جغتای بعدها به‌انتشار اسلام درترکستان چین کمك کردند ، و تا قرن هفدهم درآنجا باقی بودند .

۳ـ سومین پسر چنگیز اوکتای بود که قوریلتای مغولان اورا به‌عنوان خان بزرگ وخان اعظم جانشین پدرشناخت ، اما پس ازگذشت دونسل خانات بزرگ به دست اعقاب تـولوی افتاد ، هرچند که سرزمینهای واقـع در پامیر و تین‌شان همچنان دردست نوهٔ تولوی ، قیدوخان باقی‌ماند ، و اوتا زمان مرگش که در ۷۰۲/۱۳۰۱ اتفاق افتاد ، با اولاد جغتای و قوبیلای یاقوبلای ، خــان بزرگ ، در ستیز بود .

۴ـ جوانترین فرزند چنگیز ، تولوی ، قلب امپراطوری مغول ، یعنی مغولستان را به ارث بـرد . پسران تــولوی ، منکوقــا آن و قوبیلای قــاآن ، به‌عنوان‌خان بزرگ جانشین سلسلهٔ اوکتای شدند، اما فقط منکوقاآن، قراقروم

واقع درمغولستان را به‌عنوان پایتخت خود در دست داشت . مستملکات آنها عبارت بود ازنواحی متصرفی چین ،که مغولان در آنجا به‌عنوان سلسلهٔ یوان شهرت یافتند ، وتا نیمهٔ دوم قرن چهاردهم حکومت کردند .گیرندگی فرهنگ و دین وتمدن چین‌نفوذ زیادی درخانان‌بزرگ پکینگ داشت ، وآنان به‌مذهب بودایی درآمدند ، و پیوستن بدین مذهب به‌تدریج شکافی میان آنها و خانهای دیگر مغول در آسیای غربی و روسیه که دین اسلام را پذیرفته بودند ، ایجاد کرد. هلاگوخان ، یکی ازبرادران قوبیلای قاآن، برای بار دوم به‌فتح ممالك اسلامی برخاست، وسلسلهٔ ایلخانیان را درایران بنیان نهاد. به‌این‌ترتیب خانات آسیای غربی ، از هرلحاظ عملا از قبول اطاعت خانهای بزرگ مغولستان و پکنیگ سر باز زدند .

۵۵

خانهای بزرگ مغول، اعقاب اوگتای و تولوی

(سلسلهٔ یوان چین)

۱۶۳۴-۱۲۰۶/۱۰۴۳-۶۰۳

مغولستان و چین شمالی

۱۲۰۶/۶۰۳	چنگیزخان
۱۲۲۷/۶۲۴	اوگتای
۱۲۴۱/۶۳۹	تورگنه، به‌عنوان نایب‌السلطنه
۱۲۴۶/۶۴۴	گیوک
۱۲۴۹/۶۴۷	اغول ـ غایمیش، به‌عنوان نایب‌السلطنه
۱۲۵۱/۶۴۹	منگو (منگوك)
۱۲۶۰/۶۵۸	قوبیلای
۱۲۹۴/۶۹۳	تیمور اولجایتو
۱۳۰۷/۷۰۶	قایشان گولوك
۱۳۰۷/۷۱۰	آیور پاری بهادرا بویانتو
۱۳۲۰/۷۲۰	سود هیپالاگگن
۱۳۲۳/۷۲۳	یسون تیمور
۱۳۲۸/۷۲۸	اریگابا
۱۳۲۸/۷۲۸	جیجغتوتق ـ تیمور
۱۳۲۹/۷۲۹	قوشیلاقتقتو
۱۳۳۲/۷۳۲	ریچند پال (ایرنجه پال)

۱۳۳۲-۷۰/ ۷۱-۷۳۲ طغان تیمور

اعقاب‌تولوی درمغولستان تا قرن‌هفدهم دوام‌آوردند، اماخانهای چین را سلسلهٔ مینگ در ۱۳۶۸ برافکند .

از مشخصات دورهٔ حکومت اوگتای تکمیل فتح چین شمالی ، یعنی استیلا برامپراطوری‌سلسلهٔ چین وضمیمه ساختن کرده‌است. امپراطوری سونگ درچین جنوبی تا سال ۱۲۷۹دوام‌آورد. در آن سوی دنیای قدیم، باتو به‌تاخت وتاز دراستپهای جنوب روسیه واروپای مرکزی مشغول بود، ودنیای مسیحیت قرون وسطا را به ترس و وحشت افکنده بود (نگاه‌کنید به‌شمارهٔ ۵۹ از همین کتاب). باآنکه پسر اوگتای ، گیوک ، فرزندان بسیار داشت ، درهنگام مرگ گیوک در ۶۴۷/۱۲۴۹ خانی به‌شاخهٔ دیگری‌که ازاعقاب تولوی بودند ، یعنی به‌منگو و فرزندان وی رسید. هنگامی‌که قوریلتائی‌که درچین تشکیل شده‌بود قوبیلای، برادر منگو را خان‌اعظم مغول‌اعلام‌کرد، اعقاب‌اوگتای سربه‌شورش برداشتند ، وبه‌سرکردگی قیدوخان وچپرخان مدتهای مدید مایهٔ پریشانی خاطر خانان بزرگ شدند . اما سرانجام باخاندان تولوی از در تسلیم درآمدند . اما در روزگاران بعد ، اعضای مختلف خاندان اوگتای در ادواری که اغتشاش و ناآرامی بود قدرت یافتند، و تیمور دو تن از آنان یعنی سیورغتمیش وپسرش محمودرا درماوراءالنهر جایگزین جغتائیان‌کرد.

خانهای بزرگ در قراقروم ، و بعد از روزگار منگو درپکینگ یاخان بالغ (= شهرخان) چنانکه از روایات سیاحان و جهانگردان اروپای غربی و شرق نزدیك مستفاد می‌شود زندگی و دستگاه پرتجمل و شکوهمندی داشتند . ثروت مادی وغنائمی که‌ازفتوحات مغولان به‌دست‌آمده بود درپایتختهای خانها متمرکز شده بود، هنرمندان وصنعتگران درآنجاگردآمده بودند ، ودانشمندان و نویسندگان و علمای دینی به‌اردوی خانان روی می‌آوردند . مغولان ازخود تساهل و آزاد اندیشی مردمان استپها را نشان می‌دادند ، وبه مباحثات مسیحیان

نسطوری و لاتینی ، مسلمانان ، بودائیان ، و کنفوسیوسیان گوش فرا می‌دادند. درنتیجه، عقاید سنتی آنها در مغولستان و چین‌شمالی دربرابر ادیان عالیترجای پرداخت ، ودر واقع آنان به‌مذهب بودایی به‌صورتی که در میان لامائیان تبتی مرسوم بود درآمدند . این دین ، دین عمده و اساسی مغولان آسیای شرقی باقی ماند ، و به‌وسیلهٔ مغولان‌اویروت‌یا قلموق‌درمهاجرت عظیم آغازقرن هفدهم آنان به‌سمت مغرب ، به‌ناحیهٔ ولگا و کوبان برده شد .

خانهای بزرگ مغول به‌تدریج در چین به‌صورت سلسله‌ای چینی از اصل بربریان بیرون آمدند که به‌زبان چینی بدانها یوان *Yuan* می‌گفتند . این‌سلسله تا سال ۱۳۶۸ درچین حکومت کرد ، و آنگاه خاندان مینگ جانشین آن گشت، اما مدتها قبل از این تاریخ نیز آنان برخانات مغول آسیای مرکزی و غربی نفوذی نداشتند . تنها درمغولستان خاص اعقاب خانهای بزرگ به‌طور مستقل باقی‌ماندند، هرچند ازنظر کلی دست نشاندهٔ امپراطوران سلسلهٔ مینگ محسوب می‌شدند .

مآخذ : لین پول ، ۱۶—۲۰۱ ؛ زامباور ، ۳—۲۴۱

L. Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan Che, les généalogies impériales mongoles dans l'histoire chinoise officielle de la dynastie mongole* (=Supplement to *T'oung Pao,* XXXVIII) (Leiden 1945)
(جدولهای این‌کتاب مبتنی است برمآخذ چینی و ایرانی)

F. W. Cleaves, "The Mongol names and terms in *The History of Nation of the Archers* by Grigor of Akanc," HJAS, XII, (1949), 400--43.

J. A. Boyle, " On the titles given in Juvaini to certain Mongol princes", HJAS, XIX (1956), 146—54

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «چنگیزخان» به‌قلم بویل .

۵۶

جغتائیان: اعقاب جغتای
۱۲۲۷-۱۳۷۰/۶۲۴-۷۷۱

۱۲۲۷/۶۲۴	جغتای
۱۲۴۱/۶۳۹	قراهلاگو (دورهٔ اول حکومت)
۱۲۴۷/۶۴۵	یسومنگو
۱۲۵۲/۶۵۰	قراهلاگو (دورهٔ دوم حکومت)
۱۲۵۲/۶۵۰	اورقینه خاتون
۱۲۶۱/۶۵۹	الغو
۱۲۶۶/۶۶۴	مبارکشاه
۱۲۶۶/۶۶۴	براق خان
ح ۱۲۷۱/ ح ۶۷۰	نگوبیك (نیکوپای)
۱۲۷۲/۶۷۰	طغا تیمور
ح ۱۲۹۱/ ح ۶۹۰	دوخان
۱۳۰۶/۷۰۶	کنچك خان
۱۳۰۸/۷۰۸	تالیقو
۱۳۰۹/۷۰۹	کبك خان (دورهٔ اول حکومت)
۱۳۰۹/۷۰۹	اسن بوغا
ح ۱۳۱۸/ ح ۷۱۸	کبك خان (دورهٔ دوم حکومت)
۱۳۲۶/۷۲۶	الجیگدای
۱۳۲۶/۷۲۶	دُوَ تیمور

۱۳۲۶/۷۲۶	علاءالدین ترمشیرین
۱۳۳۴/۷۳۴	چنگک‌شی
۱۳۳۴/۷۳۵	بوزن
ح ۱۳۳۸/ح ۷۳۹	یسون تیمور
ح ۱۳۴۲/ح ۷۴۳	محمد
۱۳۴۳/۷۴۴	غازان (قازان)
۱۳۴۶/۷۴۷	دانشمند جه
۱۳۴۸/۷۴۹	بایان قلی
۱۳۵۹/۷۶۰	شاه تیمور
۱۳۵۹ـ۷۰/۷۶۰ـ۷۱	تغلق تیمور
استیلای تیمور	

بعد از مرگ چنگیزخان، جغتای به عنوان بزرگترین بازماندهٔ او و متخصص درقانون قبیله‌ای، یعنی یاسا، حیثیت و اعتبار فراوانی داشت. وی درواقع بامسلمانان دشمنی‌می‌ورزید، وهرجا یاسای چنگیزی باشریعت‌اسلامی، مثلا در مورد ذبح حیوانات و تطهیر در آب جاری، برخورد پیدا می‌کرد، سعی او آن بود که حکم یاسا را به مرحلهٔ اجرا درآورد. یورت جغتای کوه تین‌شان (تیان شان) را از دو سوی شامل می‌شد، اما خانات جغتایی تا بعد از مرگ جغتای تشکیل نشد. پسران ونوه‌های جغتای به‌نزاع بایکدیگربرخاستند و علیه خان بزرگ، منگو، توطئه‌کردند، و بنابرآنچه ویلیام روبروکی، راهب آلمانی که به دربار خان در قراقروم سفرکرده است، آورده سرتاسر مملکت مغولان درحوالی سال ۱۲۵۰ بین منگو و باتو تقسیم شده‌بود. مؤسس واقعی خانات جغتایی نوهٔ جغتای، الغو، بودکه از جنگ و نزاع داخلی بین پسران منگو، قوبیلای قاآن و اریق بوقا، استفاده‌کرد و خوارزم و ترکستان

غربی و افغـانستان را اسماً برای اریق بوقا ، ولی در حقیقت برای خویشتن ، بگرفت . این سرزمینها هستهٔ خانات جغتایی را به‌وجود آوردند .

جغتائیان کمتر از ایلخانان مغول ایران در معرض نفوذ مستقیم اسلام قرار داشتند، وراه ورسم قبیله‌ای خودرا تا مدتی‌طولانی‌حفظ کردند. به‌احتمال قوی این امر در انحطاط کلی زندگی شهری و کشاورزی در آسیای مرکزی ، بیرون از واحهٔ مـاوراءالنهر و ترکستان شرقی ، تأثیـر داشته است . مبـارکشاه (۱۲۶۶/۶۶۶) نخستین خان جغتایی بود کـه به‌دین اسلام گروید ، اما از سـال ۱۲۹۱/۶۹۰ دوخان و اعقـاب وی کـه مشرکان متعصبی بودند ، در سرزمینهای مشرق تین‌شان سکونت‌گزیدند. کبك‌خان‌اولین کسی‌بود که‌دوباره به‌ماوراءالنهر بازگشت ، و در نخشب یـا قرشـی قصری ساخت . ترمشیرین (که نام وی باید صورت فارسی‌شدهٔ واژهٔ بودایی دهارمه شیله *Dharmašīla* به‌معنای «عادت‌یافته به‌دهارمه قانون بودایی » باشد) نیزبه‌دین اسلام درآمد، اما مغولان چادرنشین قسمت شرقی خانات کـه احساسات ضد اسلامی شدید داشتند به مخالفت بااو برخاستند ، و وی را در ۱۳۳۴/۷۳۴ کشتند . اندکی بعداز این باقدرت یافتن تیمور درماوراءالنهر وحدت از میان جغتائیان رخت بربست . بعدازآن ، چند تن ازخانان جغتایی وپس‌ازآنها چندتن ازاعقاب اوگتای درماوراءالنهر به‌تخت نشستند . خاندان جغتایی همچنان باقی ماندند ، وبعدازمرگ تیمور دولت‌آنها در ماوراءالنهر در زمان حکومت اسن بوغای دوم (۶۲-۱۴۲۹/۶۷-۸۳۳) که از دشمنان سرسخت وخطرناك تیموریان اخیربود ، رو به‌ترقی نهاد . اما قلمرو جغتائیان در ماوراءالنهر سرانجام به‌دست شیبانیان افتاد . تنها شاخهٔ غربی آنها درسمیرچای وحوضهٔ تاریم باقی ماند واین شاخه قلمرو خودرا به‌سوی تورفان بسط داد، ودرقدرت قبیلهٔ ترکان دوغلات شریك‌شد ، تا بالاخره درقرن هفدهم دولت جغتائیان به‌کلی برافتاد .

مآخذ : لین‌پول ، ۲-۲۴۱ ؛ زامباور ۵۰-۲۴۸

Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan che.*

دائرةالمعارف اسلام، چاپ‌دوم، مقالات «جغتای خان» ، «خانات جغتایی» به‌قلم بارتولد و بویل.

۵۷

ایلخانان یا ایلخانیان اعقاب هولاکوخان

۶۵۴–۷۵۴/۱۲۵۶–۱۳۵۳

۶۵۴/۱۲۵۶	هلاگو
۶۶۳/۱۲۶۵	آباقا
۶۸۰/۱۲۸۲	احمد تکودار
۶۸۳/۱۲۸۴	ارغون
۶۹۰/۱۲۹۱	کیخاتو
۶۹۴/۱۲۹۵	بایدو
۶۹۴/۱۲۹۵	محمود غازان
۷۰۳/۱۳۰۴	محمد خدابنده الجایتو
۷۱۷/۱۳۱۷	ابوسعید
۷۳۶/۱۳۳۵	اربا
۷۳۶/۱۳۳۶	موسی
۷۳۶–۵۴/۱۳۳۶–۵۳	

دراین‌دوره چندین‌خان‌که دست‌نشاندۀ امیرحسن‌بزرگ جلایری و امیرحسن‌کوچك چوپانی بودند به‌حکومت‌پرداختند ، وپس از آن ایران میان سلسله‌های محلی چون جلایریان و آل‌مظفر، و سربداران خراسان تقسیم شد .

سگوفاآن . خان بـزرگ مغول ، کار عظیم تصرف مجدد و تحکیم

مستملکات مغولان را در آسیای غربی برعهدهٔ برادرش هلاگو گذاشت ، زیرا در فاصلهٔ مرگ چنگیزخان تا این زمان استیلای مستقیم خان بردنیای اسلامی جنوب آمودریا سخت سست وضعیف شده‌بود. بنابراین، هلاگو به‌سوی مغرب عزیمت کرد . مقاومت اسماعلیان یا فدائیان شمال ایران را درهم شکست (۱۲۵۶/۶۵۴) ، لشکریان خلیفه را در عراق قلع و قمع کرد ، و آخرین خلیفهٔ عباسی ، مستعصم ، را بکشت (۱۲۵۸/۶۵۶) ، و به سوی شام پیش راند . اما درآنجا مغولان در عین جالوت ، واقع در فلسطین ، از ممالیك مصر شکست خوردند (۱۲۶۰/۶۵۸) ، وجلو پیشرفت آنان گرفته شد . اینك هولاگو به‌نیابت خان، حکمرانی ایران ، عراق ، قفقاز و آناطولیا ، ولقب ایلخان یافت (ایلخان به‌معنای خان تابع خان بزرگ است) .

اکنون دولت ایلخانی به‌صورت قطعی بنیان پذیرفته بود ، اما دشمنان خارجی‌بسیارداشت که ازجملهٔ آنان ممالیك مصربودندکه عقیدهٔ عامه‌را درمورد شکست‌ناپذیری‌مغولان درهم ریختند. خاندانهای مغول‌اردوی زرین وجغتائیان نیز با ایلخانان برسر نواحی متنازع فیه واقع درقفقاز و شمال ایران دشمنی و خصومت می‌ورزید . این دشمنی مشترك باایلخانیان بود که سبب اتحاد سیاسی وبازرگانی میان ممالیك واردوی زرین شد ، و ایلخانیان را نیز به‌نوبهٔ خویش به اتحاد با قدرتهای مسیحی اروپا و صلیبیان شهرهای ساحل شرقی مدیترانه و ارمنیان کیلیکیا برضد مسلمانان برانگیخت. دوقزخاتون ، همسرهلاگو، مسیحی نسطوری بود ، و نخستین امرای ایلخانی نسبت به مسیحیت و مذهب بودایی نظر کاملا مساعدی داشتند .

ایلخانیان به‌خوبی در برابر دشمنان خارجی خویش پایداری کردند ، اما بعدازمرگ قوبیلای قاآن در ۱۲۹۴/۶۹۳ ارتباط آنان باخانهای بزرگ در چین بسیار سست‌گردید ، خاصه‌که فشار و نفوذ فرهنگی و دینی محیط ایران باعث شدکه غازان خان وجانشینان وی به‌دین اسلام بگروند. ابوسعید آخرین حکمران بزرگ ایلخانی بود . وی درسال ۱۳۲۳/۷۲۳ باممالیك مصر از در

صلح درآمد ، وبه‌این‌ترتیب جنگ برسرشام را خاتمه داد . اما دولت او براثر منازعات داخلی متزلزل گشت ، وبدبختانه بدون جانشین مشروع درگذشت . بنابراین ، سالهای بعدازمرگ او پر است از به‌تخت نشستن پی در پی خانهای سپنجی که دست نشاندهٔ امرای متخاصم چوپانی و جلایری بودند ، تا آنکه بالاخره دولت ایلخانی به‌کلی ازهم پاشید وسلسله‌های محلی‌جانشین‌آن شدند. این‌امیرتیموربود که باردیگرتمام سرزمین ایران‌را تحت یك‌حکومت درآورد .

باوجود جنگ ونابسامانی داخلی، دورهٔ ایلخانان ازدوره‌های پررونق تاریخ ایران است. باگرویدن غازان خان به‌دین اسلام‌کوشش شدکه اختلافات طبقهٔ ترك و مغول فرمانروا و رعایای ایرانی‌آنها ازمیان برداشته شود . تبریز و مراغه که پایتخت ایلخانان بود مرکز دانش و علم‌گشت ، و به‌خصوص تاریخ نگاری وعلوم طبیعی مورد توجه قرارگرفت . بعداز سال ۷۰۷/۱۳۰۷ الجایتو برآن شدکه پایتخت جدیدی درسلطانیه، نزدیك قزوین ، بسازد ، وهنرمندان و معماران را بدین‌کار برانگیخت ، و در نتیجه سبك خاص و متمایز ایلخانی در معماری اسلامی پدیدآمد. نظریات جهان‌بینانهٔ مغولان، ارتباط‌آنها بافرهنگهای مختلفی چون اروپای‌مسیحی وچین تأثیرات فکری، بازرگانی ، وهنری تازه‌ای دردنیای ایرانی به‌جای‌گذاشت. مثلا درشهر تبریز ماندگاههایی برای بازرگانان ایتالیایی پدیدآمد ، وممملکت ایلخانی نقش ارتباطی مهمی دربازرگانی باشرق دور و هند پیداکرد .

مآخذ : لین‌پول ، ۲۱–۲۱۷ ؛ زامباور ، ۵–۲۴۴
Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan Che.*
B. Supuler, *Die Mongolen in Iran, Politik, Verwaltung und Kultur der Ilchanzeit 1220–1350* [2] (Berlin 1955).
به‌اضافهٔ نسبنامه‌ای درصفحهٔ ۵۳۳ .

۵۸

خانهای اردوی زرین : اعقاب جوچی
۱۵۰۲–۱۲۲۶/۹۰۷–۶۲۳
روسیهٔ جنوبی و سیبریهٔ غربی

۱ - اعقاب باتو ، خانهای اردوی ازرق در روسیهٔ جنوبی و قبچاق غربی

۱۲۲۷/۶۲۴	باتوابن جوجی
۱۲۵۵/۶۵۳	سرتق (سرتاق)
۱۲۵۶/۶۵۴	الاغچی
۱۲۵۷/۶۵۵	برکه
۱۲۶۷/۶۶۵	منگو تیمور
۱۲۸۰/۶۷۹	تودا منگو
۱۲۸۷/۶۸۶	تولا بوقا
۱۲۹۰/۶۸۹	غیاث‌الدین توقتو
۱۳۱۲/۷۱۲	غیاث‌الدین محمد اوزبك
۱۳۴۱/۷۴۲	تی‌نی‌بیگ
۱۳۴۱/۷۴۲	جانی‌بیگ (جمبك)
۸۰–۱۳۵۷/۸۲–۷۵۸	دورهٔ هرج و مرج ؛ در این عهد محمد بردی بیگ ، قولپا ، و نوروز بیگ محمد مدعی حکومت بودند .

۲ــ اعقاب اوردا ، خانهای اردوی سفید درسیبریه و قبچاق شرقی . پس از سال ۱۳۷۸/۷۸۰ اردوی سفید و اردوی ازرق متحد شدند و اردوی زرین روسیهٔ جنوبی را به وجود آوردند .

۱۲۲۶/۶۲۳	اوردا ابن جوجی

۶۷۹/۱۲۸۰	کوچو (کوچی)
۷۰۱ ۱۳۰۲	بایان
۷۰۸/۱۳۰۹	ساسی بوقا (؟ ساریغ بوقا)
ح ۷۱۵/ح ۱۳۱۵	ایل‌باسان
۷۲۰/۱۳۲۰	مبارك خواجه
۷۴۵/۱۳۴۴	چیمتای
۷۶۲ ۱۳۶۱	اوروس
۷۷۷/۱۳۷۵	توق تقیا
۷۷۷/۱۳۷۵	تیمور ملك
۷۷۸/۱۳۷۶	غیاث‌الدین توقتمش
۷۹۷/۱۳۹۵	تیمور قتلغ
۸۰۳/۱۴۰۱	شادی بیگ
۸۱۰ ۱۴۰۷	پولاد
۸۱۳/۱۴۱۰	تیمور
۸۱۵/۱۴۱۲	جلال‌الدین
۸۱۵/۱۴۱۲	کریم بردی
۸۱۷/۱۴۱۴	کباك
۸۲۰/۱۴۱۷	جبار بردی (خانهای رقیب‌هم)
۸۲۲/۱۴۱۹	الغ محمد (دوره‌اول‌سلطنت) (خانهای رقیب‌هم)
۸۲۳/۱۴۲۰	دولت بردی (خانهای رقیب‌هم)
۸۲۵ ۱۴۲۲	براق (خانهای رقیب‌هم)
۸۳۲/۱۴۲۷	الغ‌محمد (برای‌باردوم) (بعدهادرقازان)
ح ۸۳۸/ح ۱۴۳۳	سید احمد اول

ح ۱۴۳۵/ح ۸۴۰	کوچوك محمد	
۱۴۶۵/۸۷۱	احمد	
۱۴۸۱/۸۸۶	شیخ احمد	به اشتراك حکومت داشته‌اند
۱۴۸۱/۸۸۶	سیداحمد دوم	
۱۴۸۱/۸۸۶	مرتضی	

شکست شیخ‌احمد به‌دست خانهای گرای کریمه در ۹۰۷/۱۵۰۲ وضمیمه شدن بقیهٔ اردوی زرین به‌اردوی تاتارهای کریمه .

به‌جوچی ، بزرگترین پسر چنگیزخان ، سیبریهٔ غربی و دشت قبچاق به‌عنوان یورت رسیده بود ، وچون وی در ۱۲۲۷/۶۲۴ درگذشت بخش‌شرقی قلمرو او ، یعنی سیبریهٔ غربی به پسر بزرگ او ، اورداخان ، رسید واو رئیس و سرکردهٔ اسمی اعقاب جوچی گشت و در قلمرو خود اردوی سفید را تشکیل داد . از نخستین خانهای اردوی سفید اطلاع چندانی نداریم ، اما می‌دانیم که توقتمش (متوفی در ۱۴۰۶/۸۰۹) که ازجملهٔ آن خانهاست ، امیری قدرتمند و فعال بوده است . وی اردوی ازرق باتو (که اینك به‌نام اردوی زرین نامبردار شده بود) را با اردوی سفید متحد ساخت ، و برای بار دیگر اردوی زرین را به‌صورت قدرت معتبری در روسیه بیرون‌آورد ، ونیژنی نووگورود و مسکورا در ۱۳۸۲/۷۸۴ غارت کرد . اما بدبختانه باتیمور از در مخاصمت درآمد ، و تیمور وی را ازپایتختش سرای، واقع برولگا ، بیرون راند ، وتوقتمش ناچار با ویتولد ، امیر لیتوانیا ، به‌تبعید افتاد .

نیمهٔ غربی قلمرو جوچی ، خوارزم و دشت قبچاق و روسیهٔ جنوبی به‌پسر دوم او باتو رسید . باتو روسیه را تا نووگورود مورد تاخت و تاز قرار داد ، کیف را تسخیر کرد ، وبه‌لهستان ومجارستان حمله برد . اروپای مسیحی بعدازپیروزی مغول درلیگنیتس در ۱۲۴۱/۶۳۸ وتعقیب بلای چهارم تا سواحل آدریاتیك تنها باانتشار خبر مرگ اوگتای ، خان بزرگ ازتعرض وتاخت وتاز

بیشترسپاهیان باتو نجات یافت. اردوی ازرق باتو که مرکز آن سرای بود هستهٔ اردوی زرین گردید (نام اردوی زرین را ظاهراً روسها به‌آن دادند Zolotaya Orda). از زمان اوزبك (متوفی در ۷۴۲/۱۳۴۱) به‌آن طرف، خانهای اردوی زرین همه مسلمان بودند ، و این نشان می‌دهد که بین خانهای فرمانروای اردو و تودهٔ رعایای‌روسی آنها که‌مسیحی‌بودند شکافی‌وجود داشته‌است، هرچند مبلغان مسیحی تا مدتها در دشت قبچاق به تبلیغات دینی خود ادامه می‌دادند . اردو روابط بازرگانی‌مهمی باآناطولیا و دولت‌ممالیك درشام ومصرداشت. ازقلمرو او غلامان تازه نفس برای خدمت درقشون ممالیك گسیل می‌شد، و درهمان‌حال فرهنگ اردوی زرین ازفرهنگ وتمدن اسلامی ومدیترانه‌ای نفوذ می‌پذیرفت. باری،توسعهٔ‌قدرت‌عثمانی،وسلطه‌ونظارت‌آنان برداردانل، پس‌از ۷۵۳/۱۳۵۴، رابطهٔ میان اردوی زرین‌را بامدیترانه وممملوکان قطع کرد، واز آن زمان به‌بعد، آنان به‌صورت یك قدرت روسی محض بیرون‌آمدند .

بعدازمرگ توقتمش قدرت واقعی اردوی زرین دردست ادیگو بود ، وپس‌ازمرگ وی در۸۲۲/۱۴۱۹ دوران تجزیه ونفاق داخلی آغازشد. دراواخر قرن چهاردهم برآمدن لهستان ولیتوانی و امیرنشین مسکوی، جلونفوذ واقتدار خانهای اردوی زرین را سد کرد، وسلاطین عثمانی‌ومتحدان‌آنها یعنی‌تاتارهای کریمه نیزبه‌مخاصمت باآن برخاستند . درحقیقت این خان‌کریمه، منگلی‌گرای بود که درسال ۹۰۷/۱۵۰۲ اردوی زرین‌را منقرض کـرد. اما پیش‌ازاین‌تاریخ خانات دیگری به‌سرکردگی‌اعقاب متعدد سومین‌پسرجوچی، طغاتیمور، ازبطن اردوی‌زرین‌جداشده‌بود. ازآن‌جمله‌است، خانات‌استراخان (تاغلبهٔ ۹۶۱/۱۵۵۴ روسیه)، قازان (تا غلبهٔ ۹۵۹/۱۵۵۲ روسیه) کازیموف (دراطراف ریازان ، در جنوب شرقی‌مسکو، تا حدود ۱۰۹۲/۱۶۸۱؛ آخرین خانهای این‌ناحیه مسیحی شدند)، و خانات‌کریمه .

مآخذ : لین‌پول ، ۳۱–۲۲۲ ؛ زامباور ، ۷–۲۴۶ ، ۲۴۴ و جدول S

B. Spuler, *Die Goldene Horde, die Mongolen in Russland 1223–*

1502 (Leipzig 1943).

به انضمام شجره‌نامه و فهرست‌هایی درصفحات ۴–۴۵۳ .

دائرة‌المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «جوجی» به‌قلم بویل ؛ «باتو» به‌قلم بارتولدوبویل؛ و «خاندان باتو» به‌قلم (Sepurl) .

۵۹

شیبانیان : اعقاب جوچی
۹۰۵—۱۰۰۷/۱۵۰۰—۹۸
ماوراءالنهر

۸۳۲_۷۳/۱۴۲۹_۶۸	ابوالخیر (حکمران خوارزم)
۹۰۵/۱۵۰۰	محمد شیبانی (فاتح ماوراءالنهر)
۹۱۶/۱۵۱۰	کوچ‌کنجو
۹۳۷/۱۵۳۱	مظفرالدین ابوسعید
۹۴۰/۱۵۳۴	ابوالغازی
۹۴۶/۱۵۳۹	عبدالله اول
۹۴۷/۱۵۴۰	عبداللطیف
۹۵۹/۱۵۵۲	نوروز احمد
۹۶۳/۱۵۵۶	پیرمحمد اول
۹۶۸/۱۵۶۱	اسکندر
۹۹۱/۱۵۸۳	عبدالله دوم
۱۰۰۶/۱۵۹۸	عبدالمومن
۱۰۰۷/۱۵۹۸	پیرمحمد دوم

امرای جانیه ، خانهای پیشین استراخان،در بخارا جانشین آنها شدند .

هنگامی که توقتمش و اردوی سفید به سوی مغرب پیش راندند و ب اردوی زرین در روسیهٔ جنوبی یکی شدند ، سیبریهٔ غربی به‌دست اعقاب پسر

جوان جوچی ، شیبان ، افتاد که در تاریخ به‌نام شیبانیان معروفند . شاخه‌ای از اینان به عنوان خانهای تیومن تا قرن هفدهم در سیبریه باقی ماندند ، اما بیشتر اردوی شیبانی به‌ماوراءالنهر رفتند ، و درآنجا به‌اسم اوزبکان نامبردار گشتند ، که اجداد ساکنان اوزبکستان‌شوروی فعلی‌هستند. درسال ۸۵۱/۱۴۴۷ ابوالخیر خوارزم را ازتیموریان گرفت،ودر ۹۰۶/۱۵۰۰ نوهٔ اومحمد شیبانی ماوراءالنهر را فتح کرد.درطی‌قرن‌شانزدهم شیبانیان که برمذهب تسنن بودند تقریباً لاینقطع باشاهان صفوی که مذهب شیعه داشتند در جنگ و جدال بودند ، و با قدرتهای سنی دیگر چون سلاطین عثمانی و سلاطین مغول هند رابطه وداد و دوستی داشتند . شیبانیان در بخارا تا ۱۰۰۷/۱۵۹۸ حکومت کردند ، و در این زمان امرای جانیه ،که ازفرزندان اوردا ، پسر جوچی ، وازطریق مادری از بستگان شیبانیان محسوب می‌شدند، جای آنها راگرفتند. خانات خوارزم یا خیوه تحت استیلای شاخه‌ای عرضی از شیبانیان به نام عربشاهیه درآمد ، و آنان تا قرن هیجدهم برسرحکومت بودند .

مآخذ : لین‌پول . ۴۰–۲۳۸ ، ۳–۲۷۰ ؛ زامباور . ۱–۲۷۰.

گرای خانهای کریمه : اعقاب جوجی
۱۷۹۲– ح ۱۲۰۸/۱۴۲۶– ح ۸۳۱

ح ۱۴۲۶/ ح ۸۳۱	حاجی‌گرای (دورهٔ اول سلطنت)
۱۴۵۶/۸۶۰	حیدرگرای
۱۴۵۶/۸۶۰	حاجی‌گرای (برای بار دوم)
۱۴۶۶/۸۷۱	نور دولت‌گرای (دورهٔ اول سلطنت)
۱۴۶۶/۸۷۱	منگلی‌گرای (دورهٔ اول سلطنت)
۱۴۷۴/۸۷۹	نور دولت‌گرای (برای بار دوم)
۱۴۷۵/۸۸۰	منگلی‌گرای (برای بار دوم)
۱۴۷۶/۸۸۱	نور دولت (برای بار سوم)
۱۴۷۸/۸۸۳	منگلی (برای بار سوم)
۱۵۱۴/۹۲۰	محمدگرای اول
۱۵۲۹/۹۳۱	غازی‌گرای اول
۱۵۲۴/۹۳۲	سعادت‌گرای اول
۱۵۳۲/۹۳۹	اسلام‌گرای اول
۱۵۳۲/۹۳۹	صاحب‌گرای اول
۱۵۵۱/۹۵۸	دولت‌گرای اول
۱۵۷۷/۹۸۵	محمدگرای دوم
۱۵۸۴/۹۹۲	اسلام‌گرای دوم

۹۹۸/۱۵۸۸	غازی‌گرای دوم (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۰۵/۱۵۹۶	فتح‌گرای اول
۱۰۰۶/۱۵۹۶	غازی‌گرای دوم (برای بار دوم)
۱۰۱۶/۱۶۰۸	توقتمش‌گرای
۱۰۱۷/۱۶۰۸	سلامت‌گرای اول
۱۰۱۹/۱۶۱۰	محمدگرای سوم (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۱۹/۱۶۱۰	جان بیک‌گرای (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۳۲/۱۶۲۳	محمد سوم (برای بار دوم)
۱۰۳۶/۱۶۲۷	جان بیک‌گرای (برای بار دوم)
۱۰۴۴/۱۶۳۵	عنایت‌گرای
۱۰۴۶/۱۶۳۷	بهادرگرای اول
۱۰۵۱/۱۶۴۱	محمدگرای چهارم
۱۰۵۴/۱۶۴۴	اسلام‌گرای سوم
۱۰۶۴/۱۶۵۴	محمد چهارم (برای بار دوم)
۱۰۷۶/۱۶۶۶	عادل‌گرای
۱۰۸۲/۱۶۷۱	سلیم‌گرای اول (برای بار اول)
۱۰۸۹/۱۶۷۸	مرادگرای
۱۰۹۴/۱۶۸۳	حاجی‌گرای دوم
۱۰۹۵/۱۶۸۴	سلیم‌گرای اول (برای بار دوم)
۱۱۰۳/۱۶۹۱	سعادت‌گرای دوم
۱۱۰۳/۱۶۹۱	صفاگرای
۱۱۰۴/۱۶۹۲	سلیم‌گرای اول (برای بار سوم)

۱۶۹۹/۱۱۱۰	دولت‌گرای دوم (برای بار دوم)
۱۷۰۲/۱۱۱۴	سلیم‌گرای اول (برای بار چهارم)
۱۷۰۴/۱۱۱۶	غازی‌گرای سوم
۱۷۰۷/۱۱۱۹	قاپلان‌گرای اول (برای بار اول)
۱۷۰۸/۱۱۲۰	دولت‌گرای دوم (برای بار دوم)
۱۷۱۳/۱۱۲۵	قاپلان‌گرای دوم (برای بار دوم)
۱۷۱۶/۱۱۲۸	دولت‌گرای سوم
۱۷۱۷/۱۱۲۹	سعادت‌گرای سوم
۱۷۲۴/۱۱۳۷	منگلی‌گرای دوم (برای بار اول)
۱۷۳۰/۱۱۴۳	قاپلان‌گرای اول (برای بار سوم)
۱۷۳۶/۱۱۴۹	فتح‌گرای دوم
۱۷۳۷/۱۱۵۰	منگلی‌گرای دوم (برای بار دوم)
۱۷۴۰/۱۱۵۲	سلامت‌گرای دوم
۱۷۴۳/۱۱۵۶	سلیم‌گرای دوم
۱۷۴۸/۱۱۶۱	ارسلان‌گرای (برای بار اول)
۱۷۵۶/۱۱۶۹	حلیم‌گرای
۱۷۵۸/۱۱۷۲	قیریم‌گرای (برای بار اول)
۱۷۶۴/۱۱۷۸	سلیم‌گرای سوم (برای بار اول)
۱۷۶۷/۱۱۸۰	ارسلان‌گرای (برای بار دوم)
۱۷۶۷/۱۱۸۱	مقصودگرای (برای بار اول)
۱۷۶۸/۱۱۸۲	قیریم‌گرای (برای بار دوم)
۱۷۶۹/۱۱۸۲	دولت‌گرای چهارم (برای بار اول)

۱۱۸۴/۱۷۷۰	قاپلان‌گرای دوم
۱۱۸۴/۱۷۷۰	سلیم سوم (برای بار دوم)
۱۱۸۵/۱۷۷۱	مقصودگرای (برای بار دوم)
۱۱۸۶/۱۷۷۲	صالح‌گرای دوم
۱۱۸۹/۱۷۷۵	دولت‌گرای چهارم (برای بار دوم)
۱۱۹۱/۱۷۷۷	شاهین‌گرای (برای بار اول)
۱۱۹۷/۱۷۸۳	**ضمیمه شدن کریمه به‌روسیه**
۱۱۹۸/۱۷۸۴	بهادرگرای دوم } دست نشاندهٔ روسیه بودند
۱۱۹۹/۱۷۸۵	شاهین‌گرای (برای بار دوم) }

خان‌های تاتاران بجق یا بسارابی به عنوان نمایندگان عثمانی

۱۲۰۳/۱۷۸۷	شاهبازگرای
۱۲۰۵ـ۸/۱۷۸۹ـ۹۳	بخت‌گرای

درمیان اعقاب پسر جوچی ، طغا تیمور (تغا تیمور) ، شاخه‌ای درطی منازعات خانوادگی که بعدازسال ۱۳۵۹/۷۶۰ اردوی زرین‌را متزلزل ساخت ، خودرا درکریمه مستقر ساخت . اینان درآغاز دست نشاندگان توقتمش بودند، اما بعد ، در آغاز قرن پانزدهم تحت سرکردگی حاجی گرای خان (متوفی در ۱۴۶۶/۸۷۱) کاملا از اردوی زرین استقلال یافتند . نام خانوادگی‌گرای امکان داردکه از واژه‌کرای kerey نام یکی‌ازخاندانهای اردوی زرین که به‌پشتیبانی حاجی‌گرای برخاستند ، اشتقاق یافته باشد . اینك خانات‌کریمه به‌صورت یکی از با دوامترین دولتهایی‌که از ذریهٔ چنگیزخان نشأت یافته بود بیرون‌آمد .

سلاطین‌عثمانی‌ازمتحدان خانهای‌کریمه، نخست دربرابر اردوی‌زرین که خانهای‌آن امرای‌کریمه‌را رعایای خود می‌دانستند، وسپس ازقرن شانزدهم به‌بعد دربرابر روسیه بودند . خانان‌گرای مدعی بودندکه وارثان اردوی زرین

هستند، ودرقرن شانزدهم‌گاهی درقازان حکومت داشتند . ازآخرقرن شانزدهم خانهای گرای از پایتخت خود در باغچه‌سرای (سیمفروپل) بربیشتر قسمتهای جنوبی اوکراین وناحیهٔ سفلای دن ـ کوبان حکومت‌کردند، و دولت بی‌طرف مسلمانی میان امپراطوری عثمانی از یك طرف و روسیه و لهستان وسایردولتها از طرف دیگر پدید آوردند . تابعیت خانهای‌گرای از عثمانیان از اینجا معلوم است‌که همیشه می‌بایست یکی‌ازآنان به‌عنوان‌گروگان دردربارسلاطین عثمانی بسر برد ؛ از سوی دیگر ، این احساس مبهم هم وجود داشت‌که هرگاه دولت عثمانی برافتد خانهای گرای می‌توانند مدعی سلطنت و قلمرو آنان بشوند .

سیاست توسعه طلبی روسیه به سوی دریای سیاه و مدیترانه در قرن هیجدهم، وضعف سلاطین عثمانی‌صلای پایان استقلال خانات‌کریمه را درداد، ودر۱۱۹۷/۱۷۸۳ سپاهیان کاترین بزرگ‌کریمه را تسخیرکردند وآنرا ضمیمهٔ روسیه ساختند . باری بعدها ، یك یا دو تن از خانهای گرای ، از طرف باب عالی به‌سرکردگی تاتارهای بسارابی منصوب شدند .

مآخذ : لین‌پول ، ۷ـ۲۳۵ ؛ زامباور ، ۸ـ۲۴۷ و جدول S
IA "Giray" (Halil Inalcik)
به‌انضمام نسبنامهٔ مفصلی‌که فهرست فوق مبتنی بر آنست .

فصل نهم

ایران بعد از مغولان

٦١

آل مظفر یا مظفریان

جنوب ایران

۱۳۱۴/۷۱۳	مبارزالدین محمد بن مظفر
۱۳۵۸/۷۵۹	قطب‌الدین‌شاه‌محمود (تاسال ۱۳۷۵/۷۷۶ در اصفهان و ابرقوه)
۱۳۶۴/۷۶۵	جلال‌الدین‌شاه شجاع (درفارس وکرمان، بعداز سال ۱۳۷۵/۷۷۶ دراصفهان نیز)
۱۳۸۴/۷۸۶	مجاهد الدین زین العابدین علی (تیمور او را در ۱۳۸۷/۷۸۹ از تخت سلطنت به‌زیرکشید)
۹۳-۱۳۸۴/۹۵-۷۸۶	عمادالدین احمد (درکرمان)
۹۳-۱۳۸۷/۹۵-۷۸۹	نصرة الدین یحیی (در یزد)
۹۳-۱۳۸۷/۹۵-۷۸۹	منصور (در اصفهان ، فارس و عراق)
غلبهٔ تیموریان	

مؤسس سلسلهٔ آل مظفر ، شرف الدین مظفر ، در نزد مغولان خدمت می‌کرد ، و غازان خان او را امیر هزاره و حکمران شهری در نزدیك اصفهان ساخت . پسرش محمد نیز حکمران یزد بود ، و در اغتشاشاتی که بعداز مرگ سلطان ابوسعید در ۱۳۳۶/۷۶۳ در قلمرو ایلخانان روی داد بعد از مجادلات طولانی با ابواسحاق اینجو به‌بسط مستملکات خود درفارس پرداخت . ازدواج

با دختر آخرین حکمران قتلغ خانیهٔ کرمان این ایالت را هم به‌زیر استیلای او درآورد . در ۱۳۵۶/۷۵۸ محمد مالك‌الرقاب فارس و عراق بود ، و ازاین‌رو درصدد تاختن به‌آذربایجان برآمد. تبریزرا گرفت، اما نتوانست آن‌را نگهدارد.

محمد را پسرش شاه شجاع ازسلطنت خلع کرد، اما شاه‌شجاع گرفتار منازعه با برادر خود محمود ، حکمران اصفهان ، شد و تا زمان مرگ محمود این منازعه ادامه داشت . محمود در مبارزه با برادرش ، از دشمنان قدیمی خاندان خود ، یعنی جلایریان کمك خواست ، و شاه شجاع چون سرانجام اصفهان‌را به‌دست آورد، علیه سلطان حسین‌بن‌اویس‌جلایری لشکر به‌آذربایجان برد . اما دراین هنگام سایهٔ تیمور برمرزهای ایران پدیدار شد ، و شاه شجاع باعجله با وی از در تسلیم درآمد . اما جانشینان او کمتر از وی ملاحظه‌کار و با احتیاط بودند . شاه شجاع قبل از مرگش که در ۱۳۸۴/۷۸۶ اتفاق افتاد ، قلمرو خودرا بین برادرش احمد و پسرش زین‌العابدین تقسیم کرد . کرمان را به‌احمد وفارس و شیراز را به‌زین‌العابدین داد . مشاجرات داخلی درقسمتهای مختلف قلمرو آل مظفر سبب ضعف آنان شد . زین‌العابدین ابتدا به اطاعت تیمورگردن نهاد ، اما تیمور پس ازآنکه شش تن از گردآورندگان خراج او درشورش عوام‌الناس دراصفهان کشته شدند ، آن شهر را غارت کرد. آخرین امیر مظفری ، منصور درهنگامی که تیمور تصمیم گرفته بود (۱۳۹۳/۷۹۵) که استقلال سلاطین مغرب ایران را درهم بکوبد ، حکومت تمام فارس و عراق را در دست داشت. درجنگی که میان منصور و تیمور درگرفت ، منصور کشته شد ، و تمام شاهزادگان مظفری قتل عام شدند .

مآخذ : لین‌پول ، ۲۴۹-۵۰ ؛ یوستی ، ۴۶۰ : زامباور ۲۵۴
دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « آل مظفر » و « شاه شجاع » به قلم ك ، زترسین (K. V. Zettersteen)

۶۴

آل جلایر یا جلایریان

عراق ، کردستان ، آذربایجان

۷۳۶/۱۳۳۶	تاج‌الدین حسن بزرگ
۷۵۷/۱۳۵۶	اویس اول
۷۷۶/۱۳۷۴	جلال‌الدین حسین اول
۷۸۴/۱۳۸۲	غیاث‌الدین احمد
۷۸۴ـ۵/۱۳۸۲ـ۳	بایزید (درکردستان)
۸۱۳/۱۴۱۰	شاه ولد
۸۱۴/۱۴۱۱	محمود (دورهٔ اول سلطنت، تحت قیمومت مادرش ملکه تندو)
۸۱۸/۱۴۱۵	اویس دوم
۸۲۴/۱۴۲۱	محمد
۸۲۵/۱۴۲۲	محمود (برای بار دوم)
۸۲۷ـ۳۵/۱۴۲۴ـ۳۲	حسین دوم

استیلای ترکمانان قراقویونلو برجنوب عراق

جلایریان از جملهٔ دولتهایی بودند که جانشین دولت ایلخانان ایران شدند، وسرزمینهای آنها را درعراق و آذربایجان متملك گشتند. گمان می‌رود که جلایر دراصل قبیله‌ای ازقبایل پیرو هلاکو بوده‌است. مؤسس‌دولت‌این‌خاندان امیرحسن بزرگ بود که در زمان سلطان ابوسعید حکمرانی آناطولیا را داشت.

وی بعداً برامرای چوپانی استیلا یافت ، و بغداد را مرکز قدرت خویش قرار داد . با وجود این ، از سلاطین ایلخانی تا سال ۷۴۷/۱۳۴۶ تبعیت می کرد ، و این در زمان پسرش اویس بود که قدرت جلایری یکسره استقلال یافت .

اویس آذربایجان را درسال ۷۶۱/۱۳۶۰ تسخیر کرد ، وتفوق خود را درفارس برامرای آل مظفر که باهم در حال مخاصمه بودند ، تحمیل کرد ، اما جانشینان او مواجه باقدرت نوبرخاسته ترکمانان قراقویونلو در دیار بکر ، و حملهٔ خانان جاه طلب اردوی زرین از طریق قفقاز به آذربایجان گشتند . پسر اویس، احمد، باتیمور که اینك درشمال ایران وعراق بود به مخالفت برخاست، ولی شکست خورد و به نزد ممالیك مصر گریخت ، و تنها پس از مرگ تیمور در ۸۰۷/۱۴۰۵ ، به بغداد بازگشت . باری ضرباتی که از یورشهای تیموریان بر پیکر دولت جلایری فرود آمد آن را ضعیف و ناتوان ساخت . دیری نگذشت که آذربایجان به دست ترکمانان قراقویونلو افتاد ، و پس از آن خود بغداد به تصرف آنان در آمد (۸۱۵/۱۴۱۲) . تنها در قسمت سفلای عراق و واسط و بصره وشوشتر امرای کوچك جلایری به عنوان دست نشاندگان شاهرخ میرزای تیموری باقی ماندند ، ولی عمر آنان نیز با قتل امیرحسین دوم در حله به سال ۸۳۵/۱۴۳۲ به پایان رسید .

مآخذ : لین‌پول ، ۸–۲۴۶ : زامباور ۲۵۳
دائرةالمعارف اسلام، چاپ دوم، مقالهٔ «جلایریان» به‌قلم ج. م. سمیث (J. M. Smith Junr)

تیموریان

۷۷۱–۹۱۲/۱۳۷۰–۱۵۰۶
ماوراءالنهر و ایران

۱ ـ حکمرانان بزرگ تیموری درسمرقند

۷۷۱/۱۳۷۰	تیمور
۸۰۷/۱۴۰۵	خلیل (تا سال ۱۴۰۹/۸۱۲)
۸۰۷/۱۴۰۵	شاهرخ (ابتدا فقط درخراسان)
۸۵۰/۱۴۴۷	الغ بیگ
۸۵۳/۱۴۴۹	عبداللطیف
۸۵۴/۱۴۵۰	عبدالله میرزا
۸۵۵/۱۴۵۱	ابوسعید
۸۷۳/۱۴۶۹	احمد
۸۹۹–۹۰۶/۱۴۹۴–۱۵۰۰	محمود بن ابی‌سعید
آستیلای شیبانیان	

۲ ـ حکمرانان تیموری در خراسان بعداز وفات الغ بیگ

۸۵۳/۱۴۴۹	بابر
۸۶۱/۱۴۵۷	محمود بن بابر
۸۶۳/۱۴۵۹	ابوسعید
۸۷۳/۱۴۶۹	یادگار محمد

۸۷۵/۱۴۷۰	حسین بایقرا
۹۱۲/۱۵۰۶	بدیع‌الزمان

استیلای شیبانیان

۳ ـ حکمرانان تیموری درغرب ایران و عراق بعد از مرگ تیمور

۸۰۷/۱۴۰۴	میرانشاه
۸۱۲/۱۴۰۹	خلیل
۸۱۷/۱۴۱۴	عیال
۸۱۷ـ۱۸/۱۴۱۴ـ۱۵	آیلنکر

یکی شدن قلمرو این حکمرانان با قلمرو شاهرخ

خاندان تیمور مدعی بودند که از اعقاب چنگیزخان هستند. پدر تیمور در زمانی که اقتدار سیاسی مغولان جغتایی در ماوراءالنهر براثر بی‌کفایتی حکمرانان اسمی آن که از اولاد تغلق تیمور بودند از هم‌گسیخته و ضعیف شده بود ، فرمانروای کیش بود . تیمور ماوراءالنهر را پایگاه و هستهٔ امپراطوری بزرگی که در دشتها برپا کرد ساخت . وسیور غتمش و محمود را ،که ازاولاد اوگتای پسر چنگیز بودند، اسماً به‌خانی آنجا برگماشت .

نخستین لشکرکشی تیمور به‌خوارزم وخراسان بود ، و پس‌ازآن وی به‌جد برای تسخیر ایران دامن به‌کمر زد . در طی یك یورش و جنگ پنج‌ساله که از سال ۷۹۷/۱۳۹۵ شروع شد ، آل مظفر راکه حکمرانان فارس بودند از میان برداشت ، و سلطان احمد بن اویس جلایری را از عراق بیرون راند . اما مرز شمالی قلمرو تیمور باز بود ، و رقیب بزرگ وی در دشتهای شمالی توقتمش، خان اردوی سفید، بود که اردوی سفید و اردوی ازرق را باهم متحد ساخته و به‌این ترتیب برتمام دشت قبچاق تفوق یافته بود . از این رو ، تیمور در سال ۷۹۷/۱۳۹۵ به‌دشت قبچاق تاخت و تا مسکو و استراخان پیش راند .

اماکوشش عمدهٔ تیمور صرف تسخیر سرزمین‌های پربرکت اسلامی شد ، ودر این‌منطقه یورشهای وی اثر ویرانگری براوضاع سیاسی آن زمان‌داشت. تیمور در طی لشکرکشی به‌هند در ۹-۱۳۹۸/۸۰۰ دهلی را غارت کرد ، و سقوط امرای تغلقی را تسریع نمود ، و راه را برای برآمدن سلطنتهای مستقلی چون جونپور ، گجرات ، مالوه و خاندش هموار کرد . در مغرب ، تیمور سلطان عثمانی بایزید اول را درآنکارا (انقره) شکست داد (۸۰۵/۱۴۰۲) و به‌دولتهای ترکمان آناطولیا مجال داد که چند دهه دیرتر بپایند و دیرتر در امپراطوری عثمانی تحلیل روند .

تیمور قبل از مرگش که درست در لحظه‌ای واقع شد که قصد چین کرده بود ، قلمرو خود را میان پسران و نوه‌هایش قسمت کرد ، اما همینکه وحشتی‌که از وجود شخص وی ایجاد شده بود زائل‌گشت تیموریان به‌صورت حکمرانان محلی در خراسان وماوراءالنهر درآمدند . نخست دو دولت معتبر تحت حکومت دو پسر تیمور ، جلال‌الدین ایرانشاه در مغرب ایران و عراق، و شاهرخ در خراسان وبعداً در ماوراءالنهر، به‌وجودآمد . زندگی‌خود تیمور سراسر به‌جنگ و فتوحات نظامی گذشت ، و حال آنکه امرای تیموری قرن پانزدهم به‌دنیای شرقی اسلامی وحدت فرهنگی باشکوهی بخشیدند، وثمرات این فرهنگ در ادبیات ترکی جغتائی و فارسی ومعماری و نقاشی و کتابسازی بسیار عالی وچشمگیر بود . به‌علاوه الغ بیگ ، پسر شاهرخ میرزا ، به خاطر علاقه‌ای‌که به‌مسائل نجومی ابراز می‌داشت مشهور است .

در سال ۸۲۳/۱۴۲۰ شاهرخ تمام قلمرو پیشین تیمور را در فارس و عراق به‌زیر سلطهٔ خویش درآورده بود وبرهندوستان وچین نیزاستیلای اسمی داشت . برادر زاده‌اش ، سلطان ابوسعید بعد از سلطان محمد فاتح ، سلطان عثمانی، نیرومندترین پادشاه زمان خویش‌بود، هرچندکه نتوانست جلو تاخت و تاز اوزبکان را در اطراف امودریا بگیرد ، و لشکرکشی سال ۸۷۳/۱۴۶۸ وی به جانبداری از حسن علی ، امیر قراقویونلو ، در برابر اوزن حسن ،

سلطان ترکمانان آق قویونلو ، و تصرف مجدد سرزمینهایی که هنگام مرگ شاهرخ از دست رفته بود ، به‌ادبار انجامید . سلطان حسین بایقرا آخرین امیر بزرگ تیموری بود که از هرات بر خراسان حکومت می کرد . در دربار وی بود که واپسین تلألؤ فرهنگ تیموری بدرخشید. مردان‌بزرگی‌چون عبدالرحمن جامی ، شاعر معروف ، و امیر علیشیر نوائی ، و بهزاد ، نقاش مشهور ، از منسوبان دربار وی بودند .

تیموریان آخرین سلسلهٔ بزرگ اسلامی بودند که از دشتهای اروسیا [ناحیهٔ بین اروپا و آسیا] برخاستند . با برآمدن دولتهای بزرگی چون دولت آل عثمان ، و صفویه و مغولان هند که همه در قشون خود سلاح آتشین به‌کار می‌بردند و از فنون پیشرفتهٔ نظامی برخورداری داشتند ، جلو هجومهای بزرگ مردم صحرانشین دشتهای منطقهٔ اروسیا برای همیشه گرفته شد .

مآخذ : لین‌پول ، ۸—۲۶۵ : یوستی ۳—۴۷۲
زاخو ، ۱—۳۰ : زامباور ، ۷۰—۲۶۹ و جدول
R. M. Savory, "The Struggle for Supermacy in Persia after the death of Timur," *Der Islam* XL (1964) , 35—65.

٦٤

ترکمانان قراقویونلو

۷۸۲–۸۷۳/۱۳۸۰–۱۴۶۸

آذربایجان و عراق

۷۸۲/۱۳۸۰	قرا محمد ترمُش
۷۹۱/۱۳۸۹	قرا یوسف
۸۰۲–۱۴۰۰	یورش تیمور
۸۰۹/۱۴۰۶	قرا یوسف (مجددا)
۸۲۳/۱۴۲۰	اسکندر
۸۴۱/۱۴۳۸	جهانشاه
۸۷۲–۳/۱۴۶۷–۸	حسن علی

استیلای ترکمانان آق قویونلو

ترکمانان قراقویونلو یا «سیاه‌گوسپندان» اتحادیه‌ای از ترکمانان بودندکه از جلو حملهٔ مغول به سوی مشرق رانده شدند. گمان می‌رود که خاندان فرمانروای آنها از طایفهٔ ایوا، از طوایف ترکمانان غز بود و مقر قدرتشان شمال دریاچه‌های وان و اورمیه بود، واز آنجا به‌تدریج برآذربایجان و دامنه‌های شرقی آناطولیا استیلا یافتند.

قرا محمد، بزرگ این خاندان در خدمت سلطان اویس جلایر بود، اما پسرش قرا یوسف تبریز راکه از این پس مقر ترکمانان قراقویونلو گشت گرفت وخود را مستقل ساخت. اما بدبختانه باتیمور از در مخالفت برخاست، و ناگزیر به فرار به نزد ممالیك مصر گشت، و تنها پس از مرگ تیمور، در

۸۰۹/۱۴۰۶ دوباره تبریز را متصرف شد . ترکمانان قراقویونلو پس از آنکه پایه‌های قدرت خویش را مستحکم ساختند با ترکمانان آق قویونلو که رقبای آنان در دیاربکر بودند ، و باگرجیان و شروانشاهان درقفقاز، وامرای تیموری در مغرب ایران ، به‌جنگ برخاستند . چون شاهرخ میرزا وفات یافت جهانشاه سلطهٔ خود را برعراق ، فارس ، کرمان ، و حتی عمان بگسترد . و پس از همهٔ این‌ها ، به‌اوزن حسن ، حکمران قوی پنجهٔ ترکمانان آق قویونلو در دیار بکر تاخت ، اما از او شکست یافت و کشته شد . جهانشاه دو سال قبل‌ازمرگش نیز شاخهٔ فرعیی ازترکمانان قراقویونلوراکه اززمان قرا یوسف دربغداد حکومت داشتند ، برانداخته بود . وقتی‌که جهانشاه‌کشته شد پسرش حسن علی از تبعید به‌تبریزبازگشت، اما نتوانست سپاهیان سرکش قراقویونلو را به‌تابعیت خویش درآورد ، و در ۸۷۳/۱۴۶۸ کشته شد.

از نظر سیاسی برآمدن اتحادیهٔ ترکمانان قراقویونلو صلای پایان کار حکومت ایلخانان در عراق و مغرب ایران ، و نیز نشانهٔ عدم توانایی تیموریان برای حفظ موقعیت خویش در مغرب ایـران بود . از نظر نـژادی ، تمرکز و اتحاد ترکمانان سبب شد که آذربایجان سریعتر تحت تأثیر نژاد و زبان ترکی قرارگیرد . اما در مورد علائق دینی قراقویونلوها ، مآخذ متأخر آنها را صرفاً شیعه می‌دانند ، و حال‌آنکه منابع معاصر چنین نظر قاطعی ندارند . آنچه‌کـه می‌توان گفت اینست‌که معتقدات شیعی در میان ترکمانان آسیای غربی در این زمان بسیار شایع بوده‌است، و این نکته را ظهور صفویه به‌خوبی نشان می‌دهد.

مآخذ : لین‌پول ، ۲۳۵ ؛ زامباور ، ۲۵۷

IA "Kara—Koyunlular" (Faruk Sümer).

با شجره‌نامه‌ای مفصل .

۶۵

ترکمانان آق‌قویونلو

۷۸۰–۹۱۴/۱۳۷۸–۱۵۰۸

دیار بکر ، آناطولیای شرقی ، آذربایجان

۷۸۰/۱۳۷۸	قرایولوک عثمان
۸۳۹/۱۴۳۵	حمزه ، با برادرش علی تا ۸۴۲/۱۴۳۸ در منازعه بود .
۸۴۸/۱۴۴۴	جهانگیر
۸۵۷/۱۴۵۳	اوزن حسن
۸۸۲/۱۴۷۸	خلیل
۸۸۳/۱۴۷۸	یعقوب
۸۹۶/۱۴۹۰	بایسنقر
۸۹۸/۱۴۹۳	رستم
۹۰۲/۱۴۹۷	احمد گوده (Gövde)
۹۰۳/۱۴۹۷	مراد (در قم)
۹۰۳/۱۴۹۸	الوند(درآذربایجان، بعداً تا زمان‌مرگش در ۹۱۰/۱۵۰۴ ، در دیار بکر)
۹۰۳/۱۴۹۸	محمد میرزا (در جبال و فارس تا ۹۰۵/۱۵۰۰)
۹۰۷–۱۴/۱۵۰۲–۸	مراد (بعداً حکمران بگانند)
استیلای صفویان	

ترکمانان آق قویونلو یا «سپید گوسفندان» اتحادیه‌ای از ترکمانان بودند که مرکزشان در دیار بکر بود. طبقهٔ فرمانروای آنها از طایفهٔ بایندر از طوایف قدیمی غز بود، و از این طایفه که در نیمهٔ قرن چهاردهم به‌طرابوزان تاخته‌اند، در منابع و مآخذ بیزانسی نام برده شده‌است. مؤسس واقعی این سلسله قرایولوك عثمان بود که مادرش کومننا نامی بود، و خودش یکی از شاهزاده خانمهای بیزانسی را به‌زنی داشت. روابط این سلسله باامپراطوران طرابوزان برای مدت مدیدی بسیار نزدیك بود. قرا یولوك، برخلاف امرای قراقویونلو، با تیمور از در آشتی درآمد، و به‌طرفداری از تیمور با بایزید، سلطان عثمانی، در آنکارا (آنقره) جنگید (۸۰۵/۱۴۰۲)، و تیمور به پاداش این خدمت دیار بکر را به‌او بخشید. راه بسط قدرت ترکمانان آق قویونلورا به‌مشرق مدتها ترکمانان قراقویونلوسد کرده‌بودند، اما اوزن‌حسن، نام‌آورترین امیر این سلسله، سرانجام جهانشاه را در ۸۷۲/۱۴۶۷ شکست داد. پس‌از آن اوزن حسن با شکست دادن سلطان ابوسعید تیموری، توانست حکومت ترکمانان آق قویونلو را در سرتاسر ایران تا خراسان و عراق و خلیج فارس بگسترد.

باری، دشمن عمدهٔ اوزن حسن، سلاطین عثمانی بودند که در قرن پانزدهم دولتهای ترك بازماندهٔ آناطولیارا می‌بلعیدند، وفشاری بی‌آرام برمشرق وارد می‌آوردند. سیاست ضد عثمانی اوزن حسن وی را با قرامانیان متحد ساخت. نیز وی کوشید که طرابوزان را که با امپراطوران آن از طریق همسر بیزانسی خویش، دسپینا، خویشاوندی داشت، ازحملات محمد فاتح نجات دهد. در دوران سلطنت اوزن حسن، دولت آق قویونلو اهمیت بین‌المللی یافت. در سال ۸۶۸/۱۴۶۴ باب ارتباطات سیاسی با دشمنان ونیزی سلاطین عثمانی مفتوح گردید، و آلات و افزار جنگ از ونیز برای دولت‌آق قویونلو گسیل‌گشت. باوجود این، قوای اوزن حسن ازعهدهٔ توپخانهٔ عثمانی درجنگ ترجان در ۸۷۸/۱۴۷۳ برنیامدند، ووی به‌سختی شکست یافت. پسرش یعقوب

جنگ را ادامه داد، اما ازاین زمان به‌بعد سلسلهٔ آق قویونلو به‌علت مشاجرات داخلی وستیزه‌های مربوط به‌جانشینی رو به‌اضمحلال نهاد. قرامانیان شکست یافتند، وپایه‌های عقیدتی آق قویونلوهای سنی‌مذهب اینك براثر انتشار تبلیغات شیعی صفویان، در میان ترکمانان آناطولیا متزلزل‌گشت. درسال ۹۰۶/۱۵۰۱ الوند از شاه اسماعیل صفوی در نزدیکی نخجوان شکست خورد، وآخرین سلطان آق قویونلو از ترس به‌سلطان سلیم، سلطان عثمانی، پناه برد. الوند اندکی پیش‌ازشکستش‌یك دولت‌فرعی مستقل آق قویونلو را درماردین، وواقع در دیار بکر نابود ساخت، وبنابراین بافرار آخرین حکمران، دولت ترکمانان آق قویونلو در همه جا به‌پایان رسید.

مآخذ: لین‌پول، ۲۵۴؛ زامباور، ۹–۲۵۸

IA "AK Koyunlular" (M. H. Yinac)

به‌انضمام یك نسبنامه

دائرةالمعارف اسلام، چاپ دوم، مقالهٔ «آق قویونلو» به‌قلم و. مینورسکی.

R. M. Savory, "Tha Struggle for supremacy in Persia after the death of Timur," *Der Islam*, LX (1964), 35—65

٦٦

صفویان

۹۰۷–۱۱۴۵/۱۵۰۱–۱۷۳۲

ایران

۹۰۷/۱۵۰۱	اسماعیل اول	
۹۳۰/۱۵۲۴	طهماسب اول	
۹۸۴/۱۵۷۶	اسماعیل دوم	
۹۸۵/۱۵۷۸	محمد خدابنده	
۹۹۶/۱۵۸۸	عباس اول	
۱۰۳۸/۱۶۲۹	صفی اول	
۱۰۵۲/۱۶۴۲	عباس دوم	
۱۰۷۷/۱۶۶۶	سلیمان اول (صفی دوم)	
۱۱۰۵/۱۶۹۴	حسین اول	
۱۱۳۵/۱۷۲۲	طهماسب دوم	
۱۱۴۵/۱۷۳۲	عباس سوم	فرمانروایان اسمی در بعضی قسمتهای ایران
۱۱۶۳/۱۷۴۹	سلیمان دوم	
۱۱۶۳/۱۷۵۰	اسماعیل سوم	
۱۱۶۶/۱۷۵۳	حسین دوم	
۱۲۰۰/۱۷۸۶	محمد	

صفویان با آنکه ترک زبان بودند ، ولی به‌احتمال قوی اصلی کردی داشتند.متأسفانه اخبارو اطلاعات قابل اعتمادی دراین‌باره دردست نیست، زیرا

صفویان همینکه پایه‌های قدرت خودرا درایران مستحکم ساختند، عمداً مدارك مربوط به اصل و تبار خودرا تحریف و دستکاری کردند . اما تردید نیست که آنان نیز مانند بسیاری از سلسله‌های منطقهٔ آناطولیا ، دیار بکر ، و آذربایجان که در آنجا ترکمانان بسیار و دارای نفوذ سیاسی بودند ، از میان درویشان برخاستند . شیخ صفی‌الدین (متوفی در ۱۳۳۴/۷۳۵) فرقهٔ صوفیان صفویه را در اردبیل ، ازشهرهای آذربایجان، تأسیس کرد ، وباآنکه خود وی به‌احتمال بسیار مذهب سنت داشت پیروان وی در منطقه‌ای که بدعتگزاری و بخصوص شیعیگری رواج داشت قدرت یافتند ، و از این‌رو در قرن پانزدهم آشکارا به مذهب تشیع گرویدند واز طرفداران آن شدند .

اینك تبلیغات شدیدی درمیان ترکمانان آناطولیای شرقی آغازشد که هدف آن نخست برانداختن قدرت ترکمانان قراقویونلو وسپس ترکمانان آق‌قویونلو بود . درسال ۱۵۰۱/۹۰۷ اسماعیل‌بن حیدر آذربایجان‌را ازامرای آق‌قویونلو گرفت، ودرطی ده‌سال ، تمام ایران را به‌زیرسلطهٔ خویش درآورد، و شاهنشاهی صفویه را بنیان نهاد . حکومت صفویان به زودی جنبهٔ تئوکراسی گرفت ، زیرا اسماعیل و جانشینانش نه تنها نسب خودرا به آل علی رسانیدند بلکه به عنوان مظهر امامان شیعه مقامی نیمه ربانی برای خویش ادعا کردند . از این‌رو ، فرمانبرداری طوایف ترك پشتیبان آنها ،که بدیشان به‌مناسبت کلاه سرخی که بر سر می‌گذاشتند قزلباش (سرخ‌سران) می‌گفتند نه‌فقط به لحاظ سیاسی بلکه از نظر روحانی نیز بود . در زمان صفویان مذهب تشیع دین ملی مملکتی گردید که تا این زمان دست‌کم اسماً مذهب تسنن داشت . از این‌رو ، عهد آنان به خاطر پا گرفتن و استوارشدن مذهب شیعه در تاریخ ایران دارای اهمیت فوق‌العاده است . درنتیجهٔ این‌جریان، احساس تازه‌ای ازملیت ووحدت در ایران پیدا شد. که بدان توانایی داد که بی‌آنکه بریکپارچگی آن ازلحاظ خاك و ملیت خدشه‌ای وارد آید ، تا این روزگار پایدار بماند .

ازنظر نظامی، شاه اسمعیل وجانشینانش با دشمنی سخت همسایگان

سنی خود ، سلاطین عثمانی در مغرب و اوزبکان درشمال شرقی ، مواجه بودند. در مرز جیحون شاهان صفوی به‌تازگی استیلایی به هم زده بودند ، وشهرهای مرزی چون هرات و مشهد و سرخس میان آنان و دشمنانشان دست به دست می‌گشت . اما یورشهای ترکمانان برای غارت‌کردن و برده‌گرفتن تاقرن‌نوزدهم ادامه داشت . سلاطین عثمانی که دراین هنگام در اوج قدرت خویش بودند ، دشمنان سرسختی برای صفویان بودند . پیروزی سلطان سلیم یاوز بر صفویان در نبرد چالدران (۱۵۱۴/ ۹۲۰) برای آل عثمان پیروزی در فن لشکرکشی و نیز نمایش تفوق آنان در به کار بردن سلاحهای آتشین بود (صفویان مانند سلاطین مملوك مصر تا مدت مدیدی با استعمال توپخانه و سلاحهای آتشین کوچك مخالف بودند) . اندکی بعد کردستان ، دیار بکر ، و بغداد به دست عثمانیها افتاد و آذربایجان مورد حملات مکرر آنها قرارگرفت . بعداً پایتخت صفویان از تبریز که شهری آسیب‌پذیر و در معرض حملهٔ دشمن بود به قزوین و سپس اصفهان منتقل شد .

دوران سلطنت شاه‌عباس اول که تقریباً مقارن با سلطنت حکمرانان بزرگی چون الیزابت اول ، ملکهٔ انگلیس ، فیلیپ دوم ، شاه اسپانیا ، ایوان مخوف، امپراطور روسیه، واکبرامپراطور مغول هند ، بود اوج قدرت سیاسی و نیز تمدن وفرهنگ صفوی است ، و نمونه‌هایی از بزرگترین موفقیتهای آن را در زمینه هنری درمعماریهای زیبا وبی‌نظیراین عصر دراصفهان می‌توان دید.

در زمان وی عثمانیها از آذربایجان رانده شدند ، و سلطهٔ ایرانیان بر قسمت شرقی قفقاز و خلیج فارس قوی شد . روابط سیاسی با اروپا برقرار گردید (هرچند اتحاد بزرگ صفویان واروپائیان علیه دولت عثمانی که نقشهٔ آن طرح شده بود هرگز تحقق نیافت)، وارتباطات بازرگانی وفرهنگی توسعه یافت . برای خنثی‌کردن نفوذ سیاسی افراد قزلباش در مملکت ، شاه عباس عده‌ای از مسلمانان گرجی و چرکسی را به خدمت گرفت ، و سپاه محافظی از آنها تشکیل داد . و نیز به ترکمانانی که تابع شخص وی بودند نه تابع

رؤسای طوایف بزرگ ترکمان ـ و ازاین‌رو به‌آنها شاهسون (=شاهدوستان) می‌گفتند — پروبال داد.

بعد از مرگ شاه عباس دوم در ۱۶۶۶/۱۰۷۷ زوال و انحطاط دولت صفوی آشکارگردید. سلطهٔ صفویان در مشرق تا قندهار درافغانستان رسیده بود، ولی دراین ناحیه‌که سنی‌نشین بود احساسات ضدشیعه رواج داشت، وحکمران صفوی آنجا که نامش میرویس بود در نخستین سالهای‌قرن هیجدهم خویشتن را مستقل اعلام‌کرد. در۱۷۲۲/۱۱۳۵ پسر میرویس، محمود، به‌ایران تاخت، و تا برآمدن نادرشاه، افغانها قسمت اعظم ایران را تصرف‌کردند. بعد ازآن افـراد مختلفی از خاندان صفوی به سلطنت رسیدند که حکمرانان اسمی بیش نبودند، ودر حقیقت حکومت واقعی سلسلهٔ صفوی در ۱۷۳۲/۱۱۴۵ به پایان رسید.

مآخذ: لین‌پول، ۹-۲۵۵؛ یوستی، ۴۷۹: زامباور، ۲-۲۶۱.
R.M.Savory,"The Safavids in Persia",in *Combridge History of Islam*, II (دردست چاپ)

٦٧

افشاریه

۱۱۴۸–۱۲۱۰/۱۷۳۶–۹۵

ایران

۱۱۴۸/۱۷۳۶	نادرشاه ، طهماسب قلی‌خان
۱۱۶۰/۱۷۴۷	عادل شاه ، علی‌قلیخان
۱۱۶۱/۱۷۴۸	ابراهیم
۱۱۶۱–۱۲۱۰/۱۷۴۸–۹۵	شاهرخ (درخراسان)
	زندیه وقاجاریه

نادر رئیس طایفهٔ افشار بود ، وافشاریه طایفه‌ای ازترکمانان بودند که در شمال خراسان اقامت داشتند ، در همین ناحیه بود که نادرشـاه بعدها قلعـهٔ نادری را که هم قلعه هم خزانهٔ او بود ساخت . در این دوره که دولت صفوی درحالت احتضار بود ، و بیشتر خاك ایران به دست افغانها افتاده بود ، وحدت ملی ایران که در زمان سلاطین اول صفوی بنیانی استوار یافته بود ، داشت از هم می‌پاشید . ازاین‌رو برعهدهٔ نادر بود که وحدت ویکپارچگی ایران را ازنو استوار سازد ، و وی این کاررا کرد ، هرچند که این کار به قیمت فقراقتصادی و مالی مملکت تمام شد .

نادر، درزمان شاه‌طهماسب دوم صفوی ودرخدمت وی به‌قدرت رسید، و به‌تدریج افغانها را ازخاك ایران بیرون کرد، وچون این مهم در۱۱۴۰/۱۷۲۷ به انجام رسید شاه طهماسب حکومت خراسان ، کرمان ، سیستان ، ومازندران را به وی داد . بـا چنین قلمرو وسیعی در تحت فرمان ، نادر چون فرمانروای مستقلی به حکومت پرداخت و سکه به نام خویش ضرب کرد ، واینك به‌مقابله

دشمنان خارجی برخاست ، و در ۱۱۴۳/۱۷۳۰ عثمانیها را از آذربایجان و همدان بیرون راند ، ودر قفقازیه تا دل داغستان پیش رفت . در این هنگام شاه طهماسب قراردادی با دولت عثمانی و روسیه منعقد ساخت که به سود ایران نبود ، واین امر بهانه به دست نادرداد ، و وی شاه طهماسب را ازسلطنت خلع کرد ، ویکی دیگر ازشاهزادگان صفوی را به‌سلطنت برداشت ، تااینکه درسال ۱۱۴۸/۱۷۳۶ رسماً خود را شاه خواند . وی برای خاتمه دادن به نزاع شیعه وسنی که بین دولت‌ایران وعثمانی‌جنگ انداخته‌بودمذهب‌شیعهٔ‌اثنی‌عشری‌را که صفویان دین مملکت قرارداده بودند رهاکرد . و به‌جای آن صورت ملایمتری از تشیع را که منتسب به امام ششم شیعیان ، امام جعفر صادق ، بود جای‌گزین آن‌ساخت، اما این‌سیاست آشتی‌طلبانه اختلاف‌میان ایران وعثمانی‌را پایان‌نداد.

هزینهٔ جنگهای پی‌درپی ، نادر را به لشکرکشی درخشان وموفقیت‌آمیزش به هند ، درسال ۹-۱۷۳۸/۲-۱۱۵۱ وادار ساخت ، ودر نتیجهٔ این لشکرکشی محمدشاه ، امپراطور مغول هند، ناگزیر تمام ایالات واقع درشمال وغرب رود سند را به نادر واگذاشت، ونیز خراج‌گزافی را عهده‌دارشد . درنتیجهٔ تحصیل این خراج نادرشاه مدت سه سال مردم ایران را از پرداخت مالیات معاف ساخت . درسال ۱۱۵۴/۱۷۴۱ سوء قصدی به جان نادرشد ، که شك می‌رفت پسرش رضاقلی میرزا نیز درآن دست داشته است . این حادثه مایهٔ تغییراخلاق نادر گردید ، وازآن پس سیاست و رفتار وی روزبه‌روز ظالمانه‌تر ونامعقول‌تر گردید . درایالات مختلف شورشهایی علیه سختگیریهای اوبرپا شد، وسرانجام درسال ۱۱۶۰/ ۱۷۴۷ عده‌ای از رؤسای افشاریه وقاجاریه به چادر اوریختند و او را به قتل رسانیدند . پس از وی دوتن از برادرزادگان وی مدت کوتاهی سلطنت کردند . و سپس نوه‌اش ، شاهرخ ، نزدیك به نیم قرن در خراسان حکومت کرد . اما با کشته شدن نادر شکوه سلطنت افشاریه نیز ازمیان رفت ، وایران که خسته ومانده شده بود پذیرای دوران بالنسبه آرام و پررونق زندیه گشت .

مآخذ : لین‌پول ، ۹ــ۲۵۷ ، ۲۶۲ ؛ زامباور ، ۲۶۱ .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول . مقالهٔ «نادرشاه» به قلم و . مینورسکی .

۶۸

زندیه
۱۱۶۳—۱۲۰۹/۱۷۵۰—۹۴
ایران

۱۱۶۳/۱۷۵۰	محمد کریم‌خان
۱۱۹۳/۱۷۷۹	ابوالفتح
	محمدعلی
۱۱۹۳_۵/۱۷۷۹_۸۱	صادق (درشیراز)
۱۱۹۳_۹/۱۷۷۹_۸۵	علیمراد (دراصفهان)
۱۱۹۹/۱۷۸۵	جعفر
۱۲۰۳_۹/۱۷۸۹_۹۴	لطفعلی
قاجاریه	

در هرج ومرجی که بعدازمرگ نادرشاه برپا شد ، سرکردگان نظامی مختلف درایالات ایران سربرافراشتند وقدرت به دست آوردند . سردارافغانی نادر ، احمد درانی ؛ دولتی ازافاغنه در سرزمینهایی که جزءِ متصرفات نادر در شمال غربی هند بودْ تشکیل داد . درخراسان شاهرخ افشار، باآنکه کور بود، همچنان متزلزل برسرقدرت ماند . درمازندران رئیس طایفهٔ قاجار، محمدحسن خان ، قدرت محلی خودرا حفظ کرد ، ودرآذربایجان ، یکی دیگر ازسرداران افغانی نادر ، به‌نام آزادخان، استقرار یافت . درجنوب ایران ، نخست قدرت دردست علیمردان‌خان بختیاری بود که اصفهان را گرفت ، ویکی‌ازشاهزادگان صفوی را به‌نام شاه اسماعیل سوم به‌سلطنت برداشت (۱۱۶۳/۱۷۵۰) . محمد کریم‌خان زند سردار ومتحد علیمردان‌خان بود . وی سربازی ازقبایل لر بود ،

و اصل و تبار معروفی نداشت . هنگامی که علیمردان‌خان به قتل رسید، محمد کریم‌خان خودرا فرمانروای یگانه جنوب ایران ساخت .

آزادخان با کریمخان بدون جنگ و خونریزی از در آشتی درآمد ، اما کریمخان با محمدحسن خان قاجار نزاعی طولانی داشت ، و سرانجام توانست پایه‌های قدرت خودرا درسراسر ایران محکم سازد . محمد کریم‌خان هرگز خود را شاه نخواند ، بلکه از شیراز به عنوان وکیل یا نایب‌السلطنهٔ شاه اسماعیل سوم صفوی حکومت راند . نزدیك به سی‌سال سلطنت کرد ، و دوران حکومت اودورهٔ صلح و آرامش و اعتدال بود . مملکت درعهد اورونق گرفت ، و روابط بازرگانی میان ایران وبریتانیا ازطریق بوشهر و خلیج فارس برقرارگردید. امابامرگ کریم‌خان مشاجرات هلاکت‌بخش‌میان اعضای‌خانوادهٔ اوبرسرجانشینی درگرفت . عاقبت علیمرادخان زمام سلطنت را به‌دست گرفت، اما سلطنتش دیر نپائید ، واندکی بعد درگذشت . دردورهٔ حکومت‌جعفرخان، قاجاریه که رقیبان زندیان بودند قدرت یافتند ، چنانکه اصفهان را از آنها بگرفتند . آخرین حکمران زند، لطفعلی‌خان ،که سرداری شجاع وفرمانروایی محبوب بود ، برضد قاجاریه قد برافراشت ، و در آغاز پیروزیهایی به دست آورد ، اما درسال ۱۲۰۹/۱۷۹۴ درکرمان اسیر آغامحمدخان قاجار گردید ، وبا وحشیگری تمام به قتل رسید ، و به این ترتیب سرتاسر ایران به زیر فرمان قاجاریه درآمد .

مآخذ : لین‌پول ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ؛ زامباور ، ۲۶۱ ، ۲۶۴ .

۶۹

قاجاریه
۱۱۹۳—۱۳۴۲/۱۷۷۹—۱۹۲۴
ایران

۱۱۳۳/۱۷۲۱	فتحعلی‌خان	رؤسای طایفهٔ قاجار در مازندران
۱۱۶۳/۱۷۵۰	محمدحسن‌خان	
۱۱۸۴/۱۷۷۰	حسینقلی‌خان	
۱۱۹۳/۱۷۷۹	آغامحمدخان	
۱۲۱۲/۱۷۹۷	فتحعلی‌شاه	
۱۲۵۰/۱۸۳۴	محمدشاه	
۱۲۶۴/۱۸۴۸	ناصرالدین شاه	
۱۳۱۳/۱۸۹۶	مظفرالدین شاه	
۱۳۲۴/۱۹۰۷	محمدعلی شاه	
۱۳۲۷ـ۴۲/۱۹۰۹ـ۲۴	احمد شاه	
سلسلهٔ پهلوی		

طایفهٔ قاجار از ترکمانان بودند واحتمالا از دورهٔ مغولان در نزدیکی استرآباد ، درناحیهٔ ساحلی دریای خزر ، ساکن شده بودند . بعدها از طوایف مهم ترکمانی بودند که به پشتیبانی از سلاطین اولیهٔ صفوی برخاستند ، و قزلباشان را به وجود آوردند . در آغاز قرن هیجدهم که وحدت شاهنشاهی صفوی ازهم گسیخت رؤسای جاه‌طلب ایل قاجار بیش‌از آنچه حدیك‌حکمران محلی بود درامور مملکت مداخله کردند . آنان از دشمنی نادرشاه جان سالم

به در بردند ، و بعدازمرگ وی ، قدرت خود را درشمال ایران ، درآذربایجان گستردند . و آغامحمدخان ، شاه بعدی قاجاریه ، در ۱۱۷۰/۱۷۵۷ حکومت آنجا را دردست گرفت . در نزاعی که برسرکسب قدرت و تفوق درگرفت ، قاجاریه بر زندیان پیروزی یافتند . استیلای ایران بر گرجستان به طور موقت از نو تأمین گردید ، و شاهرخ افشار از خراسان رانده شد . به این ترتیب آغامحمدخان ، آن مرد زشتروی مهیب که بدون تردید افراط‌کاریها و بی‌اعتدالیهایش تا حدی زادهٔ آن بود که در کودکی عادلشاه افشار وی را خصی کرده بود ، سلسلهٔ قاجاریه را بنیان نهاد ، و در دورهٔ این سلسله بود که کشور ایران به دنیای جدید کشانده شد ، و نقش اقتصادی و سوق‌الجیشی مهمی در امور بین‌المللی پیدا کرد . درزمان آغامحمدخان قاجار، تهران که تااین هنگام شهری بی‌اهمیت بود، پایتخت گردید (۱۲۰۰/۱۷۸۶) ، وبه‌این طریق جنبشی عام به‌سوی این مرکز، که اینك یکی‌ازمظاهرایران جدید است، به وجود آمد.

روابط منظم و مداوم سیاسی ایران با قدرتهای اروپایی از زمان فتحعلی شاه شروع شد ، و در این دوره بود که انگلستان از یك‌سو و فرانسه از سوی دیگر درپی جلب دوستی ایران ، به خاطر موقعیت سوق‌الجیشی آن بودند . یکی‌ازنتایج این توجه مغرب زمین ، آشنایی یافتن قشون ایران بافنون و تعلیمات جنگی اروپایی بود . در طی قرن نوزدهم ایران مدام در معرض تهدید روسیهٔ تزاری بود ، ودر نتیجهٔ عهدنامهٔ ترکمنچای که در ۱۲۴۳/۱۸۲۸ انعقاد یافت ایران ازادعای خود برسرزمینهای واقع در ارمنستان شرقی وقفقاز چشم پوشید ، ولی پیشرفت روسها در آسیای مرکزی مرزهای شمال شرقی ایران را نیزدرمخاطره قرارداد . سلاطین قاجار تامدتها نمی‌توانستند ازمیراثی که در نتیجهٔ فتوحات صفویان و نادرشاه در مشرق برای آنها باقی مانده بود صرف‌نظر کنند ، و نزاع ایران وافغانستان برسر هرات تا سال ۱۲۷۳/۱۸۵۷ ادامه یافت .

براثر رقابتها وحسادتهای قدرتهای‌بزرگ، ودرنتیجهٔ زیرکی‌ناصرالدین

شاه ، ایران درحفظ وحدت ارضی خود موفق‌تر ازدولت عثمانی بود، باوجود این ، هزینه‌ها ومخارج جنگ و ولخرجیهای سلاطین ملت را سخت در زیربار قرضهای دول خارجـی فروبرد ، و سلطهٔ اقتصادی دولتهای اروپایی بستانکار روز به روز زیادتر شد . در دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه ، که پادشاهی ناتوان بود، نهضتی‌درمیان مردم برای کسب آزادی سیاسی وحکومت مشروطه‌پیداشد، ومظفرالدین شاه ناچار در۱۹۰۶ به‌این‌خواسته‌ها جواب مثبت داد. اینك قدرت و اعتبار سلاطین قاجار به طور محسوس روی به نقصان نهاد . در طی جنگ جهانی‌اول، ایران رسماً بی‌طرف ماند، اما علیرغم این بی‌طرفی قشون عثمانی، روسیه و انگلستان در داخل آن به جنگ پرداختند . در پایان جنگ نهضتهای انقلابی و تجزیه طلب محلی دراطراف واکناف کشور پدید آمد . ازاین‌رو ، برای رضاخان سردارسپه چندان مشکل نبودکه مجلس را بر آن داردکه سلسلهٔ قاجار را ازسلطنت خلع‌کند (۱۹۲۴) . بعد از برافتادن قاجاریه رضاخان خود با نام رضاشاه پهلوی به تخت سلطنت ایران نشست .

مآخذ : لین‌پول ، ۲۶۰ ؛ زامباور ، ۳-۲۶۱ .

فصل دهم

افغانستان و هند

۷۰

غزنویان

۱۱۸۶-۹۷۷/۵۸۲-۳۶۶

خراسان ، افغانستان و هند شمالی

۳۶۶/۹۷۷	ناصرالدوله سبکتکین (حکمران دست نشاندهٔ سامانیان)
۳۸۷/۹۹۷	اسماعیل
۳۸۸/۹۹۸	یمین‌الدوله محمود
۴۲۱/۱۰۳۰	جلال‌الدوله محمد (دورهٔ اول سلطنت)
۴۲۱/۱۰۳۱	شهاب‌الدوله مسعود اول
۴۳۲/۱۰۴۱	جلال‌الدوله محمد (برای بار دوم)
۴۳۲/۱۰۴۱	شهاب‌الدوله مودود
۴۴۱/۱۰۵۰	مسعود دوم
۴۴۱/۱۰۵۰	بهاءالدوله علی
۴۴۱/۱۰۵۰	عزالدوله عبدالرشید
۴۴۴/۱۰۵۳	**قوام‌الدوله طغرل ، غاصب سلطنت**
۴۴۴/۱۰۵۳	جمال‌الدوله فرخزاد
۴۵۱/۱۰۵۹	ظهیرالدوله ابراهیم
۴۹۲/۱۰۹۹	علاءالدوله مسعود سوم
۵۰۸/۱۱۱۵	کمال‌الدوله شیرزاد
۵۰۹/۱۱۱۵	سلطان‌الدوله ارسلان شاه

۵۱۲/۱۱۱۸	یمین‌الدوله بهرام شاه
۵۴۷/۱۱۵۲	معزالدوله خسروشاه
۵۵۵ـ۸۲/۱۱۶۰ـ۸۶	تاج‌الدوله خسروملك
غلبهٔ غوریان	

هنگامی که امیر عبدالملك سامانی در سال ۳۵۰/۹۶۱ در گذشت الپتکین، فرمانده قوای سامانی درخراسان، بر آن شد که ورق را به‌سود خویش بگرداند ، اما با شکست مواجه شد و ناچار با عده‌ای از سپاهیانش به غزنین واقع در شرق افغانستان عقب نشست . در این نقطه ، که در حاشیهٔ مملکت سامانیان ودر مقابل سرزمین کافرنشین هند قرارداشت ، بعد از الپتکین چندتن از امرای غلامان ترك که همه دست نشاندهٔ سامانیان بودند به حکومت نشستند تااینکه نوبت به سبکتکین رسید (۳۶۶/۹۷۷) . در زمان او سنت غزنویان در تاخت و تازبردن برسرزمین هند به جستجوی غنیمت و برده استوارگشت ، اما این محمود پسر وی بود که به‌کلی استقلال یافت ، ودردنیای اسلامی به‌عنوان دشمن سرسخت کافران شهرت و معروفیت پیدا کرد ، و گنگ را تا موترا و کنوج در نوردید ، و لشکر به جزیرهٔ کتهیاوار برد و بتخانهٔ معروف سومنات را مورد حمله قرار داد . در شمال ، خوارزم را ضمیمهٔ قلمرو خود ساخت ، و جیحون را مرز بین دولت خود و دولت متخاصم قراخانیان قرارداد . درمغرب خراسان را که سابقاً جزءِ قلمرو سامانیان بود از تاخت و تاز قراخانیان مصون نگهداشت ، ودرسالهای آخر عمرش به ری وهمدان لشکر کشید ، و آن دوشهر را ازچنگ آل‌بویه بیرون آورد (۴۲۰/۱۰۲۹).

به این ترتیب مملکتی که محمود در هنگام مرگش به جای گذاشت وسیعترین ومعظمترین بنایی بود که پس‌ازدوران طلایی خلافت عباسی ، عالم اسلام به‌خود دیده‌بود، وارتشی که چنین فتوحاتی‌را برای محمود میسرساخت، نیرومندترین ارتش زمان خود بود . همچنین اشتیاق سلطان محمود در قبول

روشهای اداری و فرهنگی ایرانی ، غزنویان را به‌کلی از زمینهٔ فرهنگی ترکان کافرکیش استپها دور ساخت . اما درزمان پسرش مسعود ، دولت محمودی که دراساس ساخته وپرداخته شخص محمود بود ، درمغرب ازهم پاشید. خراسان و خوارزم به‌دست سلجوقیان افتاد ، وسالهای نیمهٔ قرن یازدهم سراسربه‌جنگ و جدال برسر سیستان و نواحی غربی افغانستان گذشت . با به‌سلطنت نشستن ابراهیم در ۴۵۱/۱۰۵۹ موقتاً با سلجوقیان صلح بر قرار گردید ، و این صلح وآرامش‌بیش ازنیم‌قرن دوام‌آورد . ازآنجاکه دولت‌غزنوی اینك به‌افغانستان شرقی و شمال هند منحصر شده بود ، سیاست غزنویان بیشترمتوجه هندوستان گردید . درآغاز قرن دوازدهم سلطان سنجر سلجوقی به مداخله درامور دولت غزنوی پرداخت ، ودردورهٔ بهرامشاه‌سلطان علاءالدین جهانسوز غوری غزنین را غارت‌کرد (۱ـ۱۱۵۰/۵۴۵) . ظهور غوریان درمرکز افغانستان ، ازقدرت آخرین سلاطین غزنوی کاست ، و خسروشاه و خسروملك در اصل برپنجاب حکومت داشتند، تاآنکه‌سرانجام غیاث‌الدین محمدغوری به‌کلی‌سلسله غزنوی را برانداخت (۵۸۲/۱۸۶) .

مآخذ : لین‌پول ، ۹۰ـ۲۸۵ : یوستی ، ۴۴۴ : زامباور ، ۳ـ۲۸۲ .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «غزنویان» به قلم ب . شپولر .
C . E . Bosworth, *The Ghaznavids, their empire in Afghanistan and eastern Iran 994 – 1040* (Edinburgh 1963) .
idem , «The titulature of the early Ghaznavids,» *Oriens* , XV (1962), 210 - 33 .

۷۱

غوریان

ح ۳۹۰ – ۶۱۲ / ح ۱۰۰۰ – ۱۲۱۵

خراسان ، افغانستان ، شمال هند

۱ ـ شاخهٔ اصلی در غورو سپس در غزنه

؟	محمدبن سوری
۴۰۱/۱۰۱۱	ابوعلی
؟	شیث
؟	عباس
؟	محمد
؟	قطب‌الدین حسن
۴۹۳/۱۱۰۰	عزالدین حسین
۵۴۰/۱۱۴۶	سیف‌الدین سوری
۵۴۴/۱۱۴۹	بهاءالدین سام اول
۵۵۶/۱۱۶۱	سیف‌الدین محمد
۵۵۸/۱۱۶۳	غیاث‌الدین محمد
۵۹۹/۱۲۰۳	شهاب‌الدین یا معزالدین محمد (از ۵۶۹/۱۱۷۳ درغزنه حکومت داشت)
۶۰۲/۱۲۰۶	غیاث‌الدین محمود
۶۰۹/۱۲۱۲	بهاءالدین سام دوم
۶۱۰/۱۲۱۳	علاءالدین اتسز

۶۱۱ـ۱۲/۱۲۱۴ـ۱۵	علاءالدین یا ضیاءالدین محمد
	استیلای خوارزمیان

۲ ـ شاخهٔ بامیان و تخارستان

۵۴۰/۱۱۴۵	فخرالدین مسعود
۵۵۸/۱۱۶۳	شمس‌الدین محمد
۵۸۸/۱۱۹۲	بهاءالدین سام
۶۰۲ـ۱۲/۱۲۰۶ـ۱۵	جلال‌الدین علی
	استیلای خوارزمیان

ناحیهٔ صعب‌الحصول مرکز افغانستان که غور نامیده می‌شد برای جغرافی‌دانان اولیهٔ اسلامی تقریباً سرزمینی به‌کلی ناشناس بود، وتنها به عنوان خاستگاه برده وغلام، و موطن نژادی جنگجو از ایرانیان کوه‌نشین که تا قرن یازدهم به دین اسلام نگرویدند، از آن خبر داشتند. در این قرن غزنویان به غور تاختن بردند، و امرای شنسبانی را مطیع و دست‌نشاندهٔ خویش ساختند، اما در آغاز قرن دوازدهم دولت غزنویان رو به افول نهاد، ونفوذ سلاجقه در غور بسط یافت، وبنابراین عزالدین حسین که نخستین شخصیت کاملاتاریخی سلسلهٔ غوری است، خراجگزار سلطان سنجر گردید. اقدامات بهرامشاه غزنوی برای استقرار مجدد قدرت خود در غور منجر بدان شد که غوریان در ۱ـ۵۴۵/۱۱۵۰ به‌غزنین تاختند وآنجا را غارت کردند، ومتصرفات غزنویان را درمشرق افغانستان تصرف نمودند. سیاست توسعه طلبانهٔ سلطان علاءالدین حسین در مغرب نخست با مقاومت سنجر رو به رو شد، اما دیری نگذشت که ضعف سلطنت سلجوقیان در خراسان راه را بر غوریان گشود، وآنان مملکتی تأسیس کردند که تقریباً از دریای خزر تا شمال هند گسترده بود.

پایه‌گذاران این‌مملکت عظیم دو برادر بودند: یکی غیاث‌الدین‌محمد و دیگری معزالدین محمد. غیاث‌الدین بیشتر در مغرب و معزالدین در هند به

لشکرکشی مشغول بود . بامیان و سرزمین‌های واقع درمسیر جیحون سفلا نیز تحت‌حکومت شاخهٔ دیگری ازامرای غوری بود . غیاث‌الدین به‌کمك سپاهیان بومی غوری و غلامان ترك به مقابله با خوارزمشاهان و امرای قراختایی که از دست‌نشاندگان خوارزمشاهان بودند ، برخاست ، وحتی یك‌بار به‌خود خوارزم تاخت ، و قبل از مرگش تمام خراسان را تا بسطام به تصرف درآورد .

با وجود این به نظر می‌آید که قدرت انسانی غوریان برای حفظ و نگهداری چنین مملکتی کافی نبوده است ، و حال‌آنکه رقیبان خوارزمی آنها برای گردآوری سپاه بر دشتهای آسیای مرکزی دست داشتند . پس از مرگ سلطان معزالدین که در ۶۰۲/۱۲۰۶ اتفاق افتاد ، سلسلهٔ غوریان در نتیجهٔ مشاجرات داخلی ازهم پاشید . عده‌ای از سربازان ترك که در خدمت غوریان بودند درغزنین علم استقلال برافراشتند ، و خوارزمشاه ازموقعیت استفاده کرد و قدم در میان گذاشت و سرزمینهای غوریان را ضمیمهٔ مملکت وسیع خویش کرد . اما سلطهٔ خوارزمشاهان دیر نپائید ، و اندکی بعد سراسر دنیای اسلامی شرق به‌تصرف مغولان، به‌سرداری چنگیزخان، درآمد . گذشته ازآن، سرداران ترك سلطان معزالدین سیاست و سنت غوریان را در شمال هند که آخرین امیر غوری درآنجا قطب‌الدین ایبك را به حکمرانی لاهور نصب کرده بود، ادامه دادند (نگاه کنید به مقالهٔ سلاطین دهلی) .

مآخذ : لین‌پول ، ۴ — ۲۹۱ ؛ یوستی ، ۶—۴۵۵ ؛ زامباور ، ۱—۲۸۰ ، ۲۸۴
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «غوریان» به قلم ك.ا. بوسورث .

۷۲

سلاطین دهلی
۶۰۲-۹۶۲/۱۲۰۶-۱۵۵۵
شمال هند

۱ ـ شاهان معزی یا غلامشاهان یا سلاطین مملوك

۶۰۲/۱۲۰۶	قطب‌الدین ایبك
۶۰۷/۱۲۱۰	آرام شاه
۶۰۷/۱۲۱۱	شمس‌الدین ایلتمش
۶۳۳/۱۲۳۶	رکن‌الدین فیروزشاه اول
۶۳۴/۱۲۳۶	جلالة‌الدین رضیه بیگم
۶۳۷/۱۲۴۰	معزالدین بهرامشاه
۶۳۹/۱۲۴۲	علاءالدین مسعود شاه
۶۴۴/۱۲۴۶	ناصرالدین محمودشاه اول
۶۶۴/۱۲۶۶	غیاث‌الدین بلبن
۶۸۶/۱۲۸۷	معزالدین کیقباد
۶۸۹/۱۲۹۰	شمس‌الدین کیومرث

۲ ـ سلاطین خلجی

۶۸۹/۱۲۹۰	جلال‌الدین فیروزشاه دوم
۶۹۵/۱۲۹۶	رکن‌الدین ابراهیم شاه اول
۶۹۵/۱۲۹۶	علاءالدین محمدشاه اول
۷۱۵/۱۳۱۶	شهاب‌الدین عمرشاه

۱۳۱۶/۷۱۶	قطب‌الدین مبارکشاه
۱۳۲۰/۷۲۰	**ناصرالدین خسروشاه ، غاصب سلطنت**

۳ ـ تغلقیه

۱۳۲۰/۷۲۰	غیاث‌الدین تغلق‌شاه اول
۱۳۲۵/۷۲۵	غیاث‌الدین محمدشاه دوم
۱۳۵۱/۷۵۲	محمود
۱۳۵۱/۷۵۲	فیروزشاه سوم
۱۳۸۸/۷۹۰	غیاث‌الدین تغلق شاه دوم
۱۳۸۹/۷۹۱	ابوبکر شاه
۱۳۹۰/۷۹۲	ناصرالدین محمدشاه سوم
۱۳۹۳/۷۹۵	علاءالدین سکندرشاه اول
۱۳۹۳/۷۹۵	ناصرالدین محمود شاه دوم (دورهٔ اول سلطنت)
۱۳۹۵/۷۹۷	نصرت‌شاه (با محمودشاه دوم بر سر قدرت مشاجره داشت)
۱۳۹۹/۸۰۱	محمودشاه دوم (برای باردوم)
۱۴۱۳ـ۱۴/۸۱۶ـ۱۷	دولت خان لودی

۴ ـ سلسله سادات

۱۴۱۴/۸۱۷	خضرخان
۱۴۲۱/۸۲۴	معزالدین مبارکشاه دوم
۱۴۳۵/۸۳۸	محمدشاه چهارم
۱۴۴۶ـ۵۱/۸۴۹ـ۵۵	علاءالدین عالمشاه

۵ ـ سلاطین لودی

۸۵۵/۱۴۵۱	بهلول لودی
۸۹۴/۱۴۸۹	نظام‌خان سکندر دوم
۹۲۳ح‍ـ۳۲/۱۳۱۷ ح‍ ـ ۲۶	ابراهیم دوم

استیلای مغولان به سرداری بابر

۶ ـ سلاطین سوری یا افغان

۹۴۷/۱۵۴۰	شیرشاه سور
۹۵۲/۱۵۴۵	اسلام شاه
۹۶۱/۱۵۵۴	محمد پنجم عادلشاه
۹۶۱/۱۵۵۴	ابراهیم سوم
۹۶۲/۱۵۵۵	احمدخان سکندر شاه سوم

غلبهٔ نهایی مغولان به سرداری همایون

اسلام درهند نخست درقسمت سفلای درهٔ سند به‌وسیلهٔ والیان مسلمان اموی انتشار یافت . محمدبن قاسم درسال۹۲/۷۱۱ سرزمین سند را به‌نام‌اسلام فتح کرد . در طی سه قرن بعد مسلمانان این جای پارا در شبه قارهٔ هند حفظ کردند ، هرچند که بعضی از جوامع اسلامی آنجا تحت تأثیر تبلیغات داعیان اسماعیلی که دراین زمان دربسیاری ازنقاط دنیای اسلام ، ازشمال افریقا گرفته تا یمن و مرزهای هند ، فعالیت شدید داشتند ، قرار گرفته بودند . همچنین تماسهای بازرگانی مانند روزگاران قدیم بین شرق نزدیك مسلمان و نواحی ساحلی گجرات ، بمبئی ، و دکن برقرار بود . ولی این ارتباطات پراکنده چنان نبود که به داخل درونبوم هندوستان نفوذ کند .

غزنویان نخستین کسانی بودند که سلطهٔ نظامی اسلام را به‌طور کامل بر شمال هند گستردند ، و سلسله‌های بومی مقتدری چون سلسلهٔ هندوشاهان

ویهند را در۴۱۷/۱۰۲۶ برانداختند ، وامرای راجپوت را خراجگزار خویش ساختند ، وتا سومنات واقع در گجرات ، و کالنجار ، و بنارس پیش رفتند . سلطان محمود غزنوی با آنکه در دنیای اسلامی به عنوان «بت‌شکن» و بلای بت‌پرستان هند شهرت یافت، ولی آنچه واضح‌است این است که سلطان‌محمود آن چنان شخص متدین ومتعصبی نبود که صرفاً به خاطر آنکه هندوان را یا به دین اسلام درآورد یا نابود سازد به هند لشکر کشیده باشد . در سپاه محمود عدهٔ بسیاری هندی بودند ، و به‌نظر نمی‌آید که گرویدن به دین اسلام شرط استخدام آنان بوده باشد . توجه غزنویان به شمال هند در اساس جنبهٔ مالی داشت ، زیرا شبه قارهٔ هند را منبع پایان‌ناپذیری ازگنج و برده می‌دانستند . آنان پنجاب را گرفتند ، وآن را پایگاه ثابت خویش درخطهٔ هند قراردادند ، ودر اواخر کارشان لاهور را پایتخت خود ساختند .

به‌این طریق پنجاب پایگاه حاضر و آماده و سودمندی برای فتوحات سلطان معزالدین غوری و سرداران وی در واپسین سالهای قرن دوازدهم و سالهای نخست قرن سیزدهم در هند بود . معزالدین غوری با گرفتن پنجاب از غزنویان ، قدرت خودرا دردشت‌گنگ بسط داد ، وبا امرای محلی راجپوت به جنگ برخاست . نخست پریت وی راج سوم ، شاه قدرتمند سلسلهٔ چوهان یا چاهمانه ، را که دراجمیر و دهلی سلطنت داشت برانداخت (۵۸۸/۱۱۹۲)، سپس جایاچاندرا ، شاه سلسلهٔ گاهه دواله را که در بنارس و قنوج (کنوج) فرمانروایی می کرد ازمیان برداشت (۵۹۰/۱۱۹۴) . معزالدین امور متصرفات خویشتن را درهند به دست یکی ازسرداران خود به‌نام قطب‌الدین ایبك سپرد ، و به خراسان بازگشت . قطب‌الدین متصرفات غوریان را در پنجاب و دوآب گنگ و جمنا ادامه داد ، و تا گجرات پیش رفت . سردار دیگر معزالدین ، اختیارالدین محمد خلجی بهار و بنگال را متصرف شد ، وگور یا لخناوتی را پایگاه خود قرار داد وحتی به‌آسام لشکر کشید . پس این در دوره غوریان و سرداران آنهاست که استقرار اسلام در شمال هند ثبات پذیرفت ، سلسله‌های

هندو برافتادند و پایه‌های سلطنت عده‌ای از سلسله‌های مسلمان استوارگردید . از سوی دیگر باید به خاطر داشت که در سرتاسر دورهٔ سلاطین دهلی قدرت امرای بومی هند ، خاصه امرای راجپوت ، درمناطقی که ازمرکز نظامی ترکها و افغانها دور بود ، ادامه داشت .

هنگامی که سلطان معزالدین غوری در ۶۰۲/۱۲۰۶ وفات یافت قطب‌الدین ایبك از جانب سلطان غوری فیروزکوه با عنوان ملك در لاهور قدرت را بدست گرفت . ازاین زمان ، بخش افغانستان وغزنهٔ مملکت غوریان از هند جدا شد ، و اندکی بعد به دست خوارزمشاهان و سپس مغولان افتاد . قطب‌الدین ایبك و جانشینانش را تا ۶۸۹/۱۲۹۰ غلامشاهان یا سلاطین مملوك می‌خوانند ، هرچند که فقط سه تن از آنان ، یعنی ایبك ، ایلتمش ، و بلبن در اصل غلام بودند ، و بقیه همگی قبل‌ازآنکه به شاهی رسند صاحبانشان آنها را آزادکرده بودند . نیزاین سلاطین ازیك شاخه نبودند، بلکه ازسه شاخهٔ مختلف بودند . در دورهٔ ایلتمش که مهندس اصلی سلطنت مستقل دهلی است، سرزمین سند که تا این زمان دردست ناصرالدین قباچه ، سردار سلطان معزالدین بود بر قلمرو سلطنت دهلی افزوده شد . وی برآن بود که خوارزمشاهیان را نیز از قلمرو خویش بیرون سازد، اما مغولان در۶۳۹/۱۲۴۱ برپنجاب تاختند ولاهور را غارت کردند ، وسپس تا اوچ پیش رفتند . نشستن سلاطین ناتوان برتخت سلطنت سبب‌مناقشات داخلی‌شد، ووحدت سلطنت‌وقتی میسرگشت که حکومت به دست بلبن که امیری مقتدر بود افتاد . وی در اصل یکی ازچهل غلام ترك (چهلگان) ایلتمش بود ، وچون به‌سلطنت نشست دست به یك رشته اصلاحات زد ، وقدرت سلطنت را با اتخاذ سنن ایرانی بالا برد ، و به این طریق پایه‌های سلطنت راچون ارباب خود برمبانی‌نظامی وحکومتی استواری نهاد. پیوندهای اخلاقی وروحانی مملکت خودرا با بقیهٔ دنیای اسلام قوت بخشید ، وازطرف خلیفهٔ عباسی ، مستنصر ، رسماً منصب سلطنت یافت . سلاطین معزی حتی بعد از کشته شدن مستعصم ، آخرین خلیفهٔ عباسی بغداد ، تا مدتهای مدید نام

اورا برسکه‌هایشان ضرب می کردند. ازاینجا می‌توان تمایل آنان را به‌تطبیق‌دادن خویش بـا دنیای اسلام به طور کلی ، و تصدیق مقام روحانی و پیشوایی خلفا استنباط کرد . این تمایل درسراسر تاریخ مسلمانان هند به چشم می‌خورد ، و مجاهدات آنان را درحفظ خویش در برابر فشار محیط و فرهنگ هندو نشان می‌دهد . از رویدادهای مهم دیگر که در تقویت فرهنگ این دوره تأثیر داشته است ، افواج پناهندگانــی است که از جلو سیل خانمان‌برانداز حملهٔ مغولان ازایران وماوراءالنهر گریخته ودرعهد سلطنت ایلتمش وبلبن به هند راه یافتند . در دوره‌هــای بعد ، مثل دورهٔ سلطنت محمدبن تغلق ، تزریق این خون تازه ، به فرهنگ «هندی و اسلامی» توش وتوان بخشید .

در سال ۶۸۹/۱۲۹۰ سلاطین معزی جای خودرا به احفاد جلال‌الدین فیروزشاه دوم خلجی دادند . خلجیان دراصل قومی ترك (و یا شاید از نژادی دیگر اما ترکمآب) بودند که درمشرق افغانستان سکونت داشتند. بسیاراحتمال دارد که افغانان غلزایی فعلی از اعقاب آنان باشند . در دورهٔ سلطنت سلطان معزالدین ، قوم خلج در حملات و لشکرکشیهای غوریان به هند نقش مهمــی داشتند ، واین اختیارالدین محمد خلجی بود که برای نخستین‌بار اسلام را در بنگاله ومشرق هند انتشار داد . ضروری‌ترین کاری که فیروزشاه دوم برعهده داشت بیرون راندن مغولان بود ، با وجود این ، در زمان اوست که عده‌ای از مغولان به دین اسلام درآمدند واجازه یافتند که درناحیهٔ دهلی اقامت گزینند . بدون تردید برجسته‌ترین سلاطین خلجی علاءالدین محمد است که خویشتن را اسکندر ثانی می‌انگاشت و رؤیاهای بزرگ برای تحصیل یك مملکت وسیــع در سر می‌پرورانید . درعمل ، وی مقدم بر هرچیز ناچار بود که خطر مغولان جغتایی را که تا ۷۰۶/۱۳۰۶ بارهـا تا نزدیك دهلی تاخته بودند ، از مرزهای شمال غربی مملکت خویش دفع کند . باری ناحیهٔ غنی جنوب کوههــای ویندهیا ، درجنوب هند، که هنوز پای مسلمانان بدان نرسیده بود جایی بود که علاءالدین می‌توانست درآن به رؤیاهای بزرگ خود جامهٔ تحقق بپوشاند . در

۶۹۵/۱۲۹۶ لشکر به دواگیری یا دئوگیر ، واقع در دکن غربی ، که پایتخت پادوه‌ها بود برد ، وثروت هنگفتی به چنگ آورد که بعداً از آن برای تحکیم موقعیت خود براریکهٔ سلطنت استفاده کرد . چون پایه‌های سلطنتش مستحکم شد سپاه به جنوبی‌ترین قسمت دکن فرستاد . علاءالدین محمد خویشتن را به لقب سنتی ناصر امیرالمؤمنین می‌خواند ، پسرش قطب‌الدین مبارکشاه اول اولین و آخرین حکمروای مسلمان هند است که لقب امیرالمؤمنین را که خاص خلیفه است برخود نهاد .

سلسلهٔ خلجی با قیام و ارتداد خسروخان گجراتی از هم پاشید . وی هندوئی ازطبقهٔ پائین بودکه به دین اسلام درآمد ، ومورد توجه آخرین‌سلطان خلجی ، مبارکشاه اول، واقع شد . اما بعد از دین اسلام ارتداد جست وتخت سلطنت دهلی را غصب کرد . استیلای مجدد مسلمانان را سرداری دو نژاده به نام غازی‌ملك تغلق وپسرش‌محمد میسور ساختند، وبه‌این‌طریق در۷۲۰/۱۳۲۰ دورهٔ حکومت سلسلهٔ تغلقیه آغاز شد . تغلق برای استقرار ثبات اقتصادی و اداری سلطنت دهلی، واسترداد استیلای مسلمانان بر دکن کوشش بسیارکرد. پسرش محمد شخصیتی مرموز داشت . در زبان و ادب فارسی و علوم محققی نامور ودرعین حال سرداری با تدبیر بود . با این همه ، رفتارش اغلب نامعقول ونیروی قضاوتش ضعیف بود. افزایش پی‌درپی مالیاتها که برای حفظ سلطنت بر پایه‌های صحیح مالی لازم بود ، مردم را از وی بیزار ساخت ، وتصمیم او در۷۲۷/۱۳۲۷ دائر برانتقال پایتخت از دهلی به دئوگیر،که اکنون نام جدید دولت‌آباد برآن نهاده شده بود نتیجه‌ای مصیبت‌بار داشت . ازآن‌سو ، وی با پیروزمندی حملهٔ ترمشیرین مغول را بر ماوراءالنهر دفع کرد (۷۲۹/۱۳۲۹) ، ولی نقشهٔ وی برای استفاده‌کردن ازضعف دولت ایلخانیان و تاختن به آسیای مرکزی ازراه پامیر (اگرواقعاً چنین قصدی داشته است ، زیرا مطالبی‌که دراین باب درمآخذآمده استکاملا روشن نیست) خواب وخیالی بیش نبود. محمدبن تغلق با حکومتهای مسلمان بیرون هند روابط سیاسی داشت ؛ با ممالیك مصر

درتماس بود ، وتصدیق خلیفهٔ قاهره را که عروسك خیمه‌شب‌بازیی بیش‌نبود، دربارهٔ سلطنت خود تحصیل کرد ؛ مع‌هذا ، اشتغال نیروی او به نقشه‌های غیر واقع‌بینانهٔ نظامی درمرزهای شمالی هند، سبب سستی استیلای تغلقیان بر دکن شد : در مادورا ، واقع در منتهاالیه جنوب ، دولت مستقل مسلمانی به وجود آمدکه تازمان برآمدن دولت هندوی ویجایاناگار دوام آورد ، ودر۷۴۸/۱۳۴۷ دولت بهمنی به‌وسیلهٔ علاءالدین بهمن‌شاه درقسمت مرکزی دکن‌تأسیس یافت. بعداً فیروزشاه سوم سند وبنگاله را باز به زیر اقتدار سلاطین تغلقی کشید ولی درمورد دکن اقدامی به‌عمل نیاورد . آخرین امرای تغلقی همه ضعیف وناتوان بودند ، وضعف سلطنت‌آنان تیمور را به‌لشکرکشی به هند در ۹–۸۰۱/۱۳۹۸ برانگیخت ، و خرابی بسیار به‌بار آورد . در نتیجه ، وحدت سیاسی از میانه رخت بربست ، ودر هرایالتی امیری علم استقلال برافراشت .

نزدیك به چهل سال قدرت دردست خضرخان بود،که سابقاً ازجانب تیمور حکمرانی مولتان را داشت . وی به نام تیمور وشاهرخ حکومت راند ، وخویشتن را به‌داشتن‌عنوان رایات‌اعلی راضی ساخت . این سلسله چون مدعی بودندکه از خاندان پیغمبرند به نام سادات خوانده می‌شدند . اقتدار واقعی سادات به ناحیهٔ کوچکی دراطراف دهلی محدود بود ، وچون در آغاز متکی به تیموریان بودند درنزد طبقات نظامی افغانی وترك دهلی محبوبیتی نداشتند. در ۸۵۵/۱۴۵۱ سلسلهٔ لودی جانشین‌آنها گشت . مؤسس این سلسله بهلول‌خان بود که ریاست طایفهٔ افغانی لودی را داشت ، وسابقاً حکمران سرهند ولاهور بود . بهلول ازسلاطین بزرگ تغلقی چیزی کم نداشت ، و تلاش بسیار کرد که حیثیت واعتبار مسلمانان هند را به‌جای خود برگرداند . استیلای حکومت دهلی را ازنو بربیشتر قسمتهای مرکزی هند برقرار ساخت ، و سلاطین شرقی جونپور را برافکند (۸۸۱/۱۴۷۷) . پسرش، سکندر دوم، علیه دول راجپوت دست به‌یك سلسله عملیات زد که خالی ازموفقیت نبود ، و پایتخت خودرا به آگره که پایگاه مناسبتری برای این عملیات بود منتقل ساخت . آخرین سلطان

لودی ، ابراهیم دوم ، بسیاری از اعیان و سران نظامی را ازخود رنجانید ، و عده‌ای از همین امرای رنجیده خاطر بابر را که در آن زمان در کابل بود به مداخله در امور دهلی دعوت کردند .

پیروزی بابر درپانی‌پت در ۹۳۲/۱۵۲۶ منجر به‌مرگ ابراهیم وظهور نخستین سلسلهٔ مغولی درهندگردید . اما سلسلهٔ سلاطین مغول هند هنوزاستقرار و ثبات نداشت ، و در زمان همایون ، پسر بابر ، برای پانزده‌سال باز حکومت به دست شیرشاه سور افغانی افتاد . شیرشاه از بهار دست به عملیات زد ، و همایون را درقنوج شکست داد ، و به این‌ترتیب تمام کارها و اقدامات بابر را خنثی کرد (۹۴۷/۱۵۴۰) . شیرشاه علاوه برآنکه فرماندهی توانا بود ، اصلاحات ارضی ومالی مهمی نیزانجام داد . اگرمرگی زودرس اورا درنربوده بود، دولت افغانی نیرومندی درخاك هند مستقرمی‌شد، وهمایون را ازاقدامات بعدی دلسرد و منصرف می‌ساخت . اما مرگ زودرس شیرشاه ، و ناتوانی جانشینان سپنجی وی ،کار را برای مغولان آسان کرد .

مآخذ : لین‌پول ، ۳۰۳ - ۲۹۵ ؛ یوستی ۵ - ۴۶۴ ؛ زامباور ، ۸–۲۸۵ ؛ زاخو ، ۳۳ (دربارهٔ سوریان) .

C . H . Philips , ed . *Handbook of oriental history* (London 1951),88-9.

R . C . Majumdar and A . D . Pusalker , eds . *The history and culture of the Indian people . V The struggle for empire* (Bombay 1957) .

idem , and A.K. Majumdar , eds. *VI The Delhi Sultanate* (Bombay 1960) .

R . C . Majumdar , H .C. Raychudhuri and K. Datta , *An advanced history of India* (London 1960) .

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «سلاطین دهلی» به قلم پ . هاردی .

۷۳

سلاطین بنگاله (بنگال)

۷۳۷-۹۸۴/۱۳۳۶-۱۵۷۶

۱ - در بنگالهٔ شرقی

۷۳۷/۱۳۳۶	فخرالدین مبارکشاه
۷۵۰-۳/۱۳۴۹-۵۲	اختیارالدین غازی شاه
	غلبهٔ شمس‌الدین الیاس‌شاه

۲- نخست در بنگالهٔ غربی و سپس درهمهٔ بنگاله

۷۴۰/۱۳۳۹	علاءالدین علیشاه
	شاخهٔ الیاس شاهی :
۷۴۶/۱۳۴۵	شمس‌الدین الیاس شاه
۷۵۹/۱۳۵۸	سکندرشاه اول
۷۹۲/۱۳۹۰	غیاث‌الدین اعظم شاه
۸۱۳/۱۴۱۰	سیف‌الدین حمزه شاه
۸۱۵/۱۴۱۲	شهاب‌الدین بایزید شاه
۸۱۷/۱۴۱۴	علاءالدین فیروزشاه
	شاخهٔ راجا گنشه :
۸۱۷/۱۴۱۴	جلال‌الدین محمدشاه
۸۳۵-۴۰/۱۴۳۲-۶	شمس‌الدین احمدشاه
	شاخهٔ الیاس شاهی ازنو :
۸۴۱/۱۴۳۷	ناصرالدین محمودشاه

۸۶۴/۱۴۶۰	رکن‌الدین باربك شاه
۸۷۹/۱۴۷۴	شمس‌الدین یوسف شاه
۸۸۶/۱۴۸۱	سکندرشاه دوم
۸۸۶_۹۲/۱۴۸۱_۸۷	جلال‌الدین فتح شاه

شاخهٔ حبشیان :

۸۹۲/۱۴۸۷	سلطان شاهزاده باربك شاه
۸۹۲/۱۴۸۷	سیف‌الدین فیروزشاه
۸۹۵/۱۴۹۰	ناصرالدین محمود شاه
۸۹۶_۹۹/۱۴۹۱_۴	شمس‌الدین مظفرشاه

شاخهٔ سیدحسین شاهی :

۸۹۹/۱۴۹۴	سید علاءالدین حسین‌شاه
۹۲۵/۱۵۱۹	ناصرالدین نصرت‌شاه
۹۳۹/۱۵۳۲	علاءالدین فیروزشاه
۹۴۰_۶/۱۵۳۳_۹	غیاث‌الدین محمودشاه

شاخهٔ افغانهای سوری:

۹۴۶/۱۵۳۹	شیرشاه سور
۹۴۷/۱۵۴۰	خضرخان
۹۵۲/۱۵۴۵	محمدخان سور
۹۶۲/۱۵۵۵	خضرخان بهادرشاه
۹۶۸_۷۱/۱۵۶۱_۴	غیاث‌الدین جلال شاه

شاخهٔ سلیمان کرارانی :

۹۷۱/۱۵۶۴	سلیمان کرارانی

۱۵۷۲/۹۸۰	بایزید شاه کرارانی
۶-۱۵۷۲/۴-۹۸۰	داود شاه کرارانی

استیلای مغولان هند

ادارهٔ بنگاله همیشه برای سلاطین دهلی مشکل بود. منابع سرشار آن ایالت، و دوریش از پایتخت از جملهٔ عواملی بود که حکمرانان آن را مدام به شورش و گردنکشی برمی‌انگیخت. پس از مرگ بلبن در ۱۲۸۷/۶۸۶ بنگاله تحت حکومت فرمانروایانی که در لخناوتی حکومت داشتند استقلال یافت، و درنخستین سالهای قرن چهاردهم قسمت شرقی آن به‌تصرف مسلمانان درآمد، و لشکریان اسلام از برهماپوترا گذشته داخل ناحیهٔ سیلهت در آسام شدند. غیاث‌الدین تغلق برای مدتی استیلای دهلی را بر بنگاله از نو مستقر ساخت، و آن را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم کرد. مرکز قسمت غربی لخناوتی و مرکز قسمت شرقی سونارگائون بود. اما چون وی در گذشت حکومت بنگاله درمشرق به‌دست فخرالدین مبارك ودرمغرب به‌دست علاءالدین علی افتاد، ودر دو قرن و نیم بعد، سلاطینی به استقلال بر آنجا حکومت کردند. در طی این سالها هرروز عدهٔ بیشتری از هندوان طبقات پائین به دین اسلام می‌گرویدند، و این امر سرانجام منجر به تفوق فعلی مسلمانان در آن سرزمین گردید.

خاندان شمس‌الدین‌الیاس تمام بنگاله را تحت یك حکومت درآورد. در زمان حکومت الیاس شاهیان هنر و علوم اسلامی شکوفا شد، و بازرگانی منسوجات و مواد غذایی بنگالی رواج گرفت. در نخستین دههٔ قرن پانزدهم غیاث‌الدین اعظم روابط قدیم فرهنگی و سیاسی بین بنگاله و چین را تجدید کرد، و توسعهٔ بندر چیتاگنگ به احتمال قوی منعکس‌کنندهٔ ازدیاد و افزایش تجارت و دادوستد با خاوردور است. سلطنت الیاس شاهیان، باافتادن قدرت به دست راجا گنشه، مدت بیست سال منقطع گردید. راجا گنشه از هندوان

صاحب زمین بهاتوریا بود ، و گمان می‌رود که سالها به‌طور غیرمستقیم قدرت سلطنت دردست وی بود تااینکه سرانجام سلطنت را برای پسرش جادو غصب کرد . جادو بعداً به اسلام گروید و با نام جلال‌الدین محمد حکومت کـرد . سلسله‌ای که راجا گنشه تأسیس کرد، علیرغم اصل هندوی‌آن ، مورد پشتیبانی مسلمانان واقع شد . هنگامی‌که الیاس شاهیان دوباره برسرکار آمدند، برقدرت محافظان حبشی کاخها افزوده شد ، تااینکه در سال ۸۹۲/۱۴۸۷ فرمانده آنان خواجه سلطان شهزاده ، آخرین امیر الیاس شاهی را کشت و خود قدرت را به دست گرفت .

عاقبت‌الامر ، سید علاءالدین حسین نظم را بـه بنگاله بـاز آورد . خوشبختانه دورهٔ سلطنت روشن فکرانـهٔ او بعد از دورهٔ پـرآشوب حکومت حبشیان بود . بهار ضمیمهٔ بنگاله گردید ؛ به سلطان شرقی جونپور که به‌وسیلهٔ سلاطین لودی دهلی خلع شده بود ، پناه داده شد ؛ و ارتش جونپور ضمیمهٔ ارتش بنگاله گردید . دراین قرنها ادبیات بومی بنگالی نضج گرفت و توسعه یافت، و نمونهٔ تشویق سلاطین را از علم و ادبیات در تشویق وحمایت نصرت شاه بن سیدحسن از ترجمهٔ بنگالی مهابهاراته می‌توان دید. سلطنت شاخهٔ سید حسین شاهی را قیام برق‌آسای رئیس طایفهٔ افغانها ، شیرشاه‌سور ، برهم زد . وی بنگاله را گرفت ، وآن را پایگاهی برای بیرون راندن همایون ازهند قرار داد . اما همینکه مغولان در لاهور ودهلی ازنو استقرار‌یافتند، وافغانها شکست خوردند ، نفوذ مغولان دربنگاله محسوس گردید . سلیمان کرارانی، حکمران پیشین بهار جنوبی ، گردن به ربقهٔ اطاعت اکبرنهاد ، ودر۹۸۴/۱۵۷۶ بنگاله تسخیر و رسماً ضمیمهٔ مملکت مغولان هند گردید .

مآخذ : لین‌پول ، ۸-۳۰۵ ؛ زامباور ، ۲۸۶ ، ۲۸۹ .
Philips . ed . *Handbook of oriental history* , 89-90 .
Majumdar , *et al* . eds. *The Delhi Sultanate* .
Majumdar, *et al* . *An advanced history of India* .

۷٤

سلاطین کشمیر
۷۴۷-۹۹۷/۱۳۴۶-۱۵۸۹

۱- شاخهٔ شاه میرزای سواتی

۷۴۷/۱۳۴۶	شمس‌الدین شاه میرزای سواتی
۷۵۰/۱۳۴۹	جمشید
۷۵۱/۱۳۵۰	علاءالدین علیشیر
۷۶۰/۱۳۵۹	شهاب‌الدین شیراشامك
۷۸۰/۱۳۷۸	قطب‌الدین هندال
۷۹۶/۱۳۹۴	سکندر بت شکن
۸۱۹/۱۴۱۶	علی میرزاخان
۸۲۳/۱۴۲۰	زین‌العابدین شاهی‌خان
۸۷۵/۱۴۷۰	حیدرشاه حاجی‌خان
۸۷۶/۱۴۷۱	حسن
۸۹۴/۱۴۸۹	محمد (دورهٔ اول سلطنت)
۸۹۵/۱۴۹۰	فتح‌شاه (دورهٔ اول سلطنت)
۹۰۳/۱۴۹۸	محمد (دورهٔ دوم سلطنت)
۹۰۴/۱۴۹۹	فتح‌شاه (دورهٔ دوم سلطنت)
۹۰۵/۱۵۰۰	محمد (برای بارسوم)
۹۳۲/۱۵۲۶	ابراهیم اول
۹۳۳/۱۵۲۷	نازك (دورهٔ اول سلطنت)

۹۳۵/۱۵۲۹	محمد (برای بارچهارم)
۹۳۹/۱۵۳۳	شمس‌الدین
۹۴۷/۱۵۴۰	نازك (برای باردوم)
۹۴۷/۱۵۴۰	**حیدر دغلت حکمران کشمیر ازجانب همایون**
۹۵۸/۱۵۵۱	نازك (برای بارسوم)
۹۵۹/۱۵۵۲	ابراهیم دوم
۹۶۲/۱۵۵۵	اسماعیل
۹۶۴ـ۸/۱۵۵۷ـ۶۱	حبیب

غازی‌خان چك اورا ازسلطنت برانداخت

۲ـ شاخهٔ غازی‌خان چك

۹۶۸/۱۵۶۱	غازی‌خان بن‌چك
۹۷۱/۱۵۶۳	نصرالدین حسین
۹۷۷ـ۱۵۶۹	ظهیرالدین علی
۹۸۶/۱۵۷۹	نصرالدین یوسف
۹۹۴/۱۵۸۶	یعقوب
۹۹۷/۱۵۸۹	**تسلیم به اکبر پادشاه مغول هند**

کشمیر به مناسبت موقعیت جغرافیایی خاصش که سدی از کوههای مرتفع آن را ازدشتهای شمال هند جدا ساخته است، مدتها ازحمله وتاخت‌وتاز مسلمانان در امـان بود ، و مدتها بعد از آنکه بیشتر ناحیهٔ شمال هند به دست مسلمانان افتاد ، همچنان تحت حکومت فرمانروایان هندو باقـی‌ماند. سلطان محمود غزنوی دوبار ، یکی در ۴۰۶/۱۰۱۵ و دیگری در ۴۱۲/۱۰۲۱ ، از

راه جنوب بر کشمیر تاخت ، اما در هردوبار قلعهٔ لهکوت سد راه موفقیت او شد . باری ، شاهان هندو سپاهیان مزدور ترك مسلمـان (ترشکه) را به خدمت گرفتند ، و ظاهراً از آن زمان به تدریج به دین اسلام گرویدند ، تا آنجا که اکنون در آن ایالت اکثریت با مسلمانان است .

درسال ۷۳۵/۱۳۳۵ تخت سلطنت کشمیر به‌دست شاه میرزای سواتی افتاد . وی یك ماجراجوی مسلمـان و احتمالاً از طایفهٔ پتهان بود، و وزارت راجاسینهادوا را داشت . سیاست شاه میرزای سواتی،که اینك لقب‌شمس‌الدین داشت ، نسبت به هندوان ملایم و با تساهل و گذشت همراه بود . اما نوه‌اش سکندر که مسلمانی متدین و متعصب بود علما و دانشمندان را تحت حمایت گرفت، و به‌تعقیب و آزار هندوان پرداخت، وبتخانه‌های آنها را ویران ساخت، و از این‌رو ، لقب بت‌شکن یافت . امـا پسرش زین‌العابدین عکس سیاست سختگیرانهٔ اورا درپیش گرفت ، ودورهٔ سلطنت طولانی و روشنفکرانهٔ او در واقع عصر طلایـی کشمیر بود . به حمایت و تشویق او مهاباراته ، و راجترنگینی ، وقایعنامهٔ منظوم کشمیرتألیف کالهانا ، به فارسی ترجمه شد. بدبختانه جانشینان و بازماندگان وی مردان بزرگی نبودند ، و در زمـان آنها جنگ و نزاع خانوادگی در گرفت . رؤسای مختلف ایالات نیز از کوهستانی بودن و صعب‌الحصول‌بودن ناحیه سود جستند، وعملا به‌استقلال به‌حکومت پرداختند. بخصوص نفوذ طایفهٔ قدرتمند چك،که رهبران ورؤسای آنها دردستگاه آخرین سلاطین ناتوان شاه میرزایی مقام وزارت و سپهسالاری داشتند فزونی گرفت . حیدر دغات ، شاهزادهٔ مغول ، در ۹۴۷/۱۵۴۰ به کشمیر تاخت، ومدت ده‌سال ازجانب همایون درسری‌نگر حکومت کرد تاآنکه در شورشی به قتل رسید . طایفهٔ چك دوباره قدرت یافتند، وازسال ۹۶۸/۱۵۶۱ به‌بعد، رسماً فرمانروایی را به دست گرفتند و خویشتن را به تقلید از مغولان پادشاه خواندند . آخرین حکمرانان خاندان چك دست‌نشاندهٔ اکبر بودند ، و سرانجام نیز کشمیر تماماً ضمیمهٔ امپراطوری مغولان هند گردید .

تبیین وروشن‌ساختن ترتیب حکومت سلاطین مسلمان کشمیرمشکلات بسیار در بردارد . لین‌پول ترتیب دادن جدول قابل اعتمادی از این حکمرانان را غیرممکن دانسته است ، ولی سرتامس ولسلی‌هیگ این کاررا انجام داده ، ودرفهرستی که ما در بالا ذکر کرده‌ایم از نتایج تحقیقات وی سود جسته‌ایم . این فهرست با فهرست زامباور تفاوتهای فاحش دارد .

مآخذ : یوستی ، ۴۷۸ ؛ زاخو ۳-۳۲ ؛ زامباور ۴-۲۹۳ .

Sir T. W. Haig. "The chronology and genealogy of the Muhammadan Kings of Kashmir," *JRAS* (1198), 451 - 68.

idem, in *Cambridge History of India*, III, *Turks and Afghans* (Cambridge 1928), 277 - 93, 698 - 700 .

۷۵

سلاطین گجرات
۱۵۸۳-۱۳۹۱/۹۹۱-۷۹۳
هند غربی

۷۹۳/۱۳۹۱	ظفرخان مظفر اول
۸۱۴/۱۴۱۱	احمد اول
۸۴۶/۱۴۴۲	محمدکریم
۸۵۵/۱۴۵۱	قطب‌الدین احمد دوم
۸۶۲/۱۴۵۸	داود
۸۶۲/۱۴۵۸	محمود اول بگرا
۹۱۷/۱۵۱۱	مظفر دوم
۹۳۲/۱۵۲۶	سکندر
۹۳۲/۱۵۲۶	ناصرخان محمود دوم
۹۳۲/۱۵۲۶	بهادر
۹۴۳/۱۵۳۷	**میران محمد اول حکمران خاندش**
۹۴۳/۱۵۳۷	محمود سوم
۹۶۱/۱۵۵۴	احمد سوم
۹۶۸/۱۵۶۱	مظفر سوم (دورهٔ اول سلطنت)
۹۸۰/۱۵۷۳	**غلبهٔ شاهان مغول هند**
۹۹۱/۱۵۸۳	مظفر سوم (برای بار دوم)

استیلای قطعی مغولان

گجرات به‌علت‌ارتباطات بازرگانی‌ودریائیش باسواحل دیگراقیانوس هند ، ایالت بسیار توانگری بود . امـا با اینکه سلطان محمود غزنوی در سفر فتح سومنات از میـان آن گذشت ، استیلای ثابت و ماندگـار مسلمانان بر آن مدتها بعـد صورت گرفت . در ۶۹۷/۱۲۹۸ سپاهیان عـلاءالدین محمد خلجی سلسلهٔ عمدهٔشاهان هندوی‌آن دیار، واگهلاها، را شکست دادند وگجرات‌تحت استیلای مسلمانان درآمد . در قرن چهـاردهم‌گجرات به وسیلهٔ حکمرانانی‌که از طرف سـلاطین دهلی فرستاده می‌شدند اداره می‌شـد ، تـا اینکه در سـال ۷۹۳/۱۳۹۱ محمد سوم سلطان دهلی، ظفرخان را به‌حکومت‌آنجا برگماشت. چون دولت تغلقیه روی به زوال نهـاد ، ظفرخان استقلال یـافت ، و در سال ۸۱۰/۱۴۰۷ رسماً باعنوان مظفرشاه به‌سلطنت پرداخت . نوه‌اش احمد اول ، پایه‌های سلطنت جدید را مستحکم ساخت ، هرچندکه بیشتر ایام او به جنگ با راجاهای گجرات و راجپوتانه و سلاطین مسلمان مالوا ، خاندش ، و دکن گذشت. وی برای خویشتن‌پایتخت جدیدی به‌نام‌احمدآباد ساخت،که جانشین اناهیلواره گـردید . دورهٔ پنجاه و چهار سالهٔ سلطنت محمود بگرا بـزرگترین سالهای تاریخ سلاطین خـاندش است . لشکرکشی علیه هندوان به تسخیر قلعهٔ چامپانر ،که اینك نام محمدآباد برآن نهاده پایتختش قرار دادند ، منجر شد. درواقـع ، در دورهٔ سلطنت محمود مملکت‌گجرات ، قبل‌ازضمیمه شدن مالوا، به‌بزرگترین حد خود رسیده بود .

دراواخر سلطنت محمود عامل جدیدی درسیاست هند غربی وجنوبی پیدا شد ، و آن آمدن پرتقالیان بـود . بعد از آمدن واسکو داگاما در ۱۴۹۸ به‌کالیکوت ، پرتقالیان سررشته بیشتر تجارت اقیانوس هند را به‌دست‌آوردند، وبه‌این‌ترتیب بازرگانان مصر وگجرات را تحت‌الشعاع قرار دادند . از این‌رو محمود در سـال ۹۳۱/۱۵۰۸ با قانصوح غوری ، سلطان مملوك مصر ، متحد گشت ، وبااینکه ناوگان مسلمانان درآغاز پیروزیهایی درنزدیك بمبئی به‌دست آورد ، ودوم‌لورنسو دالمیدا شکست یافت، ولی‌پرتقالیان‌گوا را ازعادلشاهیان

بیجاپور گرفتند ، و محمود را به‌صلح وادار ساختند . آخرین سلطان گجرات بهادرشاه ، نوهٔ محمود ، بود که با هندوان به‌مخالفت پرداخت و مالوا را فتح کرد ، ولی اندکی بعد آن را با قسمتی از قلمرو خود به همایون شاه مغول واگذاشت . خطر پرتقالیان از نو شدت گرفت ، و با آنکه بهادرشاه دیو Diu را به‌تصرف آنها داد، آنان خائنانه وی را در ۹۴۳/۱۵۳۷ کشتند . با کشته‌شدن او وحدت و یکپارچگی از گجرات رخت بربست ، جنگهای داخلی آغاز شد، و مملکت بین اعیان و اشراف مختلف تقسیم گشت . سلاطین گجرات به‌ناچار مغولان را به کمك طلبیدند، و اکبرشاه گجرات را متصرف شد، هرچند آخرین سلطان آن ، مظفر سوم تا زمان مرگ خود که در ۱۰۰۱/۱۵۹۳ اتفاق افتاد چندین بار برای غلبهٔ مجدد اقدام کرد ، و باشکست مواجه شد .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۴–۳۱۲ ؛ یوستی ، ۴۷۲ ؛ زامباور ، ۲۹۶

Philips, ed. *Handbook of oriental history*, 91.

Majumdar, *et al.* eds, *The Delhi Sultanate.*

Majumdar, et *al, An advanced history of India*

دائرة‌المعارف‌اسلام، چاپ دوم ، مقالهٔ «گجرات» به‌قلم ج. برتن — پیج .

۷۶

سلاطین شرقی جونپور

۷۹۶–۸۸۳/۱۳۹۴–۱۴۷۹

۷۹۶/۱۳۹۴	ملك سرور ، خواجهٔ جهان
۸۰۲/۱۳۹۹	مبارکشاه
۸۰۴/۱۴۰۲	شمس‌الدین ابراهیم
۸۴۴/۱۴۴۰	محمود شاه
۸۶۱/۱۴۵۷	محمد شاد
۸۶۲–۸۳/۱۴۵۸–۷۹	حسین شاه

استیلای سلاطین لودی دهلی

ایالت جونپور بررودگومتی درجانب شمال بنارس، بین سرزمینهایی که بعدها ایالات بهار و اوده را تشکیل دادند واقعست ، وبنابرروایات درسال **۷۶۲/۱۳۵۹** به‌وسیلهٔ فیـروز شاه سوم تغلقی تأسیس یافته و وی آن را به نام عموزاده و حامی خود، محمد بن تغلق ،که یکی از نامهایش جونه شاه (جونه ازکلمهٔ یاونه yavana آمده است کـه به معنای «بیگانه» و «خارجی» است) بود ، بدین اسم بازخوانده است . جونپور در قرن پانزدهم مرکز یك دولت مسلمان قدرتمند شد که بین مملکت دهلی و بنگاله قرارگرفته بود ، وسلاطین آن نقش مهمی در تـوسعهٔ فرهنگ اسلامی آن ناحیه بازی کـردند . درواقع جونپور به‌عنوان «شیراز شرق» شهرت یافت .

سلسلهٔ سلاطین شـرقی جونپور را ملك سرور نامی کـه خواجه‌سرا و وزیر آخرین‌سلطان‌تغلقی، محمودشاه‌دوم، بود بنیان‌نهاد. وی‌درسال ۷۹۶/۱۳۹۴

اوده‌را برای‌ولی‌نعمت خویش‌فتح کرد، وسپس‌خود در آنجا به‌عنوان حکمران باقی ماند ، و سلطان را بر آن داشت که به وی لقب ملك الشرق اعطا کند ، و به‌همین دلیل سلسله‌ای راکه وی تأسیس کرد ، سلسلهٔ سلاطین شرقی می‌نامند. پسرخواندهٔ ملك سرور ،که نامش مبارکشاه بود از آشفتگی اوضاع هند بعداز حملهٔ تیمور استفاده کرد ، و به استقلال به سلطنت پرداخت و سکه به‌نام خود ضرب کرد ، و خطبه به نام خویش بگردانید . برادرش ابراهیم بزرگترین سلاطین شرقی بود ، و در دوران سلطنت تقریباً چهل ساله‌اش سلسلهٔ شرقی به‌اوج قدرت ونفوذ خود رسید. مکتب بومی بسیار ظریفی درمعماری اسلامی درجونپور به‌وجود آمد ، و ابراهیم که خود مردی بافرهنگ بود دانشمندان و نویسندگان دربار خود را مورد تشویق قرار داد . جانشینانش داخل جنگ با سلاطین لودی دهلی شدند ، گوالیور را مورد تاخت و تاز قرار دادند ، و در حمله به اریسا پیروزی شایانی یافتند . بنا برروایات وقایع نویسان مسلمان ، جونپور در این هنگام معظم‌ترین ارتش هند را داشت . آخرین سلطان شرقی جونپور، حسین‌شاه یك بار حتی تا دروازه‌های دهلی پیش رفت ، اما سرانجام بهلول لودی براو غلبه یافت ، و وی را به بنگاله راند . به این ترتیب جونپور تحت استیلای سلاطین دهلی درآمد.

مآخذ : لین‌پول ، ۳۰۹ ؛ زامباور ، ۲۹۲

Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 91.
Majumdar, *et al.* eds., *The Delhi Sultanate.*
Majumdar, *et al.*, *An advanced history of India.*

۷۷

سلاطین مالوا
۸۰۴–۹۳۷/۱۴۰۱–۱۵۳۱
هند مرکزی

۱- شاخهٔ غوری

۱۴۰۱/۸۰۴	دلاورخان حسین غوری
۱۴۰۵/۸۰۸	الپ خان هوشنگ
۱۴۳۵/۸۳۸	غزنی‌خان محمد
۱۴۳۶/۸۳۹	مسعود خان

۲- شاخهٔ خلجی

۱۴۳۶/۸۳۹	محمود شاه اول خلجی
۱۴۶۹/۸۷۳	غیاث شاه
۱۵۰۰/۹۰۶	ناصرشاه
۱۵۱۱–۳۱/۹۱۷–۳۷	محمود شاه دوم
غلبهٔ سلاطین گجرات	

حکومت مسلمانان درمالوا بعدازمنازعات طولانی وخونین باسلاطین محلی راجپوت چیتورواجین میسرگردید. در سال ۷۰۵/۱۳۰۵ علاءالدین خلجی، سلطان دهلی، سپاهی به‌تسخیر مالوا فرستاد، وآنرا فتح کرد، واز آنزمان، حکمرانان‌آن‌ناحیه ازدهلی منصوب وفرستاده می‌شدند. درزمان‌یورش امیرتیمور (۸۰۱/۱۳۹۸–۹) دلاورخان غوری، حکمران مالوا، به‌محمودشاه دوم تغلقی پناه داد، ولی ضربه‌ای که ازاین یورش برپیکر سلطنت دهلی وارد

آمد ، دلاورخان را برانگیخت کـه اندك زمانی بعد خویشتن را مستقل اعلام دارد ، و برای خود بساط سلطنت بگسترد . به‌این ترتیب استقلال یافتن مالوا مشابه‌روی‌کار آمدن سلاطین‌شرقی‌درجونپور است. سلاطین مالوا قلعهٔ مستحکم و حصول‌ناپذیر ماندو را پایتخت خود قرار دادند ، و آنرا با احداث بناهای باشکوه بیاراستند .

سلاطین غوری مالوا یك بار براریسا که در تصرف امرای هندو بود تاختند، ولی‌بیشتر اقدامات وعملیات نظامی آنها علیه حکمرانان مسلمان همسایهٔ خود ، چون سلاطین‌گجرات ، سلاطین سادات دهلی ، وسلاطین بهمنی دکن بود . در این جنگها آنها اغلب با سلاطین هندو همدست ومتحد می‌شدند . در سـال ۸۳۹/۱۴۳۶ محمود خان صدراعظم تخت سلطنت مـالوا را به‌چنگ آورد ، وحکمرانی سلسلهٔ خلجی را درمالوا آغاز کرد (آخرین سلطان غوری مالوا به‌گجرات‌گریخت) . محمود اول خلجی بزرگترین سلاطین مالوا بود ، وبا وجودشکستهایی که درلشکرکشی علیه راجپوتهای چیتور وسلاطین بهمنی یافت ، قلمرو خود را بسط فراوان داد . شهرت و ناماوری او از مرزهای هند درگذشت ، و خلیفهٔ قـاهره رسماً سلطنت او را تصدیق کـرد . امـا در دورهٔ حکومت نبیرهٔ او، محمود دوم، وزرا ودرباریان راجپوت قدرت‌یافتند، ونزاع وکشمکش‌بین مسلمانان وهندوان آغاز شد. حتی‌محمود یك‌بار به‌دست راجای چیتور اسیرگردید، وباآنکه باز سلطنت یافت ، اما دولت وی در ۹۳۷/۱۵۳۱ به‌وسیلهٔ بهادرشاه ، سلطان‌گجرات ، برافتاد و بدین‌ترتیب سلسلهٔ خلجیان مالوا به‌پایان رسید . در سی سال بعد ، مالوا ابتدا به‌دست همایون شاه مغول ، سپس به چنگ یك سـردار مستقل خلجی ، و آنگاه به دست شیرشاه سور افغان ، و سرانجام دوباره به‌دست مغولان افتاد .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۱–۳۱۰ ؛ یوستی، ۴۷۷ ؛ زامباور ۲۹۲
Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 90.
Majumdar, *et al.*, eds. *The Delhi Sultanate.*
Majumdar, *et al.*, *An advanced history of India.*
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «مالوا» به‌قلم ت. و. هیگ .

۷۸

سلاطین بهمنی و جانشینان آنها

۷۴۸–۹۳۴/۱۳۴۷–۱۵۲۷

دکن شمالی

۷۴۸/۱۳۴۷	علاءالدین حسن بهمن‌شاه
۷۵۹/۱۳۵۸	محمد اول
۷۷۶/۱۳۷۵	علاءالدین مجاهد
۷۸۰/۱۳۷۸	داود
۷۸۰/۱۳۷۸	محمد دوم
۷۹۹/۱۳۹۷	غیاث‌الدین
۷۹۹/۱۳۹۷	شمس‌الدین
۸۰۰/۱۳۹۷	تاج‌الدین فیروز
۸۲۵/۱۴۲۲	احمد اول ولی
۸۳۹/۱۴۳۶	علاءالدین احمد دوم
۸۶۲/۱۴۵۸	علاءالدین همایون ظالم
۸۶۵/۱۴۶۱	نظام
۸۶۷/۱۴۶۳	محمد سوم لشکری
۸۸۷/۱۴۸۲	محمود
۹۲۴/۱۵۱۸	احمد سوم
۹۲۷/۱۵۲۱	علاءالدین
۹۲۸/۱۵۲۲	ولی‌الله
۹۳۱–۴/۱۵۲۵–۲۷	کلیم‌الله

(احمد سوم، علاءالدین، ولی‌الله، کلیم‌الله:) سلاطین اسمی تحت فرمار امیر برید وزیراعظم بیدان

تجزیهٔ دولت بهمنی به‌پنج دولت محلی

هنگامی که اقتدار محمد بن تغلق در نیمهٔ دوم سلطنتش رو به زوال نهاد ، قسمتهای تازه فتح شدهٔ دکن از زیر فرمان سلاطین دهلی خارج شد . حکمران معبر ، واقع در منتهاالیه جنوب دکن ، خویشتن را مستقل خواند و دولت مادورا را بنیان نهاد . قدرتمندتر وپایدارتر از آن دولتی بود که برفلات دکن به‌وسیلهٔ امیرحسن گنگو تأسیس‌شد. ازاصل ونسب حسن چیزی به‌درستی دانسته نیست، اما به‌نظر می‌رسد که اجداد ونیاکان وی اشخاص مهمی‌نبوده‌اند، و ادعای آنان را برداشتن نسب ایرانی و اتخاذ نام ایرانی قدیم بهمن (پسر اسفندیار) جدی‌نبایدگرفت.حسن پس‌ازشورش‌موفقیت‌آمیزخود دردولت‌آباد، پایتختش را به‌گلبرگه منتقل ساخت ، و آنجا مدت هشتاد سال مرکز دولت بهمنیان بود .

با روی‌کارآمدن بهمنیان دولت مقتدر ومهاجم مسلمانی در برابر دو دولت عمده هندو در جنوب دکن : یکی دولت ورنگل و دیگر ویجایانگر ، به‌وجودآمد. درصد سال بعد مدام جنگ وخونریزی بود، واین جنگها بادولت ورنگل در ۱۴۲۵/۸۳۰ به‌پایان رسید. دراین‌سال احمدشاه اول دولت ورنگل را برانداخت و قلمروآنرا ضمیمهٔ دولت بهمنی ساخت.اما غلبه‌بر ویجایانگر هرگز میسر نشد . ازنکات مهم دراین جنگها استفاده ازتوپخانه وسلاح‌آتشین ازنیمهٔ دوم قرن چهاردهم به‌بعداست. بعدازفتح ورنگل، احمد پایتخت خودرا به‌بیدار که به قلب مملکت نزدیکتر بود منتقل ساخت ، و با حکمرانان مسلمان گجرات و مالوا نیز از در جنگ درآمد .

سلاطین بهمنی در دنیای اسلامی به‌طورکلی ، خاصه از آن جهت که دربارشان مرکزی بزرگ برای علم ودانش بود، شهرت بسیار به‌دست‌آوردند. این در زمان آنان بود که سبك خاصی در معماری اسلامی دکن به‌وجودآمد . بهمنیان نخستین قدرتی در شبه قارهٔ هند بودند که با دولت عثمانی سفیر رد و بدل کردند (بین محمد شاه سوم بهمنی و سلطان محمد فاتح عثمانی) . دولت

بهمنی هم دارای ارتشی نیرومند و هم دارای نظام اداری سازمان یافتهٔ خوبی بود. از این‌رو، به‌اشخاص‌وافراد متبحر وکاردیده احتیاج‌فراوان‌داشت، وجمع کثیری از ترکان و ایرانیان و اعراب وغیره در دولت سلاطین بهمنی خدمت می‌کردند . در قرن پانزدهم میان مسلمانان بومی دکن و این « خارجیان » (آفاقی‌ها) کشمکش ومناقشه درگرفت. اغتشاشات روزافزون داخلی وضعف و بی‌کفایتی دائم‌التزاید سلاطین‌را تا حدی می‌توان ناشی‌ازاین‌مناقشات دانست. دراواخرقرن پانزدهم علامات تجزیه وازهم‌گسیختگی در دولت بهمنی پدیدار شد . چهار سلطان آخر این سلسله بازیچه‌ای در دست امیرقاسم بریدی ترك و خاندان وی‌بودند، وهنگامی که آخرین سلطان بهمنی در۱۵۲۷/۹۳۴ درگذشت، سلسلهٔ بهمنی نیز به‌پایان رسید.ازاین زمان تا استیلای اکبرشاه و اورنگ‌زیب، قسمت مسلمان نشین دکن بین پنج سلسلهٔ محلی تقسیم شد ، و این پنج سلسله همه ازغلامان وخدمتگزاران پیشین سلاطین بهمنی بودند .

خاندان بریدی نخست ازبیدار بازماندهٔ مملکت بهمنی را اداره کرد، و سپس به نام سلسلهٔ بریدشاهی به استقلال به حکومت پرداخت تا اینکه در ۱۶۱۹/۱۰۲۸دردولت‌عادلشاهیان‌بیجاپورتحلیل‌رفت.باری،نخستین‌سلسلهٔ‌محلی که‌به‌طورقطع‌ازسلاطین بهمنی‌جدا شد، سلسلهٔ عمادشاهی‌برار(۱۵۷۲–۱۴۸۵/ ۹۸۰–۸۹۰) بود . اینان اعقاب فتح‌الله عمادالملك ، حکمران برار ، بودند و در آنجا ، تا زمانی‌که قلمروشان به‌دست نظامشاهیان افتاد حکومت راندند . عادلشاهیان (۱۶۸۶–۱۴۹۰/۱۰۹۷–۸۹۵)ازاعقاب یوسف عادل‌خان، حکمران بیجاپور ،که اصل و تبار ترکی داشت ، بودند ، و حکومت آنان تا زمانی‌که اورنگ زیب بیجاپور را فتح‌کرد دوام آورد . نظامشاهیان (۱۶۳۳–۱۴۹۱/ ۱۰۴۴–۸۹۶) را اکبرشاه ازمیان برداشت ، اما شاخه‌ای از سلاطین اسمی این سلسله تا زمان شاه جهان باقی‌بودند . بالاخره از قطب شاهیان گلکنده (–۹۱۸ ۱۶۸۷–۱۵۱۲/۱۰۹۸) باید نام‌بردکه دولتشان برروی خرابه‌های مملکت‌هندی ورنگل تأسیس یافت . مؤسس این سلسله سردار ترکی بود ازنسل ترکمانان

قراقویونلو، به‌نام سلطان قلی‌قطب‌الملك که محمود شاه بهمنی اورا به‌حکمرانی تلینگانه نصب کرده بود. سلسلهٔ قطب شاهی تا زمان اورنگ زیب باقی بود. اوضاع و احوالی که این پنج سلسله در آن ظهور کردند آکنده از جنگ و رقابتهای وقفه‌ناپذیر بود، و در نتیجه زمینهٔ مساعدی برای قوت‌گرفتن هندوان دکن مهیا گشت. به‌استثنای بریدشاهیان وعمادشاهیان بقیهٔ این سلسله‌ها برمذهب تشیع بودند (مذهبی که مورد توجه سلاطین اخیر بهمنی بود)، ودراین دوره روابط سیاسی و فرهنگی نزدیکی با صفویان ایران داشتند، هرچند که این روابط برای حفظ و نجات آنان از تحلیل رفتن در امپراطوری مغولان هند، کافی نبود.

مآخذ: لین‌پول، ۲۱ـ۳۱۶؛ یوستی، ۱ـ۴۷۰؛ زامباور، ۹ـ۲۹۷.
Philips, ed., *Handbook of Oriental history*, 91—2.
(همراه با جدول مفصل سلاطین پنج سلسله‌ای که جانشین بهمنیان شدند)
Majumdar, *et al.*, eds. *The Delhi Sultanate.*
Majumdar, *et. al.*, *An advanced history of India.*
H.K.Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan* (Hyderabad-Deccan 1953),
همراه با نسبنامهٔ مفصل.
دائرةالمعارف اسلام، چاپ دوم، مقالهٔ «سلاطین بهمنی» به‌قلم ح. ك. شروانی.

۷۹

سلاطین فاروقی خاندش

۱۶۰۱–۱۳۷۰/۱۰۰۹–۷۷۲

دکن شمالی

۷۷۲/۱۳۷۰	ملك راجا فاروقی
۸۰۱/۱۳۹۹	ناصرخان
۸۴۱/۱۴۳۷	عادل خان اول
۸۴۴/۱۴۴۱	میران مبارك خان اول
۸۶۱/۱۴۵۷	عادل خان دوم
۹۰۹/۱۵۰۳	داود خان
۹۱۶/۱۵۱۰	غزنی‌خان
۹۱۶/۱۵۱۰	عالم‌خان
۹۱۶/۱۵۱۰	عادل خان سوم
۹۲۶/۱۵۲۰	میران محمد اول
۹۴۳/۱۵۳۷	احمد شاه
۹۴۳/۱۵۳۷	مبارك شاه دوم
۹۷۴/۱۵۶۶	میران محمد دوم
۹۸۴/۱۵۷۶	حسن شاه
۹۸۵/۱۵۷۷	راجاعلی‌خان ، یا عادل شاه چهارم
۱۰۰۵–۹/۱۵۹۷–۱۶۰۱	بهادر شاه

استیلای مغولان

مملکت خاندش (به معنای سرزمین خانها) در جنوب مالوا ، در درهٔ رود تاپتی ، و در شمال مملکت سلاطین بهمنی دکن واقع بود . مؤسس سلسلهٔ فاروقی ، ملك راجا ، دراصل درخدمت سلاطین بهمنی بود ، اما بعداً به دربار فیروزشاه سوم ، سلطان دهلی ، رفت وبه‌وسیلهٔ او به‌حکمرانی بعضی ازنواحی دکن شمالی منصوب شد . در سالهای آشفتهٔ ضعف و زوال تغلقیه ، ملك راجا مانند دلاورخان ، حکمران مالوا ، خویشتن را مستقل اعلام کرد . از آنجا که وی مدعی بودکه از اعقاب عمربن خطاب است ، و عمر لقب فاروق داشت جانشینان وی‌را فاروقی می‌گویند. پسر وی ناصرخان قلعهٔ اسیرگره را ازچنگ هندوان بیرون‌آورد ، ودرنزدیکی‌آن شهر برهانپور را بنا نهاد ، و این شهر از آن زمان به بعد پایتخت سلاطین خاندش شد . در زمان سلطنت عادل خان دوم خاندش فوق‌العاده ترقی کرد ، اگرچه وی نتوانست ربقهٔ سلاطین‌گجرات را از گردن بیفکند ، ولی قدرت خود را در جانب مشرق در برابر راجاهای هندوی گندوانه و جهارکند بسط داد ، و در نتیجهٔ لشکرکشیهایش در آن سامان لقب «شاه جهارکند» (پادشاه جنگل) یافت .

در نخستین سالهای قرن شانزدهم ، شیرازهٔ مملکت خاندش در نتیجهٔ مشاجرات داخلی که‌منجربه‌مداخلهٔ قدرتهای خارجی‌بخصوص سلاطین‌گجرات، وجانشینان بهمنیان دکن در احمدنگر، یعنی نظام شاهیان ، شد ازهم‌گسیخت . سلاطین فاروقی به‌علت‌کمبود منابع وذخایرخواهان صلح‌وسازش باحکمرانان مقتدرگجرات بودند ، و حتی زمانی میران محمد اول به عنوان وارث به‌شرط گجرات نامزد شد، اما قبل‌ازآنکه این ادعا برشالودهٔ استواری قرارگیرد ، وی وفات یافت . نخستین برخورد میان سلاطین فاروقی و شاهان مغول هند در ۹۶۲/۱۵۵۵ رخ داد ، ودرنتیجهٔ‌آن سلاطین فاروقی دست‌نشاندهٔ اکبر شدند. اما بعداز ۱۵۸۵/ح ۹۹۳ فشار مستقیم مغولان شدت یافت ، و بهادرشاه سر از اطاعت‌آنان باز زد . درنتیجه ، در ۱۰۰۹/۱۶۰۱ اکبرشاه قلعهٔ وی اسیرگره‌را گرفت ، وبازماندهٔ سلسلهٔ فاروقی را تبعیدکرد .

مآخذ : لین‌پول ، ۳۱۵ ؛ یوستی ، ۴۷۷ ؛ زامباور ، ۵۹۵ .
Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 91.
Majumdar, *et al.*, eds., *The Delhi Sultanate.*
Majumdar, *et al.*, *An advanced history of India.*
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «سلاطین فاروقی» به قلم پ . هاروی .

۸۰

شاهان مغول هند

۹۳۲—۱۲۷۴/۱۵۲۶—۱۸۵۸

۹۳۲/۱۵۲۶	ظهیرالدین بابر
۹۳۷/۱۵۳۰	ناصرالدین همایون (دورهٔ اول سلطنت)
۹۴۷—۶۲/۱۵۴۰—۵۵	**سلاطین سوری دهلی**
۹۶۲/۱۵۵۵	همایون (برای بار دوم)
۹۶۳/۱۵۵۶	جلال‌الدین اکبر اول
۱۰۱۴/۱۶۰۵	نورالدین جهانگیر
۱۰۳۷/۱۶۲۷	داور بخش
۱۰۳۷/۱۶۲۸	شهاب‌الدین شاه جهان اول
۱۰۶۸/۱۶۵۷	مرادبخش (درگجرات)
۱۰۶۸/۱۶۵۷	شاه‌شجاع (تاسال ۱۶۶۰/۱۰۷۰ در بنگاله)
۱۰۶۸/۱۶۵۸	محی‌الدین اورنگ زیب عالمگیر اول
۱۱۱۸/۱۷۰۷	اعظم شاه
۱۱۱۹/۱۷۰۷	کام‌بخش (دردکن)
۱۱۱۹/۱۷۰۷	شاه‌عالم اول بهادر شاه اول
۱۱۲۴/۱۷۱۳	اعظم‌الشأن
۱۱۲۴/۱۷۱۳	معزالدین جهاندار
۱۱۲۴/۱۷۱۳	فرخ‌سیر
۱۱۳۱/۱۷۱۹	شمس‌الدین رفیع الدرجات

۱۱۳۱/۱۷۱۹	رفیع‌الدوله شاه جهان دوم
۱۱۳۱/۱۷۱۹	نیکوسیر
۱۱۳۱/۱۷۱۹	ناصرالدین محمد
۱۱۶۱/۱۷۴۸	احمد شاه بهادر
۱۱۶۷/۱۷۵۴	عزیزالدین عالمگیر دوم
۱۱۷۳/۱۷۶۰	شاه جهان سوم
۱۱۷۳/۱۷۶۰	جلال الدین علی جوهرشاه عالم دوم (دورهٔ اول سلطنت)
۱۲۰۲/۱۷۸۸	بیدار بخت
۱۲۰۳/۱۷۸۸	شاه عالم دوم (برای بار دوم)
۱۲۲۱/۱۸۰۶	معین‌الدین اکبر دوم
۱۲۵۳-۷۴/۱۸۳۷-۵۸	سراج‌الدین بهادرشاه دوم
حکومت بریتانیا	

بابر ، مؤسس سلسلهٔ مغولان هند ، از ترکان جغتایی بود . از جانب پدر پنج پشت از تیمور فاصله داشت و از جانب مادر نسبش به چنگیزخان می‌رسید . پدرش ، عمرشیخ بن ابوسعید در یك امیرنشین کوچك تیموری در آسیای مرکزی ، یعنی فرغانه ، حکومت می‌کرد ، اما بابر دریافت که قدرت روزافزون اوزبکان شیبانی استقرار وی را در آنجا غیرممکن ساخته است . ازاین‌رو ، درسال ۹۱۰/۱۵۰۴ کابل راگرفت و تقریباً بلافاصله هند را تاکنارهٔ رود سند مورد تاخت و تاز قرار داد . به نظر می‌آید که بابر وقتی رو به سوی هند نهاد که اقدامات مکرر وی برای تصاحب و استقرار در موطن خویش در آسیای مرکزی با شکست مواجه شد ، هرچند که بعداً یك دستهٔ ناراضی از درباریان سلاطین لودی دهلی نیز وی را به‌مداخله در امور مملکت خویش

خواندند . وی سلطان ابراهیم دوم را در پانی‌پت در ۹۳۲/۱۵۲۶ شکست داد، و سال بعد مقاومت امرای راجپو را نیز درکانوا ، در نزدیکی آگره ، درهم شکست . معهذا این پیروزیها هنوز مقدمهٔ کار بود ، و قدرت مغولان هنوز شالوده و پایهٔ محکمی در خاك هند نداشت ، و عکس‌العمل امرای افغانی به سرکردگی شیرشاه سور سبب شد که همایون ، پسر بابر ، از هند شمالی به‌سند ، و از آنجا به افغانستان بگریزد ، و مدت پانزده سال در آن دیار بماند . تنها ضعف جانشینان شیرشاه باعث شد که همایون دوباره در ۹۶۲/۱۵۵۵ به‌هند بازگردد و خویشتن را در دهلی و آگره مستقر سازد .

پس از آن ، سلطنت پنجاه سالهٔ اکبر کبیر شروع شد . در دوران او استیلای مغولان برهند شمالی ومرکزی محکم‌گردید . مالوا و دولتهای مستقل راجپوتها ، گجرات و خاندش تسخیر شد ، و در ۹۸۴/۱۵۷۶ بنگاله از نو تحت ربقهٔ دهلی درآمد . مرز شمال غربی ،که دروازه‌ای برای تاخت و تاز مهاجمان به‌هند بود، باگرفتن‌کابل وقندهار ایمن‌گشت ، هرچندکه‌گرفتن قندهار مایهٔ‌کشمکشهای طولانی باایرانیان شد. در دکن، دولتهایی‌که درشمال جانشین سلاطین بهمنی شدند، یا مستقیماً ضمیمهٔ دولت اکبرشدند، یا به‌تفوق واطاعت اکبرگردن نهادند، اما هنوز استیلای نظامی و اداری مغولان برآن ناحیه چنان نبودکه‌بتوانند درآنجا اعمال قدرت‌کامل‌بنمایند، واین‌کارماند تا اورنگ‌زیب آنرا به‌انجام رساند .

درارتباطات سیاسی، مغولان نخست با صفویه روابط دوستانه داشتند، ولی بعداً باعبیدالله‌خان اوزبك برای تعیین حدود مرزی معاهده وپیمان بستند. بین‌آنان وسلاطین عثمانی نیز درمورد خطرپرتقالیان دراقیانوس هند تماسهایی برقرار شد ، اما فاصله بین دهلی و استانبول بیشتر از آن بود که این تماسها منجر به‌انعقاد یك پیمان و اتحاد بزرگ ممالك سنی شود .

به این ترتیب اکبر شاه بدون تردید سردار و سیاستمداری بزرگ و جالب‌تر از آن ، یك متفکر و یك مصلح مذهبی بود . دین‌الاهی وی‌که مذهبی

التقاطی بود پژوهش و کنجکاوی عمیق وی را در بارهٔ ادیان به طور کلی نشان می‌دهد . در زمان او هندوان بیشتر از حد معمول در امور ادارهٔ مملکت شرکت جستند ، و نظام حکومتی مملکت شکل گرفت . اکبر عناصر نژادی مختلف را که مرکب از ترك و افغان و ایرانی بودند باهم جوش داد ، و از آنها طبقهٔ حاکمه‌ای به وجود آورد . اینان منصبداران مملکت را تشکیل می‌دادند ، و هریك ناچار به تدارك تعدادی سپاهی بودند . حقوق و مواجب اینان به وسیلهٔ جاگیر ، پاره زمینی که به عنوان مستمری به اشخاص واگذار می‌شد ، تأمین می‌گشت. اما جاگیرمانند اقطاع که درسرزمین‌های غربی اسلامی معمول بود ، موروثی نبود . با آنکه شخص پادشاه دارای اقتدار بی‌حد و حصر در امور مملکت بود ، ولی شاهان نخستین مغول سلاطین نیکوکاری بودند ، و زیاد به‌استبداد نمی‌کوشیدند. گذشته از این، وسعت امپراطوری اجازهٔ بیشترمتمرکز ساختن امور را نمی‌داد .

جانشینان اکبر، جهانگیروشاه جهان ، سیاست وی را درمطیع‌ساختن سرزمینهای پیرامون قلمرو خود دنبال کردند و راجپوتهای موار ، سلاطین شیعی دکن ، و پرتقالیان ساحل بنگاله را فرمانبردار خویش ساختند ، اما آرزوهای شاه جهان برای متحد ساختن آسیای مرکزی و هند به صورت یك امپراطوری سنی وسیع به‌شکست و فضیحت انجامید (۱۰۵۷/۱۶۴۷) .

درجنگ وحشیانه‌ای که پس‌ازمرگ شاه جهان برسر جانشینی او میان اورنگ‌زیب‌وبرادرش‌دارا شکوه‌درگرفت(۹–۱۶۵۸/ ۹–۱۰۶۸)، اورنگ‌زیب دو بار برادرش را شکست داد ، و سلطنت را به‌چنگ‌آورد ومدت پانزده‌سال به‌سلطنت پرداخت . اورنگ زیب سنتهای آزادی‌خواهانه و التقاطی پیشینیان خودرا به‌زیرپاگذاشت . سستی و رخوتی را که دراعمال دینی وامور اجتماعی درنتیجهٔ نفوذ جوامع هندوی اطراف درمیان مسلمانان هند پیدا شده‌بود، مورد حمله قرار داد ، و اقدام به‌اصلاحاتی درجهتی که درقرن هیجدهم به‌وسیلهٔ شاه ولی‌الله دهلوی اظهار شد نمود . سیاست اورنگ زیب تا حدی عکس‌العملی

بود دربرابرقوت یافتن‌مجدد هندوگری چه ازلحاظ مادی وچه ازلحاظ فکری. با وجـود این ، هندوان هنوز جزیی‌سازا از تشکیلات نظامی و اداری مغولان بودند . اقدامات نظامی اورنگ زیب نخست صرف استوار ساختن مرزهای شمال غربی‌شد، درآنجا پس‌ازجنگی‌شدید استیلای‌حکومت مرکزی برپتهانها مسلم‌گردید . بعد از آن اورنگ زیب به‌طور روزافزون توجه خودرا معطوف به‌دکن کرد . سلسله‌های شیعی بازمانده در دکن را به‌کلی ازمیان برداشت ، و جلو هجوم مراتهاها را گرفت . معهذا ، این پیروزی آخرین موقتی و ناپایدار بود و بعد از آن دیگر مسلمانان هرگز به اوج قدرت و نفوذی‌کـه در زمان اورنگ زیب در دکن یافتند نرسیدند .

بامرگ اورنگ‌زیب در۱۱۱۸/۱۷۰۷ زوال امپراطوری مغولان‌آغاز شد . درهمان حال‌که یك عده شاهان سپنجی به‌تخت سلطنت می‌نشستند ایالات اطراف امپراطوری یکی یکی به‌دست‌گروههایی چون مراتهاها، جاتها، سیخها و افغانهای روهیله‌ای می‌افتاد . حملۀ نادرشاه به‌هند در ۹-۱۷۳۸/۲-۱۱۵۱ و اشغال دهلی به‌وسیلۀ او ، و بعداً لشکرکشیهای احمد شاه درانی ضربات مادی و اخلاقی شدیدی برپیکر امپـراطوری وارد ساخت ، چنانکه دیگر از زیر این ضربات قد راست نکرد . دولت هندوان از هرجانب رو به‌تـرقی داشت و در داخل شبه قارۀ هند و سواحل‌آن انگلیسها اهمیت فراوان یافته بودند . درهمان حال‌که‌انگلیسیها قدرت خودرا ازراه بنگاله در اوده وهند مرکزی وراجپوتانه می‌گستردند ، شاهان مغول در دهلی مأیوسانه مشغول نظاره بودند و کاری از دستشان برنمی‌آمد . شاه احمد دوم، زندانی انگلیسیها بود، ودر۱۸۵۸/۱۲۷۴ آخرین پادشاه مغول هند به‌خاطردست داشتن درشورش هند خلع وتبعید شد .

مآخذ : لین‌پول ، ۹-۳۲۳؛ یوستی ، ۵-۴۷۲ ؛ زامباور ، ۳۰۰ و جدول U .
Philips. *Handbook af oriental history*, 89.
Majumdar, *et al, An advanced history af India.*
دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالۀ «سلاطین مغول هند» به قلم ت. و. هیگ و دیگران .

۸۱

پادشاهان افغانستان

۱۱۶۰/۱۷۴۷

۱ـ شاهان درانی

۱۱۶۰/۱۷۴۷	احمد شاه درانی
۱۱۸۷/۱۷۷۳	تیمورشاه
۱۲۰۷/۱۷۹۳	زمان شاه
۱۲۱۵/۱۸۰۰	محمود شاه (دورهٔ اول سلطنت)
۱۲۱۸/۱۸۰۳	شاه شجاع (دورهٔاول‌سلطنت) (درکابل، از ۱۸۰۰/۱۲۱۵ حکمران پیشاور)
۱۲۲۴/۱۸۰۹	محمود شاه (برای بار دوم) (تا سال ۱۸۱۸/۱۲۳۳ در کابل، در هرات تا ۱۸۲۹/۱۲۴۵)
۱۲۳۳/۱۸۱۸	علی‌شاه
۱۲۵۵/۱۸۳۹	شاه شجاع (برای بار دوم)
۱۲۵۸/۱۸۴۲	فتح جنگ

۲ـ شاهان بارکزایی

۱۲۳۴/۱۸۱۹	دوست محمد
۱۲۸۰/۱۸۶۳	شیرعلی (دورهٔ اول سلطنت)
۱۲۸۳/۱۸۶۶	افضل
۱۲۸۴/۱۸۷۶	شیرعلی (برای بار دوم)

۱۲۹۶/۱۸۷۹	محمد یعقوب خان
۱۲۹۷/۱۸۸۰	عبدالرحمن‌خان
۱۳۱۹/۱۹۰۱	حبیب‌الله
۱۳۳۷/۱۹۱۹	امان‌الله
۱۳۴۸/۱۹۲۹	نادرشاه
۱۳۵۲/۱۹۳۳	محمد ظاهرشاه

افغانها در دورهٔ ضعف و انحطاط صفویه نقش مهمی در امور ایران بازی کردند. آنان در دههٔ سوم قرن هیجدهم برایران تاختند و بر آن استیلا یافتند. با آنکه نادرشاه به‌سلطهٔ افغانان پایان بخشید، ولی عدهٔ کثیری از آنهارا درقشون خود به‌خدمت گرفت. یکی ازسرداران برجستهٔ او احمدخان سدوزایی بود. طایفهٔ سدوزایی بخشی ازافغانان ابدالی بود، و ابدالیان اصلا ازطوایف افغان ناحیهٔ هرات بودند که نادرشاه بدانها اجازه داده بود در اطراف قندهار سکونت‌گزینند. هنگامی که نادرشاه در ۱۷۴۷/۱۱۶۰ به قتل رسید، سربازان افغانی‌احمدخان‌را به‌عنوان‌شاه‌خود برگزیدند، ووی لقب«دُرِ دُران» برخویشتن نهاد، و از این رو سلسله‌ای که وی تأسیس نهاد به‌سلسلهٔ دُرانی معروف شد. احمدشاه خودرا وارث‌متصرفات شرقی‌نادرمی‌دانست، وچندین‌بار به‌هندوستان تاخت، و باسلاطین هند دست و پنجه نرم کرد، ودرسال ۱۱۷۰/۱۷۵۷ دهلی و آگره را غارت کرد. اینك درشمال غربی‌هندوستان امپراطوری وسیعی‌به‌وجود آمدکه سند، بلوچستان، وبیشتر پنجاب و کشمیررا شامل می‌شد، و پیروزی پانی‌پت در ۱۱۷۴/۱۷۶۱ به‌طور قاطع جلو جاه طلبیهای مراتهاها را گرفت. احمد شاه در خراسان شاهرخ افشار را تحت حمایت خود گرفت. اما در دوران سلطنت نوهٔ احمد، زمان شاه، افغانها آن اندازه قدرت نداشتند که بتوانند جلو پیشرفت قاجاریه و خلع شاهرخ را ازسلطنت بگیرند. درحقیقت سلطنت زمان شاه برای سلسلهٔ درانی مصیبت‌بار بود. خاندان درانی دچارنفاق

وازهم‌پاشیدگی داخلی شد، و سیخها و مراتهاها افغانها را ازبیشترمتصرفاتشان در هند بیرون راندند .

دراین هنگام ستارهٔ اقبال افغانهای بارکزایی یا محمد زایی روبه‌ترقی داشت ، ودر ۱۲۳۴/۱۸۱۹ دوست محمد خان محمود درانی را ازکابل بیرون راند ، و بیست سال بعد رسماً خویشتن را امیـرکابل نامید . با از دست رفتن متصرفات هند ، مملکت افغانها اینك از نظر جغرافیایی واحد جمع و جور و فشرده‌ای را تشکیل می‌داد که منطقهٔ کوهستانی و فلات افغانستان خاص‌را شامل می‌شد، و این‌وحدت جغرافیایی باوجود حملات ایرانیان به‌هرات، فشار روسها درشمال و دو جنگ با دولت بریتانیا سبب بقای افغانستان تا قرن بیستم شد . دوست محمدخان درمقابل تمام تحریکاتی‌که برای‌مداخلهٔ وی درامورهندوستان می‌شـد ، مقاومت ورزید ، و نسبت به مسئله شورشگران شورش هنـدوستان بی‌طرفی‌گزید. عبدالرحمن‌خان‌روابط هماهنگی‌باقدرتهای‌بزرگ‌برقرارساخت، ولی این همـاهنگی را اشتباهات آمان‌الله خان در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ برهم زد ، و شتابزدگی وی دراخذ تمدن و آداب و رسوم غربی سبب زوال و سقوط وی، و افتادن سلطنت به‌دست خاندان سلطنتی فعلی افغانستان شد .

پایان ترجمه

تهران ، ۲۳ خرداد ۱۳۴۸

فهرست
نام اشخاص وسلسله‌ها

برای آنکه خوانندهٔ ارجمند این کتاب بتواند اشخاص مورد نظر خودرا به‌آسانی بیابد، دراین فهرست تمام اعلام کتاب هم‌تحت نام اصلی‌وهم‌تحت لقب مشهور ویاکنیه ، ویا نام معروف آنها، به‌ترتیب الفبایی ذکرشده است . درچنین فهرستی که دهها نام یکسان از سلسله های مختلف ذکرشده است ، ناچار نام هرسلسله بعد از نام اشخاص ذکرگردیده ، وگاه‌که چندین نام یك جور دریك سلسله بوده، بازبرای تفاوت آنها ازهم‌یکی ازالقاب آنان بعداز نام اصلی‌آمده است تا وجه افتراق‌آن ازاسمهای دیگرباشد.

آ

آباقاآن : ۲۰۱
آبش‌خاتون : ۱۹۲
آرام‌شاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴
آزادخان افغان : ۳۶۲
آغا محمدخان قاجار : ۱۸۷
آق‌قویونلو ، سلسله : ۱۰۱
آل‌اخشید، سلسله : ۷۹
آل‌افراسیاب ، سلسله : ۱۷۱،۱۳۷
آل‌باوند ، سلسله: ۱۳۶
آل‌بویه ، سلسله : ۱۵۰،۲۸
آل‌بوسعید ، سلسله: ۱۲۹،۱۲۸،۱۲۷
آل جلایر، سلسله: ۲۴۴
آل‌رشید ، سلسله : ۱۳۱
آل‌سعود : ۱۳۱،۷۴
آل‌علی: ۲۵۶
آل قاورد: ۱۵۱
آل‌مرداس: ۹۷،۹۶
آل‌مسافر : ۱۴۰
آمر، ازخلفای فاطمی: ۸۱
آیلنگر، ازتیموریان : ۲۴۷
آیورباری‌بهادرابویانتو، ازخانهای بزرگ مغول : ۲۲۰

ا

اباضیه : ۱۲۸،۴۹
ابراهیم، ازارتقیه: ۱۸۴
ابراهیم، ازافشاریه : ۲۵۹
ابراهیم، ازبنی عقیل : ۹۴
ابراهیم، شمس‌الدین، ازسلاطین جونپور : ۲۹۴
ابراهیم، ازحمدانیان : ۸۵
ابراهیم، ازسلجوقیان : ۲۷۰
ابراهیم، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
ابراهیم، ظهیرالدوله ازغزنویان : ۲۶۸
ابراهیم، تاج‌الدوله ، ازقرامانیان : ۲۰۵
ابراهیم، ازمرابطون : ۵۶
ابراهیم‌ابن المهدی :۲۴
ابراهیم‌اول، ازآل افراسیاب : ۱۷۲
ابراهیم‌اول، ازسلاطین‌کشمیر : ۲۸۷
ابراهیم‌اول‌ابن‌الاغلب ، ازبنی‌اغلب : ۵۱
ابراهیم اول‌بوری‌تکین تمغاج خان از آل افراسیاب : ۱۷۱
ابراهیم‌پاشا ، ازپاشاهای مصر: ۱۱۱
ابراهیم چهارم، ازآل افراسیاب : ۱۷۲
ابراهیم دوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۲، ۱۷۳
ابراهیم‌دوم ازسلاطین دهلی : ۲۷۶

ابراهیم دوم ، ازسلاطین کشمیر : ۲۸۸
ابراهیم‌دوم، ازسلاطین‌لودی: ۲۸۲
ابراهیم‌دوم ابن‌مرزبان دوم، ازآل مسافر ۱۴۰
ابراهیم سوم، ازآل افراسیاب : ۱۷۲
ابراهیم‌سوم، ازسلاطین‌دهلی : ۲۷۶
ابراهیم‌شاه اول، ازسلاطین‌دهلی : ۲۷۴
ابن‌ابی‌عامرالمنصور : ۳۵
ابن‌الازرق : ۹۲
ابن‌بی‌بی : ۲۰۴
ابن‌تومرت ، ازموحدان : ۶۵
ابن‌تیمیه : ۱۳۲
ابن‌حفصون : ۳۴
ابن حوقل : ۸۷
ابن‌خلدون : ۴۴
ابن‌سینا: ۱۵۶ نیز نگاه کنید به ابوعلی‌سینا
ابن‌مروان(نصرالدوله): ۹۱
ابوالاسوار شاوور اول‌ابن‌فضل،ازشدادیان: ۱۴۵
ابوالاسوار شاوور دوم، ازشدادیان: ۱۴۵
ابوالبقاء خالد دوم، ازحفصیان: ۶۴
ابوالبقاء خالد اول الناصر، از حفصیان : ۶۳
ابوالحارث محمد ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
ابوالحسن‌علی ، ازخوارزمشاهیان : ۱۶۷
ابوالحسن علی : ۴۳
ابوالحسن‌علی‌اول ، ازمرینیان : ۵۹
ابوالخیر، ازشیبانیان : ۲۳۴
ابوالربیع سلیمان ، ازمرینیان : ۵۹
ابوالعباس‌احمد ، ازمرینیان : ۶۰
ابوالعباس احمد اول الفضل المتوکل ، از حفصیان : ۶۴
ابوالعباس احمد دوم المستنصر المتوکل ، ازحفصیان : ۶۴
ابوالعباس مأمون‌دوم ، ازخوارزمشاهیان: ۱۶۷
ابوالغازی، ازشیبانیان : ۲۳۴
ابوالغنائم ، ازبنی عقیل : ۹۵
ابوالفارس ، ازمرینیان : ۶۰
ابوالفتح‌خان، اززیدیه : ۲۶۲
ابوالفتح الناصر الدیلمی ، از بنی‌رسی : ۱۱۸
ابوالفتح‌موسی، ازشدادیان : ۱۴۵
ابوالفرج اصفهانی : ۱۵۴
ابوالقاسم سعید ، ازقرامطه : ۱۱۶
ابوالقرانیق محمد ، ازاغالبه :۵۱
ابوالهیجاء عبدالله، ازحمدانیان : ۸۵
ابوالهیجاء مملان اول،ازروادیان : ۱۴۳
ابوالیقظان محمد ، از رستمیان : ۴۸
ابواسحاق ابراهیم اول ، ازحفصیان : ۶۳
ابواسحاق‌ابراهیم‌دوم‌المستنصر،ازحفصیان: ۶۴
ابواسحق‌اینجو : ۲۴۲
ابوبکر ، ازبنی‌عامر : ۴۰
ابوبکر، خلیفه اول : ۱۸
ابوبکر، ابویحیی، ازمرینیان : ۵۹
ابوبکراللمتونی، ازمرابطون : ۵۶
ابوبکراول‌الشهید ، ازحفصیان : ۶۳
ابوبکربن افلح ، از رستمیان : ۴۸
ابوبکردوم المتوکل، ازحفصیان : ۶۳
ابوبکرشاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
ابوبکر قتلغ‌خان ، از سلغریان : ۱۹۲ ، ۱۹۳

ابوتغلب (الغضنفر) : ۸۶
ابوثابت عامر، ازمرینیان : ۵۹
ابوحاتم‌یوسف ، ازرستمیان : ۴۸
ابوحفص‌عمر، ازحفصیان : ۶۵
ابوحفص‌عمراول، ازحفصیان : ۶۳
ابوحفص عمردوم، ازحفصیان : ۶۳
ابوریحان بیرونی : ۱۶۸
ابوزکریاءِ یحیی، از وطاسیان: ۶۰
ابوزکریا یحیای اول، از حفصیان: ۶۳
ابوزکریا یحیای چهارم، ازحفصیان: ۶۴
ابوزکریا یحیای‌دوم‌الواثق،ازحفصیان:۶۳
ابوزکریایحیای‌سوم‌المنتخب، ازحفصیان: ۶۳
ابوزیان محمدپنجم، ازمرینیان : ۶۰
ابوزیان محمدچهارم ، از مرینیان : ۶۰
ابوزیان محمد سوم، « « ۵۹
ابوسالم علی‌دوم، « « ۵۹
ابوسعید، ازایلخانیان : ۲۲۶
ابوسعید، ازتیموریان : ۲۴۶
ابوسعید افلح، ازرستمیان : ۴۸
ابوسعید حسن‌جنابی، ازقرامطه ۱۱۶
ابوسعید عثمان، ازمرینیان : ۶۰
ابوسعید عثمان دوم، ازمرینیان: ۵۹
ابوسعیدی، سلسله‌ای ازقرامطه : ۱۱۷
ابوضربه محمدسوم‌المستنصر، ازحفصیان : ۶۳
ابوعبدالله شیعی : ۸۱
ابوعبدالله محمد، ازخوارزمشاهیان: ۱۶۷
ابوعبدالله محمدالحسن، ازحفصیان : ۶۴
ابوعبدالله محمد اول‌المستنصر،ازحفصیان: ۶۳
ابوعبدالله محمدپنجم المتوکل،ازحفصیان: ۶۴
ابوعبدالله محمد چهارم المنتصر، از حفصیان : ۶۴
ابوعبدالله محمددوم المنتصر، ازحفصیان : ۶۳
ابوعبدالله محمد ششم ، از حفصیان : ۶۵
ابوعقال الاغلب ، از اغالبه : ۵۱
ابوعلی ، ازغوریان : ۲۷۱
ابوعلی سینا : ۱۶۹
ابوعلی‌مأمون‌اول، ازخوارزمشاهیان:۱۶۷
ابوعمرتاشفین ، ازمرینیان : ۵۹
ابوعمرعثمان، ازحفصیان : ۶۴
ابوعنان فارس ، ازمرینیان : ۵۹
ابوغشام ، ازبنی‌عقیل : ۹۵
ابوفارس عبدالعزیزالمتوکل ، ازحفصیان: ۶۴
ابوفارس عبدالعزیزاول ، ازمرینیان : ۶۰
ابوکالیجارگرشاسب اول ، ازبنی‌کاکویه : ۱۵۵
ابوکالیجارگرشاسب دوم ، ازبنی‌کاکویه : ۱۵۵
ابومحمد عبدالحق اول ، ازمرینیان : ۵۹
ابومسلم خراسانی : ۲۳ ، ۲۷
ابوملك عبدالوحیدزیانی، ازمرینیان: ۶۰
ابومنصوراحمد ، ازقرامطه : ۱۱۶
ابومنصورعلی ، ازبنی‌کاکویه : ۱۵۵
ابومنصورفرامرز، ازبنی‌کاکویه : ۱۵۵
ابونصرحسین‌دوم ابن‌علان ، از روادیان: ۱۴۳
ابویحیی ابوبکر، ازمرینیان: ۵۹
ابویحیی‌ابوبکراول‌الشهید،ازحفصیان: ۶۳
ابویحیی ابوبکردوم‌المتوکل، ازحفصیان: ۶۳

ابویحیی‌زکریای‌اول‌اللحیانی، ازحفصیان: ۶۳
ابویحیی زکریای‌دوم ،ازحفصیان: ۶۴
ابویعقوب یوسف ، ازقرامطه : ۱۱۶
ابویعقوب یوسف ، ازمرینیان : ۵۹
اتابکان : ۱۴۳
اتابکان احمدیلی : ۱۴۳ ، ۱۹۱
اتابکان ایلدگزی : ۱۸۲
اتابکان زنگی : ۱۸۲
اتابکان سلغری : ۱۸۲
اتسز ، علاءالدین ، ازخـوارزمشاهیان : ۱۶۸ ، ۱۶۹
اتسز، علاءالدین ، ازغوریان : ۲۷۱
احمد ، ازاخشیدیه: ۷۹
احمد ، ازخانهای اردوی زرین: ۲۳۱
احمد ، ازآل افراسیاب : ۱۷۳
احمد ، غیاث‌الدین ، از آل‌جلایر: ۲۴۴
احمد ، عمادالدین ، ازآل‌مظفر: ۲۴۲
احمد ، ازبنی اغلب : ۴۹
احمد ، ازبنی‌قاسم : ۱۲۰
احمد ، ازتیموریان : ۲۴۶
احمد ، فخرالدین ، ازقرامانیان : ۲۰۵
احمد ، الملك‌الناصر، ازرسولیان : ۱۲۵
احمد ، صلاح‌الدین ، ازرسولیان: ۱۲۴
احمد ، امیرسامانی : ۱۶۰
احمد ، نصرالدوله، ازمروانیان : ۹۱
احمد، ابومنصور، از قرامطه :۱۱۶
احمد،شهاب‌الدین، ازممالیك‌برجی:۱۰۷
احمد الاعرج ، از شرفای مراکش : ۶۷
احمد ، شمس‌الدین ، ازصفاریان : ۱۶۳
احمد الذهبی ، ازصفاریان فلالی : ۶۸
احمد العباس ، ازصفاریان مراکش ۶۷
احمد المتوکل ، از بنی‌رسی : ۱۱۹
احمد المتوکل ، اززیدیان یمن : ۱۲۱
احمدالمنصور، ازارتقیه : ۱۸۵
احمد المنصور، ازشرفای مراکش : ۶۷
احمد المهدی ، ازبنی‌قاسم : ۱۲۰
احمد المهدی المطیع، ازبنی‌رسی : ۱۱۹
احمد النصر، از بنی‌رسی: ۱۱۸
احمد اول ، ازآل‌افراسیاب : ۱۷۱
احمد اول ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
احمد اول ، ازسلاطین گجرات : ۲۹۱ ، ۲۹۲
احمداول ، ابن اسدبن‌سامان،ازسامانیان: ۱۵۹
احمد اول ابن‌خضر، ازآل‌خاقان : ۱۷۴
احمد اول ارسلان قراخان (طغان‌خان) : ۱۷۱
احمد اول الفضل المتوکل ، ابوالعباس ، ازحفصیان : ۶۴
احمد اول المقتدر، ازبنی‌هود : ۴۰
احمد اول ولی ، ازسلاطین بهمنی: ۲۹۸
احمدبن ابی‌عماره : ۶۳
احمدبن حنبل : ۱۳۲
احمدبن‌سعید ، ازآل‌بوسعید: ۱۲۷،۱۲۸
احمدبن‌طولون ، ازبنی‌طولون : ۷۶
احمدبن‌قدام‌عمرو بن‌یعقوب بن‌محمدبن‌عمر ازسامانیان : ۱۶۲
احمدبن محمدبن خلف بن‌لیث‌بن‌علی ، از صفاریان : ۱۶۲
احمد تکودار، از ایلخانان : ۲۲۶
احمدخان سدوزایی : ۳۱۱
احمدخان‌سکندرشاه سوم، ازسلاطین‌دهلی: ۲۷۶

احمد درانی : ۲۶۲
احمد دوم ، ازآل‌افراسیاب : ۱۷۲
احمد دوم المستنصر، ازحفصیان : ۶۴
احمد دوم ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
احمد دوم ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
احمددوم، قطب‌الدین،ازسلاطین گجرات: ۲۹۱
احمد دوم المستعین ، ازبنی‌هود : ۴۰
احمددوم ابن‌اسماعیل ، ازسامانیان:۱۵۹
احمددوم‌طغان‌خان،ازآل‌افراسیاب: ۱۷۱
احمد سوم ، ازحفصیان : ۶۵
احمد سوم ، ازسلاطین بهمنی: ۲۹۸
احمد سوم ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
احمد سوم ، ازسلاطین گجرات : ۲۹۱
احمد سوم المستنصر، ازبنی‌هود : ۴۰
احمدشاه، شمس‌الدین، ازسلاطین بنگاله: ۲۸۳
احمد شاه ، ازسلاطین فاروقی : ۳۰۲
احمد شاه ، ازسلاطین قاجار : ۲۶۴
احمد شاه بهادر ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۶
احمد شاه درانی : ۳۰۹
احمدکسروی : ۱۴۱
احمدگوده، ازترکمانان‌آق‌قویونلو:۲۵۲
احمد فؤاد اول، ازسلسلهٔ محمدعلی پاشا : ۱۱۱
احمدبن‌ابراهیم‌وهسودان، از روادیان: ۱۴۳
احمد یلی ، اتابکان : ۱۴۳ ، ۱۹۱
اختیارالدین‌غازی شاه ، ازسلاطین بنگال: ۲۸۳
اختیارالدین محمد خلجی ، از سرداران
معزالدین غوری : ۲۷۷
اخشیدیه ، سلسله : ۷۹
ادارسه ، سلسله : ۳۶ ، ۴۵
ادریس ، از ادارسه : ۴۵
ادریس اول المتأید، از ادارسه : ۳۸
ادریس دوم ، از ادارسه : ۴۵
ادریس‌دوم العالی، ازحمودیان : ۳۸
ادریس‌سوم الموفق، ازحمودیان : ۳۸
ادریسیان، سلسله : ۴۵ نیز نگاه کنید بـه ادارسه
ادریسیه ، سلسله : ۴۵
ادیگو، ازخانهای اردوی زرین : ۲۳۲
ارپا (خان)، از ایلخانان : ۲۲۶
ارتق ارسلان ، ازارتقیه : ۱۸۵
ارتق‌بن اکسب، ازارتقیه: ۱۸۵
ارتقی، سلسله : ۱۷۹،۱۸۴
ارتقیه، سلسله: ۱۸۴ نیز نگاه‌کنید به‌ارتقی سلسله
اردشیر، حسام‌الدوله، ازآل‌باوند: ۱۳۷
اردوی ارزق : ۲۱۸،۲۲۹،۲۳۱
اردوی زرین : ۲۲۹
اردوی سفید : ۲۱۸
ارسلان بساسیری : ۸۹
ارسلانشاه ، ازغزنویان : ۲۶۸
ارسلانشاه اول، اززنگیان: ۱۸۷
ارسلانشاه اول، ازسلاجقه‌کرمان : ۱۷۹
ارسلانشاه دوم، ازسلاجقه‌کرمان: ۱۸۰
ارسلانشاه دوم، اززنگیان : ۱۸۷
ارسلان‌گرای، ازخانهای‌گرای : ۲۳۸
ارغون (خان)، از ایلخانیان: ۲۲۶
اریگابا : ۲۲۰
اریق‌بوقا : ۲۲۴

ازبك ، ازایلدگزیان : ۱۹۰
اسحاق، ازقرامانیان : ۲۰۵
اسحاق ، ازمرابطون : ۵۶
اسدالدوله‌صالح‌بن مرداس، ازآل مرداس :
۹۷
اسفاربن شیرویه: ۱۴۹
اسفندیار : ۲۹۹
اسفندیار ، ازعثمانیان : ۲۰۶
اسکندر ، ازترکمانان قراقویونلو: ۲۵۰
اسکندر، ازشیبانیان : ۲۳۴
اسکندرثانی، لقب‌علاءالدین محمد: ۲۷۹
اسلام‌شاه، ازسلاطین دهلی : ۲۷۶
اسلام‌گرای‌اول، ازخانهای‌گرای : ۲۳۶
اسلام‌گرای‌دوم، ازخانهای‌گرای : ۲۳۶
اسلام‌گرای‌سوم، ازخانهای‌گرای : ۲۳۷
اسماعیل، پسرامام جعفرصادق (ع): ۸۲
اسماعیل، ازپاشاهای مصر : ۱۱۱
اسماعیل، نورالدین، اززنگیان : ۱۸۷
اسماعیل، ازغزنویان : ۲۶۸
اسماعیل، ازسلاطین‌کشمیر : ۲۸۸
اسماعیل، عمادالدین ، ازممالیك بحری :
۱۰۶
اسماعیل‌السمین ، ازشرفای فلالی: ۶۸
اسماعیل‌الظافر، ازبنی‌ذوالنون:۳۹
اسماعیل‌المتوکل، ازبنی‌قاسم : ۱۱۹
اسماعیل‌المنتصر، ازسامانیان: ۱۶۱،۱۵۹
اسماعیل‌اول‌ابن‌احمد ، ازسامانیان: ۱۵۹
اسماعیل‌اول، ازصفویه : ۲۵۵
اسماعیل‌اول ، ازنصیریان : ۴۲
اسماعیل خاندان‌بن التونتاش : ۱۶۷
اسماعیل‌دوم، ازرسولیان : ۱۲۴
اسماعیل‌دوم، ازصفویه : ۲۵۵
اسماعیل دوم، ازنصیریان : ۴۲
اسماعیل‌سوم، ازرسولیان : ۱۲۴
اسماعیل‌سوم، ازصفویه : ۲۵۵
اسماعیلیان : ۱۹۴،۱۲۲،۱۱۶
اسماعیلیه، نگاه‌کنید به: اسماعیلیان
اسن‌بوغا ، ازجغتائیان : ۲۲۳
اصفهبدان ، سلسله ، شاخه‌ای ازباوندیان:
۱۳۷
اعظم‌الشأن ، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۵
اعظم‌شاه ، ازسلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
اعظم‌شاه، غیاث‌الدین ، ازسلاطین بنگال:
۲۸۳
اغالبه : ۵۱ نیزنگاه‌کنید به بنی‌اغلب
اغول غایمیش ، ازخانهای بزرگ مغول :
۲۲۰
افاغنه : ۲۶۲
افریدون ، ازدانشمندیه : ۲۰۳
افشاریه، سلسله: ۲۵۹
افـریغیان کاث : ۱۶۷ نیز نگاه‌کنید بـه
خوارزمشاهیان
افضل، ازپادشاهان افغانستان : ۳۱۰
افطسی، سلسله : ۳۷
افطسیان یابنی‌مسلمه : ۳۹،۳۷،۳۶
افغانهای سوری، شعبه‌ای‌ازسلاطین بنگال:
۲۸۴
اکبر(اول)، جلال‌الدین، ازسلاطین مغول
هند : ۳۰۷،۳۰۵،۲۸۸،۲۵۷
اکتای ، ازخانهای مغول : ۱۹۳
اکینچی‌قچقر، ازحکمرانان ترك : ۱۶۸
الاشرف تومان بیگ ، ازممالیك : ۱۰۸
الاشرف جانبلات ، ازایوبیان : ۱۰۷
الاشرف‌سیف‌الدین‌اینال، ازممالیك : ۱۰۷

الاشرف سیف‌الدین برس‌بیگ، ازممالیك: ۱۰۷
الاشرف سیف‌الدین‌قائت بیگ، ازممالیك: ۱۰۷
الاشرف صلاح الدین خلیل ، ازممالیك : ۱۰۵
الاشرف علاءالدین کوچك ، از ممالیك بحری : ۱۰۶
الاشرف قانصوح الغوری ، ازممالیك : ۱۰۸
الاشرف ناصرالدین‌شعبان دوم از ممالیك: ۱۰۶
الاغچی، ازخانهای اردوی زرین : ۲۲۹
الب‌ارسلان، ازسلاجقه: ۹۶،۱۴۶،۱۷۸، ۱۸۱
الب‌ارسلان اخرس ، ازسلاجقه شام: ۱۷۹
الب‌خان هوشنگ، ازسلاطین مالوا: ۲۹۶
البتکین : ۲۶۹
التونتاش ، از خوارزمشاهان : ۱۶۷
الجیگدای ، ازجغتائیان : ۲۲۳
الحسن، ازحفصیان : ۶۵
الخزرجی، مورخ : ۱۲۵
الدرازی ، مؤسس دروزیه: ۸۴
الراضی‌بالله، خلیفه عباسی : ۷۹،۸۴
السعیدناصرالدین برکه خان ، از ممالیك بحری : ۱۰۵
الصالح صلاح‌الدین حاجی‌دوم ، ازممالیك بحری : ۱۰۶
الصالح‌صلاح‌الدین‌صالح، ازممالیك‌بحري: ۱۰۶
الصالح عمادالدین اسماعیل ، از ممالیك بحری: ۱۰۶
الصالح ناصرالدین‌محمد،ازممالیك‌برجی: ۱۰۷
الظاهر تمربغا، از ممالیك برجی : ۱۰۷
الظاهررکن‌الدین بیبرس اول البندقداری ازممالیك : ۱۰۵
الظاهرسیف‌الدین برقوق، ازممالیك‌برجی: ۱۰۶
الظاهر سیف‌الدین بل‌بیگ ، از ممالیك : ۱۰۷
الظاهر سیف‌الدین‌جقمق، از ممالیك : ۱۰۷
الظاهرسیف‌الدین خوشقدم ، از ممالیك : ۱۰۷
الظاهرسیف‌الدین‌ططار، ازممالیك : ۱۰۷
الظاهر قانصوح ، ازممالیك : ۱۰۷
العادل المستعین : ۱۰۷
العادل‌بدرالدین سلامیش،ازممالیك‌بحری: ۱۰۵
العادل زین‌الدین‌کتبغا، ازممالیك بحری: ۱۰۵
العادل سیف‌الدین تومان‌بیگ، ازممالیك: برجی : ۱۰۸
العزیزجمال‌الدین‌یوسف، ازممالیك‌برجی: ۱۰۷
الغ بیگ ، ازتیموریان: ۲۴۶
الغ محمد ، ازخانهای‌اردوی‌زرین: ۲۳۰
الغو، ازجغتائیان: ۲۲۳،۲۲۴
الفونسوی‌ششم، شاه‌اسپانیا: ۳۷
الکامل سیف‌الدین شعبان اول ، از ممالیك بحری: ۱۰۶
المتوکل سوم ، ازخلفای عباسی: ۲۹

المسعود صلاح‌الدین: ۱۰۳
المعز ،ازخلفای‌عباسی: ۵۴
المعزعزیزالدین ایبك، ازممالیك بحری: ۱۰۳ ، ۱۰۵
المظفراحمد ، ازممالیك: ۱۰۷
المظفرركن‌الدین بیبرس‌دوم الجاشنكیر ، ازممالیك:۱۰۵
المظفرسیف‌الدین حاجی‌اول ، ازممالیك: ۱۰۶
المظفرسیف‌الدین قتز، از ممالیك بحری: ۱۰۵
المقتفی ، ازخلفای‌عباسی : ۲۸
المكرم احمد ، ازصلیحیان : ۱۲۲،۱۲۳
المكرم الاصغرعلی‌بن احمد ، ازصلیحیان: ۱۲۲
الملك‌الاشرف‌اول مظفرالدین، ازایوبیان: ۹۹،۱۰۰
الملك‌الاشرف دوم‌مظفرالدین، ازایوبیان: ۹۹
الملك‌الاشرف‌شرف‌الدین، ازایوبیان:۱۰۱
الملك‌الافضل نورالدین‌علی،ازایوبیان:۹۹
الملك‌الاوحد نجم‌الدین ایوب، ازایوبیان: ۱۰۰
الملك‌الرحیم، لقب بدرالدین‌لؤلؤ:۱۸۹
الملك‌الرحیم‌خسروفیروز،ازآل‌بویه:۱۵۲
الملك‌الصالح ابوبكر، از ایوبیان:۱۰۱
الملك‌الصالح صلاح‌الدین،ازایوبیان:۱۰۱
الملك‌الصالح عمادالدین ، ازایوبیان:۹۹
الملك‌الصالح نجم‌الدین ایوب، ازایوبیان: ۹۹،۱۰۰،۱۰۱
الملك‌الظاهرغیاث‌الدین، ازایوبیان:۱۰۰
الملك‌العادل‌اول‌سیف‌الدین،ازایوبیان:۹۹
الملك‌العادل خلف ، از ایوبیان: ۱۰۱
الملك‌العادل دوم سیف‌الدین ، ازایوبیان: ۹۹،۱۰۰
الملك‌العادل شهاب‌الدین،ازایوبیان:۱۰۱
الملك‌العادل فخرالدین، از ایوبیان:۱۰۱
الملك‌العادل مجیرالدین، ازایوبیان:۱۰۱
الملك‌العزیزعمادالدین ، ازایوبیان:۹۹
الملك‌العزیزغیاث‌الدین، ازایوبیان:۱۰۰
الملك العزیز ظهیرالدین طغتكین ، از ایوبیان : ۱۰۲
الملك‌الكامل ظهیرالدین طغتكین ، از ایوبیان : ۱۰۵
الملك‌الكامل اول ناصرالدین ، ازایوبیان: ۹۹،۱۰۰
الملك‌الكامل‌چهارم‌احمد، ازایوبیان:۱۰۱
الملك‌الكامل دوم ناصرالدین ، ازایوبیان: ۱۰۱
الملك‌الكامل‌سوم محمد، ازایوبیان: ۱۰۱
الملك‌المسعود ، ازارتقیه:۱۸۴
الملك‌المسعود، ازرسولیان: ۱۲۵
الملك‌المسعودصلاح‌الدین،ازایوبیان:۱۰۲
الملك‌المعظم‌توارنشاه،ازایوبیان:۹۹،۱۰۱
الملك‌المعظم شرف‌الدین، ازایوبیان: ۹۹
الملك‌المظفرسلیمان، ازایوبیان: ۱۰۲
الملك‌المظفرشهاب‌الدین، ازایوبیان:۱۰۱
الملك‌المنصور عمر، ازرسولیان: ۱۲۵
الملك‌المنصور ناصرالدین،ازایوبیان:۹۹
الملك‌الموحد تقی‌الدین، ازایوبیان:۱۰۱
المؤید سیف‌الدین شیخ ،ازممالیك: ۱۰۷
المؤید شهاب‌الدین‌احمد، ازممالیك:۱۰۷
الیاس‌شاه شمس‌الدین ، ازسلاطین بنگال : ۲۸۳

اناویغور(اونوجور) ، ازاخشیدیه: ۷۹
انوشتکین ، حکمران فاطمی دمشق: ۹۸
انوشتکین‌غرچه‌ای، ازخوارزمشاهیان: ۱۶۷
انوشیروان ، اززیاریان : ۱۴۸
انوشیروان بن‌لشکری، ازشدادیان: ۱۴۵
اورخان ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۸
اورداخان : ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۱
اورقینه خاتون : ۲۲۳
اورنگ زیب ، ازسلاطین مغول هند: ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۷
اوروس ، ازخانهای اردوی زرین : ۲۳۰
اوزبك بن‌پهلوان محمد، ازاتابکان: ۱۹۱
اوزن حسن، از ترکمانان آق‌قویونلو: ۲۴۸، ۲۵۲
اوکتای ، ازمغولان : ۲۲۰
اوملیان پریتساك: ۱۷۳
اوتوجور، ازاخشیدیه : ۷۹
اویس اول ، ازآل‌جلایر : ۲۴۴
اویس دوم ، ازآل‌جلایر: ۲۴۴
ایبك ، قطب‌الدین ، ازغوریان : ۲۷۳
ایبك ، ازممالیك بحری: ۱۰۳، ۱۰۵
ایرانشاه، بهاءالدین‌ازسلاجقه کرمان: ۱۷۹
ایزابلا ، ملکه کاستیل : ۴۴
ایل‌ارسلان ، ازخوارزمشاهیان : ۱۶۸
ایل‌باسان ، ازخانهای اردوی زرین: ۲۳۰
ایلتمش، شمس‌الدین ازسلاطین‌دهلی: ۲۷۴
ایلخانان ، سلسله : ۱۳۸ ، ۲۲۶
ایلدگز، شمس‌الدین ، ازاتابکان‌ایلدگزی: ۱۹۰
ایلدگزیان ، ازاتابکان : ۱۹۰
ایلغازی ، ازارتقیه : ۱۷۹
ایلغازی‌اول، نجم‌الدین، ازارتقیه : ۱۸۴
ایلغازی بن‌ارتق ، ازارتقیه : ۱۸۵
ایلغازی دوم ، ازارتقیه : ۱۸۴
ایلك خانیان ، سلسله : ۱۷۱، ۱۷۳ نیز نگاه‌کنید به‌آل افراسیاب
اینال، سیف‌الدین ازممالیك‌برجی : ۱۰۷
ایوان مخوف ، امپراطور روسیه : ۲۵۷
ایوب ، از ایوبیان : ۱۰۲
ایوبیان ، سلسله : ۹۹، ۱۲۹، ۱۲۱، ۱۲۵

ب

بابا اسحقی، دراویش : ۲۰۰
بابر، از سلاطین مغول‌هند : ۲۴۶، ۳۰۵، ۳۰۶
باتوبن‌جوجی، ازمغولان : ۲۲۱، ۲۲۹
بادوسپانان، سلسله: ۱۳۸
بادیس، ازبنی حماد : ۵۴
بادیس، ناصرالدوله ، ازبنی‌زیری : ۵۳
باذ ، ازمروانیان : ۸۹
باربك شاه ، ازسلاطین بنگال : ۲۸۴
بازیل‌دوم : ۹۸
باگراتیسی یا باگراتیدی، سلسله: ۱۴۷، ۱۹۱
باو ، ازآل باوند : ۱۳۶
باوندیان ، سلسله : ۱۳۶
بایان، ازسلاطین اردوی زرین : ۲۳۰
بایان قلی، از جغتائیان : ۲۲۴
بایدو ، ازایلخانان : ۲۲۶
بایزید ، ازجلایریان : ۲۴۴
بایزید، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۶
بایزید اول یلدیرم (ایلدرم) از سلاطین عثمانی: ۲۰۸
بایزید دوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸

بایزید شهاب‌الدین ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
بایزید شاه‌کرارانی ، از سلاطین بنگال : ۲۸۵
بایسنقر : ۲۵۲
بایندر ، ترکمانان : ۲۵۳
بخت‌گرای ، ازخانهای‌گرای : ۲۳۹
بختیار ، عزالدوله ، ازآل‌بویه : ۱۵۱
بدرالجمالی ، وزیر مستنصرفاطمی: ۱۹۵
بدرالدین لؤلؤ : ۱۸۷
بدرالدین محمود، ازقرامانیان : ۲۰۵
بدیع‌الزمان، ازتیموریان : ۲۴۷
براق، ازمغولان اردوی زرین : ۲۳۰
براق خان : ۲۲۳
برتن‌پیچ ، ج. : ۲۹۳
برجی، ممالیك : ۱۰۶،۱۰۷،۱۰۸
بریس‌بیگ ، از ممالیك برجی: ۱۰۷
برغش‌بن سعید، ازآل‌بوسعید : ۱۲۸
برقوق ، ازسلاطین برجی : ۱۰۶
برکه، زعیم‌الدین، ازبنی‌عقیل : ۹۴
برکه، ازخانهای اردوی زرین : ۲۲۹
برکه خان ، از ممالیك بحری : ۱۰۵
برکیارق ، رکن‌الدین ، ازسلاجقه: ۸۹، ۱۷۸
برهان‌الدین موسی، ازقرامانیان : ۲۰۵
بریدی ، سلسله : ۳۰۰
بلای چهارم : ۲۳۱
بلبن، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴
بل‌بیگ، ازممالیك برجی : ۱۰۷
بلگاروکتونوس : ۹۸
بلگین دوم، ازبنی‌حماد : ۵۳
بنوادریس : ۸۲
بنورزین : ۳۷
بنوشداد : ۱۴۸
بنوصمادح : ۳۸
بنوغانیه : ۳۸،۵۸
بنوقسی : ۳۴
بنوکرم : ۱۲۲
بنومجاهد : ۳۸
بنومرین : ۶۱
بنومزین : ۳۷
بنومسلمه: ۳۷
بنومعن : ۱۲۳
بنوهمدان : ۱۲۱
بنویحیی : ۳۷
بنی اغلب : ۵۱
بنی‌امیه : ۱۹،۱۶۴
بنی‌حفص یا حفصیان : ۶۵
بنی‌حماد : ۵۳
بنی‌حمود : ۴۶
بنی‌ذوالنون : ۳۶،۳۷
بنی‌رسول : ۱۲۴
بنی‌رسی : ۱۱۸،۱۲۱
بنی‌زریع یا زریعیان : ۱۲۳
بنی‌زیری : ۳۸،۵۳
بنی‌طاهر : ۱۲۵
بنی‌طولون : ۷۶
بنی‌عامر یابنوعامر : ۳۶،۳۸
بنی‌عقیل، ۸۶،۸۹،۹۴،۱۸۱
بنی‌قاسم یا بنوقاسم : ۳۷،۱۱۹
بنی‌کاکویه : ۱۵۵
بنی‌مزید : ۸۸
بنی‌نصیر : ۴۲
بواخر یاعبیدالنجارا : ۷۰

بوئیان : ۱۵۰
بوری : ۱۷۹
بوزابه ، ازاتابکان فارس : ۱۹۳
بوزن ، ازجغتائیان : ۲۲۴
بوسعیدی ، سلسله: ۱۲۷
بوسورث : ۲۷۳
بهاءالدوله خلف‌بن نصر ، از صفاریان : ۱۶۳
بهاءالدوله طاهر بن نصر ، از صفاریان : ۱۶۳
بهاءالدوله علی، ازغزنویان : ۲۶۸
بهاءالدوله فیروز، ازآل‌بویه : ۱۵۱
بهاءالدوله منصور، ازبنی‌مزید : ۸۸
بهاءالدین ایرانشاه ، از سلاجقهٔ کرمان : ۱۷۹
بهاءالدین سام اول، از غوریان : ۲۷۱ ، ۲۷۲
بهاءالدین‌سام دوم ، ازغوریان : ۲۷۱
بهادر ، ازسلاطین گجرات : ۲۹۱
بهادرشاه ، از سلاطین گجرات : ۲۹۳ ، ۲۹۷
بهادر شاه ، ازسلاطین فاروقی: ۳۰۲
بهادرشاه ، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۶
بهادرگرای‌اول، ازخانهای‌گرای : ۲۳۷
بهادرگرای دوم . ازخانهای‌گرای: ۲۳۹
بهرامشاه ، ازسلاجقهٔ کرمان : ۱۸۰
بهرامشاه، شمس‌الدین، ازصفاریان: ۱۶۳
بهره یابحره، نام اسماعیلیان هند : ۸۴
بهزاد ، نقاش : ۲۴۹
بهلول‌خان، ازامرای‌لودی : ۲۸۱
بهلول‌لودی : ۲۷۶
بهمن : ۲۹۹
بهمنی، سلاطین : ۲۹۸،۲۹۷
بیبرس‌اول البندقداری، ازممالیك بحری : ۱۰۵
بیبرس‌دوم الجاشنگیر: ۱۹۶،۱۰۵
بیداربخت ، ازمغولان هند : ۳۰۶
بیستون ، ظهیرالدوله، اززیاریان: ۱۴۸

پ

پریت وی‌راج سوم : ۲۷۷
پولاد : ۲۳۰
پهلوان‌محمد، نصرةالدین، ازایلدگزیان: ۱۹۰
پیراحمد ، از قرامانیان: ۲۰۵
پیرمحمداول ، ازشیبانیان : ۲۳۴
پیر محمد دوم ، ازشیبانیان : ۲۳۴

ت

تاج‌الدوله تتش، ازسلاجقهٔ شام : ۱۷۹
تاج‌الدوله خسرو ملك ، از غزنویان : ۲۶۹
تاج‌الدوله یزدگرد ، ازآل‌باوند :۱۳۷
تاج‌الدین ابراهیم ، ازقرامانیان : ۲۰۵
تاج‌الدین‌اول ، ازصفاریان : ۱۶۳
تاج‌الدین‌حسن بزرگ، ازجلایریان:۲۴۴
تاج‌الدین‌حرب ، ازصفاریان : ۱۶۳
تاج‌الدین‌دوم ، ازصفاریان : ۱۶۴
تاج‌الدین‌فیروز، ازسلاطین بهمنی: ۲۹۸
تاج‌الدین‌نصر ، ازصفاریان : ۱۶۳
تاج‌الدین نصربن‌خلف، ازصفاریان :۱۶۳
تاشفین، ازمرابطون : ۵۶
تالیقو، ازجغتائیان : ۲۲۳
تتش، تاج‌الدوله ، ازسلجوقیان‌شام : ۹۴، ۱۸۱،۱۷۹
تجیبی، امرای: ۳۸،۳۴

ترجمان‌الدین قاسم ، ازبنی‌رسی : ۱۱۸
ترجمان‌الدین قاسم‌بن ابراهیم طباطبا، از زیدیان یمن : ۱۲۰
ترکی، ازآل‌سعود : ۱۳۳،۱۳۱
ترکی‌بن‌سعید، ازآل‌بوسعید: ۱۲۷
ترمشیرین، علاءالدین‌ازجغتائیان : ۲۲۴، ۲۲۵
تغلب، بنی : ۸۶
تغلق‌تیمور ، از جغتائیان : ۲۲۴
تغلق شاه‌اول ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
تغلق‌شاه دوم ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
تغلقیه : ۲۷۵، ۲۹۲
تکش ، علاءالدین ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۸
تکله ، ازسلغریان : ۱۹۲
تمربغا ، الظاهر، ازممالیك برجی: ۱۰۷
تموچین : ۲۱۶
تمیم ، ازبنی‌زیری : ۵۳
تنگیز (چنگیز) : ۲۱۶
تورانشاه ایوبی: ۹۹،۱۰۱،۱۲۳،۱۲۵
تورانشاه اول، ازسلاجقۀکرمان : ۱۷۹
تورانشاه دوم، ازسلاجقۀکرمان : ۱۸۰
تودامنگو، ازخانهای‌اردوی زرین: ۲۲۹
تورگنه ، ازمغولان : ۲۲۰
توفیق‌پاشا : ۱۱۱
توق تقیا : ۲۳۰
توقتمش، غیاث‌الدین ، از خانهای اردوی زرین: ۲۳۰
توقتمش‌گرای ، ازخانهای‌گرای : ۲۳۷
توقتو ، ازخانهای اردوی زرین : ۲۲۹
تولابوقا : ۲۲۹
تولوی : ۲۱۷
تومان بیگ، ازممالیك برجی: ۱۰۸
تیمور: ۲۳۰، ۲۴۶
تیمور اولجایتو، ازمغولان : ۲۲۰
تیموربن فیصل، ازآل بوسعید : ۱۲۷
تیمورتاش، حسام‌الدین، ازارتقیه : ۱۸۴
تیمورشاه : ۳۱۰
تیمورقتلغ: ۲۳۰
تیمورملك: ۲۳۰
تیموریان : ۲۴۶
تیومن، خانهای : ۲۱۸، ۲۳۵
تی‌نی‌بیگ: ۲۲۹

ث

ثعالبی : ۱۶۹
ثمال : ازآل مرداس : ۹۷
ثوینی‌بن سعید ، ازآل بوسعید : ۱۲۷

ج

جادو : ۲۸۶
جاسینها دوارا : ۲۸۹
جاموقا : ۲۱۶
جانبلات،الاشرف، ازممالیك برجی: ۱۰۷
جان‌بیك‌گرای ، ازخانهای گرای : ۲۲۷
جانی‌بیگ (جمبك): ۲۲۹
جانیه ، سلسله : ۲۳۴
جایا چاندرا : ۲۷۷
جبار بردی : ۲۳۰
جبرائیل، ازآل‌افراسیاب : ۱۷۲
جستان اول ابن مرزبان ، ازآل مسافر : ۱۴۰
جستان‌دوم ابن‌ابراهیم، ازآل‌مسافر: ۱۴۰
جستانیان، سلسله : ۱۴۱
جغتای : ۲۱۸، ۲۲۳
جغتائیان : ۲۲۱

جلال‌الدوله شیرزیل، ازآل‌بویه : ۱۵۲
جلال‌الدوله محمد ، ازغزنویان : ۲۶۸
جلال‌الدوله ملکشاه اول،ازسلاجقه: ۱۷۸
جلال‌الدوله نصردوم، ازآل مرداس: ۹۷
جلال‌الدین، ازخانهای اردوی زرین : ۲۳۰
جلال‌الدین اکبراول، ازسلاطین‌مغول‌هند: ۳۰۵ نیز نگاه کنید به‌اکبر .
جلال‌الدین حسین اول ، از آل‌جلایر : ۲۴۴
جلال‌الدین شاه شجاع ، از آل مظفر : ۲۴۲
جلال‌الدین علی، ازغوریان : ۲۷۲
جلال‌الدین علی جوهرشاه عالم دوم ، از سلاطین‌مغول‌هند: ۳۰۶
جلال‌الدین فتحشاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
جلال‌الدین‌فیروزشاه‌دوم، ازسلاطین‌دهلی: ۲۷۴
جلال‌الدین‌محمد شاه ، از سلاطین‌بنگال: ۲۸۳
جلال‌الدین منکبرنی، از خوارزمشاهان : ۱۶۸
جلال‌الدین رضیه بیگم: ۲۷۴
جلال‌شاه ، غیاث‌الدین، ازسلاطین‌بنگال: ۲۸۴
جمال‌الدوله فرخزاد ، ازغزنویان : ۲۶۸
جمشید، از سلاطین کشمیر: ۲۸۷
جم : ۲۰۷
جناح‌الدوله علی، ازبنی‌عقیل : ۹۴
جعفر، ازبنی‌دسی : ۱۱۸
جعفرخان : ۲۶۳
جعفرصادق ، امام : ۲۶۰
جنمق، سیف‌الدین، ازممالیك‌برجی: ۱۰۷
جوچی، پسرچنگیز : ۲۱۷
جونپور، دولت : ۲۴۸
جونه شاه ، لقب فیروزشاه : ۹۴
جیجغتوتق تیمور : ۲۲۰
جیش، از بنوطولون : ۷۶
جیمز اول، شاه آراگون: ۱۱۰
جهارکند ، ۳۰۳
جهانشاه، ازترکمانان قراقویونلو : ۲۵۰
جهانگیر، ازترکمانان آققویونلو : ۲۵۲
جهانگیر ، ازسلاطین‌مغول‌هند: ۳۰۵، ۳۰۸
جهور، ازسلسلهٔ جهوریان : ۳۹
جهوریان ، سلسله : ۳۹

چ

چاهمانه (چوهان) ،سلسله : ۲۷۷
چپرخان ، ازمغولان : ۲۲۱
چغری بیگ: ۱۵۶
چنگ شی، از جغتائیان : ۲۲۴
چنگیزخان : ۲۲۰
چوهان (چاهمانه) ، سلسله : ۲۷۷
چیمتای ، از خانهای اردوی زرین: ۲۳۰

ح

حاتم‌بن الغشیم ، ازهمدانیان : ۱۱۹
حاجی‌اول ، المظفر ، ازممالیك بحری : ۱۰۶
حاجی دوم ، الصالح ، از ممالیك بحری: ۱۰۶
حاجی گرای ، ازخانهای کریمه : ۲۳۶
حاجی گرای ، ازخانهای گرای : ۲۳۶
حاجی گرای‌دوم، ازخانهای گرای: ۲۳۷
حافظ، ازخلفای فاطمی : ۸۱

حافظ ، ازامرای فلالی : ۶۸
حاکم، ازخلفای فاطمی : ۸۱
حاکم اول، ازخلفای عباسی : ۲۶
حاکم دوم ، ازخلفای عباسی: ۲۶
حامد ، ازآل بوسعید : ۱۲۸
حامدبن سعید ، ازآل بوسعید : ۱۲۷
حبیب، ازامرای کشمیر : ۲۸۸
حبیب‌الله ، ازشاهان افغان : ۳۱۱
حبشیان ، از سلاطین بنگاله : ۲۸۴
حرب، تاج‌الدین ، ازصفاریان : ۱۶۳
حسام‌الدوله اردشیر، ازآل باوند : ۱۳۷
حسام‌الدوله شهریار ، ازآل‌باوند : ۱۳۷
حسام‌الدوله مقلد، ازبنی‌عقیل : ۹۴
حسام‌الدین تیمورتاش ، ازارتقیه : ۱۸۴
حسام‌الدین‌یولق‌ارسلان، ازارتقیه : ۱۸۴
حسن (امام) : ۴۵،۱۹،۱۲
حسن، ازآل افراسیاب : ۱۷۳،۱۷۲
حسن، ازآل باوند : ۱۲۷
حسن، ازبنی‌رسی : ۱۱۸
حسن سنان‌الدوله ، ازبنی عقیل : ۹۴
حسن، از زیریان : ۵۳
حسن (ناصرالدوله) ، از حمدانیان : ۸۶
حسن، قطب‌الدین، از غوریان : ۲۷۱
حسن، ازامرای کشمیر : ۲۸۷
حسن‌الحجام ، از ادریسیان: ۴۵
حسن‌المستنصر ، ازحمودیان : ۳۸
حسن اول ابن محمد ، ازشرفای فلالی : ۶۸
حسن بزرگ ، ازجلایریان : ۲۴۴
حسن‌بغراخان (هارون) ، ۱۷۳
حسن‌بن مروان ، ازمروانیان : ۹۱
حسن‌بهمن‌شاه ، از سلاطین بهمن : ۲۹۸
حسن‌جنابی ، ابوسعید ، از قرامطه: ۱۱۶
حسن دوم ، ازخداوندان الموت : ۱۹۳
حسن‌دوم ابن‌محمد ، از شرفای‌فلالی: ۶۸
حسن‌زیری: ۵۵
حسن‌سوم ، ازخداوندان الموت : ۱۹۶
حسن‌شاه ، ازسلاطین فاروقی : ۳۰۲
حسن‌صباح : ۱۹۵
حسن‌علی، ازترکمانان قراقویونلو: ۲۴۸ ۲۵۰
حسین، ازایوبیان : ۱۰۱
حسین، ازحمدانیان : ۸۶،۸۵
حسین ، اززیدیان یمن : ۱۱۸
حسین ، نصرالدین، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸
حسین ، ازسلجوقیان : ۱۷۹
حسین، عزالدین، ازغوریان : ۲۷۱
حسین‌المنتخب ، ازبنی‌رسی : ۱۱۸
حسین‌المنصور ، ازبنی‌قاسم : ۱۱۹
حسین‌المهدی ، ازبنی‌رسی : ۱۱۸
حسین‌اول ، ازآل جلایر : ۲۴۴
حسین‌اول، ازصفویان : ۲۵۵
حسین‌اول‌ابن‌محمد ، از روادیان : ۱۴۳
حسین‌بایقرا ، ازتیموریان : ۲۴۷
حسین‌بن‌اویس، ازجلایریان : ۲۴۳
حسین‌دوم ، ازجلایریان : ۲۴۴
حسین دوم ، ازصفویان : ۲۵۵
حسین‌دوم ابن‌علان، از روادیان : ۱۴۳
حسین شاه، ازسلسلهٔ جونپور : ۲۹۴
حسین‌قلی‌خان ، ازقاجاریه : ۲۶۴
حسین کامل ، از سلسله محمد علی پاشا : ۱۱۱

حفصیان : ۶۳
حکم اول، از امویان اسپانیا : ۳۲
حکم‌دوم المستنصر، از امویان‌اسپانیا: ۳۲
حلیم گرای ، ازخانهای گرای : ۲۳۸
حمادبن بلگین ، ازبنی‌حماد : ۵۳
حمدان‌بن حمدون ، ازحمدانیان: ۸۶
حمدان قرمط : ۱۱۶
حمدانیان : ۸۵
حمزه ، ازترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
حمزه شاه، سیف‌الدین ، ازسلاطین‌بنگال: ۲۸۳
حمودیان : ۳۶،۳۷
حمود ، ازآل‌بوسعید : ۱۲۸
حمیدالدین یحیی ، ازبنی‌قاسم : ۱۲۰
حیدر دغلت ، حکمران کشمیر : ۲۸۸ ، ۲۸۹
حیدرشاه حاجی‌خـان ، حکمران‌کشمیر : ۲۸۷
حیدرگرای ، ازخانهای‌گرای: ۲۳۶

خ

خالد اول الناصرابوالبقاء : ۶۳
خالدبن سعود ، ازآل سعود : ۱۳۱
خالد دوم ، ابوالبقاء ، ازحفصیان : ۶۴
خسروخان‌گجراتی : ۲۸۰
خسروشاه ، ناصرالدین ، ازسلاطین‌دهلی: ۲۷۵
خسروشاه ، ازغزنویان : ۲۷۰
خسرو ملك ، ازغزنویان : ۲۶۹،۲۷۰
خِضر، ازآل افراسیاب : ۱۷۱
خضرخان ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
خضرخان بهادرشاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
خلفای راشدین : ۱۸
خلفای عباسی : ۲۱
خلف‌بن‌احمد ، ولی‌الدوله ، از صفاریان : ۱۶۲
خلف‌بن نصر، ازصفاریان : ۱۶۳
خلیفه ، ازآل بوسعید : ۱۲۸
خلیفةبن برغش، ازآل بوسعید : ۱۲۸
خلیل، ازایوبیان : ۱۰۱
خلیل ، ازترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
خلیل ، ازتیموریان : ۲۴۶
خلیل، علاءالدین ، از قرامانیان : ۲۰۵
خلیل، صلاح‌الدین،ازممالیك‌بحری: ۱۰۵
خمارویه، ازبنی طولون : ۷۶
خمیس، ازبنی‌عقیل : ۹۵
خواجه سلطان شهزاده : ۲۸۶
خواجه‌نظام‌الملك : ۱۸۱
خوارج : ۴۸،۱۲۱
خوارزمشاه : ۲۷۳
خوارزمشاهیان : ۱۳۹،۱۶۷
خورشاه ، ازخداوندان الموت : ۱۹۶
خوش چهر، ازشدادیان : ۱۴۶
خوشقدم ، سیف‌الدین، از ممالیك برجی: ۱۰۷
خیرالدین بارباروسا : ۶۴

د

دارا ، ازآل باوند : ۱۳۶
داراشکوه : ۳۰۸
دانشمند جه : ۲۲۴
دانشمندیه ، سلسله : ۲۰۲
داود، ازارتقیه : ۱۸۴
داود ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸

داود ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
داود ، غیاث‌الدین ، از سلاجقه : ۱۷۸
داود المظفر، ازارتقیه : ۱۸۵
داودالمنتصر ، ازبنی‌رسی : ۱۱۹
داودخان ، ازسلاطین فاروقی : ۳۰۲
داود شاه‌کرارانی : ۲۸۵
داوربخش ، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۵
دبیس اول ، نورالدوله ، ازبنی‌مزید :۸۸
دبیس‌دوم ، نورالدوله ، ازبنی‌مزید : ۸۸
درانی ، طایفه : ۳۱۱
دسپینا، همسراوزن حسن : ۲۵۳
دقاق ، ازسلاجقهٔ شام : ۱۷۹
دکلا نگاه‌کنید به تکله : ۱۹۲
دگلا نگاه‌کنید به تکله ؛ دکلا : ۱۹۲
دلاورخان ، ازسلاطین مالوا : ۳۰۳
دلاورخان حسین‌غوری ، ازسلاطین‌مالوا: ۲۹۶
دوتیمور از جغتائیان : ۲۲۳
دوخان ، از جغتائیان : ۲۲۳
دوست محمد، ازشاهان افغانستان : ۳۱۰
دوقزخاتون ، همسرهلاکو : ۲۲۷
دولت بردی : ۲۳۰
دولت خان لـودی ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
دولت‌گرای اول، ازخانهای‌گرای: ۲۳۶
دولت‌گرای چهارم ، از خانهای‌گرای : ۲۳۸
دولت گرای سوم ، از خانهای گـرای : ۲۳۸
دهارمه شیله، نگاه‌کنیدبه‌ترمشیرین : ۲۲۵
دیلمیان : ۱۴۳،۲۸

ر

راجاعلی‌خان، عادلشاه چهارم، ازسلاطین فاروقی : ۳۰۲
راجاگنشه : ۲۸۳
راجپوت ، دولت : ۲۸۱
راجردوم ، پادشاه سیسیل: ۵۵
راس، ا. د. : ۱۴۷
راشد ، ازخلفای عباسی : ۲۵
راضی، ازخلفای عباسی : ۲۵
رافع ، ازبنی عقیل : ۹۵
رامیروی دوم : ۴۰
رستم، ازترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
رستم ، شمس‌الملوك، ازآل باوند : ۱۳۷
رستم اول، ازآل‌باوند : ۱۳۶
رستم دوم ، ازآل باوند : ۱۳۶
رستم سوم ، ازآل باوند : ۱۳۷
رستمیان ، سلسله : ۴۸
رسول ، مؤسس سلسلهٔ رسولیان :۱۲۵
رسولی، امرای : ۱۲۱
رسولیان : ۱۲۵،۱۲۴
رشید، ازشرفای فلالی : ۶۸
رشیدالدوله محمود، ازآل‌مرداس : ۹۷
رشیدالدین فضل‌الله : ۲۱۷
رضاخان سردارسپه (رضاشاه) : ۲۶۶
رضاقلی میرزا : ۲۶۰
رضوان، ازسلاجقه شام : ۱۷۹
رضیه بیگم : ۲۷۴
رفیع‌الدرجات ، شمس‌الدین ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
رفیع‌الدوله شاه جهان دوم ، از سـلاطین مغول هند : ۳۰۶
رکن‌الدوله حسن ، ازآل باوند : ۱۵۱

رکن‌الدوله داود ، ازارتقیه : ۱۸۴
رکن‌الدوله سلطانشاه ، ازسلاجقهٔ کرمان : ۱۷۹
رکن‌الدوله کیخسرو ، از آل باوند : ۱۳۷
رکن‌الدوله ابراهیم شاه اول ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
رکن‌الدین ابومنصور، ازصفاریان : ۱۶۳
رکن‌الدین باربك شاه ، از سلاطین بنگال: ۲۸۴
رکن‌الدین برکیارق ، ازسلاجقه : ۱۷۸
رکن‌الدین سلیمان دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
رکن‌الدین طغرل اول، ازسلاجقه : ۱۷۸
رکن‌الدین طغرل دوم ، ازسلاجقه :۱۷۸
رکن‌الدین طغرل‌سوم ، ازسلاجقه: ۱۷۹
رکن‌الدین فیروزشاه‌اول، ازسلاطین‌دهلی: ۲۷۴
رکن‌الدین قلج ارسلان‌چهارم، ازسلاجقه : ۱۹۹
رکن‌الدین محمد دوم ، ازسلاجقه : ۱۷۹
رکن‌الدین مسعود اول ، ازسلاجقه روم : ۱۹۸
رکن‌الدین مودود ، از ارتقیه : ۱۸۴
روادی ، سلسله : ۱۴۳
روادیان ، سلسله : ۱۴۱
روینیان : ۱۰۹
رومانوس سوم : ۹۸
ریچندپال (ایرنجه پال) : ۲۲۰

ز

زاخو :
زامباور : در اغلب صفحات
زریعیان= بنوکرم : ۱۲۲
زعیم‌الدوله برکه ، ازبنی عقیل : ۹۴
زکریا اول‌اللحیانی، ازحفصیان : ۶۳
زکریا دوم ، ابویحیی ازحفصیان : ۶۴
زکرویهٔ قرمطی : ۱۱۶
زمان‌شاه ، ازشاهان افغانستان : ۳۱۰
زندیه ، سلسله : ۲۵۹
زنگیان (اتابکان زنگی) :۱۸۷
زنگی بن آق‌سنقرعمادالدین‌اززنگیان:۱۰۲، ۱۸۷
زناته ، بربرهای : ۴۶
زیادةالله اول ، ازبنی اغلب : ۵۱
زیاریان ، سلسله : ۱۴۸
زید : ۱۲۰
زیدان الناصر ، ازشرفای مراکش : ۶۷
زیدی ، امامان : ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵ ایضاً زیدیان وزیدیه
زیدیان : ۱۲۰، ۱۲۱
زیدیه : ۱۲۲
زیریان : ۳۷
زین‌العابدین : ۲۸۹
زین‌العابدین ، ازآل مظفر : ۳۴۳
زین‌العابدین‌شاهی‌خان، ازسلاطین کشمیر: ۲۸۷

س

سابق، ازآل مرداس : ۹۷
سادات ، سلسله : ۲۷۵
ساجیان ، سلسله : ۱۴۰
ساریغ‌بوقا ، نگاه‌کنید به : ساسی‌بوقا
ساسانیان : ۲۲
ساسی‌بوقا، ازخانهای اردوی زرین: ۲۳۰
سالاریان ، سلسله : ۱۴۰

سالم‌بن ثوینی، ازآل بوسعید : ۱۲۷
سالم‌بن سلطان ، ازآل بوسعید : ۱۲۷
سامان خدا ، مؤسس‌سلسلهٔ سامانی : ۱۵۹
سامانیان ، سلسله : ۲۸، ۱۵۷
سام اول، بهاءالدین ،ازغوریان : ۲۷۱ ، ۲۷۲
سام دوم بهاءالدین ، ازغوریان : ۲۷۱
سبعیه ، فرقه : ۱۲۲
سبکتکین ، ازغزنویان : ۲۶۸، ۲۶۹
ستروتمان ، ر. : ۱۲۱
ستق بغراخان ، ازقراخانیان : ۱۷۳
سراج‌الدین بهادرشاه‌دوم، ازسلاطین‌مغول هند : ۳۰۶
سرتاق نگاه کنید به : سرتق
سرتق ، ازخانهای اردوی زرین : ۲۲۹
سرخاب اول، ازآل باوند : ۱۳۶
سعادت‌گرای اول ، از خانهای گرای : ۲۳۶
سعادت‌گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۷
سعادت گرای سوم ، ازخانهای گرای : ۲۳۸
سعدالدوله شریف اول ، از حمدانیان : ۸۵
سعدالمستعین، ازنصیریان : ۴۳
سعداول ، عزالدین ، ازسلغریان : ۱۹۲
سعد دوم ، ازسلغریان : ۱۹۲
سعدی : ۱۹۳
سعود ، ازآل سعود : ۱۳۲
سعودبن عبدالعزیز ، ازآل سعود : ۱۳۱
سعودبن فیصل ، ازآل سعود : ۱۳۱
سعید، ازمروانیان : ۹۱،۹۲
سعید، ازقرمطیان : ۱۱۶
سعیدالدوله سعید ، ازحمدانیان : ۸۵
سعیدبن احمد، ازآل سعود : ۱۲۷
سعیدبن‌تیمور، ازآل‌سعود : ۱۲۷
سعیدبن سلطان ، ازآل سعود : ۱۲۷ ، ۱۲۹
سعیدبن مسعود غزنوی : ۱۶۷
سعیدپاشا ، ازپاشاهای مصر : ۱۱۱
سفاح ، ازخلفای عباسی : ۲۴
سقمان ، از ارتقیه : ۱۸۶
سقمان دوم ، از ارتقیه : ۱۸۴
سکندر ، ازسلاطین‌گجرات : ۲۹۱
سکندر بت‌شکن ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷،۲۸۹
سکندر دوم ، نظام‌خان ، ازسلاطین‌دهلی: ۲۷۶، ۲۸۱
سکندرشاه ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
سکندرشاه اول ، ازسلاطین‌بنگال : ۲۸۳
سکندر شاه دوم ، ازسلاطین بنگال: ۲۸۴
سلاطین‌عثمانی : ۱۲۵
سلاطین مملوك: ۲۹
سلامت‌گرای اول ، ازخانهای گرای : ۲۳۷
سلامت‌گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۸
سلامیش ، بدرالدین ، ازممالیك بحری : ۱۰۵
سلجوق شاه ازسلغریان : ۱۹۲
سلجوقیان : ۲۸، ۱۷۸،۱۹۰
سلطان‌الدوله ، ازآل‌بویه : ۱۵۰،۱۵۲
سلطان الدوله ارسلانشاه ، از غزنویان : ۲۶۸

سلطان‌بن‌احمد ، آل بوسعید : ۱۲۷
سلطان‌حسین بایقرا ، ازتیموریان : ۲۴۹
سلطانشاه ، رکن‌الدوله ،از سلاجقه شام : ۱۷۹
سلطانشاه بن‌ایل‌ارسلان، ازخوارزمشاهیان: ۱۶۸
سلطان شاهزاده باربك شاه ، ازسلاطین بنگاله : ۲۸۴
سلطان قلی قطب‌الملك : ۳۰۱
سلغر یا سالور، طایفه : ۱۹۲
سلغریان ، سلسله : ۱۹۲
سلیم، سلطان عثمانی : ۲۵۴،۲۹
سلیمان ، ازآل افراسیاب : ۱۷۲،۱۷۱
سلیمان از ایوبیان : ۱۰۲،۱۰۱
سلیمان ، ازخلفای اموی : ۲۱
سلیمان، ازشرفای فلالی : ۶۸
سلیمان ، ابوالربیع، ازمرینیان : ۵۹
سلیمان الزواحی، داعی‌فاطمی : ۱۲۲
سلیمان‌المستعین ، ازبنی‌هود : ۴۰
سلیمان المستعین ، ازامویان اسپانیا: ۳۲
سلیمان اول ، ازصفویه : ۲۵۵
سلیمان اول ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۸
سلیمان‌بن قتلمش‌ازسلجوقیان روم : ۹۶، ۱۹۹،۱۹۸
سلیمان دوم ، ازسلاجقه روم : ۱۹۸
سلیمان دوم ، ازصفویان : ۲۵۵
سلیمان دوم قانونی، از سلاطین عثمانی : ۲۱۱،۲۰۸
سلیمان سوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
سلیمانشاه ، غیاث‌الدین ، از سلاجقه : ۱۷۹
سلیمان‌کبیر: همان سلیمان قانونی است
سلیمان‌کرارانی،ازسلاطین بنگال : ۲۸۴
سلیم‌اول (ملقب به یاوز) ازسلاطین‌عثمانی: ۲۵۷،۲۰۸،۱۱۰
سلیم دوم، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
سلیم سوم ، از سلاطین عثمانی : ۱۱۲ ، ۲۰۹
سلیم‌گرای اول، ازخانهای گرای : ۲۳۷
سلیم‌گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۸
سلیم‌گرای سوم ، از خانهای گرای : ۲۳۸
سلیم یاوز : همان سلیم اول‌است .
سماءالدوله ، ازآل‌بویه : ۱۵۱
سناءالدوله‌علی اول‌ابن‌مزید ، ازبنی‌مزید: ۸۸
سنان‌الدوله حسن، ازبنی‌عقیل: ۹۴
سنان پاشا : ۶۵
سنجر ، سلطان سلجوقی : ۱۵۶ ، ۱۷۰، ۱۸۲
سنقر ، مؤسس اتابکان فارس : ۱۹۳
سن‌لویی ، پادشاه فرانسه : ۱۰۳
سنوسیه یاسنوسیان : ۷۲
سوتکین، سردارسلجوقیان : ۱۴۵
سورهیپالاکگن، ازخانهای بزرگ مغول : ۲۲۰
سیداحمد الشریف ،ازسنوسیه : ۷۳،۷۲
سیداحمد اول، از خانهای اردوی زرین: ۲۳۰
سیداحمد دوم ، از خانهای اردوی زرین: ۲۳۱
سیدالمهدی ، ازسنوسیه : ۷۲

سیدبطال : ۲۰۳
سیدحسین شاهی، سلسله : ۲۸۴
سیدسلطان ، از آل بوسعید : ۱۲۸
سید علاء الدین‌حسین : ۲۸۶
سید محمد ادریس، ازسنوسیه : ۷۲
سید محمدبن‌علی‌السنوسی‌الکبیر، مؤسس سلسله سنوسیه : ۷۲
سیف الاسلام احمد ، ازبنی قاسم : ۱۲۰
سیف‌الدوله صدقهٔ اول ، ازبنی‌مؤید : ۸۸
سیف‌الدوله صدقهٔ دوم ، ازبنی مؤید : ۸۸
سیف‌الدوله علی اول ، از حمدانیان : ۸۵ ۸۶
سیف‌الدین‌حمزه شاه، از سلاطین بنگال: ۲۸۳
سیف‌الدین سوری ، از غوریان : ۲۷۱
سیف‌الدین علی، ازرسولیان : ۱۲۴
سیف‌الدین غازی اول، اززنگیان : ۱۸۷
سیف‌الدین غازی‌دوم ، از زنگیان : ۱۸۷
سیف‌الدین فیروزشاه ، از سلاطین‌بنگال : ۲۸۴
سیف‌الدین‌محمد ، ازغوریان : ۲۷۱
سیورغتمیش، از خاندان اوکتای: ۲۲۱ ، ۲۴۷

ش

شادی بیگ : ۲۳۰
شارل دوانژو : ۶۵، ۱۱۰
شاووراول ابن‌فضل شدادی : ۱۴۵
شاوور دوم ، ازشدادیان : ۱۴۵
شاهباز گرای ، ازخانهای‌گرای : ۲۳۹
شاه تیمور : ۲۲۴
شاه جهان، ازسلاطین مغول‌هند : ۳۰۵ ، ۳۰۸
شاه جهان دوم از سلاطین مغول‌هند: ۳۰۶
شاه جهان‌سوم ، ازسلاطین مغول‌هند: ۳۰۶
شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمد ، مؤلف احیاءالملوك : ۱۶۶
شاهرخ از افشاریه : ۲۵۹، ۳۱۱
شاهرخ یا شاهرخ میرزا از تیموریان : ۲۴۵، ۲۴۶
شاه شجاع ، ازآل مظفر : ۲۴۲، ۲۴۳
شاه شجاع ، ازسلاطین افغانستان : ۳۱۰
شاه شجاع ، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۵
شاه عالم‌اول ، ازسلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
شاه محمودقطب‌الدین، ازآل مظفر: ۲۴۲
شاه عالم دوم ، از سلاطین مغول هند : ۳۰۶
شاه عباس دوم ، از صفویه : ۱۳۸
شاه غازی رستم اول : ۱۳۷، ۱۳۹
شاه میرزای سواتی ، ازامرای‌کشمیر : ۲۸۷، ۲۸۹
شاهنشاه از شدادیان : ۱۴۶ ،
شاه ولد ، ازآل‌جلایر : ۲۴۴
شاهین‌گرای ، ازخانهای گرای : ۲۳۹
شاپور ، ازآل باوند : ۱۳۶
شبل‌الدوله نصراول ، ازآل‌مرداس : ۹۷
شجرالدر از ممالیك بحری : ۱۰۵
شداد، از شدادیان : ۱۴۶
شدادیان، سلسله: ۱۴۳، ۱۴۵
شرف‌الدوله شیرزیل، از آل بویه : ۱۵۱
شرف‌الدوله مسلم ، ازبنی عقیل : ۹۴
شرف‌الدوله المعز ، از بنی‌زیری : ۵۳ ، ۵۴

شرف‌الدین مظفر ، سرسلسله آل مظفر : ۲۴۲
شرف‌الملوك ، ازآل باوند : ۱۳۷
شرف‌الملوك حسن، ازآل باوند : ۱۳۷
شروانشاهان ، سلسله : ۲۵۱،۱۴۰
شروانی ، ح . ك . : ۳۰۱
شروین‌اول ، ازآل باوند : ۱۳۶
شروین دوم ، از آل باوند : ۱۳۶
شرّیف اول، سعدالدوله،از حمدانیان: ۸۵
شریف حسین : ۱۳۳
شریف دوم ، ازحمدانیان : ۸۵
شعبان‌اول ، ازممالیك بحری : ۱۰۶
شعبان دوم ، ازممالیك بحری : ۱۰۶
شمس‌الدوله ، ازآل بویه : ۱۵۱
شمس‌الدوله مرزبان ، ازآل‌بویه : ۱۵۰
شمس‌الدین ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
شمس‌الدین ، ازصفاریان : ۱۶۴
شمس‌الدین ، ازقرامانیان : ۲۰۵
شمس‌الدین، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸
شمس‌الدین ابراهیم ، ازسلاطین جونپور : ۲۹۴
شمس‌الدین ایلدگز ، از ایلدگزیان : ۱۹۰
شمس‌الدین احمد از صفاریان : ۱۶۳
شمس‌الدین احمد شاه ، از سلاطین‌بنگاله: ۲۸۳
شمس‌الدین احمدالمتوکل ، ازبنی‌رسی : ۱۱۹
شمس‌الدین الیاس شاه ، از سلاطین‌بنگال: ۲۸۳
شمس‌الدین ایلتمش ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴
شمس‌الدین بهرامشاه، از صفاریان : ۱۷۳
شمس‌الدین داود ، از ارتقیه : ۱۸۵
شمس‌الدین رفیع‌الدرجات، ازمغولان‌هند: ۳۰۵
شمس‌الدین‌شاه میرزای سواتی : ۲۸۷
نیز نگاه کنید به : شاه میرزای سواتی
شمس‌الدین صالح ، از ارتقیه : ۱۸۵
شمس‌الدین علی، ازصفاریان : ۱۶۳
شمس‌الدین کیومرث ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
شمس‌الدین محمد ، ازصفاریان : ۱۶۴
شمس‌الدین‌محمد ، از غوریان : ۲۷۲
شمس‌الدین‌مظفر شاه ، از سلاطین بنگال: ۲۸۴
شمس‌الدین یوسف اول ، از رسولیان : ۱۲۴
شمس‌الدین یوسف شاه ، از سلاطین‌بنگال: ۲۸۴
شمس‌المعالی قابوس ، اززیاریان : ۱۴۸
شمس‌الملوك رستم، از سلسله آل باوند : ۱۳۷
شمس‌الملوك محمد ، ازآل باوند : ۱۳۷
شهاب‌الدوله مسعود اول ، از غزنویان : ۲۶۸
شهاب‌الدوله مودود ، ازغزنویان : ۲۶۸
شهاب‌الدین‌معزالدین محمد ، ازغوریان: ۲۷۱
شهاب‌الدین‌بایزید شاه ، ازسلاطین‌بنگال: ۲۸۳
شهاب‌الدین‌شیرآشامك، ازسلاطین‌کشمیر: ۲۸۷
شهاب‌الدین شاه جهان اول، از سلاطین

مغول هند : ۳۰۵
شهاب‌الدین عمرشاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴
شهاب‌الدین محمود ، ازصفاریان : ۱۶۳
شهریار ، حسام الدوله ، از اصفهبدان : ۱۳۷
شهریار اول، ازآل باوند : ۱۳۶
شهریار دوم ، ازآل باوند : ۱۳۶
شهریار سوم ، ازآل باوند : ۱۳۷
شیبان ، ازبنی طولون: ۷۶
شیبان ، پسرجوجی : ۲۱۸
شیبانیان ، سلسله : ۲۳۴
شیث ازسلسله غوریان : ۲۷۱
شیخ،سیف‌الدین، ازممالیك برجی: ۱۰۷
شیخ‌احمد : ۲۳۱
شیخ‌صفی‌الدین : ۲۵۶
شیرآشامك ، ازسلاطین کشمیر : ۲۸۷
شیرزیل، جلال‌الدوله ، ازآل‌بویه : ۱۵۲
شیرزیل ، شرف‌الدوله، ازآل‌بویه : ۱۵۱
شیرشاه سور ، سردار افغانی : ۲۷۶ ، ۲۹۷ ، ۳۰۷
شیرعلی ، ازشاهان افغان : ۳۱۰
شیرکوه ، برادر ایوب : ۱۰۲

ص

صاحب‌گرای اول،ازخانهای‌گرای : ۲۳۶
صادق خان ، اززندیه : ۲۶۲
صالح، ازارتقیه : ۱۸۵
صالح، صلاح‌الدین ، ازممالیك بحری : ۱۰۶
صالح‌بن‌مرداس، ازبنی‌مرداس : ۹۷
صالح گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۹
صدقه اول ، سیف‌الدوله ، از بنی مزید : ۹۸
صدقةبن منصور ، ازبنی مزید : ۸۹
صدقه دوم ، سیف‌الدوله ، ازبنی مزید : ۸۹
صفاگرای ، ازخانهای‌گرای : ۲۳۷
صفاریان ، سلسله : ۲۸، ۱۵۷، ۱۶۲
صفویان ، سلسله : ۲۵۵
صفی‌اول ، صفویه : ۲۵۵
صلاح‌الدین‌المسعود : ۱۰۳
صلاح‌الدین‌احمد ، ازرسولیان : ۱۲۴
صلاح‌الدین ایوبی : ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۸۷
صلاح‌الدین یوسف، ازایوبیان : ۱۲۵
صلیبیان : ۲۹، ۱۸۵
صلیحیون : ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
صمصام‌الدوله مرزبان ، ازآل‌بویه : ۱۵۰

ض

ضرغام‌الدین عباس ، ازرسولیان : ۱۲۴

ط

طائع، خلیفه عباسی : ۲۵
طاهراول ابن‌الحسین (ذوالیمینین) ، از طاهریان : ۱۵۷
طاهربن‌خلف، ازغزنویان : ۱۶۲
طاهربن‌محمدبن‌عمرو، ازصفاریان: ۱۶۲
طاهربن‌نصر، ازصفاریان : ۱۶۳
طاهردوم ، ازطاهریان : ۱۵۷
طاهری ، امرای : ۲۸
طاهریان، سلسله : ۱۵۷، ۱۶۴
ططار ، سیف‌الدین ، از ممالیك برجی : ۱۰۷
طغا تیمور : ۲۳۲
طغا تیمور ، ازجغتائیان : ۲۲۳

طغان‌تیمور ، از مغولان : ۲۲۱
طغتکین: ۱۷۹
طغرل (اول) رکن‌الدنیا و الدین: ۸۹، ۱۷۸، ۱۸۰
طغرل، ازسلغریان : ۱۹۲
طغرل ، قوام‌الدوله ، از غاصبان سلطنت غزنوی : ۲۶۸
طغرل‌بن‌ارسلان، ازسلاجقه : ۱۸۲
طغرل‌بیك : ۱۴۱ نیز نگاه کنید به طغرل .
طغرل‌دوم ، ازسلاجقه عراق : ۱۷۸
طغرل‌دوم‌ابن محمد ، ازسلاجقه : ۱۹۰
طغرل سلجوقی، ۱۴۴ نیز نگاه کنید به طغرل (اول)
طغرل‌سوم ، ازسلاجقه : ۱۷۹، ۱۹۱
طغرلشاه ، ازسلاجقه‌کرمان : ۱۸۰
طلحه ، ازطاهریان : ۱۵۷
طولونیان : ۲۸
طهماسب‌اول، ازصفویان : ۲۵۵
طهماسب دوم ، ازصفویان : ۲۵۵

ظ

ظافر، ازخلفای فاطمی : ۸۱
ظاهر، ازخلفای عباسی : ۲۵
ظاهر، ازخلفای فاطمی : ۸۱
ظفرخان مظفراول، از سلاطین‌گجرات : ۲۹۱، ۲۹۲
ظهیرالدوله ابراهیم ، ازغزنویان : ۲۶۸
ظهیرالدوله بیستون، اززیاریان : ۱۴۸
ظهیرالدوله وشمگیر ، اززیاریان : ۱۴۸
ظهیرالدین‌بابر، از سلاطین مغول هند : ۳۰۵
ظهیرالدین‌علی، ازسلاطین‌کشمیر : ۲۸۸

ع

عادل‌خان اول ، ازسلاطین فاروقی :۳۰۲
عادل‌خان‌دوم ، از سلاطین فاروقی: ۳۰۲
عادل‌خان سوم، ازسلاطین فاروقی: ۳۰۲
عادلشاه افشار : ۲۵۹، ۲۶۵
عادلشاهیان ، سلسله : ۲۹۲
عادل‌گرای ، ازخانهای‌گرای : ۲۳۷
عاضد ، ازخلفای فاطمی : ۸۲
عالم‌خان ، ازسلاطین فاروقی : ۳۰۲
عالم شاه ، علاءالدین از سلاطین دهلی : ۲۷۵
عالمگیر اول ، اورنگ زیب ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
عالمگیر دوم ، عزالدین ، از سلاطین مغول هند : ۳۰۶
عامر ، ابوثابت ، ازمرینیان : ۵۹
عامربن صعصعه : ۹۵
عایشه : ۱۸
عبادالمعتضد ،ازخلفای عباسی :۳۹
عباس ، عموی پیغمبر : ۲۷
عباس، ازغوریان : ۲۷۱
عباس‌المهدی ، ازبنی‌قاسم : ۱۲۰
عباس‌اول ، ازصفویان : ۲۵۵
عباس‌پاشای اول، ازپاشاهای مصر: ۱۱۱
عباس‌دوم ، ازصفویان : ۲۵۵
عباس دوم حلمی، ازپاشاهای مصر : ۱۱۱
عباس سوم ، ازصفویان : ۲۵۵
عباسی، خلفای : ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۱۲۰، ۱۲۵
عباسیان : ۲۲،۲۳،۲۷،۳۰،۳۶
عبدالله ، ازامویان اسپانیا : ۳۲

عبدالله ، ازبنی‌رسول : ۱۲۲
عبدالله ، ابوالهیجاء ، ازحمدانیان : ۸۵
عبدالله ، ازشرفای فلالی : ۶۸
عبدالله ، از طاهریان : ۱۵۷
عبدالله ، ازمرینیان : ۶۰
عبدالله الغالب ، ازشرفای مراکش : ۶۷
عبدالله المنصور ، ازافطسیان : ۳۹
عبدالله المنصور ، ازبنی‌رسی : ۱۱۹
عبدالله الواثق ، ازشرفای مراکش : ۶۷
عبدالله اول ، ازبنی‌اغلب : ۵۱
عبدالله اول، ازشیبانیان : ۲۳۴
عبدالله اول‌بن سعود ، ازآل سعود : ۱۳۱
عبدالله‌بن اباض : ۴۹
عبدالله‌بن خلیفه، ازآل‌بوسعید : ۱۳۸
عبدالله‌بن رستم ، ازرستمیان : ۴۹
عبدالله‌بن یاسین : ۵۶
عبدالله دوم ، ازشیبانیان : ۲۳۴
عبدالله دوم‌بن ثنیان ، ازآل سعود : ۱۳۱
عبدالله سوم ابن فیصل ، از آل سعود : ۱۳۱
عبدالله میرزا ، ازتیموریان : ۲۴۶
عبدالحق‌اول، ازمرینیان : ۵۹
عبدالحق دوم ، ازمرینیان : ۶۲
عبدالحلیم ، ازمرینیان : ۵۹
عبدالحمیداول، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
عبدالحمید دوم ، ازسلاطین عثمانی : ۷۳ ، ۲۱۰
عبدالرحمان ، ازشرفای فلالی :۶۸
عبدالرحمان‌اول‌الداخل، ازامویان اسپانیا: ۳۳،۳۲
عبدالرحمان‌بن ذی‌النون، ازبنی‌ذوالنون: ۳۹
عبدالرحمان‌بن رستم ، ازرستمیان : ۴۸
عبدالرحمان‌بن فیصل، ازآل سعود : ۱۳۱
عبدالرحمان‌بن هشام ، ازامویان : ۲۱ ، ۲۴
عبدالرحمان پنجم المستظهر ، ازامویان اسپانیا : ۳۳
عبدالرحمان جامی : ۲۴۹
عبدالرحمان چهارم المرتضی ، از امویان اسپانیا : ۳۲
عبدالرحمان خان ، ازشاهان افغانستان : ۳۱۱
عبدالرحمان‌سوم‌الناصر، ازامویان‌اسپانیا: ۳۴،۳۲
عبدالرشید ، ازغزنویان : ۲۶۸
عبدالعزیز، از غزنویان : ۲۱۰
عبدالعزیز ، ازشرفای فلالی : ۶۸
عبدالعزیزالمنصور ، ازبنی عامر : ۴۰
عبدالعزیزالمتوکل، ازحفصیان : ۶۴
عبدالعزیز اول ، ازآل سعود : ۱۳۱
عبدالعزیز دوم، ازآل‌سعود : ۱۳۱
عبدالعزیز اول، ازمرینیان : ۶۰
عبدالعزیز دوم ، از مرینیان : ۶۰
عبدالکریم نام دیگر ستق‌بغراخان، ازآل افراسیاب : ۱۷۳
عبداللطیف ازشیبانیان : ۲۳۴
عبداللطیف، ازتیموریان : ۲۴۶
عبدالمجید اول، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
عبدالمجید دوم، ازسلاطین‌عثمانی : ۲۱۰
عبدالملک ، ازامویان : ۲۲،۲۱
عبدالملک، عمادالدوله ، ازبنی‌هود : ۴۰

عبدالملک ، ازجهوریان : ۳۹
عبدالملک‌المظفر ، ازبنی‌عامر : ۴۰
عبدالملک‌بن زیدان ، از شرفای مراکش: ۶۷
عبدالملک‌دوم ، ازسامانیان : ۱۵۹
عبدالملک‌بن‌محمدالشیخ‌المهدی ، ازشرفای مراکش : ۶۷
عبدالمؤمن ، ازحفصیان : ۶۴
عبدالمؤمن ، ازشیبانیان : ۲۳۴
عبدالوادی ، امرای: ۶۵،۶۲
عبدالوحید ، ازموحدون : ۶۵
عبدالوحید زیانی، عبدالملک، ازمرینیان : ۶۰
عبدالوهاب‌بن عبدالرحمان، از رستمیان : ۴۸
عبیدالله‌خان اوزبك : ۳۰۷
عبیدالله مهدی : ۴۶، ۸۱
عبیدالبخارا : ۷۰
عبیدیون : ۸۲
عثمان ، از آل‌افراسیاب : ۱۷۲
عثمان، ابوعمر، ازحفصیان : ۶۴
عثمان ، ابوسعید، ازمرینیان : ۶۰
عثمان اول، ازمرینیان : ۵۹
عثمان‌اول‌ابن‌ارطغرل ، ازسلاطین‌عثمانی: ۲۰۸
عثمان‌بن عبدالله‌بن‌بشر، مؤلف تاریخ‌عنوان المجدفی تاریخ نجد : ۱۳۲
عثمان‌بن عفان : ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲
عثمان دوم ، ازسلاطین عثمانی: ۲۰۹
عثمان‌دوم ، ابوسعید ، ازمرینیان : ۵۹
عثمان سوم ، ابوسعید، ازمرینیان : ۲۰۹
عثمانی، سلاطین : ۳۰، ۱۲۱، ۲۰۶ (= عثمانیان) .
عدة‌الدوله ابوتغلب ، از حمدانیان : ۸۵
عربشاهیه ، سلسله : ۲۴۵
عزان‌بن‌قیس ، آل‌بوسعید : ۱۲۷
عزالدوله ، ازآل‌بویه : ۸۶
عزالدوله بختیار ، ازآل‌بویه : ۱۵۱
عزالدوله عبدالرشید ، ازغزنویان : ۲۶۸
عزالدین، ازصفاریان : ۱۶۳
عزالدین حسین، ازغوریان : ۲۷۱
عزالدین سعداول ، ازسلغریان : ۱۹۲
عزالدین قلچ‌ارسلان دوم ، ازسلاجقهٔ روم ۱۹۸
عزالدین قلچ‌ارسلان‌سوم ، ازسلاجقهٔروم : ۱۹۸
عزالدین کیکاوس اول ، ازسلاجقهٔ روم : ۱۹۸
عزالدین کیکاوس دوم ، از سلاجقهٔ روم : ۱۹۸
عزالدین مسعود اول، از زنگیان : ۱۸۷
عزالدین مسعود دوم ، اززنگیان : ۱۸۷
عزیز ، ازخلفای فاطمی : ۸۱
عزیز، ازبنی‌حماد : ۵۴
عزیزالدین عالمگیردوم، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۶
عضدالدوله ، (فناخسرو) ازآل‌بویه :۸۶، ۱۵۰
عضدالدوله‌آلب‌اسلان، ازسلاجقه : ۱۷۸
عطا ملك جوینی : ۲۱۷
عطیه ، ازآل مرداس : ۹۷
علاءالدوله (شرف‌الملوك حسن) ، ازآل

باوند : ۱۳۷
علاءالدوله علی، از آل باوند : ۱۳۷
علاءالدوله محمدبن دشمنزیـار ، از بنی کاکویه : ۱۵۵
علاءالدوله مسعود سوم ، از غزنـویان : ۲۶۸
علاءالدین(ضیاءالدین) محمد،ازغوریان: ۲۷۲
علاءالدین ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
علاءالدین اتسز ، از خـوارزمشاهیان : ۱۶۸
علاءالدین اتسز، از غوریان : ۲۷۱
علاءالدین احمد دوم ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
علاءالدین بن خلیل ، از قـرامـانیان : ۲۰۵
علاءالدین تـرمشیریـن ، از جغتائیان : ۲۲۴
علاءالدین تکش ، از خـوارزمشاهیان : ۱۶۸
علاءالدین حسن بهمن‌شاه،ازسلاطین بهمنی: ۲۹۸
علاءالدین خلجی ،از سـلاطین دهلـی : ۲۹۶
علاءالدین خلیل، از قرامانیان : ۲۰۵
علاءالدین سکندرشاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
علاءالدین عالم شاه ، از سلاطین دهـلی : ۲۷۵
علاءالدین علی، از قرامانیان : ۲۰۵
علاءالدین‌علی ، از سلاطین‌بنگاله : ۲۸۵
علاءالدین‌علیشاه،ازسلاطین‌بنگاله : ۲۸۳
علاءالدین علیشیر ، از سلاطیـن کشمیر : ۲۸۷
علاءالدین فیروزشاه ، ازسلاطین بنگال : ۲۸۳، ۲۸۴
علاءالدین کیقباد اول ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
علاءالدین کیقباد دوم ، ازسلاجـقه روم : ۱۹۹
علاءالدین کیقباد سوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۹
علاءالدین مجاهد ، از سلاطیـن بهمنی : ۲۹۸
علاءالدین محمد ، از خـوارزمشـاهیان : ۱۶۸
علاءالدین محمد خلجی : ۲۷۹، ۲۹۲
علاءالدین محمد خوارزمشاه : ۱۷۴
علاءالدین‌محمدشاه اول، ازسلاطین دهلی: ۲۷۴
علاءالدین مسعود شاه ، از سلاطین دهلی: ۲۷۴
علاءالدین‌همایون ظالم، از سلاطین‌بهمنی: ۲۹۸
علم‌الدین قریش، ازبنی‌عقیل : ۹۴
علوج علی : ۶۵
علویان : ۲۷، ۴۵
علی (ع) (علی‌بن‌ابیطالب) ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۳۶، ۴۵، ۱۲۰
علی، ازاخشیدیه : ۷۹
علی، از آل‌افراسیاب : ۱۷۲
علی عمادالدوله، ازآل‌بویه : ۱۵۰، ۱۵۱
علی، ازبنی‌زیری : ۵۳

علی، ازبنی‌عقیل : ۹۴
علی، جناح‌الدوله ، ازبنی‌عقیل : ۹۴
علی، ابومنصور ، از بنی کاکویه : ۱۵۵
علی، ابوالعباس،ازخوارزمشاهیان : ۱۶۷
علی، سیف‌الدین ، ازرسولیان : ۱۲۴
علی، ابوالحسن، ازنصیریان : ۴۳
علی، ازسلاطین‌بنگاله : ۲۸۵
علی، ازصفاریان : ۱۶۳
علی، بهاءالدوله ، ازغزنویان : ۲۸۶
علی، از قرامانیان : ۲۰۵
علی، ازغوریان : ۲۷۲
علی، ازسلاطین‌کشمیر : ۲۸۸
علی، ازنصیریان : ۴۳
علی‌آلپی، ازارتقیه . ۱۸۵
علی، المنصور ، ازبنی‌قاسم : ۱۲۰
علی‌النصر، ازحمودیان : ۳۸
علی‌اول، از ادریسیان : ۴۵
علی‌اول، ابوالحسن ازمرینیان : ۵۹
علی‌اول، ازحمدانیان : ۸۶،۸۵
علی‌اول ابن‌مزید،سناءالدوله،ازبنی‌مزید : ۸۸
علی‌بن‌حمود الناصر ، ازحمودیان : ۳۲ ۱۲۸
علی‌بن سعید ، آل‌بوسعید : ۱۲۸
علی‌بن‌فرامرز ، ازبنی‌کاکویه : ۱۵۶
علی‌بن‌محمد ، ازصلیحیون : ۱۲۲
علی‌بن‌موسی، ازآل افراسیاب : ۱۷۱ ، ۱۷۴
علی‌جوهرشاه شاه عالم دوم،ازسلاطین‌مغول هند : ۳۰۶
علی‌دوم ، از ادریسیان : ۴۵
علی‌دوم ، ازبنی‌مزید : ۸۸
علی‌دوم ، ازحمدانیان : ۸۵
علی‌دوم، ابوسالم ، ازمرینیان : ۵۹
علی ذکره السلام ، لقب حسن دوم خداوندالموت : ۱۹۶
علی‌شاه ، ازشاهان افغانستان : ۳۱۰
علیشاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
علیشیر، ازسلاطین‌کشمیر : ۲۸۷
علی‌لشکری اول ابن‌محمد ، از شدادیان : ۱۴۵
علی‌لشکری دوم ، ازشدادیان : ۱۴۵
علیمرادخان ، اززندیه : ۲۶۲
علیمرادخان بختیاری : ۲۶۲
علی‌میرزاخان ، ازسلاطین‌کشمیر : ۲۸۷
عمادالدوله عبدالملك ، ازبنی‌هود : ۴۰
عمادالدوله علی،ازآل‌بویه : ۱۵۰، ۱۵۱
عمادالدین احمد ، ازآل‌مظفر : ۲۴۲
عمادالدین زنگی‌بن‌آق سنقر ، اززنگیان: ۱۸۷
عمادالدین علی‌آلپی ، از ارتقیه : ۱۸۵
عمادالدین قاورد ، از سلاجقهٔ کرمان : ۱۷۹
عمادالدین مرزبان ، از آل‌بویه : ۱۵۰ ، ۱۵۱
عماد شاهی، سلسله : ۳۰۰
عمارةالیمنی، نجم‌الدین : ۱۲۳
عمر، ازآل افراسیاب : ۱۷۳
عمر، خلیفه دوم : ۳۰۳،۸
عمر،الملك المنصور، ازرسولیان : ۱۲۵
عمرالمتوکل ، از افطسیان : ۳۷
عمراول ، نورالدین ، ازرسولیان : ۱۲۴

عمراول، ابوحفص، ازحفصیان : ۶۳، ۶۵
عمردوم ، ابوحفص ، ازحفصیان : ۶۳
عمربن‌خطاب : ۸، ۳۰۳
عمربن عبدالعزیز، از امویان : ۲۱
عمرشاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴
عمرشیخ‌بن ابوسعید ، پدربابر : ۳۰۶
عمروبن‌عاص : ۷۷
عمروبن‌لیث ، ازصفاریان : ۱۶۰، ۱۶۲
عمیدالدوله : ۹۲
عنایت‌گرای ، ازخانهای‌گرای : ۲۳۷
عنصرالمعالی کیکاوس ، از زیاریان : ۱۴۸
عیال، ازتیموریان : ۲۴۷
عین‌الدین‌بن‌گمشتکین ، از دانشمندیه : ۲۰۲، ۲۰۳
عیسی، ازبنی عقیل : ۹۵

غ

غازان ، ازجغتائیان : ۲۲۴
غازی اول، سیف‌الدین،از زنگیان : ۱۸۷
غازی اول، نجم‌الدین ،ازارتقیه : ۱۸۵
غازی‌خان‌بن چك ، از سلاطین‌کشمیر : ۲۸۸
غازی‌دوم ، سیف‌الدین ، از زنگیان: ۱۸۷
غازی دوم ، نجم‌الدین ،از ارتقیه : ۱۸۵
غازی‌شاه، اختیارالدین، ازسلاطین‌بنگال: ۲۸۳
غازی گرای اول ، از خانهای‌گرای : ۲۳۶
غازی‌گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۷
غازی‌گرای سوم ، از خانهای گرای : ۲۳۸
غازی ملك تغلق ، سرسلسله تغلقیه : ۲۸۰
غالب ، امام فعلی تجزیه طلبان عمان : ۱۲۹
غز، ترکان : ۹۲، ۱۴۳، ۱۸۰
غزنویان ، سلسله : ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲ ، ۲۶۸
غزنی‌خان، ازسلاطین فاروقی : ۳۰۲
غزنی‌خان‌محمد ، ازسلاطین مالوا : ۲۹۶
غلامشاهان ، سلسله : ۲۷۴
غوری، سلسله : ۱۶۵
غوریان ، سلسله : ۲۶۹، ۲۷۱
غیاث الدین، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
غیاث‌الدین احمد ، از آل جلایر : ۲۴۴
غیاث‌الدین اعظم شاه ، از سلاطین‌بنگال: ۲۸۳
غیاث‌الدین بلبن ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
غیاث‌الدین تغلق شاه اول ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
غیاث‌الدین تغلق‌شاه‌دوم ، ازسلاطین‌دهلی : ۲۷۵
غیاث‌الدین توقتمش ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۰
غیاث‌الدین توقتو ، ازخانهای اردوی زرین : ۲۲۹
غیاث‌الدین‌جلال‌شاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
غیاث‌الدین‌داود ، ازسلجوقیان : ۱۷۸
غیاث‌الدین‌سلیمان‌شاه، ازسلجوقیان: ۱۷۹
غیاث‌الدین کیخسرو اول ، ازسلاجقه‌روم: ۱۹۸

غیاث‌الدین کیخسرو دوم ، ازسلاجقه‌روم : ۱۹۸
غیاث‌الدین کیخسروسوم ، ازسلاجقه‌روم : ۱۹۹
غیاث‌الدین مسعود ، از سلاجقه : ۱۷۸
غیاث‌الدین مسعود دوم ، ازسلاجقه روم : ۱۹۹
غیاث‌الدین مسعود سوم، ازسلاجقه روم : ۱۹۹
غیاث‌الدین محمد ، ازغوریان : ۲۷۱
غیاث‌الدین محمداوزبك، ازخانهای‌اردوی زرین : ۲۲۹
غیاث‌الدین محمد اول ، از سلجوقیان : ۱۷۸
غیاث‌الدین محمدشاه دوم ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
غیاث‌الدین محمد غوری : ۲۷۰
غیاث‌الدین محمود ، ازغوریان : ۲۷۱
غیاث‌الدین محمودشاه ، ازسلاطین‌بنگال : ۲۸۴
غیاث شاه ، ازسلاطین‌مالوا : ۲۹۶

ف

فائز ، ازخلفای فاطمی : ۸۱
فاروق ، لقب عمربن‌الخطاب : ۳۰۳
فاروق ، ازسلسلهٔ محمد علی‌پاشا : ۱۱۱ ، ۱۱۳
فاروقی، سلسله : ۳۰۲
فاطمی، خلفای : ۱۲۲
فاطمیان : ۲۸، ۱۲۲
فتح‌الله عمادالملك : ۳۰۰
فتح شاه ، ازسلاطین بنگال : ۲۸۴
فتح شاه ، ازسلاطین‌کشمیر : ۲۸۷
فتحعلی‌خان ، ازقاجاریه : ۲۶۴
فتحعلی‌شاه، ازقاجاریه : ۲۶۴
فتح‌گرای اول، از خانهای‌گرای : ۲۳۷
فتح‌گرای دوم، ازخانهای‌گرای : ۲۳۸
فخرالدوله دیلمی: ۱۴۱
فخرالدوله علی، ازآل‌بویه : ۱۵۱
فخرالدوله‌بن جهیر : ۹۲
فخرالدین‌احمد ، ازقرامانیان : ۲۰۵
فخرالدین‌حسن، ازآل‌باوند : ۱۳۷
فخرالدین‌قاسم ، از دانشمندیه : ۲۰۳
فخرالدین قرار ارسلان ، ازارتقیه: ۱۸۴
فخرالدین مبارك ، از سلاطین بنگال : ۲۸۵
فخرالدین مبارکشاه ، از سلاطین‌بنگال : ۲۸۳
فخرالدین مسعود ، ازغوریان : ۲۷۲
فدائیان اسماعیلی : ۸۹، ۱۹۴
فرامرز، ازبنی‌کاکویه : ۱۵۵، ۱۵۶
فرخزاد، جمال‌الدوله ،ازغزنویان : ۲۶۸
فرخ‌سیر ، ازسلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
فردریك بارباروسا : ۲۰۰
فردوسی : ۱۶۰
فردیناند اول : ۴۳
فضلویه، ازکردان شبانکاره : ۱۵۰
فضل‌اول ابن محمد ، ازشدادیان : ۱۴۵
فضل‌پنجم ، ازشدادیان : ۱۴۶
فضل‌چهارم (فضلون)بن شاوور دوم ، از شدادیان : ۱۴۶
فضل‌دوم ابن‌شاوور، از شدادیان : ۱۴۵
فضل‌سوم (فضلون) ابن‌فضل، ازشدادیان : ۱۴۵

فلك‌المعالی منوچهر ، از زیاریان : ۱۴۸
فلالی، شرفای : ۶۸
فؤاداول ، ازسلاطین مصر : ۱۱۳
فؤاد دوم ، ازسلاطین مصر : ۱۱۱
فولادستون ، ازآل‌بویه : ۱۵۰
فیروز ، بهاءالدوله ، ازآل‌بویه : ۱۵۱
فیروز ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
فیروزشاه دوم ، ازسلاطین دهلی: ۲۷۴
فیروزشاه، ازسلاطین بنگال : ۲۸۴،۲۸۳
فیروزشاه سوم، ازسلاطین دهلی: ۲۷۵
فیروزشاه سوم تغلقی ؛ ۲۹۴
فیصل‌اول، ازآل سعود : ۱۳۱
فیصل‌بن‌ترکی، آل‌بوسعید : ۱۲۷
فیصل‌دوم ، ازآل سعود : ۱۳۱
فیلیپ دوم، شاه اسپانیا : ۲۵۷

ق

قائت‌بیگ، سیف‌الدین، ازممالیك برجی: ۱۰۷
قائد ، ازبنی‌زیری : ۵۳
قائم ، ازخلفای عباسی : ۲۶،۲۵
قائم ، ازخلفای فاطمی : ۸۱
قابوس‌بن وشمگیر ، از زیاریان : ۱۳۸ ، ۱۴۸
قاپلان گرای اول ، از خانهای گرای : ۲۳۸
قاپلان‌گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۹
قاجاریه ، سلسله : ۲۶۴
قادر، ازخلفای عباسی: ۲۵
قارن ، نجم‌الدوله ، ازآل‌باوند : ۱۳۷
قارن اول، ازآل باوند : ۱۳۶
قارن دوم ، از آل باوند : ۱۳۷
قاسم ، فخرالدین، ازدانشمندیه : ۲۰۳
قاسم، ازقرامانیان : ۲۰۶
قاسم‌المتوکل، ازبنی‌قاسم : ۱۱۹
قاسم‌المختار ، ازبنی‌رسی : ۱۱۸
قاسم‌المنصور ، ازبنی‌قاسم : ۱۱۹
قاسم‌المنصور ، ازبنی‌رسی : ۱۱۸
قاسم‌المهدی ، ازبنی‌قاسم : ۱۲۰
قاسم اول، ازحمودیان : ۳۸
قاسم‌بن‌ابراهیم طباطبا، اززیدیان : ۱۲۰
قاسم‌بن حمود المأمون ، از حمودیان : ۳۲
قاسم حمودی : ۳۳
قاسم دوم الواثق ، ازحمودیان : ۳۸
قاضی‌جعفر، ازبنی‌عامر : ۴۰
قاضی‌عثمان ، ازبنی‌عامر : ۴۰
قانصوح، الظاهر، ازممالیك‌برجی : ۱۰۷
قانصوح الغوری ، الاشرف ، از ممالیك برجی ۱۰۸،۱۱۰،۲۹۲
قاورد ، عمادالدین ، ازسلاجقه کرمان : ۱۷۹
قایشان‌گولوك ، ازخانهای بزرگ مغول : ۲۲۰
قاهر ، ازخلفای عباسی : ۲۵
قتز، سیف‌الدین ، ازممالیك بحری: ۱۰۵ ۱۰۹
قتلغ اینانج ، از اتابکان ایلدگزی: ۱۹۰ ۱۹۱
قتلغ‌خان ، ابوبکر، از اتابکان سلغری : ۱۹۳،۱۹۲
قتیبة‌بن مسلم : ۱۶۸
قدیس یعقوب کامپوستلایی : ۲۴۵

قرا ارسلان ، فخـرالدیـن ، از ارتـقیه : ۱۸۴
قرا ارسلان المظفر ، از ارتقیـه : ۱۸۵
قراخانیان ، سلسله : ۲۶۹،۱۶۱،۱۵۹
قراختائیان ، سلسله : ۱۷۰
قراقویونلو ، تـرکمانان : ۲۵۰،۱۸۵ ، ۲۵۱
قرامان‌بن‌نوره صوفی، ازقرامانیان :۲۰۵-۲۰۶
قرامانی ، دولت : ۱۰۹
قرامانیان ، سلسله : ۲۰۵
قرامحمد ترمش، ازترکمانان‌قراقویونلو: ۲۵۰
قراهلاکو ، ازجغتائیان : ۲۲۳
قرایوسف ، از ترکمانان قـراقویونلـو : ۲۵۰،۱۸۶
قرایولوك‌عثمان ، ازترکمانان‌آق‌قویونلو: ۲۵۲
قرلق ، ترکان : ۱۷۵،۱۷۳،۱۶۰
قرمطیان یا قرامطه : ۱۱۶،۸۴، ۱۱۷ ، ۱۲۱
قرواش‌بن مقلد ، ازبنی عقیل : ۹۵،۹۴
قریش ، علم‌الدین ، ازبنی عقیل : ۹۴
قزلباشان : ۲۶۴،۲۵۶
قطب‌الدین‌احمددوم، ازسلاطین‌گجرات : ۲۹۱
قطب‌الدین اول، از صفاریان : ۱۶۳
قطب‌الدین ایبك ، از غوریان : ۲۷۳
قطب‌الدین ایلغـازی دوم ، از ارتقـیه . ۱۸۴
قطب‌الدین حسن ، ازغوریان : ۲۷۱
قطب‌الدین دوم ، ازصفاریان : ۱۶۴
قطب‌الدین لقمان دوم ، از ارتقیه : ۱۸۴
قطب‌الدین شاه محمـود ، از آل مظفر : ۲۴۲
قطب‌الدین مبارکشاه ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
قطب‌الدین‌محمد، ازخوارزمشاهیان: ۱۶۸
قطب‌الدین‌محمد ، ازصفاریان : ۱۶۳
قطب‌الدین مودود، ازآل زنگی : ۱۸۷
قطب‌الدین هندال ، از سلاطیـن‌کشمیر : ۲۸۷
قطبشاهیان : ۳۰۰
قلاؤن ، از ممالیك : ۱۰۸
قلج ارسلان اول، ازسلاجقه روم : ۱۹۸
قلج ارسلان چهارم ازسلاجقه روم : ۱۹۹
قلج‌ارسلان دوم، ازسلاجقه روم : ۱۹۸
قلج‌ارسلان سوم، ازسلاجقه روم : ۱۹۸
قوام‌الدوله ، ازآل‌بویه : ۱۵۱
قوام الدوله طغرل، ازغزنویان : ۲۶۸
قوبیلای (قوبلای) خان بـزرگ مغـول : ۲۲۰،۲۱۸
قوشیلاقتقتو ، ازخانهای بزرگ مغول : ۲۲۰
قولپا ، ازخانهای اردوی زرین : ۲۲۹
قید:خان ، ازمغولان : ۲۲۱،۲۱۸
قیریم خان ، ازخانهای‌گرای : ۲۳۸

ك

کائن،ك. : ۱۸۶،۱۵۴
کاترین، امپراطریس‌روسیه : ۲۴۰
کادرینگتن : ۱۶۶
کارولانژیان ، سلسله : ۲۲
کافور، از اخشیدیه : ۷۹
کالنجار : ۲۷۷

کامبخش، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۵
کاووسیه ، شاخه‌ای ازآل‌باوند : ۱۳۶
کبك خان : ۲۳۰،۲۲۳
کتبغا ، زین‌الدین، ازممالیك‌بحری:۱۰۵
کثیربن احمد : ۱۶۲
کرامرز، ج. ه. : ۲۰۱،۱۱۳
کرمانشاه ، ازسلاجقه کرمان : ۱۷۹
کرنکوف، ف : ۱۲۳
کلیم‌الله ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
کمال‌الدوله شیرزاد ، ازغزنویان : ۲۶۸
کمال اتاترك : ۲۱۰
کنت‌جوسلین دوم : ۱۸۸
کنچك خان : ۲۲۳
کنراد مونتفراتی : ۱۹۵
کنگریان ، آل مسافر : ۱۴۰
کوجوك، علاءالدین ، ازممالیك بحری : ۱۰۶
کوچلوك خان : ۱۷۳
کوچ کنجو : ۲۳۴
کوچو(کوچی) : ۲۳۰
کوچوك محمد : ۲۳۱
کومننا : ۲۵۳
کومننی : ۱۹۹
کیخسرو، ازآل‌باوند : ۱۳۸
کیخسرواول، ازسلاجقه روم: ۱۹۸
کیخسرودوم، ازسلاجقه روم : ۱۹۸
کیخسرو سوم، ازسلاجقه روم: ۱۹۸
کیقباد : ۲۷۴
کیقباد اول ، علاءالدین ، ازسلاجقهٔروم : ۱۹۸
کیقباد دوم ، علاءالدین ، ازسلاجقه‌روم : ۱۹۹
کیقباد سوم، علاءالدین، از سلاجقه روم : ۱۹۹
کیکاوس‌اول،عزالدین،ازسلاجقه روم:۱۹۸
کیکاوس‌دوم،ازسلاجقه روم : ۱۹۸، ۱۹۹
کینخواریه ، شعبه‌ای ازآل‌باوند : ۱۳۷
کیومرث ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴

گ

گرشاسب اول،ابوکالیجار ، ازبنی‌کاکویه: ۱۵۵
گرشاسب دوم، ابوکالیجار،ازبنی‌کاکویه : ۱۵۵

ل

لسان‌الدین : ۴۴
لسلی‌هیگ: ۲۹۰
لطفعلی خان زند : ۲۶۲
لؤلؤ، بدرالدین ، وزیراتابکان : ۱۸۷
لؤلؤ ، سردار فاطمیان : ۸۵
لوئی‌نهم ، شاه‌فرانسه : ۶۵
لوری ، سلسله : ۳۰۶،۲۹۴
لویس، برنارد : ۳۰
لیپاریت : ۹۲
لیث‌بن علی، ازصفاریان : ۱۶۲
لین‌پول: ۲۰ و ذیل بیشتر صفحات

م

مارکوپولو : ۱۹۵
مأمون ، ازخلفای‌عباسی : ۱۲۰،۲۷،۲۴ ۱۵۷
مأمون اول، ازخوارزمشاهیان : ۱۶۷
مأمون‌دوم، ابوالعباس، ازخوارزمشاهیان: ۱۶۷
مأمونیان گرگانج : ۱۶۷
مانوئل‌کومننوس : ۲۰۰

مبارزالدین محمدبن مظفر ، ازآل‌مظفر : ۲۴۲
مبارك ، فخرالدین ، ازسلاطین بنگال : ۲۸۵
مبارك خواجه : ۲۳۰
مبارکشاه، فخرالدین ، ازسلاطین‌بنگال: ۲۸۳
مبارکشاه ، ازسلاطین جونپور : ۲۹۴
مبارکشاه ، ازسلاطین دهلی : ۵، ۲۷
مبارکشاه ، ازجغتائیان : ۲۲۳
مبارکشاه دوم، ازسلاطین فاروقی : ۳۰۲
متقی، ازخلفای عباسی: ۲۵
متلمثون، نگاه‌کنید به: مرابطون
متوکل ، ازخلفای عباسی: ۲۴
متوکل اول ، از خلفای عباسی : ۲۶ ، ۲۱۱
متوکل‌دوم ، ازخلفای عباسی: ۲۶
متوکل‌سوم، ازخلفای عباسی: ۲۶
متنبی، شاعر : ۸۰،۸۷
مجاهد ، علاءالدین ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
مجدالدولهٔ دیلمی : ۱۵۵
مجدالدوله رستم ، ازآل‌بویه : ۱۵۱
مجدالدین عیسی الظاهر ، از ارتقیه : ۱۸۵
مجیدبن سعید، ازآل بوسعید : ۱۲۸
محسن، ازبنی‌زیری : ۵۳
محمد (ص) : ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۱۲۰
محمد ، نورالدین ، از ارتقیه : ۱۸۴
محمد، ابوالقرانیق، ازاغالبه : ۵۱
محمد ، ازبنی‌عقیل : ۹۴
محمد، ازبنی‌مزید : ۸۸
محمد، ابوعبدالله ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
محمد ، ازجغتائیان : ۲۲۴
محمد ، قطب‌الدین ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۸
محمد ، ابوالحارث ، از خوارزمشاهیان: ۱۶۷
محمد ، ابوالیقظان ، از رستمیان : ۴۸
محمد ، سلطان سلجوقی : ۱۵۶
محمد، ازجلایریان : ۲۴۴
محمد ، ناصرالدین، ازدانشمندیه : ۲۰۳
محمد ، ازسلاطین‌کشمیر : ۲۸۷
محمد، ازسلاطین سلجوقی : ۱۸۲
محمد، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۶
محمد ، ازسلغریان : ۱۹۲
محمد ، ازصفاریان : ۱۶۴
محمد، ازصفویان : ۲۵۵
محمد ، ازطاهریان : ۱۵۷
محمد، جلال‌الدوله، ازغزنویان : ۲۶۸
محمد ، ازغوریان : ۲۷۱
محمد، شمس‌الدین، ازغوریان : ۲۷۲
محمد ، ناصرالدین ، ازممالیك برجی : ۱۰۷
محمدالاصغر ، ازشرفای مراکش : ۶۷
محمدالباقر ، امام : ۱۲۰
محمدالحسن ، ازحفصیان : ۶۴
محمدالرشید، از جهوریان : ۳۹
محمدالشیخ المأمون ، ازشرفای مراکش: ۶۷
محمدالشیخ المهدی‌بن محمدالمهدی ، از شرفای سعدی : ۶۷
محمدالغالب : ۴۳

محمدالمتوکل المسلوخ، ازشرفای مراکش: ۶۷
محمدالمرتضی، ازبنی‌رسی : ۱۱۸
محمدالمظفر، ازافطسیان : ۳۹
محمدالمنتصر ، از ادریسیان : ۴۵
محمدالمهدی، ازبنی‌قاسم ، ۱۱۹
محمدالمهدی القائم بامرالله ، از شرفای مراکش : ۶۷
محمدالمؤید اول، ازبنی‌قاسم : ۱۱۹
محمدالمؤید دوم، ازبنی‌قاسم : ۱۱۹
محمدالناصر، ازبنی‌رسی : ۱۱۹
محمدالنفس‌الزکیه : ۶۹
محمدالهادی، ازبنی‌قاسم : ۱۱۹
محمدالهادی المجید ، ازبنی‌قاسم : ۱۱۹
محمد اوزبك ، غیاث‌الدین ، ازخانهای اردوی زرین: ۲۲۹
محمد اول ، ازمرینیان : ۵۹
محمداول، ازآل افراسیاب: ۱۷۲
محمداول، ازامویان اسپانیا : ۳۲
محمداول، ازقرامانیان : ۲۰۵
محمداول ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
محمد اول ، غیاث‌الدین از سلجوقیان : ۱۷۸
محمد اول، ازبنی‌اغلب : ۵۱
محمد اول‌ابن‌عباد، ازعباسیان : ۳۹
محمد اول‌الشریف ، از شرفای فلالی : ۶۸
محمداول‌الشیخ، ازوطاسیان : ۶۰
محمد اول الغالب مشهوربه‌ابن‌الاحمر، از نصیریان : ۴۲
محمداول المهدی ، ازحمودیان : ۳۸
محمداول المنتصر، ازحفصیان : ۶۳
محمداول‌چلبی، ازسلاطین عثمانی: ۲۰۸
محمد بدر، ازبنی‌قاسم : ۱۲۰
محمد بردی بیگ : ۲۲۹
محمدبن‌تغلق، ازسلاطین‌بهمنی : ۲۹۹
محمدبن حسین‌الروادی ، از روادیان : ۱۴۳
محمدالرائق : ۷۹
محمدبن دشمنزیار، ازبنی‌کاکویه : ۱۵۵
محمدبن رشید ، ازآل‌سعود : ۱۳۱
محمدبن‌سعود ، ازآل‌سعود : ۱۳۱،۱۳۲
محمدبن سلیمان : ۷۶
محمدبن‌سوری، از غوریان : ۲۷۱
محمدبن‌شداد ، ازشدادیان : ۱۴۵
محمدبن طغج اخشید ، از اخشیدیه : ۷۹
محمدبن عبدالوهاب ، پایه‌گذار وهابیه : ۱۳۲
محمدبن‌عرفه ، ازشرفای فلالی : ۶۸
محمدبن علی، ازصفاریان : ۱۶۲
محمدبن علی، ازسنوسیه : ۷۲
محمدبن فیصل‌المطوع ، ازآل سعود : ۱۳۲
محمدبن قاسم : ۲۷۶
محمدبن قلاوون ، ازممالیك : ۱۰۹
محمدبن مسافر، ازآل مسافر : ۱۴۰
محمدبن‌مظفر، مبارزالدین ، ازآل‌مظفر: ۲۴۲
محمدبن ملکشاه ، ازسلاجقه : ۸۹
محمدپنجم ، ازشرفای فلالی : ۶۸
محمدپنجم ، ازمرینیان : ۶۰
محمدپنجم ، ازنصیریان : ۴۲
محمدپنجم الغانی ، ازنصیریان : ۴۲
محمدپنجم المتوکل، ازحفصیان : ۶۴

محمدابن یوسف ، ازشرفای فلالی : ۶۸
محمد پنجم (رشاد)، از سلاطین عثمانی: ۲۱۰
محمدپنجم عادلشاه،ازسلاطین‌دهلی: ۲۷۶
محمدچهارم ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
محمدچهارم ، ازمرینیان : ۶۰
محمد چهارم ، ازنصیریان : ۴۲
محمدچهارم‌ابن‌عبدالرحمان،شرفای‌فلالی: ۶۸
محمد چهارم المنتصر ، ازحفصیان : ۶۴
محمدحسن‌خان، ازقاجاریه : ۲۶۲،۲۶۴
محمدخان‌سور ، ازسلاطین بنگال : ۲۸۴
محمد خدابنده ، ازصفویان : ۲۵۵
محمدخدابندهٔ الجایتو،ازایلخانیان: ۲۲۶
محمد خلجی، اختیارالدین ، ازسرداران غوری : ۲۷۷
محمد دوم ، ازآل افراسیاب : ۱۷۳
محمددوم ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
محمد دوم ، ازسلاطین عثمانی : ۱۱۲
محمد دوم فاتح، ازسلاطین عثمانی: ۲۰۸
محمد دوم ، ازسلجوقیان: ۱۷۹
محمد دوم، ازقرامانیان :
محمد المنتصر ، ازحفصیان : ۶۳
محمد دوم ، ازسلاجقه کرمان
محمد دوم ابن‌محمد ، ازشرفای فلالی: ۶۸
محمد دوم البرتقالی ، ازوطاسیان : ۶۰
محمد دوم السعید ، ازمرینیان : ۵۹
محمد دوم الفقیه ، ازنصیریان : ۴۲
محمد دوم المعتصم ، ازحمودیان : ۳۸
محمد دوم المعتمد، ازعباسیان : ۳۹
محمد دوازدهم الزغل، از نصیریان : ۴۳
محمد دوم المهدی ، امویان اسپانیا : ۳۲
محمددهم الاحنف، ازنصیریان : ۴۳
محمد سوم، ازآل افراسیاب : ۱۷۳
محمد سوم، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
محمد سوم ، ازمرینیان : ۵۹
محمد سوم ابن‌عبدالله ، ازشرفای فلالی : ۶۸
محمد سوم القسری، ازوطاسیان : ۶۰
محمد سوم‌المخلوع، ازنصیریان : ۴۲
محمد سوم المستعلی، ازحمودیان : ۳۸
محمد سوم المستکفی، ازامویان اسپانیا : ۳۳
محمد سوم المنتصر ، از حفصیان : ۶۳
محمد سوم لشکری ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
محمدشاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
محمدشاه ، ازسلاطین جونپور : ۲۹۴
محمدشاه ، ازسلاطین مغول‌هند : ۲۶۰
محمدشاه ، ازسلغریان : ۱۹۲
محمدشاه ، ازقاجاریه : ۲۶۴
محمدشاه اول ، علاءالدین ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
محمدشاه دوم ، غیاث‌الدین ، از سلاطین دهلی: ۲۷۵
محمد شاه چهارم ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
محمدشاه سوم ، ناصرالدین ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
محمدشاه سوم ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۹
محمد ششم ، ازحفصیان : ۶۵
محمدششم، ازمرینیان : ۶۰
محمدششم ، ازنصیریان : ۴۲

محمد ششم ، وحیدالدین ، از سلاطین عثمانی : ۲۱۰
محمد شیبانی، ازشیبانیان : ۲۳۴
محمد ظاهرشاه ، از پادشاهان افغان : ۳۱۱
محمد عقیلی : ۹۵
محمدعلی‌پاشا : ۱۱۰،۲۱۲،۲۱۳،
محمدعلی ، اززندیه : ۲۶۲
محمدعلی‌شاه ، ازقاجاریه : ۲۶۴
محمدعین‌الدوله، ازآل افراسیاب : ۱۷۱
محمد فاتح ، ازسلاطین عثمانی : ۲۴۸ ، ۲۹۹
محمدکریم ، ازسلاطین گجرات : ۲۹۱
محمدکریم‌خان ، اززندیه : ۲۶۲
محمدگرای اول ، از خانهای گرای : ۲۳۶
محمدگرای چهارم ، از خانهای گرای : ۲۳۷
محمدگرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۶
محمدگرای سوم ، از خانهای گرای : ۲۳۷
محمد میرزا ، ازترکمانان آق قویونلو : ۲۵۲
محمد هشتم ، ازنصیریان : ۴۲
محمد هشتم المستمسك ، ازنصیریان :۴۲
محمد هفتم المستعین، ازنصیریان : ۴۲
محمدنهم الصغیر، ازنصیریان : ۴۲
محمد یحیی ، ازبنی قاسم : ۱۲۰
محمدیعقوب خان ، ازپادشاهان افغان : ۳۱۱
محمود ، ازآل افراسیاب : ۱۷۲
محمود ، ازآل مرداس : ۹۷
محمود، از جلایریان : ۲۴۴
محمود، ازآل مظفر : ۲۴۳
محمود ، ناصرالدین ، ازاتابکان زنگی : ۱۸۷،۱۸۹
محمود، ناصرالدین ، ازارتقیه : ۱۸۴
محمود، رشیدالدوله، ازآل مرداس : ۹۷
محمود ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
محمود : ۲۲۱
محمود ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
محمود ، از شدادیان : ۱۴۶
محمود ، ازصفاریان : ۱۶۳
محمود ، بدرالدین ، ازقرامانیان : ۲۰۵
محمود ، پسرمیرویس افغان : ۲۵۸
محمود الصالح ، ازارتقیه : ۱۸۵
محمود اول ، ازآل افراسیاب : ۱۷۱
محمود اول، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
محمود اول ، ناصرالدین، ازسلجوقیان : ۱۷۸
محمود اول‌بکرا ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
محمودبن ابی‌سعید ، از تیموریان: ۲۴۶
محمودبن بابر، ازتیموریان : ۲۴۶
محمودبن زنگی، نورالدین ، اززنگیان : ۱۸۷
محمودبن سبکتکین: ۲۶۹
محمود دوم ، ازآل افراسیاب : ۱۷۲
محمود دوم ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
محمود سوم ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
محمودشاه، غیاث‌الدین، ازسلاطین بنگال: ۲۸۴
محمود شاه ، ازسلاطین جونپور : ۲۹۴

محمودشاه، ناصرالدین، ازسلاطین بنگال: ۲۸۴،۲۸۳
محمودشاه، ازسلاطین افغان : ۳۱۰
محمودشاه اول‌خلجی : ۲۹۶
محمود شاه‌اول، ازسلاطین مالوا : ۲۹۶
محمودشاه اول، ناصرالدین ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
محمود شاه دوم ، ناصرالدین از سلاطین دهلی : ۲۷۵
محمودغازان ، از ایلخانیان : ۲۲۶
محمود غزنوی، ازغزنویان : ۱۶۵،۱۵۳، ۲۸۸
محمود کاشغری : ۱۷۵
محی‌الدین ارسلانشاه اول ، ازسلجوقیان: ۱۷۹
محی‌الدین اورنگ زیب ، عالمگیر اول ، از سلاطین مغول هند : ۳۰۵
محی‌الدین‌تورانشاه‌اول،ازسلاجقه‌کرمان : ۱۷۹
محی‌الدین‌طغرل‌شاه ، از سلاجقه‌کرمان : ۱۸۰
مرابطون : ۵۶،۳۶
مراد ، ازترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
مراد اول ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۸
مرادبخش ، ازسلاطین‌مغول هند : ۳۰۵
مراد پنجم ، ازسلاطین عثمانی : ۲۱۰
مراد چهارم ، ازسلاطین‌عثمانی : ۲۰۹
مراد دوم ، ازسلاطین‌عثمانی : ۲۰۸
مراد سوم ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
مرادگرای، ازخانهای‌گرای : ۲۳۷
مرتضی : ۲۳۱
مرداویج بن‌زیار ، اززیاریان : ۱۴۸
مرزبان شمس‌الدوله ، ازآل‌بویه : ۱۵۰
مرزبان صمصام‌الدوله، ازآل بویه: ۱۵۰
مرزبان عمادالدین، ازآل‌بویه : ۱۵۱
مرزبان‌اول‌ابن‌محمد، ازآل‌مسافر : ۱۴۰
مرزبان‌بن‌محمد ، ازشدادیان : ۱۴۵
مرزبان‌دوم ابن‌اسماعیل‌بن و هسودان ، از آل‌مسافر : ۱۴۰
مروان‌بن‌الحکم ، ازبنی‌امیه : ۲۰
مروان دوم ملقب به‌الحمار : ۲۱
مروان‌گالیسی : ۳۴
مروانیان : ۹۱
مرینیان : ۵۹
مسافربن ابراهیم ، ازآل‌مسافر : ۱۴۰
مسترشد ، ازخلفای عباسی : ۸۹،۲۵
مستضیئ، ازخلفای عباسی : ۲۵
مستظهر، ازخلفای عباسی: ۲۵
مستعصم، ازخلفای عباسی : ۲۷۸،۲۷،۲۵
مستعلی، ازخلفای فاطمی: ۱۹۵،۸۴،۸۱
مستعین، ازخلفای عباسی: ۲۶،۲۵
مستکفی، ازخلفای عباسی : ۲۶،۲۵
مستکفی‌دوم ، ازخلفای عباسی : ۲۵
مستمسك ، ازخلفای‌عباسی: ۲۵
مستنجد ، ازخلفای عباسی : ۲۶،۲۵
مستنصر ، ازخلفای عباسی : ۲۷۸،۲۵
مستنصر، ازخلفای فاطمی : ۸۱
مسعود ، فخرالدین ، ازغوریان : ۲۷۲
مسعود ، ازغزنویان : ۲۷۰
مسعود اول، ازسلاطین غزنوی : ۱۶۲ ، ۲۶۸
مسعود اول ، ازآل افراسیاب : ۱۷۱
مسعوداول ، ازسلاجقه روم : ۱۹۸
مسعوداول‌بن مودود، ازارتقیه : ۱۸۸

مسعود اول، اززنگیان : ۱۸۷
مسعودبن‌محمد ، ازسلجوقیان: ۱۹۰،۸۹
مسعودخان، ازسلاطین‌مالوا : ۲۹۶
مسعود دوم ، ازسلجوقیان : ۱۹۹
مسعود دوم، ازغزنویان : ۲۶۸
مسعود دوم، اززنگیان : ۱۸۷
مسعود دوم، ازآل افراسیاب : ۱۷۲
مسعودسوم ، ازسلجوقیان : ۱۹۹
مسعود سوم، ازغزنویان : ۲۶۸
مسلم، شرف‌الدوله ، ازبنی‌عقیل: ۹۴
مسلم‌بن قریش : ۹۵
مشرف‌الدوله حسن ، ازآل‌بویه : ۱۵۰
مصطفی اول ، ازسلاطین عثمانی: ۲۰۹
مصطفی‌چهارم ، ازسلاطین عثمانی: ۲۰۹
مصطفی دوم ، ازسلاطین عثمانی: ۲۰۹
مصطفی‌سوم ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
مصعب، نورالدوله ، ازبنی‌عقیل : ۹۴
مطیع، خلیفهٔ عباسی : ۲۵
مظفر، شرف‌الدین ، از آل مظفر : ۲۴۲
مظفرالدین ابوسعید ، از شیبانیان : ۲۳۴
مظفرالدین‌زنگی، از سلغریان : ۱۹۲
مظفرالدین سنقر ، از سلغریان : ۱۹۲
مظفرالدین شاه ازقاجاریه : ۲۶۴
مظفرالدین قزل ارسلان عثمان ، از ایلدگزیان : ۱۹۰
مظفردوم ، ازسلاطین گجرات : ۲۹۱
مظفرسوم ،ازسلاطین گجرات : ۲۹۱
مظفر(شاه) اول ، از سلاطین گجرات : ۲۹۲
مظفرشاه، شمس‌الدین ،از سلاطین بنگال : ۲۸۴
مظفریان : ۲۴۰
معز، شرف‌الدوله ، از بنی‌زیری: ۵۴،۵۳
مغیث‌الدین محمداول، ازسلاجقه کرمان : ۱۸۰
مغیث‌الدین محمود دوم ، از سلجوقیان : ۱۷۸
مقتدر، ازخلفای عباسی : ۲۵
مقتدی ، ازخلفای عباسی : ۲۵
مقتفی، ازخلفای عباسی : ۲۵
مقصودگرای ، از خانهای گرای : ۲۳۸
مقلد ، حسام‌الدوله ، ازبنی‌عقیل : ۹۴
مکتفی، ازخلفای عباسی : ۲۴
ملک‌بن‌علی ← یبغو : ۱۶۹
ملک دانشمندغازی، ازدانشمندیه : ۲۰۲
ملک‌ذوالقرنین، ازدانشمندیه : ۲۰۴
ملک‌ذوالنون ، ازدانشمندیه : ۲۰۲
ملک‌راجا فاروقی ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
ملک سرور خواجه جهان ، از سلاطین جونپور : ۲۹۴
ملکشاه ، ازسلاجقه روم : ۱۹۸
ملکشاه (اول) ، جلال‌الدوله از سلاجقه بزرگ : ۱۸۱،۱۷۸،۹۲
ملکشاه دوم، معزالدین، ازسلاجقه‌بزرگ: ۱۷۸
ملک‌شمس‌الدین ابراهیم ، از دانشمندیه : ۲۰۲
ملک شمس‌الدین اسماعیل ، ازدانشمندیه : ۲۰۲
ملک عمادالدین ذوالنون، از دانشمندیه : ۲۰۲
ملک‌مجاهد جمال‌الدین‌غازی، ازدانشمندیه: ۲۰۲

ملك محمد، ازدانشمندیه : ۲۰۲
ملك نظام‌الدین یاغی (یغی)، ازدانشمندیه : ۲۰۲
ملکه تندو : ۲۴۴
ملوك‌الجبال : ۱۳۸
میلکوف : ۲۰۲
معاویة بن ابی‌سفیان : ۱۹، ۲۱، ۲۲
معاویهٔ دوم، ازامویان : ۲۱
معتز، ازخلفای عباسی : ۲۳
معتصم، ازخلفای عباسی : ۲۴
معتضد ، ازخلفای عباسی : ۲۴، ۲۶، ۷۶
معتضددوم ، ازخلفای عباسی : ۲۶
معتمد، ازخلفای عباسی : ۲۴، ۳۷، ۱۶۰
معتمدالدوله قراوش، ازبنی‌عقیل: ۹۴
معز ، ازخلفای فاطمی : ۸۱
معزالدوله احمد، ازآل‌بویه : ۱۵۰، ۱۵۱
معزالدوله ثمال، ازآل‌مرداس : ۹۷
معزالدوله خسروشاه ، ازغزنویان : ۲۶۹
معزالدوله منذر دوم، ازبنی‌تجیب : ۴۰
معزالدین : ۲۷۳
معزالدین ارسلان ، ازسلاجقه : ۱۷۹
معزالدین اسماعیل ، ازایوبیان : ۱۰۲
معزالدین بهرامشاه ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
معزالدین جهاندار ، ازسلاطین دهلی : ۳۰۵
معزالدین سنجر ، ازسلجوقیان : ۱۷۸
معزالدین کیقباد ، ازسلاطین دهلی: ۲۷۴
معزالدین مبارکشاه دوم: ۲۷۵
معزالدین ملکشاه دوم، ازسلاجقه : ۱۷۸
معزی، سلسله : ۲۷۴
معن، بنو : ۹۵
معین‌الدین اکبردوم، از سلاطین مغول هند : ۳۰۶
معین‌الدین لقمان اول ، ازارتقیه : ۱۸۴
معین‌الدین ملکشاه سوم ، از سلجوقیان : ۱۷۸
ممالیك : ۱۰۵، ۱۲۵
مملان اول ، ابوالهیجاء ، از روادیان : ۱۴۳
مملان دوم ابن وهسودان ، از روادیان : ۱۴۳
مملوك، سلاطین : ۲۷۴
ممهدالدین اسماعیل دوم ، از رسولیان : ۱۲۴
ممهدالدین عمردوم، از رسولیان : ۱۲۴
منتشااغللری : ۲۱۰
منتصر، ازخلفای عباسی : ۲۳
منذر، ازامویان اسپانیا : ۳۲
منذر اول‌المقصور ، ازبنی‌تجیب : ۴۰
منصور، ازآل‌مظفر : ۲۴۲
منصور، ازبنی‌حماد : ۵۳
منصور، بهاءالدوله ، ازبنی مزید ۸۸
منصور ، از خلفای عباسی : ۲۴ ، ۳۶، ۱۱۷
منصور، ازخلفای فاطمی : ۸۱
منصور ازمروانیان : ۹۱
منصور ارسلان‌خان : ۱۷۱
منصوربن بلگین ، ازبنی‌زیری : ۵۳
منصور دوم ، ازسامانیان : ۱۵۹
منگلی گرای، ازخانهای گرای : ۲۳۲، ۲۳۶
منگلی گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۸

منکو، ازمغولان : ۲۲۰
منکوتیمور: ۲۲۹،۱۹۳
منوچهربن شاوور اول، ازشدادیان: ۱۴۵
موحدون : ۴۳
مودود، رکن‌الدین، ازارتقیه : ۱۸۴
مودود، قطب‌الدین، ازآل‌زنگی: ۱۸۷
مودود، ازغزنویان : ۲۶۸،۱۶۲
موسی، ازایلخانیان : ۲۲۶
موسی، ابوالفتح، از شدادیان : ۱۴۵
موسی ، برهان‌الدین ، از قرامانیان : ۲۰۵
موسی، ازمرینیان : ۶۰
مولای‌اسماعیل، ازشرفای فلالی : ۷۰
مولای‌الرشید ، ازشرفای فلالی : ۷۰
مؤیدالدوله علی، ازآل‌بویه : ۱۵۱
مهتدی، ازخلفای عباسی: ۲۴
مهدی، ازخلفای عباسی : ۲۴
مهرمردان ، ازآل باوند : ۱۳۶
میرانشاه ، ازتیموریان : ۲۴۷
میران مبارك خان‌اول، ازسلاطین‌فاروقی: ۳۰۲
میران محمد اول، ازسلاطین گجرات : ۲۹۱
میران محمد اول ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
میران محمد دوم ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
میرویس : ۲۵۸
مینگ ، سلسله : ۲۲۱
مینورسکی، ولادیمیر : ۱۴۱

ن

نادرشاه : ۳۱۱،۳۰۹
نادرشاه (طهماسب قلی‌خان) : ۲۵۹
نازك ، ازسلاطین کشمیر : ۲۸۷
ناصر، ازبنی‌حماد : ۵۳
ناصر، ازخلفای عباسی : ۱۹۶،۲۵
ناصرالدوله ، ازآل‌باوند : ۱۴۷
ناصرالدوله بادیس، ازبنی‌زیری : ۵۳
ناصرالدوله حسن ، ازحمدانیان : ۸۵
ناصرالدوله‌سبکتکین، ازغزنویان : ۲۶۸
ناصرالدین ارتق‌ارسلان، ازارتقیه : ۱۸۵
ناصرالدین‌خسروشاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
ناصرالدین‌شاه ، ازقاجاریه : ۲۶۴
ناصرالدین قباچه : ۲۷۸
ناصرالدین محمد ، از سلاطین مغول‌هند: ۳۰۶
ناصرالدین محمد، ازدانشمندیه : ۲۰۳
ناصرالدین محمدشاه‌سوم، ازسلاطین‌دهلی: ۲۷۵
ناصرالدین محمود ، از اتابکان زنگی : ۱۸۹،۱۸۷
ناصرالدین محمود ، از ارتقیه : ۱۸۴
ناصرالدین‌محمود اول، ازسلاجقه: ۱۷۸
ناصرالدین محمود شاه، ازسلاطین‌بنگال: ۲۸۴،۲۸۳
ناصرالدین‌محمود شاه اول ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
ناصرالدین‌محمود شاه دوم ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
ناصرالدین نصرة شاه ازسلاطین‌بنگال : ۲۸۴

ناصرالدین‌همایون ، ازسلاطین مغول‌هند: ۳۰۵
ناصرخان ، ازسلاطین فاروقی : ۳۰۲
ناصرخان : ۳۰۳
ناصرخان‌محمود دوم، ازسلاطین گجرات: ۲۹۱
ناصرشاه ، ازسلاطین مالوا : ۲۹۶
نجاحی، امرای : ۱۲۳
نجاحیان : ۱۲۲
نجم‌الدوله قارن ، ازآل‌باوند : ۱۳۷
نجم‌الدین آلپی، ازارتقیه : ۱۸۴
نجم‌الدین ایلغاری اول ، از ارتقیه : ۱۸۴
نجم‌الدین عمارة الیمنی : ۱۲۳
نجم‌الدین غازی‌اول ، از ارتقیه : ۱۸۵
نجم‌الدین غازی دوم ، از ارتقیه : ۱۸۵
نحاس‌پاشا : ۱۱۳
نزار ، پسرمستنصر خلیفه فاطمی : ۸۴
نزاری، فرقه : ۱۹۴
نصر، ازبنی‌عقیل : ۹۵
نصر، ازنصیریان : ۴۲
نصر، تاج‌الدین ، ازصفاریان : ۱۶۳
نصر، نظام‌الدوله، از مروانیان : ۹۱
نصرالدوله احمد (محمدبن مروان) ، از مروانیان : ۹۱
نصرالدین حسین ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸
نصرالدین یوسف ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸
نصراول ، ازآل افراسیاب : ۱۷۱
نصراول‌ابن‌احمد، از سامانیان : ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲
نصربن‌مروان : ۹۲
نصرةالدین، ازصفاریان : ۱۶۳
نصرةالدین ابوبکر، ازایلدگزیان : ۱۹۰
نصرةالدین پهلوان محمد، ازایلدگزیان: ۱۹۰
نصرةالدین یحیی ، ازآل مظفر : ۲۴۲
نصرت شاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
نصرت شاه، ناصرالدین، ازسلاطین‌بنگال: ۲۸۴
نصرت شاه بن سیدحسن : ۲۸۶
نصردوم، ازآل‌افراسیاب : ۱۷۲
نصردوم، ازآل‌مرداس : ۹۷
نصیریان (بنوالاحمر) : ۴۲
نظام، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
نظام‌الدوله نصر، ازمروانیان : ۹۱
نظام‌الدین یحیی، ازصفاریان : ۱۶۴
نظام‌خان سکندر دوم ، از سلاطین دهلی: ۲۷۶
نظام شاهیان ، سلسله : ۳۰۰
نفیسی، سعید : ۱۵۸
نکوپیك(نیکوپای): ۲۲۳
نوح ، ازسامانیان : ۱۶۰
نورالدوله دبیس‌اول، ازبنی‌مزید : ۸۸
نورالدوله دبیس دوم ، ازبنی‌مزید : ۸۸
نورالدوله مصعب، ازبنی‌عقیل : ۹۴
نورالدین ارسلانشاه اول ، از زنگیان : ۱۸۷
نورالدین ارسلانشاه دوم ، از زنگیان : ۱۸۷
نورالدین اسماعیل ، اززنگیان : ۱۸۷
نورالدین جهانگیر، ازسلاطین مغول‌هند: ۳۰۵

نورالدین زنگی: ۱۰۲،۸۳
نورالدین‌عمر اول، ازرسولیان : ۱۲۴
نورالدین محمد ، ازارتقیه : ۱۸۴
نورالدین محمودبن زنگی از زنگیان : ۱۸۷
نوردولت گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۶
نورمانها : ۵۲
نوروزاحمد، ازشیبانیان : ۲۳۴
نوروزبیگ محمد : ۲۲۹
نیکل، ا. ر. : ۳۶
نیکوسیر، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۶

و

واثق (اول)، ازخلفای عباسی: ۲۶،۲۴
واثق دوم، ازخلفای عباسی : ۲۶
واسکوداگاما : ۲۹۲
واسمر ، ر. : ۱۵۸
وطاسیان، سلسله : ۵۹
وفد، حزب : ۱۱۳
واگهلاها : ۲۹۲
وثاب : ۹۸
ورنگل، شاهان : ۲۹۹
وشمگیر، ظهیرالدوله، از زیاریان : ۱۴۸
ولاش، ازآل‌باوند : ۱۳۶
ولی‌الله ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
ولی‌الله دهلوی : ۳۰۸
ولی‌الدوله خلف‌بن احمد ، از صفاریان : ۱۶۲
ولید ، ازشرفای مراکش: ۶۷
ولیداول، ازبنی‌امیه : ۲۲،۲۱
ولید دوم، ازبنی‌امیه : ۲۱
وهابیه (آل‌سعود) : ۱۳۱،۱۲۹،۷۴
وهسودان‌بن مملان، ازروادیان : ۱۴۳
ویتولد ، امیرلیتوانی : ۲۳۱
ویجایا ناگاریا ویجایانگر : ۲۹۹،۲۸۱
ویلیام روبروکی، راهب آلمانی : ۲۲۴

ه

هادی ، ازخلفای عباسی : ۲۴
هاردی، پ : ۳۰۴،۲۸۲
هارون، ازبنی‌طولون : ۷۶
هارون : ۱۷۳
هارون‌التونتاش : ۱۶۷
هارون‌الرشید : ۵۱،۲۴
هلشم، خاندان : ۲۷
هانری سوم : ۶۲
هرمز : ۱۲۸
هزبرالدین داود ، از رسولیان: ۱۲۵
هشام، از امویان : ۱۲۰،۳۲،۲۲،۲۱
هشام، ازشرفای فلالی: ۶۸
هشام دوم المؤید ، از امویان اسپانیا : ۳۲
هشام سوم المعتد، از امویان اسپانیا: ۳۲، ۳۷
هلاکوخان : ۲۸، ۲۲۶
همایون ، ازسلاطین مغول هند : ۲۸۹ ، ۳۰۷،۳۰۵
همایون ظالم ، علاءالدین ، از سلاطین بهمنی ۲۹۸
هندال، قطب‌الدین ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
هندوشاهان ، سلسله : ۲۷۶
هوارت ، کلمان : ۱۴۹
هودی، سلسله : ۵۷
هودیان : ۳۶

هیگ، ت. و. : ۲۹۷

ی

یادگارمحمد ، ازتیموریان : ۲۴۶
یبغوشاه ، ملك‌جند : ۱۶۷
یحیی، نصرةالدین، ازآل‌مظفر: ۲۴۲
یحیی، از بنی‌زیری : ۵۳
یحیی، حمیدالدین، از بنی‌قاسم : ۱۲۰
یحیی، ازرسولیان : ۱۲۴
یحیی، نظام‌الدین، ازصفاریان: ۱۶۴
یحیی، از سامانیان: ۱۶۰
یحیی‌القادر ، از بنی ذولنون : ۴۰،۳۹
یحیی، ابوزکریا، ازوطاسیان: ۱۶۴،۶۰
یحیی‌المأمون : ۳۹
یحیی‌المظفر، ازبنی‌تجیب : ۴۰
یحیی‌الهادی الی‌الحق اول، ازبنی‌رسی :
۱۱۸
یحیی الهادی‌الی‌الحق دوم ، ازبنی‌رسی :
۱۱۹
یحیی‌بن‌ابراهیم ، ازمرابطون : ۵۶
یحیی‌بن‌عمر، ازمرابطون : ۵۶
یحیی‌بن‌غانیه، ازمرابطون : ۵۷
یحیی‌محمود المتوکل، ازبنی‌قاسم : ۱۲۰
یحیای‌اول ، ازادریسیان : ۴۵
یحیای اول، ازحفصیان : ۶۳
یحیای اول ، ازحفصیان: ۳۸
یحیای اول‌المعتلی، ازحمودیان: ۳۸،۳۳
یحیای چهارم ، ازادریسیان : ۴۵
یحیای دوم، ازادریسیان : ۴۵
یحیای چهارم ، ازحفصیان : ۶۴
یحیای دوم ، ازحمودیان : ۳۸
یحیای دوم‌الواثق، از حفصیان : ۶۳
یحیای‌سوم‌المقدام ، ازادریسیان : ۴۵
یحیای سوم المنتخب، ازحفصیان : ۶۳
یزدگرد، تاج‌الدوله، ازآل‌باوند : ۱۳۷
یزید ، ازشرفای فلالی : ۶۸
یزید اول، ازامویان : ۲۱
یزید سوم، ازامویان : ۲۱
یزیدیان : ۱۴۰
یسومنگو، ازجغتائیان : ۲۲۳
یسون‌تیمور ، ازجغتائیان : ۲۲۴
یسون‌تیمور ، ازمغولان : ۲۲۰
یسوکای : ۲۱۶
یعربی : ۴۲۹
یعربی ، امامان : ۱۲۸
یعقوب، ازآل افراسیاب : ۱۷۱
یعقوب، ازامرای کشمیر: ۲۸۸
یعقوب، ازترکمانان‌آق‌قویونلو : ۲۵۲
۲۵۳
یعقوب‌بن‌افلح، ازرستمیان : ۴۸
یعقوب‌بن‌لیث ، ازصفاریان : ۱۶۲،۱۵۸
یقظان‌بن محمد ، ازرستمیان : ۴۸
یمین‌الدوله‌بهرامشاه ، از غزنویان: ۲۶۹
یمین‌الدوله محمود ، ازغزنویان : ۲۶۸
یوسف، صلاح‌الدین ، ازایوبیان : ۱۲۵
یوسف ابوحاتم، ازرستمیان : ۴۸
یوسف، ازشرفای فلالی: ۶۸
یوسف، ابویعقوب ، از قرامطه : ۱۱۶
یوسف ، نصرالدین، از سلاطین کشمیر :
۲۸۸
یوسف ، جمال‌الدین ، از ممالیك برجی
۱۰۷
یوسف‌المنصورالداعی، اززیدیان‌یمن: ۱۲۱
یوسف المنصورالداعی، ازبنی‌رسی : ۱۱۸
یوسف‌المؤتمن، از بنی‌هود : ۴۰

یوسف‌اول، ازرسولیان : ۱۲۴
یوسف‌اول ، ازنصیریان : ۴۲
یوسف اول قادرخان ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
یوسف بلکین‌اول، ازبنی‌زیری : ۵۳
یوسف‌بن‌تاشفین، ازمرابطون : ۵۶
یوسف چهارم، ازنصیریان : ۴۳
یوسف‌خاص : ۱۷۵
یوسف‌دوم، ازآل افراسیاب : ۱۷۳
یوسف‌دوم، ازرسولیان : ۱۲۴
یوسف‌دوم، ازنصیریان : ۴۲
یوسف سوم، ازنصیریان : ۴۲
یوسف شاه ، شمس‌الدین ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
یوسف عادل خان، ازعادلشاهیان : ۳۰۰
یولق ارسلان ، حسام‌الدین ، از ارتقیه : ۱۸۴